

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پژوهش سیاست نظری

دوفصلنامه علمی - پژوهشی

دوره جدید، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

صاحب امتیاز: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی

سر دبیر: دکتر عباس منوچهری

مدیر مسئول: خسرو قبادی

دستیار علمی: دکتر محمد کمالی زاده

مدیر نشریات علمی: محمدعلی فلاح

مترجم: دکتر حسن آبنیکی

ویراستار ادبی: وحید تقی نژاد

کارشناس: سید امید میررفیع

حروفچینی و صفحه آرایی: مریم بایه

هیئت تحریریه

دکتر حمید احمدی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران - دکتر محمود کنایی، استاد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان - دکتر الهه کولایی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران - دکتر محمدرضا تاجیک، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی - دکتر حسین سلیمی، دانشیار روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی - دکتر محمدباقر حشمت زاده، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی - دکتر ابراهیم متقی، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران - دکتر حمیرا مشیرزاده، دانشیار روابط بین الملل دانشگاه تهران - دکتر عباس منوچهری، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس - دکتر سیدعلیرضا حسینی بهشتی، استادیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس - دکتر جهانگیر کرمی، استادیار روابط بین الملل دانشگاه تهران - دکتر مسعود غفاری، استادیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

این نشریه با استناد به نامه شماره ۸۹/۳/۱۱/۲۶۹۵۵ مورخ ۱۳۸۹/۰۷/۱۵ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، دارای درجه علمی - پژوهشی است.

مطالب مندرج در مقالات، نمایانگر آراء نویسندگان است.

این فصلنامه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.gov.ir)، پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (www.sid.ir)، بانک اطلاعات نشریات کشور (www.magiran.com)، بانک اطلاعات نشریات سیویلیکا (www.civilica.com)، پایگاه مجلات تخصصی نور (www.noormags.com) و برخی پایگاه های دیگر نمایه می شود.

نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان دانشگاه، خیابان شهید وحید نظری، شماره ۴۷
صندوق پستی ۱۳۱۶ - ۱۳۱۴۵، اداره نشریات علمی، تلفن: ۲ - ۶۶۴۹۷۵۶۱ - ۶۶۴۹۲۱۲۹

سامانه نشریه: Political.ihss.ac.ir

فرایند چاپ: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

راهنمای تدوین و ارسال مقاله‌های علمی - پژوهشی

شرایط ارسال مقاله

- مقاله به زبان فارسی یا انگلیسی بوده، قبلاً در جایی چاپ نشده باشد. داشتن چکیده فارسی و انگلیسی برای مقاله ضرورت دارد.
- هیئت تحریریه پس از داوری، پذیرش مقاله را اعلام خواهد کرد.
- مسئولیت صحت مندرجات مقاله‌های علمی با نویسنده یا نویسندگان آن است.
- همراه مقاله نام و نشانی دقیق، شماره تلفن نویسنده یا نویسندگان و محل خدمت آنان ذکر شود.
- مقاله در برگه‌های A4 و با رعایت ابعاد صفحه دو فصلنامه (قطع وزیری) تایپ شود. تعداد جدول‌ها در پایین‌ترین حد در نظر گرفته شود. نمودارها واضح و عکس‌ها سیاه و سفید در کاغذ مناسب در اندازه ۱۵×۱۰ سانتی‌متر تهیه گردد.
- مقاله حروف‌چینی شود و به وسیله پست الکترونیکی به دفتر دوفصلنامه ارسال گردد.
- دوفصلنامه در ویرایش مقالات آزاد است.

نحوه ارائه مقاله

- مقاله علمی- پژوهشی شامل عنوان، نام و نام خانوادگی نویسنده یا نویسندگان، چکیده، واژه‌های کلیدی، مقدمه، روش کار، تجزیه و تحلیل، نتیجه‌گیری و منابع باشد. حجم مقاله نیز نباید از ۱۵ صفحه بیشتر باشد.
- عنوان مقاله گویا و بیانگر محتوای مقاله باشد. نام و نام خانوادگی، درجه علمی و مؤسسه‌ای که مؤلف در آن اشتغال دارد، در زیر عنوان قید شود.
- چکیده مقاله، شرح مختصر و جامعی از محتوای مقاله شامل بیان مسئله، هدف، ماهیت و چگونگی پژوهش، نکته‌های مهم، نتیجه و بحث است؛ چکیده از ۱۵۰ کلمه بیشتر نباشد.
- مقدمه مقاله بیانگر مسئله پژوهش است. محقق باید زمینه‌های قبلی پژوهش و ارتباط آن را با موضوع مقاله به اجمال بیان و در پایان به انگیزه تحقیق اشاره نماید.
- روش کار باید به اجمال بیانگر چگونگی و فرایند انجام پژوهش باشد. تحلیل‌های آماری، روش‌های مورد استفاده، به شیوه‌ای مناسب یادآوری شود.
- داده‌ها و نتیجه‌های به دست آمده باید به گونه‌ای منطقی و مفید ارائه شود و به این منظور می‌تواند همراه با جدول، نمودار، نگاره و عکس باشد.
- نویسنده در پایان مقاله راهنمایی و کمک‌های دیگران را یادآوری و از آنها سپاسگزاری کند.
- ارجاع‌های متن مقاله داخل کمان و به این شیوه است: (نام خانوادگی، سال انتشار: شماره صفحه)؛ مانند (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۲۵). شیوه ارجاع به منابعی که بیش از دو نفر نویسنده دارند نیز به این صورت خواهد بود: (اسمیت و همکاران، ۱۹۷۴: ۲۲).
- در ذکر مشخصات انتشاراتی در فهرست منابع پایان مقاله از شیوه زیر پیروی شود:
مقاله: نام خانوادگی، نام (سال انتشار) «نام مقاله»، نام مترجم، نام نشریه، دوره یا سال، شماره.
کتاب: نام خانوادگی، نام (سال انتشار) عنوان کتاب، نام مترجم، مصحح، یا سایر افراد، شماره مجلد، نوبت چاپ، محل انتشار، نام ناشر.

فهرست

- ۱..... **کلیه علی شریعتی، رنسانس اسلامی و رهایی از انحطاط**
امیر روشن/ محسن شفیعی سیف آبادی
- ۳۱..... **موضوع گیری ایدئولوژی آنارشسیم نسبت به دولت و تحقق آن در عصر جهانی شدن: بر اساس باز خوانی نظریه «وودکاک» و «نیومن»**
محمد علی توانا/ محمود علی پور/ رقیه عزیزپور مرزونی
- ۶۳..... **مطالعه و بررسی هم خوانی ساختاری در تحلیل رابطه ادبیات و فرهنگ سیاسی**
سید مهدی میربند
- ۹۳..... **استثناگرایی، ثبات مبتنی بر سیطره و اسلام‌هراسی در آمریکا**
احمد دوست محمدی/ اسفندیار محمدی
- ۱۱۷..... **نقش جامعه مدنی در فرآیند سیاست گذاری عمومی ارائه چارچوبی مفهومی**
یحیی کمالی
- ۱۴۳..... **اضطراب و نقش آن در کنش سیاسی (مطالعه موردی: دانشجویان پسر دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)**
علی اشرف نظری/ حنیف عموزاده مهدیرجی
- ۱۷۳..... **دیوان سالاری کارآمد از منظر نهادگرایی**
محمد کمالی زاده
- ۲۰۷..... **مقایسه تطبیقی روش «اسکینر» و «طباطبایی» در تاریخ اندیشه**
امیر محمد سوری/ سید رضا شاکری
- ۲۳۱..... **تحولات کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی در ایران (مطالعه موردی: فاصله جنبش مشروطه تا انتخابات ریاست جمهوری دهم)**
مانا دشتنگلی هاشمی/ هادی خانیکی/ تهمینه شاوردی

داوران این شماره

- دکتر جلال درخشه / استاد دانشگاه امام صادق (ع)
- دکتر محمد تقی قزلسفلی / دانشیار دانشگاه مازندران
- دکتر سید محمدعلی تقوی / دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد
- دکتر مصطفی گرچی / دانشیار دانشگاه پیام نور
- دکتر حسن آبنیکی / استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب
- دکتر اصغر احمدی / استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاددانشگاهی
- دکتر مرتضی بحرانی / استادیار پژوهشگاه مطالعات فرهنگی
- دکتر محمد علی توانا / استادیار دانشگاه یزد
- دکتر محمد حسین جمشیدی / استادیار دانشگاه تربیت مدرس
- دکتر سید علیرضا حسینی بهستی / استادیار دانشگاه تربیت مدرس
- دکتر سیدرضا شاکری / استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاددانشگاهی
- دکتر علی اصغر قاسمی سیانی / استادیار دانشگاه خوارزمی
- دکتر محمد کمالی زاده / استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاددانشگاهی
- دکتر سیدخدایار مرتضوی اصل / استادیار دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب
- دکتر قدیر نصری / استادیار دانشگاه خوارزمی
- خسرو قبادی / پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاددانشگاهی
- محمدجواد چیت‌ساز / مربی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاددانشگاهی

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ۱-۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۵

علی شریعتی، رنسانس اسلامی و رهایی از انحطاط

امیر روشن*

محسن شفیعی سیف‌آبادی**

چکیده

از زمان رویارویی ایرانیان با غرب و پی بردن به انحطاط خود، مسئله «کیستی ما» دغدغه اصلی روشن‌فکران ایرانی شد. پس از این، سؤال‌هایی از قبیل اینکه ما «که هستیم؟» و «چگونه باید باشیم؟» مطرح شد. برای پاسخ به سؤال‌های یادشده، شریعتی در مقام اندیشمندی ایرانی با دغدغه‌های اسلامی، سعی در تدوین راه‌حلی برای رهایی از انحطاط و سوق یافتن به سمت پیشرفت دارد. به زعم وی، سرمایه‌داری، امپریالیسم و مذاهب انحرافی و ذهن‌گرایی، عوامل اصلی انحطاط ایران و جهان اسلام است و تنها با بازگشت به خویش‌تن و شکل‌گیری یک رنسانس و نوزایی اسلامی است که می‌توان به پیشرفت و کمال رسید. در همین راستا هدف اصلی در این مقاله، تحلیلی از مقوله رنسانس اسلامی و رهایی از انحطاط در آرای شریعتی است.

واژه‌های کلیدی: شریعتی، انحطاط، رهایی، بازگشت به خویش‌تن و رنسانس اسلامی.

amirroshan41@yahoo.com

sh.mohsen178@gmail.com

* نویسنده مسئول: استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه یزد

** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه یزد

مقدمه

جریان تحول اندیشه سیاسی، اجتماعی و دینی معاصر ایران، پس از برخورد با غرب و به دنبال آن، نمود یافتن چالش‌های بنیادین آغاز شد. از این‌رو به تدریج این سؤال‌ها مطرح شد که چرا کشورهای اسلامی و ایران عقب مانده‌اند؟ یا چرا این کشورها، توان نظامی و اقتصادی کافی برای مواجهه با دخالت‌های بیگانگان را ندارند؟ چه شد که مسلمانان با سابقه تمدنی درخشان، این‌چنین ضعیف شده و استقلال سیاسی خود را از دست داده‌اند. به دنبال طرح این سؤال‌ها و مشاهده معضلات، سؤال «چه باید کرد تا از این وضعیت انحطاطی و عقب‌ماندگی رهایی یابیم؟» مطرح شد. نظریه‌پردازان غربی نیز با تقسیم‌بندی ملل به دو گونه مدرن و سنتی و یا بومی و متمدن، به طرح این سؤال‌ها در ذهن روشن‌فکران دامن زدند. آنها با طرح اینکه تجدید پدیده‌های عقلانی و جهان‌شمول است، روشن‌فکران ایران را به نوعی بر سر یک دوراهی قرار دادند که طی آن، ناگزیر به انتخاب یکی بودند؛ یا سنتی و بومی عقب‌مانده بمانند، یا با پذیرش ارزش‌های غربی و گام نهادن در مسیر آنها، از این وضعیت رهایی یافته و پیشرفته و متمدن شوند.

«علی شریعتی» به عنوان یکی از شاخص‌ترین چهره‌های جریان اصلاح دینی در ایران، با این تحلیل که هر تغییری در جوامعی که شاخصه مذهبی دارند، نخست با تحول در اندیشه دینی آغاز می‌شود، بازسازی اندیشه دینی را وظیفه خود دانست و در این راستا مقوله پیشرفت و توسعه جامعه را مطرح کرد.

با توجه به نوع نگرش این اندیشمند اسلامی، این سؤال مطرح است که «از نظر شریعتی، مسلمانان و ایرانیان چه باید بکنند تا از انحطاط رهایی یافته و به توسعه برسند؟» در پاسخ به این سؤال، فرضیه ذیل جهت آزمون ارائه می‌شود:

«از منظر شریعتی، راه رهایی از انحطاط و رسیدن به توسعه، بازگشت به خویشتن و

رنسانس اسلامی است.»

در این راستا، هدف اصلی در این مقاله آن است تا ابتدا به ساکن، به گونه‌ای اجمالی منشأ انحطاط مسلمانان و ایرانیان را در آرای شریعتی بررسی کنیم و در گام بعد، چگونگی رنسانس اسلامی و رهایی از انحطاط را از درون آرای وی استخراج نماییم.

منشأ انحطاط در آرای علی شریعتی

به طور کلی اندیشمندان عرصه اجتماع و سیاست، قبل از ارائه راه حل برای مشکلات سیاسی - اجتماعی، برآنند تا در گام اول علت و منشأ نارسایی‌ها را شناسایی کنند. شریعتی نیز قبل از بحث در ارتباط با چگونگی پیشرفت و ارائه راه حل، در باب درمان عقب‌ماندگی جوامع اسلامی، منشأ انحطاط و علل آن را واکاوی می‌نماید. در همین راستا علل انحطاط مسلمانان و ایرانیان را در دو حوزه عوامل داخلی و خارجی به شرح زیر بررسی می‌کند.

عوامل خارجی

الف) سرمایه‌داری

به باور شریعتی، نظام سرمایه‌داری از راه‌های مختلف می‌کوشد انسان‌های یک‌شکل در قالب «حیوان مصرف‌کننده» درست نماید. یعنی «چون کالاهای اضافی تولید می‌کند و این تولید به قدری تصاعدی است که از بازار داخلی تجاوز می‌کند، ناچار همه انسان‌ها، مصرف‌کننده یک کالای واحد می‌شوند. پس باید همه انسان‌ها در قالب‌های ذوقی واحدی درآیند» (شریعتی، ۱۳۶۷: ۲۳۶). نتیجه این وضع، شکل‌گیری «شعور کاذب» و در نهایت «الیناسیون»^۱ است؛ زیرا در چنین نظامی، مردم حق انتخاب یا فرصتی ندارند که درباره نظام تولیدی که در آن کار می‌کنند بیندیشند.

ب) امپریالیسم فرهنگی و اقتصادی

در نگاه شریعتی، استعمار سرمایه‌داری در اصل یک تجاوز اقتصادی است که با تجاوز نظامی، فرهنگی و سیاسی یک مجموعه را می‌سازد و هدف اصلی، استثمار انسان‌ها و غارت ثروت‌های طبیعی است. به باور شریعتی، نظام استعماری امروزه با کمک نیروی نظام‌های اقتصادی، فرهنگی و نظامی خود تنها دو راه همکاری کردن یا نابود شدن را پیش پای استعمارزده باقی می‌گذارد (همان، بی تا ب: ۱۷۶-۱۷۷).

1. Alienation

عوامل داخلی

الف) الیناسیون مذهبی و انحطاط مسلمانان

شریعتی، مذهب انحرافی و انحراف تفکر مذهبی، رهبانیت و صوفیگری را از عوامل «الینه» کننده انسان می‌داند؛ زیرا آنها اساسی‌ترین ابعاد فطری و غریزی انسان طبیعی و واقعی را انکار می‌کنند یا می‌کوشند تا آن را درهم بریزند و آنگاه انسانی که این ابعاد و اعضای روحی را ندارد، دیگر خودش نیست (شریعتی، ۱۳۶۸: ۱۹۹).

ب) ذهن‌گرایی

شریعتی مانند اقبال (لاهوری، بی‌تا: ۶) و مهدی بازرگان (بازرگان، ۱۳۳۴: ۸۸-۸۹)، آشنایی مسلمانان با افکار فلسفی یونان را مسبب انحراف از توحید می‌داند که موجب تفکیک روح از ماده و دنیا از آخرت شد. بدین معنا که ماده در عالم روح و ماوراءالطبیعه انسان هیچ دخالتی ندارد و از طریق همین روح و معنا می‌توان به خدا دست یافت. از این پس بینش واقع‌گرا و توجه به طبیعت و تاریخ از مسلمانان دور شد و ذهن‌گرایی و مجرداندیشی در محافل علمی حاکم شد. همین امر باعث شد مسلمانان از دنیا و آنچه پیرامونشان می‌گذشت، غافل شوند (شریعتی، ۱۳۵۹: ۱۳۶۲-۱۳۶۳).

ج) آخرت‌گرایی منحنط

عامل دیگر انحطاط، «آخرت‌گرایی منحنط» است که از فکر کردن درباره دنیا و آنچه این دنیایی است می‌گریزد و بیشتر درباره مرگ، ذهنیات و ماورای محسوسات صحبت می‌کند. در چارچوب این نوع تفکر، اسلام موافق زهد و مخالف و مغایر زندگی مادی شد و فقر و انحطاط بر جامعه مسلمانان حاکم شد (همان، ۱۳۶۷: ۱۰۹).

شریعتی و چگونگی رهایی از انحطاط

بررسی آرای شریعتی گویای این است که وی پس از بررسی سرچشمه‌های انحطاط مسلمانان و نشان دادن محورهای این نارسایی‌ها، بر آن است تا در راستای درمان این معضل، محوریت رنسانس اسلامی و راه‌حل رهایی از انحطاط را نشان دهد. بر همین اساس او به این مسئله می‌اندیشد که چگونه می‌توان به جامعه کمک کرد تا در عین

اینکه شخصیت فرهنگی خویش را حفظ کند، تغییر یافته و به وضع مطلوب برسد؟ از اینرو ابتدا و پیش از طرح رنسانس اسلامی به مسئله بازگشت به خویشتن می‌پردازد.

الف) بازگشت به خویشتن

شریعتی معتقد است که جوامع اسلامی در دوره انتقال، تصویری از آینده خود ندارند و هنوز نتوانسته‌اند از الیناسیون فرهنگی رهایی یابند. آنها نمی‌توانند به این سؤال که «چه می‌خواهند؟» و «چه باید کرد؟» جواب درست و صحیح بدهند. از نظر وی، ملتی می‌تواند از این حالت بحران و عقب‌ماندگی و انحطاط بیرون بیاید که شایستگی این را بیابد که از نظر فرهنگی آگاه شود و خودآگاهی تاریخی کسب کند و بتواند مواد و مصالح فرهنگی در حال رکود و انحطاط معنوی خویش را به عناصر پویا و خلاق و سازنده تبدیل کند. وی اساس را بر این می‌گذارد که باید از لحاظ اندیشه و خودآگاهی و شخصیت، از غرب مستقل شویم تا بتوانیم از لحاظ صنعتی و اقتصادی نیز دارای استقلال شویم. با وجود این، این سؤال باقی می‌ماند که اگر قرار است از وضع انحطاطی رهایی یابیم و استقلال معنوی خویش را به دست آوریم، چه کار باید بکنیم؟

شریعتی پاسخ می‌دهد که چون ارتباط این جوامع، با سنت‌ها و گذشته قطع شده است، دچار بحران‌های اجتماعی و از خود بیگانگی شده‌اند. از طرف دیگر غرب، استقلال و شخصیت ملی و مذهبی شرقی‌ها را سلب کرده و آنها را از بهره‌برداری ذخایر عظیم فکری و فرهنگی خویش محروم نموده است. در نتیجه برای رهایی از این وضع، مقوله «بازگشت به خویش» را مطرح می‌کند (شریعتی، بی‌تاب: ۲۱). اما این سؤالات باقی می‌ماند که گزینه مطلوب پیش روی ما برای بازگشت به آن کدام است؟ آیا می‌توانیم به طور کلی به اومانیسیم و یا اصالت بشر برگردیم؟ جواب منفی است. زیرا شریعتی اومانیسیم را «دروغ بزرگی» می‌داند که وقتی می‌خواهند شخصیت و وجود ما را نفی کنند، به آن متوسل می‌شوند تا در یک بشریت موهومی که وجود خارجی ندارد، خود را گم کنیم. از نظر او، اومانیسیم با پیوند مشترکی که میان طبقات اجتماعی به وجود می‌آورد، می‌تواند کورکننده بینایی و احساس طبقاتی و پوشش فریبنده‌ای برای کتمان نظام تبعیض حاکم بر جامعه باشد (همان، ۱۳۶۷: ۶-۷).

۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
شریعتی پس از رد اومانیسیم، از چند خویشتن تاریخی - فرهنگی چون «ایران باستان» (شریعتی، بی تا ب: ۳۱۶)، «خویشتن نژادی» (همان: ۲۴۵)، «سنت‌های منحط» (همان: ۲۴۳) سخن می‌گوید و ضمن رد آنها، خویشتن مورد نظرش را که موجب رهایی از انحطاط می‌شود، تشریح می‌نماید.

ب) بازگشت به خویشتن مطلوب

قصد شریعتی از «بازگشت به خویش»، نه بازگشت به سنت به شکل موجود است و نه بازگشت به طبیعت، بلکه او می‌خواهد با اتکا به فرهنگ و مذهب، یک تحول همه‌جانبه از طریق خودآگاهی فرهنگی ایجاد کند. از نظر او، با بازگشت به خویش می‌توان بر بحران معنا و هویت و بی‌شخصیتی انسانی و ملی غلبه کرد و در راستای رسیدن به پیشرفت گام برداشت. بازگشت به خویش یعنی تعریف دوباره انسان و خودآگاهی و به رسمیت شناختن هویت‌های متکثر انسانی و اینکه هر انسانی ابتدا خود را بر اساس شخصیت تاریخی و فرهنگی خویش تعریف کند و سپس همه برگردند و بشریت را بسازند. به عبارتی «تکیه بر اصالت‌های خویش و با مغز دیگری نیندیشیدن و با زبان دیگری حرف نزدن و بالاخره با پاهای دیگری راه نرفتن و خود بودن [است]» (همان، ۱۳۶۱ پ: ۳۴۶).

از آنچه گفته شد این مسئله برداشت می‌شود که شریعتی قصد خود را از بازگشت به خویش، ساختن جامعه‌ای متمدن و توسعه‌یافته می‌داند. به همین دلیل، ابتدا بحث خود را با توجه به این مسئله که تمدن چگونه به وجود می‌آید، دنبال می‌کند. او تجدد را دوباره تعریف می‌کند و آن را معادل مقلد و مصرفی شدن، از خود بیگانگی و بی‌هویت و اصالت شدن معرفی می‌کند و در کنار آن، مفهوم تمدن را قرار می‌دهد و آن را معادل توسعه همه‌جانبه، خلاقیت، ابداع، نوآوری و تولید صنعتی می‌داند (همان، بی تا ب: ۱۴۱). از این طریق وارد جدال با متجددین خواستار اخذ فرهنگ و تمدن غربی می‌شود (همان، ۱۳۶۷: ۳۷۸) و خطاب به روشن‌فکران بیان می‌دارد که روشن‌فکر باید بداند که هر تغییری در جوامعی که تیپ مذهبی دارند، نخست با تحول در فکر و اندیشه دینی آغاز می‌شود.

رویکرد شریعتی به دین از این لحاظ راهنمای عمل و مبنای هویتی است و بر همین مبنا، تکلیف خویش را تصفیه و بازسازی و تجدیدنظر در کل دستگاه مسلمانی می‌دانت. به همین دلیل حساس‌ترین وظیفه روشن‌فکر را تصفیه طرز تفکر مذهبی برای بازگشت به سرچشمه‌های اصیل آن و ایجاد یک «رنسانس اسلامی» می‌داند، تا با این عمل، مذهب از تولیت استبدادهای فکری آزاد شود و با ایجاد یک نهضت فکری و اجتماعی، عوامل انحطاطی که به نام مذهب بر اندیشه و جامعه حاکم است، شناسایی شود؛ زیرا مذهب هم می‌تواند مسلمانان را نجات دهد و هم می‌تواند الینه کرده، خواب کند و بمیراند. تنها راهی که برای نجات و رهایی از انحطاط مانده است، جایگزین کردن اسلام راستین به جای اسلام منحط در عمق ذهن و زندگی مردم است. بنابراین از نظر شریعتی، علت انحطاط و درد مشخص است که همان اسلام منحط موجود است و درمان و راه‌حل نیز مشخص است که همان رنسانس اسلامی است.

ج) رنسانس اسلامی

شریعتی در طرح مقوله «رنسانس اسلامی»، دو الگو و راهنما پیش رو داشت؛ یکی الگوی اصلاح مذهبی در اروپا توسط لوتر و کالون و دیگری الگوی جامعه‌شناختی «ماکس وبر» که بر نقش عوامل فرهنگی در تحولات اروپا تأکید می‌کند. او بر این باور است که پروتستانیسیم مسیحی، تمدن جدید را به وجود آورده است؛ چون آنها زمانی به سمت پیشرفت حرکت کردند که توانستند مسیحیت تخریب‌گر و منحط را به عامل تحرک تبدیل کنند. رنسانس نیز از نظر وی، کنار گذاشتن مسیحیت نبود، بلکه تعدیل فرهنگ مسیحی از حالت رخوت و تخریب و رکود به حالت انتقادی و سازنده یعنی پروتستانیسیم بود. مذهب کاتولیک است که با علم و پیشرفت مغایر است، اما مذهب پروتستان، موانع توسعه را از سر راه اروپا برداشت. وی مذهب پروتستان را مذهبی انتقادی، این‌جهانی و متکی به زندگی مادی و اجتماعی می‌داند که با دو مشخصه از مذهب کاتولیک جدا می‌شود: یکی، عقلی کردن دین است در بینش و دیگری، دنیاگرایی آن است.

به نظر می‌رسد شریعتی آگاهانه قصد دارد از طریق تعلیمات مذهبی و ایدئولوژیک کردن دین، نتایجی که ناخواسته از تعلیمات لوتر و کالون به دست آمد، کسب کند. وی پیشرفت و رهایی از انحطاط را تنها از طریق فرهنگ و مهم‌ترین عنصر آن یعنی دین امکان‌پذیر می‌داند و معتقد است که آنان نیز برای رسیدن به پیشرفت، مذهب را نفی نکردند، بلکه رفرم کردند و طرز تلقی و معنی و توجیه مذهبی را در جامعه عوض نمودند و مذهبی را که عامل انحطاط بود، به صورت عامل سازنده درآوردند. بنابراین وقتی مسیحیت که دین رهبانیت و آخرت است، می‌تواند چنین در سرنوشت اقتصادی و مادی غرب مؤثر باشد، آیا دینی که رهبانیتش، جهاد و حواری‌اش، علی و زکاتش با نماز برابر است و دنیا را مزرعه آخرت می‌داند، نمی‌تواند چنین نتایجی به بار آورد؟ (شریعتی، ۱۳۶۷: ۱۱۳).

از این‌رو شریعتی در راستای پروژه اصلاح دینی، درصدد برآمد قرائتی تازه از شعارها، کلمات و اصطلاحات قدیمی موجود در فرهنگ شیعی ارائه دهد. او توانست گفتمان تاریخی قربانی بودن مذهب شیعه را برجسته کند و شعارهای آنها را با گفتمان بازگشت به خویش درهم آمیزد. وی سعی می‌کند از طریق خلق نمادها و شعارها و معرفی قهرمانان و دشمنان تشیع علوی، وضع موجود را به چالش بطلبد. تشیع علوی که شریعتی معرفی می‌کند، در پی تغییر وضع موجود و استقرار یک نظام سیاسی - اجتماعی اسلامی و مردمی بر مبنای آزادی و برابری و نفی استبداد، استثمار و استعمار بود. او از غربت و وحشتناک غرب گریزان است و بر همین پایه، قصد دارد از طریق فرهنگ و مذهب به مردمان جهان سوم و ایران یاری رساند، تا هویت فرهنگی خویش را بازیابند و بر الیناسیون فرهنگی غلبه نمایند، تا بتوانند با امپریالیسم مبارزه کنند و فناوری مدرن غرب را به دست آورند، بدون اینکه استقلال خویش را از دست دهند. او در این مسیر نه به تقلید و نه به نفی، بلکه به ابداع فکر می‌کند. چون سرانجام نفی و حصار کشیدن دور خود، انحطاط و پوسیدن است و سرانجام تقلید نیز افتادن به دام استعمار و نابودی فرهنگ و شخصیت و اقتصاد یک ملت است (همان: ۶-۷).

آن ملت‌هایی که روی پایه‌های تاریخ و فرهنگ و اصالت‌های معنوی خود به بنای جامعه خویش پرداخته‌اند و طرح و نقشه را خود ریخته و آنچه را از مصالح غربی به کار آمده برگزیده‌اند، توانسته‌اند نظامی استوار و زندگی‌ای در حال رشد بسازند. از نظر وی، بدون مراجعه به فرهنگ و تاریخ و مذهب خویش و ایجاد نوعی رنسانس اسلامی

نمی‌توانیم در جامعه تحولی ایجاد کنیم و اینکه به این فرهنگ و مذهب معتقد باشیم، ایمان داشته یا نداشته باشیم، تغییری در صورت مسئله نمی‌دهد. ناگزیریم بر مبنای همین داده‌های فرهنگی و بر اساس دستاوردها و بن‌بست‌های الگوهای موجود به ترمیم و تجدّد جامعه بیندیشیم. از این طریق است که می‌توان تجدّد خاص خویش را داشت و تفاوت‌ها و تنوع‌های فرهنگی خویش را پاس بداریم و ناگزیر نباشیم الگوی واحد مدرنیته‌ای که اروپا و آمریکا را ساخته است، در بست بپذیریم. راه‌حل او برای گذار از مسائلی که مدرنیسم برای بشر ایجاد کرده است، یک راه‌حل فلسفی و متافیزیکی نیست؛ بلکه او از رنسانس اسلامی سخن می‌گوید؟ (شریعتی، ۱۳۶۷: ۱۱۴-۱۱۵). رنسانس اسلامی یعنی تعریف دوباره انسان و خودآگاهی و به رسمیت شناختن هویت‌های متکثر انسانی و اینکه هر انسانی ابتدا خود را بر اساس شخصیت تاریخی و فرهنگی اصیل و اصلی خویش تعریف کند و سپس همه برگردند و بشریت را بسازند؛ زیرا به اعتقاد وی، دین اسلام تغییر جهت داده، باید به حالت اصلی برگردد.

ج-۱) تغییر جهت دین اسلام و ضرورت ایدئولوژیک شدن آن

شریعتی با طرح مقوله تغییر جهت دین اسلام و ضرورت بازگشت به اصل آن، ایده خود را مرحله به مرحله برای تدوین یک ایدئولوژی اسلامی، که مسلمانان را از انحطاط رهایی می‌بخشد، پیش می‌برد. او در ابتدا با این سؤال مواجه بود که «چرا مسلمانان منحط شدند؟» و در پاسخ به این سؤال، «الیناسیون فرهنگی» را مطرح کرد و اینکه اسلام از دو طرف مورد هجوم قرار گرفته است: از یک طرف، استعمارگران و شرق‌شناسان وابسته به آن که اسلام را مسخ‌شده و وارونه به ما معرفی کردند؛ دیگر اینکه پس از رحلت پیامبر، اسلام ایدئولوژی تبدیل به اسلام فرهنگ شد. با حاکم شدن ارتجاع سیاسی، آرمان‌های عدالت‌جویانه اسلام نادیده گرفته شد و متولیان رسمی از آن، ماده مخدری برای خواب کردن مردم ساختند. نفوذ فرهنگ بیگانه همچون فرهنگ یونانی، منطق ارسطویی، تصوف و زهد هندی و در دوره جدید فرهنگ مصرفی غربی نیز در تشدید الیناسیون فرهنگی نقش بسزایی ایفا کرد.

شریعتی با آگاهی از نوع و جنس انحطاط، با پیوند برقرار کردن بین گفتمان بازگشت به خویش و ایدئولوژی اسلامی، قصد دارد در جهت بازسازی هویت ایرانی حرکت کند و با پویا کردن اسلام، علاوه بر حفظ آن، پیروزی آن را نیز در عصر مدرن امکان پذیر سازد. بنابراین فرهنگ و دین موجود نمی تواند او را در بازسازی هویت ایرانی یاری کند، بلکه ایدئولوژی است که کارکرد دگرگون کننده دارد. زیرا به باور وی، برای پاسخ دادن به سؤال های نسل امروز و رسیدن به موفقیت، ناگزیر به داشتن ایدئولوژی هستیم. ایدئولوژی از نظر وی عبارت است از عقیده و عقیده عبارت است از:

- ۱- نوع تصور واقعی و تلقی ای که ما از جهان و انسان داریم.
- ۲- نوع برداشت و ارزیابی خاصی که بر این اساس نسبت به مسائلی که با آنها در ارتباطیم و پیرامون اجتماعی و فکری ما را می سازد داریم، مرحله دوم ایدئولوژی است.
- ۳- مرحله سوم عبارت است از پیشنهادها و راه حل و همچنین نشان دادن نمونه های ایده آل برای آنچه الان ایده آل نیست و ما نمی پذیریم که بر آن اساس تغییر دهیم.

پس ایدئولوژی از سه مرحله درست می شود: یکی جهان بینی، دیگری نوع ارزیابی انتقادی محیط و مسائل و سوم، پیشنهادها و راه حل ها به صورت ایده آل و هدف ها. بنابراین ایدئولوژی، وضعیت کسی را که به آن باور دارد، مشخص می کند که چه باید بکند و چگونه وضع موجود را به وضع مطلوب درآورد و موقعیت انسانی، طبقاتی، ملی و گروهی او را تعیین می کند. با این ایدئولوژی در چارچوب پروژه رنسانس اسلامی بر هر قدرتی پیروزیم و می توانیم به یک تمدن درخشان نیز دست یابیم. زیرا جامعه ای که ایدئولوژی و ایمان نداشته باشد، وارد کردن علم و صنعت به آن چون زمینه مناسبی ندارد، نتیجه ای معکوس به همراه دارد و نه تنها آن جامعه تولیدکننده نمی شود، بلکه مصرفی می شود و اندوخته های خود را نیز به هدر می دهد. ایدئولوژی مورد نظر وی نخست مسلمانان را از خیرگی و خودباختگی و احساس حقارت در برابر تمدن غرب رهایی می بخشد؛ دوم او را از مصرف کننده صرف نجات می دهد؛ سوم برای او آزادی سیاسی و اجتماعی به همراه می آورد؛ چهارم به او اصالت بخشیده و معنا و هدف زندگی او را مشخص می کند و پنجم از طریق آن، معرفت دینی و اسلام منحط موجود را

می‌توان نقد کرد و زمینه‌های رهایی از انحطاط را فراهم نمود و همچنین می‌توان توده‌ها را برای دگرگونی اجتماعی و سیاسی و تحقق جامعه‌ای نو و تازه بسیج کرد.

این‌چنین ایدئولوژی‌ای با این رسالت عظیم، بی‌گمان باید تمام محاسن ایدئولوژی‌های قرن بیستم را داشته و از معایب آنها بری باشد. این ایدئولوژی علاوه بر اینکه باید درصدد برقراری آزادی و عدالت باشد، باید به نیازهای وجودی بشر نیز پاسخ دهد. او درباره‌ی ایدئولوژی‌ای که آن را تبلیغ می‌کند، چنین ایمانی دارد. شریعتی، اسلام و تشیع اولیه را یک ایدئولوژی ماورای علمی می‌داند که با ذهن‌های منجمد و بسته‌ی متولیان رسمی آن تناسب ندارد. او معتقد است به شرطی که اسلام و تشیع را از صورت سنتی و شعائر موروثی و عادات مذهبی ناآگاهانه به صورت یک ایدئولوژی مسئولیت‌آفرین و هدایت‌کننده برای نسل‌های امروز و فردا معرفی کنیم، متوجه خواهیم شد که «از مارکسیسم بالاتر و از اومانسیسم و اگزیستانسیالیسم برتر است» (شریعتی، بی‌تا ب: ۳۱-۳۲).

بر اساس همین باورهاست که وی به ایدئولوژیک کردن دین می‌پردازد و معتقد است که مهم‌ترین کاری که در زمان حیات خویش انجام داده است، همین تبدیل «اسلام از صورت یک «فرهنگ» به یک «ایدئولوژی» و از «سنت‌های جزمی موروثی» به «خودآگاهی مسئولیت‌زای انتخابی» در وجدان مردم [است]» (همان، بی‌تا الف: ۲۰۹). او مهم‌ترین و حیاتی‌ترین رسالتی را که روشن‌فکران اسلامی برعهده دارند، یاری رساندن به ایدئولوژی‌ای که در حال تکوین است می‌داند، تا این ایدئولوژی سالم و نیرومند شود و بتواند نقش خود را در بیداری انسان‌ها و رهایی ملت‌ها و نجات مستضعفان و توده‌های مردم محروم ایفا کند. همچنین قدرت رقابت و مقاومت در برابر ایدئولوژی‌های رقیب و مدعی‌ای نظیر ایدئولوژی مارکسیسم که بیش از یک قرن از عمر تکوین آن می‌گذرد پیدا کند. ایدئولوژی اسلامی می‌تواند بهترین برنامه برای اداره‌ی دنیای مسلمانان و به مثابه یک راهنمای عمل برای آنها باشد و راه ایجاد تغییرات اجتماعی را به آنها نشان دهد. شریعتی همه‌ی خصایصی را که برای ایدئولوژی قائل است، در متن دین جست‌وجو می‌کند؛ خصایصی همچون انقلابی بودن، انتخابی بودن، انتقادی بودن، آگاهی‌دهنده و اقدام عملی برای تغییر داشتن است (کاظمی، ۱۳۸۳: ۱۲۹).

از آنچه تاکنون گفته شد، استنباط می‌شود که شریعتی به دین‌نگاهی جامعه‌شناسانه دارد و بیشتر به نقش آن در حرکت‌ها و تحولات اجتماعی توجه می‌کند و در حوزه عمومی کارکرد دین و نقش آن در رهایی از انحطاط برای وی اهمیت دارد. از طرفی نیز روش و رویکرد وی به دین، درون‌دینی نیست و معتقد است که برای شناخت مذهب باید همان راهی را رفت که علمای ضد مذهبی و غیر دینی رفته‌اند. بر همین اساس با زبان جامعه‌شناسی، اقتصاد، تاریخ و انسان‌شناسی به سراغ دین می‌رود و حتی متد تحلیل طبقاتی و اصالت اقتصاد را برای بررسی دین به کار می‌برد. او به مسائل کلامی و عقیدتی اسلامی نیز نگاهی جامعه‌شناسانه دارد. اصل توحید را که از نظر وی زیربنای جهان‌بینی اسلامی است، یک مسئله کلامی نمی‌داند، بلکه از توحید و شرک به عنوان فلسفه تاریخ و مسئله اجتماعی صحبت می‌کند. شریعتی از توحید به وحدت اجتماعی، طبقاتی، اقتصادی و نژادی می‌رسد و درگیری توحید و شرک را یک درگیری اجتماعی می‌داند. انسان را نیز نماینده و جانشین خدا و همانند با وی و امانت‌دار او در زمین می‌داند. خدا که بزرگ‌ترین و متعالی‌ترین است، انسان را به عنوان جانشین خود در زمین خلق می‌کند و از روح خویش در او می‌دمد. وی از این خداگونه بودن انسان، آزادی، آگاهی و آفرینندگی را در او نتیجه می‌گیرد و بر همین اساس دارای مسئولیت سرنوشت خویش و جامعه می‌شود. این چنین انسانی که وی تصویر می‌کند، نمی‌تواند توسط خداوند به حال خود رها شده باشد. خدا باید برنامه و دینی برای راهنمایی او بفرستد که او را به آخرت‌گرایی یا دنیاگرایی محض سوق ندهد. انسان با کمک این دین و از طریق شناخت و دانستن و عمل انسانی و با مشارکت در فرآیند هستی‌توأمان، ماهیت خویش را می‌سازد.

شریعتی، این ایدئولوژی مذهبی را برتر از مکتب‌های موجود می‌داند که با تفسیر معنوی جهان و با معنویت‌گرایی متعالی، ساختن انسان و بنای جدید را برعهده می‌گیرد. اسلام، انسان را راهنمایی می‌کند تا راهی به سوی نور بجوید و مذهب اسلام موجود قادر نیست چنین رسالتی را برعهده گیرد (شریعتی، بی تا ب: ۳۱-۳۲).

به همین منظور وی طرح مدون کردن یک ایدئولوژی اسلامی را پی‌ریزی می‌کند و برای رسیدن به این هدف، هندسی کردن مکتب اسلام را در دستور کار خود قرار می‌دهد، تا چارچوب و اصول ایدئولوژی اسلامی مشخص شود و از این طریق تصویر

مغشوش اسلام از بین برود و قادر به مبارزه با ایدئولوژی‌های رقیب گردد. شریعتی اسلام را در ذات خود معطوف به استقرار عدالت اجتماعی - اقتصادی، برادری انسانی و نظام بی‌طبقه توحیدی می‌داند. اسلام همچنین در نظر وی، دین آزادی، ترقی، عقل‌گرایی، علم‌محوری و تجربه‌گرایی نیز هست (شریعتی، ۱۳۸۲: ۱۱۴).

او با استناد به داستان هابیل و قابیل و تفسیر آن، نوع خاصی از فلسفه تاریخ ارائه می‌کند و یک گام دیگر برای ضروری جلوه دادن رنسانس اسلامی و اصلاح دینی برمی‌دارد. او هابیل را نماینده مستضعفان و قابیل را نماینده مستکبران می‌داند و معتقد است که با کشته شدن هابیل توسط قابیل، دوره برابری و برادری به پایان رسیده و با شکل‌گیری مالکیت خصوصی، جامعه طبقاتی و نظام تبعیض و بردگی شروع می‌شود. در طول تاریخ این دو جناح با هم در خلال مبارزه هستند و سلاح هر دو جناح نیز مذهب است. مذهب توحید، سمبل آزادی و عدالت و مذهب شرک که سمبل زور و بی‌عدالتی است، با هم در حال جنگ هستند. نظام قابیلی در سه چهره اقتصاد و مالکیت و تزویر با جناح مستضعفان و توده مردم در حال مبارزه است.

شریعتی برای پیشبرد پروژه «رنسانس اسلامی» خویش قصد دارد از این سمبل‌ها و تمثیل‌ها، واسطه‌های بین خدا و خلق و نمایندگان رسمی دین را - که صحبت از دین را حق خویش می‌دانند - زیرا سؤال ببرد. حتی نقش این گروه رسمی را در طول تاریخ منفی و مخرب به حال دین معرفی کرده که چهره واقعی دین را تحریف نموده و به تخدیر مردم مشغول بوده‌اند. از این طریق، او روشن‌فکران را حاملان تفکر اصیل و واقعی اسلام معرفی می‌کند که با به دست گرفتن رهبری جناح هابیل، انقلاب جبری آینده را هدایت می‌کنند و به توده می‌گویند که پیروزی با آنهاست. او با تقسیم اسلام به دو گونه انحرافی و منحط و راستین و حقیقی و پویا عملاً مسیر خویش را برای زدودن اضافات و زوائدی که تصور می‌کرد چهره اسلام راستین را پوشانده است، هموار کرد. از طرفی نیز این تردید را ایجاد می‌کند که چون مسلمانان عقب‌مانده هستند، پس یا ایدئولوژی اسلامی که به آن باور دارند، ایدئولوژی مناسب و مترقی نیست، یا پیروان این ایدئولوژی آن را درست نمی‌فهمند. اما چون باور دارد که اسلام اصیل، مذهبی مترقی است، به این نتیجه می‌رسد که اسلام منحط و منجمد در ذهن مسلمانان امروز با مذهب عزت‌بخش

۱۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ —————
دوره اولیه فرق می‌کند. «پس امروز کافی نیست بگویم اسلام یا تشیع. باید از خود سؤال کنیم که کدام اسلام؟ و کدام تشیع؟ اسلام را باید در مغزها جست‌وجو کرد. چون اسلام جز در اندیشه انسان وجود ندارد» (شریعتی، ۱۳۶۱ ت: ۱۴۵).

قصد وی از این تفکیک این است که نتیجه بگیرد اسلام اصیل در حال حاضر وجود ندارد. بنابراین به پالایش و تصفیه نیاز دارد و برای ایجاد یک رنسانس اسلامی باید به اسلام اولیه و قرآن بازگشت. از این‌رو شریعتی وظیفه خود می‌داند که از اصول و باورهای اسلامی و شیعی، تفسیر تازه‌ای ارائه دهد. او برای بازسازی مفاهیم اسلامی و شیعی بر دو اصل تکیه می‌کند: یکی اینکه این اصول و مفاهیم چه فایده‌ای دارند و چه نقشی مثبت یا منفی می‌توانند در رسالت و مسئولیت و سرنوشت فردی و اجتماع مسلمانان و معتقدان به آن داشته باشند و یا در زندگی روزمره چه تأثیری دارند. اصل دوم نیز این است که اگر هماهنگ با علم و فرهنگ بشری، مذهب را بشناسیم، می‌توانیم مذهب را برای امروز بفهمیم و از آن بهره ببریم. چون این رابطه ذهنی ماست که با مذهب تغییر می‌کند و این انسان‌ها هستند که در فهم مذهب برحسب رشد فرهنگی و فکری‌شان تغییر و تحول می‌یابند. این مذهب‌شناسی باید پیوسته در تغییر و تکامل باشد و هماهنگ با تکامل دیگر ابعاد معنوی و فکری انسان، شناخت مذهبی‌اش هم تغییر و تکامل پیدا می‌کند. تفسیر و عمل و تبلیغ کردن، باید برحسب تکامل و تغییر بشر و نیازها، تکامل و تحول یابد (همان، بی‌تا: ۴۵۳). از همین‌رو است که به رسالت تاریخی روشن‌فکران اشاره می‌کند.

ج-۲) روشن‌فکران و رسالت تاریخی آنها

از آنچه تا به حال آمد می‌توان نتیجه گرفت که در گفتمان «بازگشت به خویش» شریعتی، دین نقش محوری و اساسی دارد. اما این دین در صورتی می‌تواند نقش خویش را خوب بازی کند که به صورت ایدئولوژی درآید؛ چون تنها شکل ایدئولوژیک آن، صورت اصیل و حقیقی دین است. در این میان باید بر خرد روشن‌فکران که حاملان تفکر اصیل و واقعی اسلام هستند نیز اتکا کرد. بنابراین بازگشت به دین «موجود»، عین انحطاط است. در صورتی دین می‌تواند نیروی محرکه و راهنمای تغییر و تحول شود که

به صورت جوهری و ماهوی بازسازی شده و به ایدئولوژی تغییر ماهیت دهد، تا از این طریق، هویتی تازه برای مسلمانان بیافریند.

شریعتی از طریق ساختارشکنی دین، گذشته و حال را نقد می‌کند و می‌کوشد که جامعه را از سلطهٔ اسلام تاریخی رهایی بخشیده، دین را با شرایط امروز جامعه تطبیق دهد. از این‌رو که دین در عرصهٔ عمومی برای شریعتی مبنای هویتی دارد و آرمانی اجتماعی برای تغییر است، علم را در برابر عقل علما و زمان را در برابر اجماع آنان قرار می‌دهد. وی برای پویا کردن دین و آزادسازی ایمان از قید قرائت رسمی به ایدئولوژیک کردن آن از طریق رنسانس اسلامی و به کمک روشن‌فکران متعهد می‌پردازد. از طرفی نیز نگاهی بیرونی به دین دارد و از آن، حل مشکلات دنیایی مسلمانان را که در برخورد با تجدد با آن روبه‌رو شده بودند می‌خواهد و به همین دلیل در گفتمان شریعتی، اسلام حداقل در عرصهٔ عمومی، مکتبی سیاسی - اجتماعی است. از این‌رو وی به روشن‌فکران به عنوان عاملان تغییر و به افرادی چون ابوذری به عنوان نمونه و الگوی اسلام ایدئولوژیک روی می‌آورد.

بنا به نظر وی، روشن‌فکر در جامعهٔ ایران برای آزاد کردن مردم و آگاه نمودن آنها از جهل و خرافه و انحطاط باید از مذهب آغاز کند و به ایجاد یک رنسانس اسلامی بپردازد تا همان‌طور که رنسانس مسیحی اروپای قرون وسطی را منفجر کرد و همه عوامل انحطاطی را که به نام مذهب و اندیشه بر جامعه حکومت می‌کرد از بین ببرد، بتواند فورانی از اندیشه و حرکت تازه به جامعه ببخشد. «برخلاف پروتستانیسیم اروپایی که در دستش چیزی نداشت و مجبور بود از مسیح صلح و سازش، یک آزادی‌خواه و مسئول و جهان‌گرا بسازد، یک مسلمان دارای تودهٔ انبوهی از عناصر پر از حرکت، روشن‌گرایی، هیجان، مسئولیت‌سازی و جهان‌گرایی است» (شریعتی، ۱۳۶۰: ۲۹۲-۲۹۳).

بنابراین از نظر شریعتی، آغاز کار روشن‌فکر در احیا و نجات جامعه‌اش، یک «رنسانس اسلامی» است تا:

۱. ذخایر عظیم فرهنگی جامعه را استخراج کند، تا آنچه موجب انحطاط شده، تبدیل به عوامل حرکت گردند.

- ۱۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
۲. تضادهای اجتماعی و طبقاتی را از بطن جامعه موجود وارد وجدان و خودآگاهی جامعه‌اش نماید.
 ۳. میان جزیره انتکتوئل و ساحل مردم، پلی از خویشاوندی و تفاهم ایجاد کند، تا بتواند مذهب را در خدمت زندگی و حیات مردم قرار دهد.
 ۴. سلاح مذهب را از دست عوامل ارتجاع - که آن را در خدمت منافع خویش گرفته‌اند - خارج کرده و آن را در حرکت بخشیدن به مردم به کار گیرد.
 ۵. با یک رنسانس مذهبی و با تکیه بر فرهنگ اصیل خویش به تجدید ولادت و احیای شخصیت فرهنگی خویش پردازد و هویت انسانی خود و شناسنامه تاریخی و اجتماعی خود را در برابر هجوم فرهنگی غرب مشخص سازد.
 ۶. با ایجاد یک نهضت رنسانس اسلامی به‌ویژه شیعی، روح تقلیدی و تخدیری مذهب فعلی را به روح اجتهادی اعتراضی و انتقادی بدل کند و آن را در جهت روشنایی بخشیدن به عصر و نسل خویش به خدمت گیرد. با این اقدام روشن‌فکران، راه برای ورود به جامعه ایده‌آل بازمی‌شود.
- در ادامه، جامعه ایده‌آل را از دیدگاه وی در چارچوب بحث رنسانس اسلامی بررسی می‌کنیم.

ج-۳) جامعه ایده‌آل

شریعتی، جامعه ایده‌آل مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی را با توجه به تعابیر اسلامی، «امت» نام‌گذاری می‌کند. امت را جامعه‌ای می‌داند که در هیچ سرزمینی ساکن نیست و بر اساس هیچ پیوند خونی و خاکی استوار نمی‌باشد. امت، جامعه‌ای است که تحت نظارت یک رهبری بزرگ و متعالی است که مسئولیت پیشرفت و کمال فرد و جامعه را با خون و اعتقاد و حیات خود حس می‌کند و افراد ساکن در آن متعهدند که زندگی را نه «بودن» به شکل راحت، بلکه «رفتن» به سوی بی‌نهایت و به سوی کمال، دانایی و خودآگاهی مطلق، کشف و خلق مداوم ارزش‌های متعالی، نماندن در هیچ منزلی و شکلی و قالبی تلقی کنند و بالاخره در جهت کمال‌های مطلق «شدن» و به سوی

ارزش‌های متعالی «رفتن». در امت، اصل بر حرکت است؛ حرکتی که دارای جهت مشخص و ثابتی است (شریعتی، ۱۳۶۲ پ: ۵۰۵).

وی امت را از ریشه «ام» به معنی آهنگ و قصد و عزیمت کردن می‌داند که در آن چهار عنصر انتخاب، حرکت، پیش رو و مقصد وجود دارد. بنابراین امت، یک جامعه انسانی است که همه افراد در یک هدف مشترکند و بر اساس یک رهبری مشترک به سوی ایده‌آل خویش حرکت می‌کنند (همان: ۴۹۴). در این جامعه، پیشرفت سریع جامعه و ترقی آن به سوی کمال، هدف است و آسایش و خوشی و سعادت را که در آن راه ندارد (Parvin & Vaziri, 1992: 122). شریعتی هر چند می‌داند که این چنین جامعه‌ای بیشتر به یک مدینه فاضله شبیه است، معتقد است که اتوپیا، جامعه‌ای ایده‌آل است که هر کس در ذهنش درست می‌کند. برخلاف آنچه در ظاهر به نظر می‌رسد، اتوپیا سازی نیاز فردی و قطعی هر انسان دارای آرمان است و این «جامعه برین»، تجلی روح کمال‌جویی انسان است. اما اتوپیا و مدینه فاضله‌ای که یک مکتب ایدئولوژیک معرفی می‌کند، دیگر یک جامعه خیالی نیست و معتقدان به آن مکتب برای تحقق قطعی آن روی زمین تلاش می‌کنند (شریعتی، بی تا ت: ۳۰).

در جامعه مورد نظر وی، اقتصاد زیربناست و کسی که زندگی مادی ندارد، زندگی معنوی نیز ندارد. شریعتی برابری را اصل و اقتصاد را زیربنا می‌داند، ولی هدف، ساختن «انسان ایده‌آل» است (همان: ۷۲-۷۳). انسان ایده‌آل نیز از میان طبیعت می‌گذرد و خدا را می‌فهمد و به سراغ مردم می‌رود و به خدا می‌رسد. با بندگی خدا از بندگی هر چه هست رهایی می‌یابد و با تسلیم در برابر اراده مطلق، در برابر هر جبری به عصیان برمی‌خیزد. «او امانت سنگین خدا را پذیرفته است و این است که با آزادی و اختیار خویش مسئول و متعهد است» (همان: ۷۵).

بر اساس نظر وی با توجه به تضاد طبقاتی و جنگ تاریخی میان طبقه محکوم و حاکم، در نهایت با یک انقلاب جبری، یک جامعه بی طبقه مبتنی بر مکتب و عدالت شکل می‌گیرد. شریعتی در مقایسه با مارکس می‌گوید که مارکس، آزاد شدن طبقه محروم را بر اساس عوض شدن زیربنا توجیه می‌کند، ولی «من معتقدم که در تمام تاریخ اسمش عوض می‌شود، ولی زیربنایش عوض نمی‌شود. زیربنا فقط یک بار دیگر عوض

۱۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

می‌شود و آن هم در آخر تاریخ است. وقتی که طبقه محروم از دست طبقه حاکم نجات پیدا می‌کند و روی کار می‌آید، حکومت را ایجاد می‌کند و رهبری را به دست می‌گیرد و همچنین زمین که همیشه ارث طبقه حاکم بوده، به دست این طبقه حاکم تازه می‌افتد» (شریعتی، ۱۳۶۸: ۱۴۴). جامعه بی‌طبقه توحیدی اسلام، برخلاف جامعه بی‌طبقه مارکس تنها در بعد اقتصادی و مالکیت خلاصه نمی‌شود، بلکه سه بعد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در برمی‌گیرد. این سه بعد یعنی استبداد، استثمار و استعمار در جامعه بی‌طبقه اسلامی نفی می‌شود.

از آنچه گفته شد می‌توان استنباط کرد که در تمدن و جامعه ایده‌آل مورد نظر شریعتی، سه اصل و جریان اساسی زیر در کنار هم دست‌به‌کار ساختن انسانی نو خواهند شد:

۱. عرفان، که انسان را به سوی آنچه «باید» باشد سوق می‌دهد و جلوه معنوی و متعالی انسان است.

۲. برابری و عدالت، به معنای برابری بین ملت‌ها و طبقات و حاکمیت قسط.
۳. آزادی، که جوهره اساسی انسان است و بدون آن، رشد و کمالی وجود نخواهد داشت و در نظام سرمایه‌داری نفی شده است.

او اسلام را مکتبی می‌داند که دارای این سه بعد است، اما دعوت نمی‌کند که به اسلام موجود برگردیم که خود عاملی برای ازخودبیگانگی انسان‌هایی است که به آن باور دارند. اسلام را باید از مجموعه‌ای از فرهنگ قدیم به صورت یک ایدئولوژی زنده درآورد. پس از آنکه در اسلام، «رنسانس» صورت گرفت و از دام ارتجاع رهایی یافت، قادر خواهد بود که در این زمانه‌ای که روح انسانی در تکاپوی یافتن راهی برای رهایی است، نقش خود را ایفا کند.

ارزیابی

شریعتی با طرح مقوله بازگشت به خویش و رنسانس اسلامی درصدد حل مشکل انحطاط مسلمانان است. وی برای موفقیت این پروژه، داشتن یک ایدئولوژی را ضروری می‌داند؛ زیرا در عصری می‌زیست که داشتن ایدئولوژی برای ایجاد تغییر و تحول مورد قبول عامه روشن‌فکران بود. ایدئولوژی‌ها در این دوره، بازتاب‌دهنده شرایطی

همچون وضعیت مبارزه علیه استعمار، درگیری‌های سیاسی، تضاد بین سنت و مدرنیسم و توسعه و رشد اقتصادی در جامعه‌های در حال توسعه بود. در جوامعی که مذهب در آنها نفوذ زیادی داشت، تکیه بر مذهب برای رهایی یا توجیه وضع موجود، امری طبیعی بود. در این وضعیت، شریعتی قصد کرد از مذهب شیعه، یک قرائت ایدئولوژیک ارائه دهد، تا با کمک آن وضع موجود را نفی کند و به سمت وضع مطلوب سوق دهد. طرح مقوله ایدئولوژی توسط وی و قصد و نیت او برای تبدیل اسلام از صورت یک فرهنگ به یک ایدئولوژی، انتقادهای فراوانی را برانگیخته است. البته این انتقادات مربوط به زمان حیات وی نیست، بلکه به یک دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد که حکومتی دینی با ایدئولوژی‌ای مبتنی بر اسلام استقرار یافت.

عبدالکریم سروش، یکی از معروف‌ترین این منتقدان است که نگران است با ایدئولوژی ساختن از دین، موجبات از دست رفتن ایمان را فراهم آوریم. از نظر او، دین وقتی به ایدئولوژی تبدیل می‌شود، قداست خود را از دست می‌دهد و به ابزار و وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف اجتماعی کاهش می‌یابد (سروش، ۱۳۷۲: ۱۰۷). با ایدئولوژیک کردن دین، قتلگاهی برای تفکر ایجاد می‌شود و آدمیانی که وارد معبد ایدئولوژی می‌شوند، کفش‌های عقل خویش را درمی‌آورند و باب تفکر را می‌بندند (همان: ۱۴۱). او ایدئولوژی را عبارت از مکتبی سیستماتیزه و سامان‌یافته می‌داند که ارکان آن کاملاً مشخص شده است، ارزش‌ها و آرمان‌ها را به آدمیان آموزش می‌دهد، موضع آنها را در برابر حوادث و سؤالات معین می‌کند و راهنمای عملشان قرار می‌گیرد (همان: ۱۰۴). او پس از این تعریف، ویژگی‌هایی را به شرح زیر برای ایدئولوژی برمی‌شمرد:

۱. ایدئولوژی به منزله سلاح عمل می‌کند و این سلاح متناسب با نوع دشمن و نوع پیکار ساخته می‌شود.
۲. دقیق و واضح است و از این لحاظ میان موافق و مخالف خط‌کشی می‌کند.
۳. به سرعت به یک مرام‌نامه حزبی تبدیل می‌شود.
۴. دارای وضوح و صلابت است و به سرعت به قشریت می‌انجامد.
۵. ایدئولوژی با حرکت‌زایی و بی‌تابی و بی‌طاقتی همراه است و متعلق به دوران تأسیس است.
۶. ایدئولوژی به رهبر یا طبقه معینی از مفسران رسمی نیازمند است.

۷. ایدئولوژی یک معنا بیشتر ندارد و یک راه بیشتر پیش پای انسان نمی‌گذارد.
۸. ایدئولوژی خواستار یکنواخت‌اندیشی است و به تنوع و تکثر آرا توجه ندارد (سروش، ۱۳۷۲: ۱۰۷-۱۰۸).

سروش بر اساس همین تعریف و ویژگی‌های ایدئولوژی، نتیجه می‌گیرد که به دلایل زیر، دین به ایدئولوژی تبدیل نمی‌شود:

۱. ایدئولوژی، جامعه‌ای بر قامت جامعه‌ای خاص است، اما دین چنین نیست.
۲. ایدئولوژی، تئوری دوران تأسیس است، اما دین تئوری دوران استقرار هم هست.
۳. با ایدئولوژیک شدن دین، طریقت و حقیقت از بطون دیگر دین مغفول می‌ماند (همان: ۱۲۹-۱۳۰).

او با این توضیح و همچنین با دو پیش‌فرض دیگر به سراغ آرای شریعتی درباره ایدئولوژی دینی می‌رود. اولین پیش‌فرض این است که دین یعنی تجربه دینی، پرواز معنوی روح، عروج ملکوتی، ارتباط با خداوند، آزادی درونی و پارسایی و بقیه آنچه می‌ماند، دنیاویت است. دنیا را عقلاً اداره می‌کنند و البته نه با نام دین و نه با تکیه بر دین، اما به خاطر امکان دین ورزیدن (همان، ۱۳۸۴: ۱۲۸). پیش‌فرض دوم نیز این است که شریعتی می‌خواست دین را در خدمت اهداف و سعادت دنیوی قرار دهد. «او در دین، هدف‌گیری یکسویه داشت و در این مورد پروایی هم نداشت و به صراحت می‌گفت درک ما از توحید باید چنان باشد که به رفع تبعیض طبقاتی بینجامد... معتقد بود که دین برای تأمین سعادت دنیوی آمده است و اگر سعادت دنیوی را تأمین نکند، سعادت اخروی را هم تأمین نخواهد کرد» (همان: ۱۲۹).

سروش همچنین اعتقاد دارد که کلید شخصیت شریعتی را می‌توان از طریق توجه او به ابوذر به دست آورد؛ چون اولین کسی که از وی دل برده، ابوذر است و به همین دلیل او تمام عشق خود را نثار شخصیت ابوذر کرده است. او از تأکید و توجه شریعتی به ابوذر نتیجه می‌گیرد که تمامی تحلیل‌ها و تفسیرهای بعدی او در باب اسلام، بسط‌یافته نکتۀ مجمل و فشرده آغازینی بود که از وجود ابوذر استخراج کرده بود. به همین دلیل قصد کرد که اسلام را تبدیل به ایدئولوژی کند، تا ابوذر پرورش دهد (همان، ۱۳۷۲: ۹۹).

از نظر سروش، با تبدیل دین به ایدئولوژی، تمام ویژگی‌های منفی ایدئولوژی را به آن می‌دهد و آن را به یک مرام‌نامه حزبی تبدیل می‌کند و به سوی قشری‌گری سوق می‌دهد. او که مفسران رسمی دین را به رسمیت نمی‌شناسد، با تبدیل آن به ایدئولوژی، یک طبقه مفسر رسمی برای آن درست می‌کند و این مفسران، باب تفکر و اندیشه درباره دین را می‌بندند. شریعتی با ایدئولوژیک کردن دین، ویژگی جاودانگی را از آن سلب می‌کند و آن را موقتی می‌نماید و انعطاف‌پذیری را از آن می‌گیرد (سروش، ۱۳۷۲: ۱۱۷ و ۱۴۷).

در ادامه با بررسی تعاریف متفاوتی که از ایدئولوژی شده است و مراجعه به آرای شریعتی، ادعاهای سروش را در ارتباط با ایدئولوژیک شدن دین که محور تدوین الگوی اسلامی - ایرانی شریعتی است، مورد کاوش قرار می‌دهیم.

واژه ایدئولوژی در یک معنای کلی بحث و گفت‌وگو درباره اندیشه است. «دستوت دوتراسی»^۱ که شاید اولین فردی است که سعی کرد از آن تعریفی ارائه دهد، معتقد است ایدئولوژی واژه‌ای عام است، به این دلیل که هم طرز بیان عقاید و هم چگونگی ریشه‌گیری آنها را در برمی‌گیرد. ایده‌شناسی در تاریخ غرب سابقه‌ای طولانی دارد. ایدئولوژی آن‌طور که «مانهایم» می‌گوید فی‌نفسه دارای هیچ‌گونه مفهوم ذاتی هستی‌شناسانه نیست و درباره ارزش حوزه‌های مختلف واقعیت، هیچ‌گونه حکمی صادر نمی‌کند و سابقاً فقط علم عقاید معنی می‌داده است (Manheim, 1976: 63-4).

با وجود این از ایدئولوژی تعریف‌های زیادی شده است و ویژگی‌های متعددی را برای آن برشمرده‌اند. برخی معتقدند که ایدئولوژی‌ها وانمود می‌کنند که اسرار تمامی فرآیند تاریخ و اسرار گذشته، پیچیدگی‌های زمان حال و ابهامات آینده را می‌دانند (مک‌لنن، ۱۳۸۰: ۹۸). برخی نیز آن را کوششی نظام‌مند می‌دانند که در پی فراهم آوردن تبیین‌ها و توجیه‌ها برای رفتاری اجتماعی است و مبنا و ساختار اجتماعی را معنادار می‌سازند و چارچوب‌های آگاهی هستند که تفسیری از جهان را به منظور عمل بر طبق آن در اختیار انسان قرار می‌دهند (ایگلتن، ۱۳۸۱: ۹۴). از طرفی نیز ایدئولوژی را شامل آن دسته از عقاید می‌دانند که با ایجاد یک چارچوب فکری و زبان سیاسی ویژه در راستای خدمت به دفاع از یک نظام اجتماعی خاص هستند و به طور وسیع بیانگر منافع گروه‌های

1. Destutt De Tracy

«آندرو هی‌وود^۱ معتقد است که ایدئولوژی‌ها، شرحی درباره نظم موجود عرضه می‌کنند که معمولاً به شکل یک جهان‌بینی است و الگوی یک آینده مطلوب و تصویری از جامعه خوب ارائه می‌دهند. همچنین یک طرح کلی درباره اینکه چگونه تحول سیاسی شکل می‌گیرد، عرضه می‌دارد (هی‌وود، ۱۳۷۹: ۳۷). «موریس دوورژه^۲ نیز ایدئولوژی را نظامی فکری تعریف می‌کند که دارای دو نقش مهم است: اعتراض‌های خصوصی را هماهنگ می‌کند و آن را در قالب تعارضات دسته‌جمعی درمی‌آورد و به این تعارضات خصلت اعتراض به ارزش‌های حاکم و موجود می‌دهد (بشیر، ۱۳۷۲: ۷). بنابراین ایدئولوژی دارای معنای ثابتی نیست، بلکه نظریه‌پردازان آن را به صورت‌های متفاوتی می‌فهمند و درک می‌کنند. ایدئولوژی هم می‌تواند در خدمت طبقات حاکم یا مسلط باشد و هم می‌تواند به منزله سلاح در دست طبقات محکوم برای تغییر وضع موجود درآید. همچنین آن را فرآیند تولید معانی و علائم و ارزش‌ها در زندگی اجتماعی و یا مجموعه‌ای از اندیشه‌های مختص یک گروه یا طبقه اجتماعی و همچنین اندیشه‌هایی که به مشروعیت بخشیدن به قدرت سیاسی مسلط یاری می‌رساند، یا وسیله‌ای بیانی که در آن بازیگران آگاه اجتماعی، جهان خود را می‌فهمند. فرآیندی که از طریق آن زندگی اجتماعی به واقعیتی طبیعی تبدیل می‌شود یا یک نظام عقیدتی - سیاسی، عقاید طبقه حاکمه، یک آیین سیاسی فراگیر که مدعی انحصار درک حقیقت است.

شریعتی نیز به ایدئولوژی به عنوان عامل دگرگونی اجتماعی نگاه می‌کند. از نظر او، ایدئولوژی فنی است که انسان به کمک آن، اراده خویش را بر جبر تاریخ و جامعه تحمیل می‌کند (شریعتی، ۱۳۶۱ پ: ۱۶). ایدئولوژی یک کارکرد اجتماعی دارد که با بسیج سیاسی مردم به سوی هدفی آرمانی در کار تغییر جامعه است. او با طرح مقوله ایدئولوژی، قصد تدوین یک ایدئولوژی یا ایسمی دیگر ندارد که انسان را اسیر آن کند، بلکه ایدئولوژی مورد نظر او به فرد یا گروه در مقام مبارزه با معایب، یک زاویه‌دید می‌دهد که موقعیت خود را بهتر تشخیص دهد. شریعتی قصد دارد با آگاهی‌کاذبی که

1. Andrew Heywood
2. Maurice Duverger

مسلمانان اسیر آن هستند مبارزه کند، نه اینکه وسیله‌ای درست کند که آنها را از فکر کردن بازدارد. ایدئولوژی نیز تنها آگاهی کاذب یا به معنای نظام فکری حاکم بر شوروی سابق نیست، بلکه به تعبیر «گی‌روشه» ممکن است هم به وجودآورنده آگاهی و دگرگونی و هم مخالف با آن باشد. برای جامعه‌شناسی معاصر ایدئولوژی هم قادر است آگاهی حقیقی و هم آگاهی کاذب به وجود آورد. ایدئولوژی فی‌نفسه و به‌خودی‌خود نه منشأ از خود بیگانگی و نه روشنی‌بخش است، بلکه تمام اینها به محیط، قالب و کادری که ایدئولوژی در آن عمل می‌نماید، بستگی دارد (روشه، ۱۳۶۶: ۱۰۵ و ۱۱۵).

شریعتی چون معتقد است که دین در حالت نهادینه بودن موجب آگاهی کاذب و از خود بیگانگی می‌شود و توجیه‌گر وضع موجود است، پیشنهاد می‌کند باید آن را از حالت نهادینگی خارج کنیم تا به مرحله نهضت برگردد. دین در مرحله نهضت، ایدئولوژی و آگاهی راستین بود که مردم را به تحول و حرکت وامی‌داشت. ایدئولوژی در نگاه وی یک آگاهی راستین سیاسی و اجتماعی و شعور آگاهانه است و اساساً خود معترض تعریفی است که سرورش از ایدئولوژی می‌کند (شریعتی، بی‌تا ب: ۱۰۲). از نظر او آنچه روشن‌فکران جهان سوم از ایدئولوژی‌ها در ذهن دارند، به معنای وسیله‌ای که بتواند آنها را در دست یافتن به اهداف سیاسی - اجتماعی همچون یک رساله عملیه یا آیین‌نامه راهنمایی و رانندگی یاری نماید، اشتباه است؛ چون در این صورت ایدئولوژی عبارت از دگم‌هایی است که بر اساس وضع و شرایط خاص شکل گرفته است (همان، ۱۳۶۱ ب: ۱۰۳).

ایدئولوژی یک کتابچه راهنما نیست که افراد بخواهند از روی آن گنج پیدا کنند. چنین تلقی از ایدئولوژی، تلقی یک مؤمن یا متعصب عامی است که به جای فراگرفتن آن علومی که او را به شناخت مذهب و مبانی اساسی آن هدایت کند، یک رساله عملیه است و جواب هر مشکلی را در آن می‌یابد (همان: ۱۱۱-۱۱۹). هیچ آفتی برای تعقل و پیشرفت و آگاهی انسان از یقین پوچ، منحط‌کننده‌تر نیست. به همین دلیل او روشن‌فکر را فردی می‌داند که دارای بینش انتقادی است (همان، بی‌تا ب: ۸۳ و ۲۵۲). هر چند گاهی او ایدئولوژی را عقیده یک قشر، طبقه و ملت می‌داند، می‌کوشد آن را به باور مطلق تبدیل نکند و با اعلام این نکته که انسان یا جامعه آرمان‌گرا همواره در مسیر خویش ضابطه‌ها و قالب‌های ثابت را فرومی‌ریزد و می‌شکند و جامعه و انسان ایده‌آل، جاذبه‌ای

است که جهت حرکت را تعیین می‌کند نه شکل ثبوت را، قصد دارد از اینکه عقیده مانع تکامل انسان و توجیه‌گر وضع موجود شود، جلوگیری کند. او بزرگ‌ترین فریب برای روشن‌فکر را ابدی، مطلق و جهانی تلقی کردن آرمان‌ها و جهت‌گیری‌هایی می‌داند که گذرا، نسبی و موضعی است (شریعتی، ۱۳۶۰: ۴۷۹-۴۸۴).

ایدئولوژی مورد نظر وی متناسب با زمان به خود حالت انتقادی می‌گیرد و هیچ‌گاه تبدیل به توجیه‌گر وضع موجود یا موقعیت حاکمان نمی‌شود. در همین راستا او یکی از شرایط روشن‌فکر را تمایل به حقیقت‌یابی و شرط دیگر را آمادگی برای پژوهش عقلانی می‌داند. بنابراین روشن‌فکر وظیفه‌اش بازشناختن و تجزیه و تحلیل موانعی است که راه را برای نظم اجتماعی بهتر و عقلانی سد کرده‌اند (همان، ۱۳۶۴: ۵۴-۵۵).

سروش، ایدئولوژی را یک مرام‌نامه دنیایی می‌داند و نتیجه می‌گیرد که شریعتی با این کار خود درصدد بود تا مفاهیم و ارزش‌های دینی را معطوف به اهداف دنیوی و خرج امور این دنیا کند تا بهره دنیایی نیکویی حاصل کنیم و حتی آخرتمان از این طریق آباد شود (سروش، ۱۳۷۵: ۲-۱۱). اما وی، این همه اعتراض شریعتی به بورژوازی که «مصرف» را جایگزین «پرستش» کرده و آسایش انسان را فدای ساختن وسایل آسایش نموده است، نادیده می‌گیرد (شریعتی، ۱۳۶۷: ۲۹۷).

اساساً شریعتی معتقد است که انحطاط بشر از زمانی آغاز می‌شود که بورژوازی توانست علم، ماشین و پول را در اختیار بگیرد و حقیقت‌پرستی را قربانی قدرت‌طلبی و کمال را فدای پیشرفت کند. او حتی شاخصه وجودی انسان را آگاهی و ارزش و فضیلت می‌داند و بر تقوی تکیه می‌کند و آرمانش نیز فلاح است و بر همین اساس وظیفه علم را نیز دغدغه یافتن حقیقت می‌داند (همان، ۱۳۶۶: ۴۶-۴۹ و ۱۷۷-۱۸۷).

علاوه بر این در آرای شریعتی، ایدئولوژی امر ثابت و لایتغیری نیست که انسان‌ها باید خود را در همه زمان‌ها با آن منطبق کنند و پس از تدوین ایدئولوژی تابع آن گردند و اراده خود را به کناری نهند. از نظر وی، ایدئولوژی نقش انسان را در رسالت اجتماعی خویش تکفل نمی‌کند و اساساً از انسان و از یک نسل در یک عصر خاص جدا نیست و هرچه انسان و تمدن اجتماعی پیشرفت می‌کند، ایدئولوژی متناسب با آن تکامل می‌یابد (همان، ۱۳۶۱ ب: ۱۱۹).

قصد او از طرح ایدئولوژی اسلامی، بستن باب تفکر و آزادی نیز نمی‌باشد، بلکه در راستای تدوین الگوی اسلامی - ایرانی توسعه خود، معتقد است که باید «آزادی انسانی را تا آنجا حرمت نهیم که مخالف و حتی دشمن فکری خویش را به خاطر تقدس آزادی تحمل کنیم و تنها به خاطر اینکه می‌توانیم او را از آزادی و تجلی اندیشه و انتخاب خویش با زور بازنداریم و به نام مقدس‌ترین اصول، مقدس‌ترین اصل را که آزادی رشد انسان از طریق تنوع اندیشه و تنوع انتخاب و آزادی تفکر و تحقیق و انتخاب است، با روش‌های پلیسی و فاشیستی پایمال نکنیم» (شریعتی، ۱۳۵۶: ۱۴۹).

ایدئولوژی همه‌چیز را برای انسان مشخص نمی‌کند و چون با انسان رابطه دارد، بزرگ‌ترین نقش مثبت را در آگاهی متفکر دارد، ولی جانشین تعهد فکری، علمی و اجتهادی انسان نمی‌شود. ایدئولوژی در ذهن آدمی و در تحقق خارجی آن که همراه با آموزش دائمی است، تکامل می‌یابد و از ایدئولوژی‌ها، علوم و تجربی‌ها و ابتکارهای دیگران می‌آموزد. «چرا اسلام نتواند از تجربیات انقلابی انسان‌های دیگر و مکتب‌های دیگر در مسیر ایدئولوژیک خود برای رسیدن به اهدافی که ایدئولوژی طرح کرده است استمداد جوید. این به همان اندازه که علمی و تکاملی است، به همان اندازه نیز اسلامی است» (همان، ۱۳۶۱ ب: ۱۰۸-۱۰۹).

اما این اقتباس‌ها و انتخاب و آموختن از تجربیات دیگران باید در مسیر ایده‌آل‌ها و برای تبیین بهتر جهان‌بینی و کمک به غنای آن ایدئولوژی باشد. باید با «استضعاف» مبارزه کرد و با آن عواملی که منجر به تضعیف ارزش‌ها و استعداد‌های انسانی می‌شود، جنگید. حال مسلمان متکی به این ایدئولوژی در زمان و عصر خودش باید مسئولیتی را که در مبارزه با استضعاف دارد تشخیص دهد و در برابر آن احساس مسئولیت کند و بنابراین استضعاف زمان خویش را بیابد. «اسلام تکیه‌گاهش مشخص است که مردم و مستضعفین‌اند، اما این مردم و مستضعفین در زمان‌های مختلف با رابطه‌های گوناگون، شرایط اجتماعی و طبقاتی و جهانی مختلف، مختلفند» (همان: ۱۱۶).

بنابراین تکیه روشن‌فکر به مذهب، متوقف شدن در قالب‌های تلقینی و تعصبات کور نیست. اگر آگاهانه و با اختیار به مذهب اسلام برگردیم، این خود بزرگ‌ترین عامل حرکت بخشیدن به ذهن و شناخت است. «بزرگ‌ترین عامل نفی اسلام منحنط موجود،

۲۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
اسلام مترقی «پیشین راستین» نخستین است. بنابراین اسلام به عنوان ایدئولوژی مجموعه‌ای از قالب‌های موروثی سنتی منجمد قومی نیست، بلکه تجدید تولد روحی و یک رنسانس فکری و یک جهش است و نه بازگشت به گذشته، بلکه احیای گذشته در ماست. این دو یکی نیست» (شریعتی، ۱۳۶۲ ب: ۱۷۳).

اما تغییرات در این ایدئولوژی باید مقید به جهت‌گیری اولیه و روح و فلسفه آن باشد. از نظر شریعتی سه عامل در اسلام وجود دارد که اجازه نمی‌دهد ایدئولوژی به فرهنگ و اصول ثابت متحجرگونه تبدیل شود و بقای عینی آن را استمرار می‌بخشد. این سه اصل عبارتند از:

۱. اجتهاد: اجتهاد، برداشت آگاهانه از ایدئولوژی و تفسیر مجدد آن و اخذ پاسخ‌های مناسب از ایدئولوژی است برای پاسخ‌گفتن به نیازهای عصر و با توجه به مقتضیات زمان و شرایط محیطی و جهانی که آفریننده مسائل نوینی هستند و پاسخ‌های نوینی نیز می‌طلبند (همان، ۱۳۶۱ الف: ۷۹ و ۱۵۹).

۲. امر به معروف و نهی از منکر: یک انسان معتقد و مؤمن به یک ایدئولوژی، لازم است اعمال خود را آگاهانه با ارزش‌های ایدئولوژی خود هماهنگ سازد و معتقدان و مؤمنان دیگر را به چنین صراطی دعوت نماید، نه اینکه بر اساس فرهنگ و سنت عمل کند و به روزمرگی درافتد. لذا اصل امر به معروف و نهی از منکر، انسان صاحب ایدئولوژی را به عنوان انسان منتقد زمان و نظام اجتماعی می‌پرورد (همان، ۱۳۶۲ الف: ۸۱).

۳. هجرت: در نظامی که مردم محکوم به ماندن در جهل و انحطاط هستند، نباید تن به روزمرگی داد و باید هجرت کرد. هجرت انسان را از ماندن و پوسیدن محافظت می‌کند (همان، ۱۳۶۱ ب: ۳۶۵).

با وجود این در تحلیل و ارزیابی نهایی باید بیان داشت که نتیجه‌ای که ممکن است از آرای شریعتی درباره رنسانس اسلامی و رهایی از انحطاط در راستای آن، ایدئولوژیک کردن دین و تفسیر مفاهیم مذهبی حاصل آید، با قصد و نیت او فاصله داشته باشد. از این لحاظ که دین در حوزه عمومی برای شریعتی مبنای هویتی و راهنمای عمل است و او به کارکرد اصول دینی توجه دارد و اینکه رستگاری اخروی افراد و جوامع را به آبادانی

و توسعه دنیای آنها مشروط می‌کند، احتمالاً به رواج سکولاریسم کمک می‌کند. همچنین پس از ورود دین به صحنه اجتماع و سیاست، برخلاف قصد شریعتی معمولاً ابزار قدرت سیاسی و حکومت‌گران جدید می‌شود و مصلحت آنها بر دین ارجحیت می‌یابد. به همین دلیل از محتوای اخلاقی و آخرت‌گرایانه تهی می‌شود. هر چند اندیشه شریعتی با نگاه ابزاری به دین مخالف است، حاکم شدن ایدئولوژی دینی و بیش از حد هزینه کردن از دین، اکثریت را نسبت به نمادها و ارزش‌های گروه‌های حاکم که نام دین را بر خود دارند، وادار به واکنش می‌کند و زمینه را برای افول دین و رواج سکولاریسم هموار می‌نماید. همچنین تفسیرهای عقلانی او از مضامین دینی با استفاده از ارزش‌ها و مفاهیمی که در زمینه عقلانیت مدرن شکل گرفته‌اند (مثل فلسفه تاریخ، تضاد طبقاتی)، ممکن است زمینه‌ساز گسترش فرآیندهای علمی و عقلانی در تفسیر و تأویل‌های دینی باشد و در ادامه منطقی خود، تفسیرهای رمزآلود و ارزش‌مدار از دین، از جمله برخی از دیدگاه‌های خود شریعتی را به چالش بطلبد (سراج‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۵۹).

با این حال توجه وی به نمادها و شخصیت‌های دینی، دفاع از کارکردهای دین در دنیای امروز و تأکید او بر تقوی و فلاح و فضیلت و پرستندگی و نیز نقد ماتریالیسم و مصرف‌گرایی، اثر دیدگاه‌های او را که ممکن است به فرآیند سکولاریزاسیون منتهی شود کاهش می‌دهد. شریعتی که شیفته نیروهای قدسی و متعالی و شخصیت‌های دینی همچون علی^(ع) و ابوذر است و دلبستگی او به دین و قابلیت‌های آن در پاسخگویی به مسائل و مشکلات بشر به تعبیر شریعتی، به بن‌بست رسیده امروز و اینکه او جهان آینده را دینی می‌خواهد، نشان می‌دهد که ایدئولوژی، منش و روش وی سنخیتی با سکولاریسم ندارد. هر چند طرح‌ها و اندیشه‌های وی، بدون اینکه او قصد کمک به سکولاریسم را داشته باشد، احتمالاً به روند سکولاریزاسیون در جامعه ایران کمک خواهد کرد؛ چون دین را وارد صحنه اجتماع می‌کند و آن را در معرض آزمایش‌های عملی قرار می‌دهد. دین از این پس باید پاسخ‌های روشنی به مسائل سیاسی، اجتماعی، فردی، بین‌المللی و اقتصادی بدهد و در صورت ناتوانی، از اهمیت آن کاسته شده و مجبور می‌شود حیطه‌های مزبور را به عقل انسانی واگذار کند و خود محدود به تنظیم رابطه انسان و خدا شود و نقش معنابخشی به زندگی انسانی را ایفا کند.

نتیجه‌گیری

تمدن مورد نظر شریعتی جوهر معنوی دارد و در آن، خدا محور و معنای عالم است. ساختن این تمدن نیز نیازمند یک ایدئولوژی است و مواد و مصالح این ایدئولوژی باید از عناصر فرهنگی خودی اخذ شده باشد و نمی‌تواند کپی‌برداری از ایدئولوژی‌های غربی باشد. ایدئولوژی‌های غربی، تمدنی از نوع خود و متناسب با مواد و مصالح آن درست می‌کنند که در آن انسان دیگر دارای جوهر الهی نیست و روح خدا در او دمیده نشده و ارزش‌های والا به ودیعه گذاشته نشده است. توسعه را نیز تعیین نقطه ایده‌آل و کوشش در راندن فرد و جامعه به طرف آن هدف آتی می‌داند و با طرح دو مفهوم مرتبط با توسعه یعنی «ترقی» به معنای رشد جامعه و «تکامل» به معنای رشد و تعالی انسان‌ها و اینکه جوامع غربی مترقی هستند اما متکامل نیستند، درصدد جست‌وجوی راه سومی برمی‌آید که هر دو بعد را به همراه داشته باشد. او به توسعه‌ای فراتر از توسعه اقتصادی نظر دارد و به ارتقا و اعتلای مادی و معنوی جامعه و تعالی انسان می‌اندیشد. وی معتقد است که ایدئولوژی اسلامی بهترین برنامه برای اداره دنیای مسلمانان است و می‌تواند به مثابه یک راهنمای عمل برای آنها باشد، راه ایجاد تغییرات اجتماعی را به آنها نشان دهد و معضل انحطاط آنها را حل کند. بنابراین تنها راه نجات و رهایی از انحطاط و رسیدن به پیشرفت، بازگشت به خویشتن و ایجاد یک رنسانس اسلامی است.

منابع

- ایگلتون، تری (۱۳۸۱) درآمدی بر ایدئولوژی، ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران، آگاه.
- بازرگان، مهدی (۱۳۳۴) راه طی شده، چاپ دوم، تهران، کانون معرفت.
- بشیر، ژان (۱۳۷۲) ایدئولوژی چیست، ترجمه علی اسدی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- روشه، گی (۱۳۶۶) تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نی.
- سراجزاده، حسن (۱۳۸۳) چالش‌های دین و مدرنیته، تهران، طرح نو.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۲) فربه‌تر از ایدئولوژی، تهران، صراط.
- (۱۳۷۵) «ایدئولوژی و دین دنیوی»، کیان، سال ششم، شماره ۳۱، تیر و مرداد، صص ۱-۲.
- (۱۳۸۴) از شریعتی، تهران، صراط .
- شریعتی، علی (۱۳۵۶) مجموعه آثار (۲) خودسازی انقلابی، چاپ سوم، تهران، حسینیه ارشاد.
- (۱۳۵۹) مجموعه آثار (۱۲) تاریخ تمدن (۲)، چاپ دوم، بی‌جا.
- (۱۳۶۰) مجموعه آثار (۲۰) چه باید کرد، تهران، حسینیه ارشاد.
- (۱۳۶۱ الف) مجموعه آثار (۱۸) اسلام‌شناسی (۳)، تهران، الهام.
- (۱۳۶۱ ب) مجموعه آثار (۲۳) جهان‌بینی و ایدئولوژی، تهران، مونا.
- (۱۳۶۱ پ) مجموعه آثار (۲۵) انسان بی‌خود، تهران، قلم.
- (۱۳۶۱ ت) مجموعه آثار (۲۷) بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، تهران، الهام.
- (۱۳۶۱ ث) مجموعه آثار (۲۹) میعاد با ابراهیم، تهران، مونا.
- (۱۳۶۲ الف) مجموعه آثار (۷) شیعه، چاپ چهارم، تهران، الهام.
- (۱۳۶۲ ب) مجموعه آثار (۱۷) اسلام‌شناسی (۲)، چاپ سوم، تهران، قلم.
- (۱۳۶۲ پ) مجموعه آثار (۲۶) علی، چاپ دوم، تهران، نیلوفر.
- (۱۳۶۴) مجموعه آثار (۳۵) آثار گوناگون، تهران، مونا.
- (۱۳۶۶) مجموعه آثار (۲۴) انسان، چاپ دوم، تهران، الهام.
- (۱۳۶۷) مجموعه آثار (۳۱) ویژگی‌های قرون جدید، چاپ سوم، تهران، چاپخش.
- (۱۳۶۸) مجموعه آثار (۱۱) تاریخ تمدن (۱)، چاپ سوم، تهران، قلم.
- (۱۳۸۲) مجموعه آثار (۲۲) مذهب علیه مذهب، چاپ چهارم، تهران، چاپخش.
- (بی تا الف) مجموعه آثار (۱) با مخاطب‌های آشنا، تهران، حسینیه ارشاد.
- (بی تا ب) مجموعه آثار (۴) بازگشت، تهران، حسینیه ارشاد.
- (بی تا پ) مجموعه آثار (۵) ما و اقبال، تهران، حسینیه ارشاد.
- (بی تا ت) مجموعه آثار (۱۶) اسلام‌شناسی (۱)، چاپ دوم، تهران، حسینیه ارشاد.
- کازمی، عباس (۱۳۸۳) جامعه‌شناسی روشن‌فکری دینی در ایران، تهران، طرح نو.

۳۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
لاهوری، اقبال (بی تا) احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، چاپ دوم، بی جا، کانون نشر و پژوهش های اسلامی.

مک للان، دیوید (۱۳۸۰) ایدئولوژی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، آشیان.
هیوود، آندرو (۱۳۷۹) درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

Manheim, Karl (1976) Ideology and Utopia, Translated from The Germany by Louis Wirth and Edward Shils, Rotledge and Kegan Paul, London and Heniey.

Parvin Manoucher and Mostafa Vaziri (1992) Islamic and Society in the Islamic Republic of Iran, in Iran Political Cultural in the Islam Republic, Edited by Samih K. Farsoun and Mehrdad Mashayekhi, London, Routledge.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ۳۱-۶۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۲/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۱۸

موضع‌گیری ایدئولوژی آنارشیسم نسبت به دولت و تحقق آن در عصر جهانی شدن: بر اساس بازخوانی نظریه «وودکاک» و «نیومن»

محمدعلی توانا*

محمود علی پور**

رقیه عزیزپور مرزونی***

چکیده

«دولت» یکی از عناصر اصلی و به عنوان عالی‌ترین قوه اجرایی درون مرزهای سرزمینی مطرح شده است. دولت - حداقل در عصر مدرن - مظهر قدرت و حاکمیت در جوامع بوده است. اساساً «آنارشیسم» به عنوان یک ایدئولوژی، نسبت به نهاد «دولت» و «قدرت دولتی» بدبین بوده، هرگونه مؤسسه مبتنی بر زور و اجبار را عامل تباهی زندگی اخلاقی و اجتماعی انسان قلمداد می‌کند. از سوی دیگر در عصر «جهانی شدن» به عنوان وضعیت سیاسی اجتماعی متأخر، عناصر حاکمیت با چالش اساسی روبه‌رو شده است. یکی از مشخصه‌های اندیشه‌ای عصر جهانی شدن، تکیه کردن بر زمینه فکری جنبش «پست‌مدرنیسم» است که ارزش‌های دوران مدرن را به چالش می‌خواند. از ویژگی‌های اصلی این جنبش، نفی مطلق‌گرایی است که در این راستا، «ساختار شکل‌گرفته قدرت» را مورد سرزنش قرار می‌دهد و به نقد سلطه آن در اجتماع سیاسی می‌پردازد. بر این اساس سؤالی که پیش روی این پژوهش است این است که با توجه به تکثرگرایی و نقد عام‌گرایی در وضعیت «جهانی شدن»، مسیری برای ادامه حیات ایدئولوژی «آنارشیسم» وجود خواهد داشت؟ و آیا فرصت ابراز وجود «دولت‌ستیزی» و «اختیارگرایی» ایدئولوژی «آنارشیسم» در وضعیت «جهانی شدن» فراهم می‌آید؟

Tavana.mohammad@yahoo.com

Alipourma@yahoo.com

Azizpourfa1367@gmail.com

* نویسنده مسئول: استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه یزد

** دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

*** کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه یزد

فرضیه این مقاله این است که در عصر جهانی شدن با رویکرد «مرکزیت‌زدایی» که در حال گسترش در حوزه‌های مختلف است، می‌توان گفت «قدرت دولتی» پراکنده و وظایف آن محدود شده و از سوی دیگر رؤیای جامعه بدون دولت و اجتماع اخلاقی مبتنی بر «اختیارگرایی آنارشیسم»، در برخی حوزه‌ها تحقق می‌یابد. بنابراین سعی می‌شود با بازخوانی ایدئولوژی آنارشیسم - در نزد دو تن از شاخص‌ترین متفکران معاصر این مکتب یعنی «جورج وودکاک» و «سال نیومن» - سرنوشت دولت در وضعیت جهانی شدن، تبیین و تحلیل گردد.

واژه‌های کلیدی: دولت، آنارشیسم، جهانی شدن، مرکزیت‌زدایی و فراقلمروزدایی از حوزه دولت.

مقدمه

در عصر مدرن، دولت مثال و نمونه‌ی‌اعلای حاکمیت و قدرت محسوب می‌شود. مهم‌ترین وجه حاکمیت دولت مدرن، وضع و اجرای قوانین در جامعه است. به گفته‌ی ویرل^۱، «دولت انحصار کاربرد مشروع قدرت را در سرزمین خاصی در اختیار دارد». بنابراین دولت در جامعه‌ی مدرن مظهر مصلحت عمومی نیز هست. همچنین دولت کارویژه‌های حفظ نظم و امنیت، حراست از حقوق طبیعی افراد جامعه، ایجاد و حفظ همبستگی اجتماعی، تأمین حداقل رفاه و... را نیز در بردارد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۶). البته در اینجا ما با تعاریف دولت و دستیابی به یک تعریف واحد از دولت سروکار نداریم؛ زیرا اساساً دولت و وظایف آن با مرور زمان و تغییرات اجتماعی دچار دگرگونی می‌شود. آنچه در اینجا بررسی می‌شود، «دولت‌ستیزی» در ایدئولوژی «آنارشیسم»^۲ و «امکان یا عدم امکان حیات» این «مکتب فکری» در وضعیت «جهانی شدن» است.

«آنارشیست‌های فلسفی» قرن نوزدهم مانند پرودن و کروپتکین معتقد بودند که «دولت، شر مطلق» است. آنها با بودن دولت مخالفت می‌کردند و آن را تجسم زور و سلطه می‌پنداشتند و می‌گفتند ممکن است «دولت» به کسی کمک کرده باشد، اما به ندرت به سود عامه مردم بوده است و بدین ترتیب هرچه زودتر از بین برده شود، رنج و عذاب انسان کمتر خواهد شد. از این‌رو نقطه اشتراک تمامی آنارشیست‌ها، نفی حکومت است. بدین معنا آنان به دنبال جامعه‌ای خالی از تحکم، زور و اجبار هستند. اما ایدئولوژی آنارشیسم در آستانه‌ی قرن بیستم و افزایش نقش دولت‌های مدرن در سیاست، با انتقاد روبه‌رو شد؛ زیرا اساساً امیدی برای دستیابی به وضعیت مطلوب آنارشیسم که مبتنی بر نوعی نظم خودانگیخته^۳ است، وجود نداشت. اما وضعیت جهانی شدن، منجر به تجدیدنظر در انتقاد به ایدئولوژی آنارشیسم شده است.

اگر جهانی شدن را تاحدود زیادی با نگرش پسامدرنیسم بنگریم، آنگاه تنوع، تکثر و لایه‌لایه شدن، بخشی از وضعیت جهانی شدن خواهد بود. بر این اساس در تلقی

1. Max Weber
2. Anarchism
3. Sensory order

۳۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

پسامدرنیستی از جهانی شدن، دولت کارکرد اقتدارگرایانه خود را از دست می‌دهد و هم‌رأی با «فیلسوفان پس‌اساختارگرا» همچون فوکو، لیوتار، دریدا که با طرح درهم آمیختگی «قدرت - دانش»^۱، «فراروایت‌ها»^۲ و «بازی‌های زبانی»^۳، پایه‌گذار «نسبی‌گرایی» و «کثرت‌گرایی» گشته‌اند، می‌توان گفت «یکسان‌گرایی»، «وحدت‌گرایی» و «مطلق‌گرایی»، بخش ثانوی جهانی شدن است و نه اولیه (جعفری، ۱۳۸۹: ۹۶).

بنابراین از منظر جهانی شدن و رویکردهای پلورالیستی و نسبی‌گرایانه پسامدرنیستی، نفی اقتدار دولت و رهایی از سلطه و استقرار نظم خودانگیخته از اهداف اساسی چنین وضعیتی محسوب می‌شود. از همین‌رو است که برخی از متفکران معاصر همانند هایک^۴ - اقتصاددان نئولیبرال - با تلفیق ایدئولوژی آنارشیسم و لیبرالیسم تلاش می‌کنند با مطرح کردن «نظم خودانگیخته»، خطرهای اقتدارگرایی را کم کنند، تا قدرت تعیین‌کنندگی فرد را افزایش دهند (لسناف، ۱۳۸۵: ۱۳۹).

بر اساس آنچه بیان شد، به نظر می‌رسد در وضعیت جهانی شدن، امید به تحقق آرمان آنارشیستی نفی اقتدار و سلطه تا حدود زیادی زنده شده است. از این‌رو دولت به عنوان نماینده اقتدار و سلطه، با چالش اساسی مواجه است. بنابراین می‌توان گفت که جهانی شدن به عنوان یک وضعیت، سبب تغییراتی در درک ما از ایدئولوژی آنارشیسم شده است و به نحوی تحقق آن را نوید می‌دهد؛ زیرا مهم‌ترین مؤلفه آن یعنی اختیارگرایی، در حال تبدیل شدن به خواستی عمومی است.

بر اساس آنچه بیان شد، مقاله حاضر تلاش می‌کند تا با بازخوانی دیدگاه‌های جورج وودکاک - به عنوان نماینده شاخص نظریه آنارشیستی در عصر حاضر - و تلفیق آن با دیدگاه‌های رادیکال سال نیومن، امکان تحقق آمال آنارشیستی در باب دولت را در وضعیت جهانی شدن بسنجد.

بر این اساس ساختار این پژوهش بدین‌گونه است که ابتدا آنارشیسم و وضعیت دولت در آن بررسی می‌شود و به دلیل نزدیک بودن برخی وجوه هستی‌شناسانه دولت

-
1. power - Knowledge
 2. Metanarrative
 3. Theory of language games
 4. Friedrich August von Hayek

در این مکتب با وضعیت جهانی شدن، از طریق تشریح و بازخوانی نظریه آنارشیسم جورج وودکاک و سال نیومن به کشف مؤلفه‌ها و متغیرهای اساسی آنارشیسم در باب دولت در وضعیت جهانی شدن پرداخته شود. در نهایت نقاط اشتراک و افتراق این دو، بررسی و دستاوردهای ناشی از این مقایسه ارائه خواهد شد.

روش تحقیق: تلفیق تحلیل محتوای کیفی و روش توصیفی - مقایسه‌ای

روش «کیفی» در واکنش به نگرش «کمی» در مطالعات اجتماعی رواج یافت و تاحدی در تکوین علوم اجتماعی مؤثر بوده است. این روش مبتنی بر یک «سنت فلسفی ضد پوزیتیویستی» است. در روش کیفی، محقق در پی اتصال مستقیم با موضوع تحقیق است. در واقع به همدلی با موضوع می‌پردازد، تا بار معنایی مشاهده را افزون کند. مکاتب فلسفی مانند «هرمنوتیک» و «پدیدارشناسی» به عنوان پشتوانه نگرش کیفی هستند (حقیقت، ۱۳۸۷: ۱۰۰-۱۰۱).

در مطالعه علوم سیاسی، اغلب روش‌های کیفی بر کمی برتری داشته است. اساساً روش‌های کیفی در جایی که هدف پژوهش، کشف «تجارب ذهنی» انسان‌ها و معانی‌ای است که آنان به این تجربیات می‌دهند، مناسب‌ترین روش‌ها هستند (دیواین، ۱۳۹۰: ۲۲۷). «تحلیل محتوا» به عنوان روش بررسی پدیده‌ها و مفاهیم از دیرباز مورد نظر صاحب‌نظران بوده است. روش «تحلیل محتوای کیفی»، یکی از روش‌های تحقیقی است که برای تحلیل «داده‌های متنی» کاربرد فراوان دارد. تحلیل محتوای کیفی بر مشخصات «زبان» به منزله وسیله‌ای برای به دست آوردن «معنا» و «محتوای متن» تمرکز دارد. از نگاه هواداران این روش کیفی، یک پژوهشگر باید استنباط‌ها و قضاوت‌های خود را به کار گیرد و محتوای پنهان یک پیام ارتباطی را توصیف و تفسیر کند (ایمان و نوشادی، ۱۳۹۰: ۱۸). بنابراین باید گفت ویژگی اصلی تحلیل محتوا، «استنباط» است (باردن، ۱۳۷۴: ۱۳۳).

تحلیل محتوای کیفی به محققان اجازه می‌دهد که اصالت و حقیقت داده‌ها را به گونه‌ای ذهنی، ولی با روشی علمی تفسیر کنند. بنابراین تحلیل محتوای کیفی به

۳۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

فراسویی از کلمات یا محتوای عینی متون می‌رود و الگوهایی را که آشکار یا پنهان هستند، به صورت محتوای آشکار می‌آزماید (ایمان و نوشادی، ۱۳۹۰: ۲۱).

از سوی دیگر روش مقاله حاضر نیز «توصیفی - تحلیلی» است. در این مقاله کوشیده‌ایم ابتدا «آنارشیسم» و نگاه به «دولت» و تداوم یا عدم تداوم آن در وضعیت «جهانی شدن» را توصیف و سپس آن را تحلیل کنیم.

ابزار گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای است. از آنجایی که روش پژوهش یک «روش کتابخانه‌ای» است، با بررسی کتاب‌های متفاوت و ارائه دیدگاه‌های نویسندگان متفاوت و قرار دادن داده‌ها در کنار یکدیگر، سعی کردیم تا به بهترین نتیجه‌ای که مورد توجه و خواسته خواننده باشد برسیم. از سوی دیگر پس از توصیف و تحلیل جایگاه دولت در این دو مکتب، به صورت مقایسه‌ای وجوه اشتراک و افتراق این تطبیق استخراج شد و به صورت دستاوردهای این پژوهش ارائه گردید.

چارچوب فکری آنارشیسم: اختیارگرایی

در نخستین دهه‌های سده بیستم به نظر می‌رسید آنارشیسم به عنوان یک مکتب نظری به کامل‌ترین مرحله رشد خود رسیده باشد و جایی بیشتر برای ابراز وجود نداشته باشد. زیرا سیاست‌های واقع‌گرایانه قرن بیستم، راه را بر آرمان‌گرایی آنارشیسم سد نموده بود. ضمن اینکه خشونت‌گرایی آنارشیست‌ها، گونه‌ای دل‌زدگی را در میان اندیشمندان و فعالان سیاسی به وجود آورده بود. علاوه بر اینها، ایدئولوژی‌های رقیب یعنی مارکسیسم و لیبرالیسم در حال بازسازی خود بودند و با تجدیدنظرهایی درون خود جایی اندکی برای رقیب خود - یعنی آنارشیسم - باقی گذارده بودند. البته به نظر می‌رسد به تدریج اختیارگرایی^۱ به عنوان مؤلفه اساسی ایدئولوژی آنارشیسم خود را بازسازی نمود و جایی تازه برای خود در ذهن و روح اندیشمندان سیاسی اجتماعی باز نمود. بر همین اساس گادوین در کتاب «پژوهشی درباره عدالت سیاسی»، آنارشیسم را اینگونه تعریف می‌کند: هیچ‌کس را نباید وادار به انجام کاری کرد که استقلال رأی و داوری او قربانی شود. او می‌گوید: انسان با کاربرد عقل و کشف حقیقت می‌تواند محیط

1. Free will

خود را تغییر دهد، خود را بهتر کند و تا آنجا که ممکن است کمال بیابد. بنابراین پس از لغو همه قوانین و نابود کردن حکومت، بهتر شدن واقعی انسان ممکن خواهد بود (عالم، ۱۳۸۳: ۸۹). بنابراین او به طور ضمنی اختیارگرایی را به عنوان مؤلفه‌ی اساسی مکتب آنارشیسم لحاظ نمود.

به هر حال آنارشیسم قرن بیستم، این پرسش اساسی را مطرح می‌نمود که آیا قانون، حکومت و دولت سودمند و ضروری‌اند؟ درون‌مایه‌ی اصلی آنارشیسم این پرسش این است که اقتدار سیاسی در همه اشکال خود، به‌ویژه در شکل حکومت، هم شر است و هم نالازم (هی‌وود، ۱۳۸۹: ۹۰). بنابراین دولت در اندیشه‌های آنارشیستی، کانون اقتداری است که با موجودیت خود، بخش زیادی از آزادی‌های اراده‌ی انسان را به خطر می‌اندازد. در واقع ماهیت انسان‌شناسانه آنارشیسم، به دنبال نوعی خودگردانی است که به نقش انسان در اداره‌ی جامعه تأکید می‌ورزد. بنابراین باید بررسی کرد که آیا آنارشیسم با قرار گرفتن در وضعیت و واقعیت جهانی شدن، می‌تواند اختیارگرایی و خودانگیختگی را به جای سازمان و دولت قرار دهد یا خیر؟

عناصر اندیشه‌ی آنارشیسم، از اقتدار تا اختیار

اساساً مشخص کردن عناصر واحد درباره‌ی آنارشیسم، کاری نه تنها دشوار، بلکه شاید غیر ممکن باشد. همان‌گونه که /نگلس^۱ توصیف می‌کند که بسیار دشوار است که بتوان در میان آنارشیست‌ها، دو نفر را پیدا کرد که با هم بر سر یک بحث به توافق نظر برسند. اما به نظر می‌رسد مواردی باشد که آنها اجماعی کلی بر سر آن داشته باشند. اگر مضمونی واحد باشد که پیوسته در بحث‌های مربوط به آنارشیسم تکرار شود، همانا نفی اقتدار دولتی و تأکید بر اختیارگرایی و «خودانگیختگی فردی^۲» است. بر همین اساس در آنارشیسم، دولت نهادی بیگانه و مصنوعی تلقی می‌شود که در بدترین جنبه‌ی خود، سازمانی کیفری و راهزنی است (وینسنت، ۱۳۸۶: ۱۸۲).

یکی از عناصر دیگری که در آنارشیسم بر آن تأکید می‌شود، «آزادی و انصاف در

1. Friedrich Engels
2. Individual spontaneity

۳۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
برخورداری^۱ است. همان‌گونه که الکساندر برکمن می‌گوید: «آزادی یعنی زندگی بدون زور و فشار و برخوردار شدن از مواهب به صورت برابر، در وضعیتی که اقتدار سایه خود را بر فرد حاکم نکند» (Berkman, 2005: 9). همچنین بنا به گفته روکر، «آزادی امکان مشخص حیات برای هر موجود انسانی است. انسان بر این اساس که با بقیه هم‌نوعان خود برابر است، از این حق برخوردار است که آزادانه جهت مسیر زندگانی و حیاط فیزیولوژیک خود را انتخاب کند» (Rocker, 2004: 31).

از سوی دیگر بر اساس ایده «مساوات»، آنارشیست‌ها خواهان این هستند که انسان‌ها یا خودها^۲، به صورت برابر تعقل داشته باشند و بر اساس شیوه برابر، نیازهای خود را به دست آورند و از مواهب موجود به صورت برابر برخوردار گردند (وینسنت، ۱۳۸۶: ۱۸۷). در نهایت در باب سازمان سیاسی مطلوب نیز بسیاری از آنارشیست‌ها اعتقاد دارند که جامعه آینده، جامعه‌ای غیر سلسله‌مراتبی، بدون زور و فشار و آزادی‌خواه خواهد بود. بنابراین در مکتب آنارشیسم، آنچه بیش از هر چیز اهمیت وافر دارد، تکیه بر مفهوم و گزاره اختیار به عنوان فصل مشترک تمامی نحله‌های آن است. مبحث اختیارگرایانه بیش از هر کس در نظریه وودکاک، جای خود را باز نموده است. بر همین اساس نظریه وی می‌تواند درک و دیدگاه ما نسبت به آنارشیسم در وضعیت جهانی شدن را روشن‌تر سازد.

مؤلفه‌های اختیارگرایانه آنارشیسم وودکاک

«جورج وودکاک»، یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان آنارشیستی قرن بیستم است. مهم‌ترین اثر او کتابی با عنوان «آنارشیسم» است. این اثر یکی از مآخذ معتبری است که درباره ایده و جنبش‌های اختیارگرا نوشته شده است. البته وودکاک آثار دیگری نیز دارد که کم و بیش به آنارشیسم و آنارشیست‌ها می‌پردازد و عبارتند از: «در باب جرج اورول»، «پرودن»، «گاندی»، «اسکار وایلد»، «زندگی‌نامه کروپتوکین» و «آفرا بن».

-
1. Freedom and fairness in enjoyment
 2. Selves

وودکاک به نقل از سباستین فور^۱، آنارشیسم را چنین تعریف می‌کند: «هر کس اقتدار را انکار کند و با آن به ستیز برخیزد، آنارشیست است». از نظر وی، آنارشیسم به لحاظ تاریخی عقیده‌ای است که انتقاد از جامعه موجود و چشم‌انداز جامعه مطلوب آینده و وسیله گذشتن از یک جامعه به جامعه دیگر را مطرح می‌کند (وودکاک، ۱۳۶۸: ۱۱).

علاوه بر این آنارشیسم، یک نظام اندیشه اجتماعی است که هدفش، ایجاد دگرگونی اساسی در ساختمان جامعه و به‌ویژه جایگزین کردن حکومت اقتدارگرا با یکی از اشکال تعاونی غیر حکومتی میان افراد آزاد است. آنچه میان اشکال مختلف آنارشیسم مشترک است، همانا اختیارگرایی و خودانگیختگی افراد است (همان: ۱۷).

همچنین وودکاک همانند سایر آنارشیست‌ها، با قوانین دولتی سر سازگاری ندارد. از این رو عقیده دارد که قوانین حاکم بر جامعه - که طبیعتاً به دولت برمی‌گردد و از بالا تحمیل می‌شود - چیزی جز تصنع و فریب نیست. او به نقل از پرودن می‌گوید: «قوانین واقعی از بالا تحمیل نمی‌شود، بلکه از سرشت خود جامعه مایه می‌گیرد». اساساً او با در نظر گرفتن چنین رویکردی نسبت به آنارشیسم، در این کتاب به صراحت انگیزه دفاع از آنارشیسم را اختیارگرایی خاص آن اعلام می‌کند که این ویژگی، ذاتی و در طبیعت انسان‌هاست و در نهایت از طریق فعال کردن آن می‌توان به برابری نیز دست یافت (همان: ۷۹).

او مانند اندیشمندان اختیارگرای پیش از خود، جامعه را مانند پدیده‌ای می‌دید که به طور طبیعی رشد می‌یابد و می‌تواند کاملاً آزاد از قید حکومت و دولت عمل کند و اساساً با معرفی مؤلفه‌های مختلف آنارشیسم، این اختیارگرایی را نشان می‌دهد. وودکاک با اشاره به گادوین به دنبال جامعه‌ای است که افراد بر اثر اختیار موجود در جامعه، به آزادی و برابری برسند. در غیر این صورت فرمان‌برداری از دولت، هر چند با نظم اولیه و امنیت همراه است، انقیاد آن بیشتر و تعدی آن نابودکننده خواهد بود (همان: ۸۰).

بنابراین از نظر وی، گادوین از هواداران اصلی اختیارگرایی در مکتب آنارشیسم است که برای تحقق آن می‌باید با قدرت و انقیاد دولتی مبارزه کند. از نظر او، نکته اساسی‌ای

که می‌توان در اندیشه گادوین یافت، دیدگاه او نسبت به «وسایل تأثیرگذار بر ذهن^۱ آدمی» است که اختیار را با انقیاد از بین می‌برد. زیرا گادوین اعتقاد دارد که علاوه بر تغییر اجتماعی محیط زندگی انسان‌ها، باید در وهله اول ذهن آنها را بیدار کنیم؛ زیرا اعمال ارادی، از حکم و داوری نسبت به خوبی و نیکی و مطلوبیت سرچشمه می‌گیرند و اعمالی عقلانی هستند و این اعمال با انگیزه‌های عقلی می‌توانند دگرگون شوند و نیروی محیط را با تأثیرگذاری بر ذهن و عقیده تغییر داد. او مؤثرترین وسایلی را که بر ذهن اثر می‌گذارند، حکومت و دولت معرفی می‌کند. بنابراین نهاد سیاسی از این طریق ذهن بشر را محدود می‌کند. آنارشیست‌ها و گادوین معتقدند که اگر ذهن بشر رها گردد، به کشف خطا تمایل خواهد داشت و پیوسته به حقیقت نزدیک‌تر خواهد شد (وودکاک، ۱۳۶۸: ۹۸-۹۹). وودکاک در کتاب آنارشیسم به بررسی این امر می‌پردازد که انسان‌ها از نظر اخلاقی و به سبب استقلال ذاتی خود، برابرند و عدالت باید درباره آنها به یکسان به کار رود و فرصت‌ها و حمایت‌ها باید بدون تبعیض به همه ارزانی شود.

از دیگر ویژگی‌های آنارشیسم که وودکاک بدان اشاره می‌کند، بحث از «انسان خودبنیاد^۲» است. او با اشاره به اندیشه اشتیرنر، انسان خودبنیاد را به عنوان آرمان وی برمی‌شمرد. انسان مدنظر او، انسانی است که وجودش در برخورد و تعارض با دیگران تحقق می‌یابد و در به کار بردن هر نوع وسیله‌ای پا پس نمی‌گذارد. درباره هر چیزی با بی‌رحمی از دیدگاه آسایش و رفاه خود به داوری می‌پردازد و اساساً از این حیث دولت را به سبب خاصیت اقتدارگرایی و ضد فردی‌اش، که خود فرد را از بین می‌برد، به باد انتقاد می‌گیرد. بنابراین او خواهان برابری میان خودبنیادان است، هر چند آن را به صورت تنشی می‌بیند که زائده موازنه قدرت است (همان: ۱۲۶).

با این همه اشتیرنر در جدال خود برای رسیدن به خویشتن، خود را با حکومت روبه‌رو می‌سازد. از نظر وی، اشتیرنر اینگونه بیان می‌کند: «من و دولت یا حکومت، دشمنان همدیگریم. من، انسان خودبنیاد، عمیقاً علاقه به رفاه و آسایش این جامعه بشری ندارم. من هیچ‌چیز را فدای آن نمی‌کنم. فقط از آن بهره‌برداری می‌کنم. برای

1. Mind

2.self-foundation man

آنکه توانایی بهره‌برداری را داشته باشم، باید آن را به دارایی خودم تبدیل کنم (با از میان برداشتن دولت). اتحادیه‌های خودبنیاد را تشکیل می‌دهم» (وودکاک، ۱۳۶۸: ۱۳۵). بنابراین اشتیرنر به عنوان آنارشیست فردگرا، از این اهرم برای مبارزه با دولت بهره می‌گیرد و خواهان تشکیل جامعه‌ای است که افراد، تعیین‌کننده سرنوشت خویش‌نشان هستند و وودکاک این انسان خودبنیاد را نیز وارد نظریه خود می‌کند.

از ویژگی‌های دیگر جامعه آنارشیستی که وودکاک در کتاب خود بدان می‌پردازد، «اجتماع‌گرایی در امتداد فردگرایی» است که با اشاره به پیروان آن را توضیح می‌دهد؛ زیرا از نظر پرودون، فرد هم نقطه آغاز است و هم هدف غایی تلاش‌های ما. او معتقد است که: «انسان‌های منفرد نمی‌توانند در خویش‌نشان زندگی کنند. همه چیزها و همه انسان‌ها درون روابط متناسب یا گروه‌های مسلسل وجود دارند. بنابراین جامعه و همه ارگان‌های واقعی آن و حتی خانواده، بخشی از جامعه هستند. از این رو جامعه هم نباید کلیت سخت و یکپارچه‌ای شود که در آن تفاوت‌های فردی به تحلیل روند و همسانی برخیزد» (همان: ۱۴۴). بنابراین دولت و حکومت به‌ویژه سوسیالیسم اقتدارگرا در پی این همسانی است و باید ناپود شود.

از منظر وودکاک، ویژگی دیگر آنارشیسم، «شورشگری» موجود در آن است. نماینده برجسته این کنشگری و عمل‌گرایی نیز میخائیل باکونین است. وی به نقل از باکونین می‌گوید: «بگذارید اطمینان و امید خودمان را به آن روح جاودانه‌ای ببندیم که تنها به این دلیل ویران می‌کند و از بین می‌برد که سرچشمه خلاق ابدی و کشف‌نشده زندگی است. کشش به ویران کردن نیز کششی خلاق است» (همان: ۲۰۲). بنابراین باید گفت که از نظر وودکاک نیز ویرانی نه تنها خسارت است، بلکه خلاقیت است؛ زیرا از دل ویرانی، یک خلق جدید برای انسان شکل می‌گیرد و از دل این خلق جدید، جامعه‌ای مطلوب انسان نیز خواهد تراوید. وی باکونین را فردی می‌داند که می‌کوشد از طریق شورشگری و طغیان توده‌ها و انبوه خلق که به زعم وی به دنبال آزادی بدون سازمان و تمرکز دولت هستند، سرتاسر اروپا را با این موج همراه سازد و از این رو است که با دولت نیز مخالف است و از طریق راه‌حل هجومی سعی بر از بین بردن آن دارد. وودکاک خود نیز با پیوستن به مبارزات آنارشیستی، به دنبال خلق جدید است.

۴۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

پیوند «نظریه با عمل» از دیگر ویژگی‌های آنارشیسم از نظر وودکاک است و این را در اندیشه کروپوتکین نشان می‌دهد. از نظر وی، کروپوتکین معتقد است: «همه چیز باید به جامعه برگردد و از نظر او کمون‌ها باید اختیارات را در دست بگیرند». از نظر او این کمون‌های کارگزار، انجمن‌های داوطلبانه‌ای هستند که جامع همه علائق اجتماعی هستند که به وسیله گروه‌هایی از افراد (که مستقیماً وابسته به این علائق و اختیار فرد هستند) ارائه می‌شوند. او نیاز^۱ را جایگزین مفهوم کار (در دولت) می‌کند و معتقد است که کمون باید از لحاظ اقتصادی نیاز کسانی را که بدان نیاز دارند، رفع کند و این به این معناست که دولت باید از میان رود و جامعه‌ای به وجود آید که افراد آزادانه نیازهای واقعی خود را به دست آورند و فراغ از هرگونه اجبار عمل کنند. بنابراین نابرابری و مالکیت خصوصی باید از بین برود، اما نباید نظام سوسیالیستی اقتدارگرا حاکم شود، بلکه باید نظام داوطلبانه تعاونی باشد. کروپوتکین دولت نوین را چیزی جز توطئه و همدستی برای بهره‌کشی و فاسد کردن شهروندان معرفی می‌کند (وودکاک، ۱۳۶۸: ۲۷۴-۲۷۵).

همچنین وودکاک، تولستوی را آنارشیستی معرفی می‌کند که با «خصلت شاعرانه و طبیعت‌گرایانه‌اش» به دنبال عدالت و نفی ستم بر افراد برمی‌آید. او در یکی از جملاتش می‌گوید: «من تمامی حکومت‌ها - نه تنها حکومت روسیه - را نهادهای پیچیده‌ای تلقی می‌کنم که سنن و رسوم و سوءاستفاده از طبیعت به آنها چهره قدسی داده، تا از طریق زور و بدون بیم از کفر، نفرت‌بارترین جنایت‌ها را مرتکب شوند. به اعتقاد من آنان که در آرزوی بهبود بخشیدن به زندگی اجتماعی ما هستند، باید برای رها ساختن خود از قید حکومت‌های ملی تلاش کنند که شرارتشان و در عین حال عبث بودنشان در زمانه ما بیش از پیش آشکار می‌شود. از این رو طبیعت خود ویژگی‌هایی عقلانی از جمله عدالت، فردمحوری و اختیارگرایی را دارد که می‌تواند از آن در رفع ظلم بهره جست» (همان: ۳۰۵). بنابراین می‌توان گفت تولستوی، با رویکرد عقل‌گرایانه خود درصدد نفی اقتدارگرایی در انواع مختلف است. نمونه ایده‌آل او نیز یک نوع طبیعت‌گرایی آرمان‌گرایانه است که با دفع دولت‌ها تحقق می‌یابد.

1. need

آنارشیسم رادیکال

با تمامی انتقادات از آنارشیسم و متهم کردن آن به تلاش برای ترسیم جامعه بدون دولت به عنوان امری غیر ممکن، در عصر جدید، آنارشیسم دوره‌ای جدید و متفاوتی از قرن ۱۹ را در حال گذراندن است. یکی از کسانی که تلاش بلندپروازانه‌ای را برای این گذار یا آنچه می‌توان با عنوان پیوند آنارشیسم با سیاست رادیکال^۱ نامید، انجام داده است، سال نیومن است. او واضح اصطلاح پست‌آنارشیسم^۲ است؛ واژه‌ای که آنارشیسم قرن نوزدهمی را از صافی پساساختارگرایی عبور می‌دهد. او می‌کوشد با استمداد از پاره‌ای از مفاهیم تفکر پساساختارگرایی، تئوری آنارشیسم سنتی را از محدودیت‌هایش برهاند و از طرف دیگر تفکر چپ رادیکال را با افق نوگشوده آنارشی رودررو سازد (نجفی، ۱۳۹۱: ۱۲).

سال نیومن در مقاله‌ای با عنوان «آنارشیسم و سیاست رادیکال» می‌نویسد:

«ما در قدرت سرمایه‌گذاری روانی و عاطفی زندگی می‌کنیم و حتی در نهاد ما میل و اشتیاقی به سلطه هست که باید ابتدا آن را از خود بیرون کنیم و سپس به آزادی و رهایی برسیم. پس خیزش (یا همان طغیان به معنای اشتیرنری‌اش) نه فقط - برخلاف انقلاب - در نهادها مشارکت نمی‌جوید، بلکه اصلاً می‌توان خیزش را قسمی طغیان شخصی قلمداد کرد، کوشش برای بیرون کشیدن خویش از تخته‌بند قدرت. این طغیان می‌تواند قالب‌های گونه‌گونی بپذیرد و راستش در تراز زندگی هرروزه با خیزش‌های متعددی مواجه می‌شویم. اما یکی از مهم‌ترین شکل‌های خیزش، آزمون و خطا در فعالیت‌های سیاسی، بدیل و شیوه‌های زندگی متفاوتی است که تابع قیدوبندهای دولت نباشد. به عبارت دیگر، نشان دادن اینکه می‌توان بدون مداخله دولت، زندگی‌هایی را تعریف کرد و جماعت‌هایی را سازمان داد که نقداً در حکم رها شدن از یوغ قدرت دولت است. این به معنای سیاست‌گریزی نیست. درست برعکس، این به معنای کناره‌گیری فعالانه‌ای

1. Radical Politics
2. Post-anarchism

است که اقتدار بنیادین دولت را از بیخ و بن به پرسش می‌گیرد. قدرت و تسلط دولت بر ما در گرو آن است که ما این قدرت را به رسمیت بشناسیم و همچنان که اشتیرنر گفته است، اگر ما دیگر این قدرت را به رسمیت نشناسیم، نظم مستقر و نهادهای وابسته آن خودبه‌خود فرومی‌ریزد» (Newman, 2008: 101-104).

نظریه نیومن، راه‌حل جدیدی برای تطابق آنارشیسم با وضعیت جدید به‌ویژه وضعیت جهانی شدن است. زیرا ما شاهد کاهش روزافزون نقش و اقتدار دولت در حوزه‌های مختلف هستیم و همین نکته است که شاید بتواند به آنارشیسم قوتی دوباره ببخشد. در زیر در یک جدول، آنارشیسم و خاستگاه‌ها و ویژگی‌های آن به اجمال آورده شده است.

ایده‌های اساسی آنارشیسم	مبنای جامعه جدید آنارشیستی	خاستگاه‌های اصلی آنارشیسم
درونی بودن و فردی بودن شورش آنارشیست‌ها	ضد اتوپیاگرایی آنارشیسم به دلیل ترس از اقتدار ناشی از وعده‌های آرمان‌گرایی	تلاش جهت عبور از دو مکتب: سوسیالیسم و لیبرالیسم با حرکتی فراسوسیالیستی و فرالیبرالیستی درباره دولت
بدبینی و خوفناکی نسبت به دولت	نیاز به سازمان‌دهی اجتماع‌وار زندگی و طبیعت‌گرایی آنارشیسم	
دشمنی با دموکراسی بورژوازی	خودرانی و خویش‌مداری	
نقد اقتدار سوسیالیستی	مبادله و ارتباطات انجمنی	
شخص یا فرد به عنوان منبع الهام‌بخش	رقابت افراد مفهومی برگرفته از اقتصاد بورژوازی	
توده‌ها چونان صاحبان حقیقی جامعه	بدبینی نسبت به تمرکز و برنامه‌ریزی	
مبارزه با استعمار	تکامل اجتماعی	Table1) Guérin, 2012: 1-52
	اتحادیه‌های کارگری	
	کمون‌گرایی	
	پیوند نظریه و عمل	
	چگونگی مدیریت خدمات عمومی	
	فدرالیسم	
بین‌الملل‌گرایی		

جهانی شدن و ایدئولوژی آنارشیسم

جهانی شدن در کلی‌ترین معنی به همبستگی رو به فزون بخش‌های مختلف جهان اطلاق می‌شود و فرآیندی است که به اشکال پیچیده تعامل و وابستگی متقابل، فرصت ظهور می‌دهد. اما با توجه به اینکه تعاریف متعددی از جهانی شدن شده است، به صورت موجز می‌توان گفت جهانی شدن سیاسی از ویژگی‌های زیر برخوردار است:

۱. جهانی شدن، روابط اجتماعی را از محیط داخلی کشورها خارج ساخته است و آن را در قلمروی بی‌نهایت زمان و مکان قرار داده است (Giddens, 1990).

۲. تقارب و نزدیکی سیاست‌ها و خط‌مشی‌های عمومی در جهان، حاصل جهانی شدن است؛ به گونه‌ای که ما شاهد کم‌رنگ شدن اقتدار داخلی دولت‌ها (حکومت‌ها) هستیم (Common, 1998).

۳. اساساً عده‌ای جهانی شدن به لحاظ سیاسی را رهایی امر اجتماعی از سیطره دولت دانسته‌اند. بنابراین جهانی شدن از اقتدار و خودمختاری دولت‌ها می‌کاهد. برخی نیز فراتر می‌روند و انقراض دولت ملی را نوید می‌دهند (Scholte, 2000: 9).

۴. یکی از ویژگی‌های اصلی جهانی شدن سیاسی اجتماعی، تأثیر آن در پیدایش بازیگران جدید سیاسی و اجتماعی در عرصه بین‌الملل و حتی داخلی و تغییر موقعیت افراد و بازیگران قدیمی است (شهرام‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۰).

۵. از ویژگی‌های دیگر جهانی شدن سیاسی اجتماعی، توجه به مسائل زیست‌محیطی، حقوق بشر و فرهنگ سیاسی نوین است. در قدیم، مرزهای فرهنگی و هویتی که با دخالت دولت‌ها تعیین می‌شد، سبب تفاوت و تنوع فرهنگی جدی می‌شد. اما جهانی شدن، کم و بیش این مرزها را کم‌رنگ کرده است (همان: ۱۰۳-۱۰۴).

۶. جهانی شدن با تأکیدش بر تفاوت‌ها و تکثر فرهنگی، زمینه‌ساز شکل‌گیری حکمرانی خوب شده است که احترام به نقش افراد در سیاست، در نظر گرفتن و بهره‌گیری از امکانات اقوام محلی، پاسخگویی و تأمین حداکثر شادی برای مردم، عدالت‌محوری حکومت‌ها و دولت‌ها، از جمله مؤلفه‌های آن است.

۷. جهانی شدن به شکل‌گیری حکومت‌های خودمختار محلی فاقد قانون اساسی

۴۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
تصلب که ستیز اقتدارگرایی دولت را برنمی‌تابند، کمک کرده است. ویژگی اصلی آنها نظم خودانگیخته است.

جهانی شدن و فرا قلمروزدایی از حوزه دولت

در عصر جهانی شدن، ما شاهد فرا قلمروزدایی^۱ از حوزه دولت هستیم. دولت‌های ملی که با معاهده و ستفالی به وجود آمدند، چند ویژگی اساسی دارند. اول اینکه پس از وستفالی، دولت‌ها در مرزهای سرزمینی مشخص تعریف می‌شوند. دوم اینکه جمعیت خاص خود را دارند و دولت خاص خود را می‌طلبند و اینها اساس حاکمیت ملی آنها را تشکیل می‌دهد. سوم اینکه دولت‌ها مسئولیت توزیع و شکل‌دهی به مواهب سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و معنایی را دارند. اما جهانی شدن باعث شکسته شدن این الگو شده است. جهانی شدن به دلیل ایجاد حوزه‌های گوناگون ارتباطات، انحصار معناسازی را از دست دولت خارج کرده است و قلمروزدایی و افول مرزهای ملی موجب کاهش نقش دولت‌ها در این زمینه شده است. با توجه به سرعت و تأثیر روزافزون جهانی شدن و ارتباطات در عصر جدید، باید به این سؤال اصلی پاسخ داد که اساساً اقتدار دولت به کلی از بین می‌رود یا موجودیت خود را حفظ خواهد کرد. مهم‌ترین تأثیری که جهانی شدن در حوزه سیاست و حکومت ایجاد می‌کند، بی‌تردید تهدیدی است که بر ضد دولت‌های کنونی حاکم بر جوامع انسانی موسوم به دولت‌های ملی صورت می‌گیرد (نوازی، ۱۳۸۲: ۱۰۲).

جیمز روزنا^۲ معتقد است که تحولات پویا که حاصل نوآوری فناورانه بوده و با پیشرفت ارتباطات و حمل‌ونقل تقویت شده است، شکل‌ها و سازمان‌های جدید را به صحنه عمل کشانده است. از این‌رو تلاش این شکل‌ها و نهادهای نو برای دسترسی به منابع خارجی یا تعامل با همگان، خود در خارج از کشور موجب تشدید و گسترش پویایی جهانی شدن است (واترز، ۱۳۷۹: ۴۹).

بنابراین از عمده‌ترین آثار جهانی شدن به‌ویژه در حوزه سیاست، ایجاد نهادها و تشکلات غیر دولتی است که منجر به ایجاد چالش در تفکیک بین سیاست داخلی و خارجی و سرزمینی و غیر سرزمینی است و تلقی کلاسیک و متعارف از دولت را زیر سؤال

1. Ultra- Deterritorialization
2. James N. Rosenau

می‌برد (Walker, 1993). این تشکل‌سازی گسترده، بر اثر سیاست جهانی، امکان «اقدام از راه دور»^۱ را فراهم می‌سازد و تأثیر وجود فاصله‌ها و فضاهای مکانی را از میان می‌برد. در این فضا دولت‌ها برجای خواهد ماند، ولی با شبکه‌ی عظیمی از بازیگران فرادولتی نیز مواجه‌اند. این بازیگران داخلی و خارجی با ترویج آنچه از جهانی شدن سیاست می‌آموزند، اثرگذاری بر دولت ملی را نیز به همراه دارند. از تجلیات این فراگیری جهانی شدن سیاست، رژیم جهانی حقوق بشر است. در واقع این گروه‌ها با فراگیری این قواعد و اصول و انتقال به سطح داخلی، به رفتار دولت‌ها جهت می‌دهند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۳۹). این شامل آن رفتارهایی نیز می‌شود که در گذشته، دولت‌ها از انجام آن طفره می‌رفتند.

جهانی شدن و رویارویی دولت با خودانگیزگی افراد

گسترش ارتباطات و رسانه را باید از مهم‌ترین پیامدهای جهانی شدن برشمرد. یکی از دستاوردهای مهم این پیامد، شکل‌گیری شخصیت‌هایی است که دیگر از هیچ‌گونه اقتداری تبعیت نمی‌کنند. چنان‌که نیومن معتقد است که فضایی به وجود می‌آید که توانایی دولت‌های اقتدارگرا برای کنترل جریان اطلاعات در داخل و بیرون از سرزمین‌های خود محدود می‌شود (نیومن، ۱۳۸۹: ۴۲۴).

تعامل رسانه‌ای، در طول زمان و مکان گسترده است و به همین جهت دارای شماری از ویژگی‌هایی است که آن را از تعامل رودررو متمایز می‌سازد. در تعامل رسانه‌ای، افراد در بافت‌های متمایز و مجزا هستند و از ویژگی‌های این تعامل، مخفی بودن هویت آنهاست (تامپسون، ۱۳۸۹: ۱۰۳). از ویژگی‌های این کنش از راه دور این است که افراد، پاسخگو به اعمال و اشخاص دیگری هستند (همان: ۱۲۲). دیگر اینکه به آنها این فرصت را می‌دهد که خود نوع ارتباطشان و به طور کلی رفتارشان را تعیین کنند و این از ویژگی‌های مهمی است که جهانی شدن در شکل‌گیری این نوع شخصیت ایفا می‌کند. به طور کلی می‌توان گفت جهانی شدن با به وجود آوردن ویژگی‌های زیر، نقش دولت را در عرصه سیاسی محدود کرده و یک هجمه علیه اقتدار دولتی را شکل بخشیده است:

۱. جهانی شدن، حوزه سیاسی - اجتماعی جدید را بنا نهاده است و بدین وسیله

- گروه‌ها و تشکل‌های رقیبی را برای دولت ایجاد کرده است.
۲. جهانی شدن، سبک تعلیم و تربیت ارزش‌ها را تغییر داده و انتقال ارزش‌ها از حوزه دولتی به حوزه عمومی را تسهیل نموده است و بدین‌گونه نقش افراد انسانی در یادگیری و یاددهی ارزش‌ها را دگرگون ساخته است.
۳. جهانی شدن، مطلق‌گرایی دولت را زایل کرده است و نقش قومیت‌ها و اقلیت‌ها را در سیاست افزایش داده است.
۴. سبک فدرالیستی حکومت و کم‌رنگ شدن اقتدار مرکزی و دولت در جامعه از نتایج مستقیم جهانی شدن است.
۵. جهانی شدن، رسانه‌ها و ارتباطات مشارکت در جامعه را تغییر داده است و کم‌رنگ شدن نقش دولت در بسیج توده‌ها و استفاده ابزاری از آنها را سبب شده است.
۶. جهانی شدن جنبش‌های اجتماعی - به‌ویژه جنبش‌های فمینیستی و محیط‌زیستی - را تقویت کرده است و آنها نیز به نوبه خود رفتار را تعدیل نموده‌اند. به بیان دیگر این گروه‌ها از طریق مبارزه علیه نابرابری در حقوق گروه‌های مختلف، علیه دولت شوریده‌اند (نش، ۱۳۸۸: ۱۹۰).
۷. شکل‌گیری شهروندی جهانی جدید از پیامدهای دیگر جهانی شدن است. از ویژگی‌های مهم این شهروندی که متأثر از جهانی شدن، رسانه‌ها و مدرنیته است، افزایش فضای عمل شهروندان در برابر دولت‌هاست. از دیگر ویژگی‌های این شهروندی، مسئله تفاوت^۱ است که با موضوع پسامدرن مسئولیت در برابر غیریت ارتباط دارد. این نوع شهروندی، مسئله حقوق واحد را که دولت‌ها مطرح می‌کنند، به چالش می‌کشد؛ زیرا بازهم تنها برخی از افراد و طبقه‌ها از استحقاق حقوق فردی برخوردارند. بنابراین شهروندی جدید ناشی از جهانی شدن با بهره‌گیری از امکانات و اعتراضات، خود را علیه اقتدار دولتی در توزیع مواهب اجتماعی سازمان می‌دهد.
۸. جهانی شدن، شکل‌گیری نوعی چندفرهنگ‌گرایی چندقومیتی در مقابل دولت‌ها در یک جامعه اقتدارگرا و خاص‌نگر را تسهیل کرده است. همان‌گونه که

1. Difference

کیمیلیکا استدلال می‌کند: «در این جوامع گروه‌های اقلیت علاوه بر داشتن حقوق برابر باید از حقوق متمایز و متفاوتی نیز برخوردار باشند، تا از مشکلات ناشی از تفاوتشان با فرهنگ مسلط و از نژادپرستی ستیزه‌جو رهایی یابند» (Kymlicka, 1995: 30-31). بنابراین جهانی شدن می‌تواند فراهم‌کننده فضایی برای گروه‌های اقلیت ایجاد کند که به دلیل توزیع نامناسب امکانات، خواهان فشار بر دولت باشند.

جهانی شدن فرآیندی است که با توجه به طبیعت خاص انسانی، یعنی اقتدارگریزی شکل گرفته و دولت را متوجه نیروهای موجود در داخل و خارج کرده است. با توجه به پیشرفت جهانی شدن و رسانه‌ها، به نظر می‌رسد دولت‌ها هنوز در حال از دست دادن اختیارات خود هستند و احتمالاً در آینده‌ای نه چندان دور، تنها در ایفای نقش‌های اساسی خود محدود خواهند شد و این فضا را برای تجدید زیست ایدئولوژی‌هایی مانند آنارشیسم فراهم کند که از یکسو مبتنی بر اختیارگرایی فرد است و از سوی دیگر خواهان کم شدن فشار دولت بر اجتماع سیاسی است.

ویژگی‌های عصر جهانی شدن و نسبت آنها با تحقق ایدئولوژی آنارشیسم

با توجه به ویژگی‌هایی که برای عصر جهانی شدن برشمرده شد، می‌توان گفت که در وضعیت جهانی شدن ما شاهد شکل‌گیری پدیده‌هایی همچون فلسفه «نئولیبرالیسم»^۱ (مانند نظریه‌های نوزیک و هایک)، «جنبش‌های اجتماعی» و «رسانه‌های مجازی» و اهمیت یافتن «فمینیسم» و «محیط‌زیست» هستیم که به خاطر ماهیت اقتدارستیزی خویش، تحقق ایدئولوژی آنارشیسم را تسهیل بخشیده است.

جهانی شدن، فلسفه نئولیبرالیسم و آنارشیسم

بنیان‌گذاران فلسفه نئولیبرالیسم، تأکید بر منزلت انسانی و آزادی فردی را اساس اصلی این فلسفه می‌دانند. متفکران این فلسفه، نئولیبرالیسم را در برابر هر شکلی از مداخله دولتی به کار گرفتند که عقیده و انتخاب اشتراکی را جایگزین انتخاب آزاد فرد

1. Neo-liberalism

کند و او را تهدید کند (هاروی، ۱۳۸۶: ۱۳). از ویژگی‌های اساسی نئولیبرالیسم این است که درون خود، موجب پیدایش فرهنگ مخالف وسیعی شده است. اما این مخالفت به گونه‌ای است که بنیان‌های اساسی این فلسفه را می‌پذیرد و بر تضادهای داخلی تمرکز می‌کند. این فرهنگ، مسئله حقوق و آزادی فردی را جدی می‌گیرد و آنها را در برابر اقتدارگرایی و خودسرانگی همیشگی قدرت سیاسی، اقتصادی و طبقاتی می‌گذارد و این مقاومت در برابر اقتدار، اساس فلسفه نئولیبرالیسم است (همان: ۲۴۵-۲۴۶). در عصر جهانی شدن، این فلسفه به یکی از مشخصه‌های اصلی این وضعیت تبدیل شده است و دو تن از کسانی که چنین رهیافت نئولیبرالی را دنبال کرده‌اند، رابرت نوزیک و فردریش فون هایک هستند.

نوزیک در کتاب «دولت، آرمان شهر و یوتوپیا» درصدد اثبات این امر برمی‌آید که با ستیز با دولت حداکثری، فضایی را برای دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی فراهم کند. بنابراین آرمان شهر نوزیک، جامعه‌ای است که در آن همه افراد و گروه‌های ساکن در آن بدون دخالت دولت، دست به گزینش می‌زنند و راه خود را برای ساختن اهداف و آرمان‌های فردی هموار می‌سازند. وی می‌گوید: «دولت حداقل می‌تواند فراهم‌کننده گسترده‌ترین و بیشترین برابری‌ها باشد، اما دولت گسترده حقوق افراد را نقض می‌کند» (Nozick, 1974: 149). بنابراین آرمان دولت حداقل گونه‌ای وضعیت دولت در عصر جهانی شدن را ترسیم می‌کند که افراد در آن از فضای عمل بیشتری برخوردارند و اختیارگرایی آنارشیستی را گسترش می‌دهد.

از سوی دیگر فردریش فون هایک با مطرح کردن مفهوم «نظم خودانگیخته»، به تحقق فضای عمل بیشتر فردی در وضعیت جهانی شدن نزدیک می‌شود. او با مطرح کردن این مفهوم درصدد نشان دادن این امر است که انسان‌ها توان کنترل جامعه‌شان را دارند. او از هماهنگ شدن اعمال فردی در بازارهای غیر متمرکز سخن می‌گوید و درصدد این است تا شناختی را که از طریق سازمان‌ها و تعاریف از پیش تعریف شده بر افراد مستولی می‌گردد (در مخالفت با آدام اسمیت)، کنترل و دفع نماید (بری، ۱۳۸۷: ۶۶-۶۷).

هایک اعتقاد دارد که نهادهای اجتماعی می‌توانند بدون هیچ استفاده‌ای از زور و اقتدار و سازمان‌دهی کلی شکل گیرند و به آزادی افراد نیز خدشه وارد نکنند. از این‌رو

است که با مطرح کردن نظم خودانگیخته، به دنبال نوعی سازمان است که عامدانه برای هدف معینی تأسیس نشده باشد و در آن اقتدار هم بی‌معنا باشد. نظم خودانگیخته او، دفاع از نوعی سازمان اجتماعی تکامل‌یافته است که افراد با ایجاد یک نظم هنجاری، بنای جامعه آزاد را می‌گذارند (لسناف، ۱۳۸۵: ۱۴۱-۱۴۲). بنابراین آنچه به عنوان فصل مشترک اندیشه‌هایک و نوزیک می‌توان در نظر گرفت، مجال دادن به اختیارات فردی به منظور حرکت در برابر اقتدار دولتی است که آزادی را محدود می‌کند. پس آزادی فردی، نقطه تلاقی فلسفه نئولیبرالیسم و آنارشیسم در عرصه جهانی شدن است که امکان آغازی دوباره را برای آنارشیسم مهیا می‌کند. زیرا این ایدئولوژی، مستقر ساختن نظامی اقتصادی و سیاسی است که از افراد برمی‌خیزد و اقتدار سازمانی را نفی می‌کند (رید، ۱۳۸۵: ۷۷).

رسانه‌های اجتماعی و شخصی شدن سیاست

از خصیصه‌های اصلی جهانی شدن، محوریت یافتن رسانه‌های اجتماعی و نقش آنها در سیاست و تقابل آنها در برابر دولت‌هاست. افراد و گروه‌ها از طریق رسانه در جایگاهی قرار می‌گیرند که کنش‌های سیاسی آنها فارغ از اقتدار دولتی شکل می‌گیرد. تامپسون در کتاب «رسانه و مدرنیته؛ نظریه اجتماعی رسانه‌ها»، از خویشتن و تجربه در جهانی رسانه‌ای صحبت می‌کند. او معتقد است که در عرصه جهانی شدن، فرآیند خودشکل‌گیری، بازتابی‌تر و بازتر می‌شود؛ بدین معنی که افراد برای ساختن هویت منسجمی برای خود، بیش از پیش به منابع شخصی خودشان بازمی‌گردند (تامپسون: ۱۳۸۹: ۲۵۴).

به تعبیر جان کین، رسانه‌های اجتماعی در عصر جهانی شدن، به افراد و شهروندان کمک می‌کنند که از شر برده‌درون خود خلاص شوند و محسنات شهروندی دموکراتیک را در خود بپرورانند. محسناتی چون «دوراندیشی»، «قدرت تشخیص و تمییز در ورای قدرت دولتی»، «اتکا به خود»، «شهامت در تمرکززدایی از قدرت»، «آگاهی و درک جدید از قدرت»، «بوروکراسی دولتی» و... (کین، ۱۳۸۹: ۱۶۹). بنابراین وضعیت جهانی شدن یادآور تعبیر فوکو است که می‌گوید: حق قضاوت افراد خصوصی در عصر

۵۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
سیاست جهانی، عالم‌گیر شده است (هداک، ۱۳۹۱: ۴۰۲). بنابراین از این مسیر، راه برای بهره‌برداری آنارشیسم از فضای رسانه‌ای به منظور تحقق اختیارگرایی افراد، به جای اقتدارطلبی نهادها و سازمان‌های دولتی نیز فراهم شده است.

فمینیسم

یکی از ایدئولوژی‌هایی که در عصر جهانی شدن، عمل‌گرایی انتقادی خود را گسترش داده و تبدیل به پدیده‌ای جهانی شده گردیده، فمینیسم است. فمینیسم به دلیل انتقاد از وضعیت پدرسالار کنونی، اعتقادات عمیق ما دربارهٔ خصلت جامعه، الگوهای اندیشگی افراد و روابط شخصی و صمیمانهٔ ما را هدف قرار داده است (وینست، ۱۳۸۶: ۲۴۳).

بر اثر جهانی شدن و مهیا شدن رسانه، مفاهیم و گفت‌وگو و پررنگ شدن نقش افراد در برابر اقتدار دولتی، فمینیسم‌ها نیز به دنبال راه‌حلی برای پایان بخشیدن به سرکوب^۱، در گروه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مختلف و از جمله زنان هستند. در واقع راه‌حل فمینیست‌ها به پیروی از اندیشه‌های فوکو، مقاومت در برابر جریان قدرت سرکوبگر است. از نظر آنها، ماهیت قدرت در دولت‌های کنونی بر پایهٔ نفی حقوق اساسی زنان و تداوم پدرسالاری است که باید با آن مبارزه شود و این از طریق اعطای حقوق ممکن است. به عنوان مثال نظریهٔ شهروندی متمایز آیرس ماریون یانگ، چنین تلاشی است. او می‌کوشد با مطرح کردن گونه‌ای دموکراسی ارتباطی - مشارکتی، به همهٔ گروه‌های سرکوب‌شده از جمله زنان، ضمن حفظ تفاوت خود با دیگران، امکان مشارکت در عرصه سیاسی - اجتماعی ببخشد (توانا، ۱۳۹۰: ۲۷-۲۸).

بنابراین فمینیسم نیز با شناساندن سرکوب‌های درون جامعه که علیه افراد و از جمله زنان اعمال می‌شود، در این مسیر مشترک با آنارشیسم قرار می‌گیرد که تقاضای کاهش اقتدار و سرکوب دولتی و پررنگ‌تر شدن آزادی فردی در اجتماع سیاسی را دارد؛ زیرا اصل بنیادی آنارشیسم این است که بشریت به مرحله‌ای رسیده است که امکان لغو رابطهٔ دیرینهٔ ارباب - برده و جایگزین کردن رابطه همکاری مساوات‌طلبانه وجود دارد (رید، ۱۳۸۵: ۱۲۸).

1. Exclusions

محیط‌زیست‌گرایی

یکی از پیامدهای مهم ناشی از جهانی شدن، گسترش ارتباطات فراملی است. این امر به نوبه خود باعث رسیدن خبرهای وقایع مناطق مختلف جهان به افراد و گروه‌ها می‌شود و آگاهی به مشکلات مکان‌های دیگر و پیوند متقابل در سراسر کره خاکی را افزایش می‌دهد و همکاری مشترک بین بخش‌های محلی یک جنبش را تسهیل می‌کند و پیوندهای فراملی درون آن را محکم می‌سازد. آنچه در این بین برای جنبش محیط‌زیست اهمیت دارد، زوال دولت ملت‌ها بر اثر جهانی شدن است (نش، ۱۳۸۸: ۱۸۵)؛ زیرا به آنها اجازه می‌دهد تا به پشتوانه افکار عمومی فراملی، در ورای اقتدار دولتی، سیاست‌های زیست‌محیطی را دنبال کنند. از این رو پاسخگویی دولت‌ها به جامعه جهانی، آنها را وادار می‌سازد که از اقتدار خود بکاهند و نقش گروه‌های سبز و بوم‌گرایان را جدی‌تر بگیرند. علاقه جنبش محیط‌زیست به تعامل تک‌تک افراد در حل مسائل زیستی، حفظ طبیعت یا به عبارت بهتر زیست کره و مساوات‌جویی زیست کره‌ای از یکسو و کاستن از اعتبار و نفوذ دولت از طریق پاسخگویی آن نسبت به مسائلی همچون تجارت جهانی، صنعت‌گرایی، اقتصاد مصرف‌محور و رشدگرا و... (وینسنت، ۱۳۸۶: ۳۱۰-۳۲۲)، مجال را برای ظهور آنارشیسم مهیا ساخته است؛ زیرا نظمی که دولت‌های ملی امروزی ایجاد کرده‌اند، نظمی است که به جامعه تحمیل می‌شود و این امر جز ویرانی و تباهی به‌ویژه در حوزه طبیعت و محیط‌زیست ندارد. بنابراین آنارشیسم خواهان نظم خودجوشی است که مایه هماهنگی ما با خودمان، دیگران و طبیعت گردد (زین، ۱۳۸۵: ۱۰-۲۵). بنابراین کاستن از اقتدار دولت‌های ملی بر اثر فعالیت‌های محیط‌زیستی، فضای عمل برای آنارشیسم را فراهم می‌کند.

تسهیل تحقق ایدئولوژی آنارشیسم در وضعیت جهانی شدن:

وجوه اختلاف و اشتراک

وجوه اشتراک

۱- اختیارگرایی، نفی اقتدار و ظلم و ستم دولتی از ویژگی‌هایی مشترک ایدئولوژی آنارشیسم و وضعیت جهانی شدن به مثابه پست‌مدرنیسم است. در آنارشیسم این امر در

قالب طبیعت‌گرایی شاعرانه مطرح می‌شود. آنارشیست‌ها اعتقاد بر این دارند که نیاز به قدرت و دولت نه از طبیعت آدمی، بلکه از نهادهایی که پیش از این او را فاسد کرده‌اند ناشی می‌شود. بنابراین افراد این اختیار را باید داشته باشند که از این نهادها رهایی یابند (وودکاک، ۱۳۶۸: ۱۱۰). در جهانی شدن پسامدرنیستی، سیاست فضایی متکثری ایجاد شده است که در آن دولت‌ها خود را با افزایش اختیارات افراد انسانی و ارتباطات شبکه‌ای و لایه‌لایه مواجه می‌بینند. افراد به دلیل گسترش دایره انتخاب و عمل و تأثیرگذاری‌شان می‌توانند بر نهاد گسترده‌ای چون دولت اثرگذار باشند. اختیار دادن به شهروندان برای انجام رویه‌های قانونی علیه دولتشان، فعال شدن جنبش‌های گروهی و اجتماعی تحت ستم و انقیاد دولت، نمونه این دولت‌ستیزی در عصر جهانی شدن است که به نحوی آنارشیسم را در کاسه خویش جای می‌دهد.

۲- خودرانی و خویشتن‌مداری فرد از وجوه مشترک ایدئولوژی آنارشیسم و وضعیت جهانی شده محسوب می‌شود. از نظر آنارشیست‌ها، دولت‌ها و خودرانی دو دشمن‌اند که در یک اقلیم نمی‌گنجند و از آنجا که انسان باید در وهله اول خودبنیاد باشد و علاقه او در نظر گرفته شود، دولت باید از بین برود؛ زیرا دولت باید اراده کند و بدون ارباب و بردگی موجود در دولت، حیات و عملکرد دولت قابل تصور نیست (همان: ۱۳۴-۱۳۵). از سوی دیگر می‌توان این امر را در جهانی شدن در تأثیر کنش‌های از راه دور افراد و تأثیر آن بر دولت داخلی مشاهده کنیم. جهانی شدن، فرصت مستقل اندیشیدن، عمل کردن و یاد گرفتن و آموزش دادن را به افراد می‌دهد. در واقع در این وضعیت و به تبع آن گسترش ارتباطات و رسانه‌ها، افراد این امکان را دارند تا فارغ از نظارت دولتی، خودآیینی خویش را نشان دهند و به تعبیری به عنوان فاعل شناسا صورت پذیرند. بنابراین جهانی شدن فرصتی است تا خودبنیادی فرد آنارشیستی، خود را در مقابل دولت نشان دهد که می‌تواند در قالب رویارویی سوژه خودبنیاد در برابر دولت مقتدر آن را مشخص کرد.

۳- نقش افراد در ترسیم قوانین و رفتارهای اجتماعی را نیز می‌توان به عنوان نقطه مشترک آنارشیسم و جهانی شدن در نظر گرفت. همان‌گونه که وودکاک در تفسیری از پرودون بیان می‌کند که قوانین واقعی از نظر آنارشیسم ربطی به اقتدار و وجود دولت ندارد، قوانین حقیقی از بالا تحمیل نمی‌شوند، بلکه از سرشت خود جامعه نشأت

می‌گیرند (وودکاک، ۱۳۶۸: ۱۶). با توجه به شکل‌گیری شبکه‌های اجتماعی در عصر جهانی شدن، به نظر می‌رسد به صورت عرفی این بستر اجتماعی است که در حال تأثیر گذاشتن بر حوزه سیاست و قوانین جامعه است. در واقع جهانی شدن، نیروهای اجتماعی را رها کرده است که با عمل خود حتی بر مقتدرترین نظام‌های سیاسی و اقتصادهای سیاسی قوی‌ترین دولت‌ها تأثیر می‌گذارد و به تعبیر شلزنینگی در عصر کامپیوتر، دولت ملت آخرین قربانی باشد (ران و رادلف، ۱۳۸۹: ۶۳۲-۶۳۳). بنابراین دولت‌ها در عصر جهانی شدن نمی‌توانند بدون تکیه به افراد انسانی، دست به تدوین قوانین بزنند و این همان فرصتی است که جهانی شدن در اختیار آنارشیسم قرار می‌دهد تا ایده تدوین قوانین مبتنی بر طبیعت بشر را تحقق بخشد.

۴- «بین‌الملل‌گرایی» و «فدرالیسم» از ویژگی‌های مهم تسهیل‌کننده آنارشیسم در عصر جهانی شدن است. آنارشیست‌ها با اعتقاد به تأسیس انجمن‌های محلی و دنبال کردن یک سیاست غیر متمرکز، ایده اتحادیه‌های برادرانه نوع بشر را مطرح می‌کنند. بنابراین با استقرار تعاونی‌ها، دیگر نیازی به دولت نیست؛ زیرا اداره جامعه بر اساس طبیعت اخلاقی انسان صورت می‌گیرد (Guérin, 2012: 51). بین‌الملل‌گرایی و فدرالیسم در جهانی شدن را می‌توان در پدیده فرا قلمروزدایی از دولت مشاهده کرد که از یکسو جهانی شدن از آنجا که پدیده‌ای جهان‌شمول است، از طریق ارتباطات، نزدیکی، صمیمیت و سبک خاصی از تعامل را میان افراد به وجود می‌آورد که یادآور رابطه انجمنی در آنارشیسم است و امکان تولد موجودیت آن را تقویت می‌کند و از سوی دیگر در جهانی شدن با مرکززدایی از دولت و توجه به حکومت‌ها، هویت‌ها و فرهنگ‌های محلی برای ابراز وجود در کنار سایر فرهنگ‌های کلان، نشان از نوعی فدرالیسم در جهانی شدن دارد که از یکسو هویت‌ها مستقل و خودمختارند و از سوی دیگر تابع ارتباطات جهانی با دیگری^۱. همانا این فرآیندی برای ریشه دواندن ایدئولوژی آنارشیسم در میان هویت‌ها و فرهنگ‌های مختلف و سرکوب‌شده است که خواهان وارد شدن به حوزه‌های سیاسی اجتماعی مبتنی بر آزادی و همکاری مشترک هستند.

۵- تلقی پسا ساختارگرایانه از قدرت در رویکرد پست‌مدرنیته از جهانی شدن، ایده

نظم در بی‌نظمی^۱ آنارشیسم را تسهیل کرده است. آنارشیست‌ها معتقدند که نظم که توسط حکومت و دولت بر افراد جامعه حاکم می‌شود، حاکی از اقتدار و ستم دولت بر جامعه است. از این‌رو شورش علیه این نظم مطلق هر چند بی‌نظمی محسوب می‌شود، بی‌نظمی خلاقانه است که تعالی و سازندگی را در پی دارد. همین امر در تلقی پست‌مدرنیستی از اقتدار در جهانی شدن وجود دارد. نکته قابل توجه مشترک در این دو رویکرد، نفوذ قدرت در روح و تن آدمی است که از نظر پساساختارگرایی مانند نیومن، ذهن ما را در اختیار خود گرفته است و دولت هم دقیقاً به تداوم این وضعیت کمک می‌کند و راه‌کار او، تلاش فردی برای رهایی از این وضعیت است. از این‌رو با آنارشیسم مرتبط می‌شود و از اصول آن یعنی خودرانی برای رهایی از این وضعیت کمک می‌گیرد (Newman, 2008: 101-104)؛ همان چیزی که در رویکرد پست‌مدرنیته جهانی شدن مطرح است؛ یعنی عمل سیاسی افراد بدون حاکم شدن اقتدار سیاسی دولت بر همه جنبه‌های زندگی او. زیرا در جهانی شدن، فرد خود سازنده تعاملات محسوب می‌شود.

۶- ایدئولوژی آنارشیسم، جامعه جدید سیاسی منشعب از جهانی شدن را تسهیل می‌کند، در حالی که آنارشیسم به دنبال جامعه مبتنی بر «طبیعت بشری»، «اختیار»، «فردمحوری» و «تبادلات انجمنی» است. از سوی دیگر جهانی شدن در حال شکل دادن به حوزه سیاسی و اجتماعی جدیدی است که در آن بازیگران سیاسی، نهادهای سیاسی، رفتارهای افراد، کنش‌های سیاسی بر محور تکثرگرایی فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌چرخد. در وضعیت جهانی شدن برای نظام‌های سیاسی و اجتماعی جدید و به‌ویژه دموکراسی‌ها، دسترسی به ارتباطات، رسانه‌ها و فناوری اطلاعات، یکی از معیارهای اصلی قدرت و برابری محسوب می‌شود. افراد هم برای شناخت ارزش‌ها و منافع خود ارتباط برقرار می‌کنند و هم برای کسب اطلاع از چگونگی تأثیر عملکرد و اقدامات حکومت بر این ترجیحات. بنابراین رسانه می‌تواند ذهنیت اقتدارگرایی که ارزش‌ها و رفتار افراد را جهت می‌داد، تغییر داده و کنش ارتباطی را جایگزین آن کند (بنت و انتن، ۱۳۸۹: ۸). این همان مسیری است که سرازیر شدن آزادی فردی آنارشیسم در چشمه اقتدارستیزی جهانی شدن را ممکن می‌سازد.

1. Order of Disorder

۷- در نهایت جهانی شدن را می‌توان وضعیتی برشمرد که مهم‌ترین کارویژه‌اش، ایجاد یک عرصه گفت‌وگوی همگانی است. همان‌گونه که هابرماس می‌گوید که مهم‌ترین ویژگی‌های این عرصه آن است که مراقبت در آن از میان رفته است و توانایی دولت در خودگردانی و تصمیم‌گیری درباره شکل دادن به این محیط کاهش یافته است. بنابراین ویژگی اصلی جهانی شدن را می‌توان تسهیل فرآیند ارتباط و گفت‌وگو معرفی کرد که همه اقشار جامعه در آن مشارکت می‌کنند. زیرا دموکراسی رایزنانه (مشورتی)^۱ که ویژگی پایدار این جامعه و محیط است، با گفت‌وگو، چانه‌زنی و مشورت شهروندان در این جامعه تداوم خواهد داشت و هر کس از منظر خود و خارج از گود اقتدار دولت، در فرایند تصمیم‌گیری مداخله می‌کند (Habermas, 1999: 1; 2000: 52). بنابراین اگر یکی از ویژگی‌های اصلی آنارشیسم، تأکید بر اختیار و آزادی فرد برای ایجاد عرصه پراکسیس و گفت‌وگویی برابر از گونه هابرماسی است، آن زمان به نقش اقتدارگرایانه دولت و سازمان‌ها در این فرآیند، خدشه وارد می‌شود (رید، ۱۳۸۵: ۲۲۶). البته با این تفاوت که هابرماس موجودیت دولت را می‌پذیرد، اما آنارشیسم آن را رد می‌کند. با وجود این جهانی شدن می‌تواند کوشش آنارشیست‌ها در شکل‌دهی به جامعه با تکیه بر اصل خویشتن آزاد را مهیا کند.

وجوه اختلاف

۱- ضدیت با دولت خود به عنوان نقطه اختلاف آنارشیسم و جهانی شدن است. زیرا دولت در آنارشیسم، شر مطلق است و باید از بین برود، اما چنین تلقی از دولت در جهانی شدن وجود ندارد. دولت در جهانی شدن می‌تواند در کنار سایر نهادهای مدنی و غیردولتی به حیثیتش ادامه دهد؛ با این شرط که بتواند ویژگی‌هایی را که همگان خواستار آن هستند، مهیا سازد. از جمله این خواسته‌ها، پاسخگویی، عدالت در توزیع، واردکردن افراد در دایره مشارکت، آزادی‌های مدنی و... است.

۲- توده‌گرایی از جمله ویژگی‌های آنارشیسم است. در واقع این ایدئولوژی توده‌گرایی را به عنوان یک اصل اساسی می‌پذیرد. بنابراین سازمان سیاسی خود را بر مبنای حرکت

1. Deliberative Democracy

توده‌ها استوار می‌کند؛ زیرا آنها را به عنوان صاحبان حقیقی جامعه در نظر می‌گیرد. بدین منظور به طرد مالکیت خصوصی نیز می‌پردازد. آنارشیست‌ها دولت را به مثابه سلطه سرمایه‌داران بر توده‌ها در نظر می‌گیرند و خواهان نابودی آن هستند. اما در جهانی شدن، دولت وجود دارد و ممکن است از مالکیت خصوصی دفاع کند و حتی از منظر مردم، نمونه‌ای ایده‌آل برای رسیدن به زندگی آرمانی‌شان تلقی گردد. تبادلات انجمنی و تعاونی‌وار آنارشیست‌ها نیز از نقاط اختلاف درباره نحوه اداره جامعه است. آنارشیست‌ها خواهان رفتن دولت و حاکم شدن نظم خودانگیخته هستند، اما در جهانی شدن ما مشاهده می‌کنیم که تک‌تک افراد به صورت غیر سازمان‌یافته‌تری نیز می‌توانند از راه دور و با بهره‌گیری از رسانه‌ها، بر مسائل سیاسی تأثیر بگذارند. فعالیت اعضای جنبش‌های محیط‌زیست‌گرایی، نمونه‌ای از آن است.

۳- به نظر می‌رسد مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی وضعیت جهانی شدن به مثابه پست‌مدرنیسم با مبانی ایدئولوژی آنارشیست تفاوت ماهوی دارد؛ زیرا جهانی شدن به مثابه پست‌مدرنیسم بر تکرار بی‌نهایت، بی‌نظمی همیشگی، تغییر و تحول دائمی و عدم قطعیت هستی، عدم عینیت، فقدان قطعیت، پیش‌بینی‌ناپذیری و منظرگرایی (پرسپکتیویسم) در شناخت دنیا و سیالیت هویتی، سرگشتگی و تغییر پایدار انسان مبتنی است. در حالی که آنارشیسم همچنان در مرزهای مدرنیسم سیر می‌کند و علی‌رغم اعتقاد به بی‌نظمی در دنیا، لایه زیرین هستی را ثابت فرض می‌نماید و با وجود تأکید بر شناخت احتمالی بر فراروایت عقل در کسب معرفت اتکا دارد. در نهایت اینکه برخلاف مبنای پسامدرن جهانی شدن که انسان را بدون جوهر فرض می‌کند و ناپایداری را وضعیت پایدار او قلمداد می‌کند، آنارشیسم برای انسان، جوهره واحدی در نظر می‌گیرد و او را موجودی ذاتاً مختار و آزاد می‌داند که می‌تواند آینده خود را طرح‌ریزی نماید. به بیان ساده، آنارشیسم بر عام‌گرایی تأکید دارد، در حالی که جهانی شدن، وضعیت خاص‌گرایی را تقویت می‌کند.

۴- در نهایت در حالی که ایدئولوژی آنارشیسم، آینده مشخصی را برای بشر پیش‌بینی می‌کند، وضعیت جهانی شدن، پسامدرن پایان تاریخ را بازمی‌گذارد و هیچ تجویز مشخصی ارائه نمی‌کند. به بیان ساده، ایدئولوژی آنارشیسم، جامعه واحدی با ویژگی‌های عدم زور، اقتدار و سلطه و مبتنی بر نظم خودانگیخته، داوطلبانه و مشارکتی

را ترسیم می‌کند و در مقابل، وضعیت جهانی شدن، اگر نگوئیم جامعه آرمانی را ترسیم نمی‌کند، لاقلاً تنوع و تکثر بی‌شماری از جوامع را تصور می‌نماید.

نتیجه‌گیری

در پایان می‌توان گفت جهانی شدن به عنوان یک وضعیت متکثر و لایه‌لایه شده، دارای ویژگی‌ها و ملاک‌های معتبری است که امکان تحقق بسیاری از ایده‌هایی را که قبلاً از میان رفته یا کم‌رنگ شده بودند، فراهم می‌کند. از مهم‌ترین دستاوردهای جهانی شدن، کاهش نقش دولت‌ها در عرصه‌های مختلف است. جهانی شدن این عقیده را که دولت به لحاظ تاریخی دارای هویت ثابتی است، زیر سؤال می‌برده است و مفاهیم سنتی حاکمیت، ملیت و مرزبندی را دچار تحول و تنزل کرده است. گویی که قدرت آماده واگذار شدن به بازیگرانی غیر از دولت شده است؛ زیرا جهانی شدن در برابر دولت‌ها، نیرویی را فعال کرده است که این مقاله آن را با عنوان امکان‌یابی افراد مغلوب‌شده توسط دولت معرفی می‌کند. افرادی که با کاهش اقتدار دولتی و به سبب پیشرفت فضای ارتباطی و تحت لوای توسعه مفاهیم حقوقی و هنجاری ایمن‌کننده، می‌توانند بدون ترس از مجازات شدن، اقتدار و سلطه را نقد کنند. جهانی شدن، ایده نظم خود انگیخته را جایگزین ایده‌های سنتی نظم دیگرانگیخته کرده است که توسط دولتی دارای مشروعیت و مقبولیت فرانسوی و نظم‌بخش به اشیا و حیات بشر اعمال می‌شد و نوعی بی‌نظمی مبتنی بر تقابل ارزش‌های محلی با کلان را سبب شده است.

این مقاله در پی اثبات این امر است که در این دوران بی‌نظمی ناشی از وضعیت جهانی شدن، که دولت‌ها را به حاشیه می‌راند و بازیگران جدیدی را وارد حوزه سیاست می‌کند، امکان و روزه‌ای برای تحقق ایدئولوژی‌های حاشیه‌ای مانند آنارشیسم، به وجود می‌آید. هر چند آنارشیسم و جهانی شدن هم‌سنخ نیستند، جهانی شدن به عنوان یک وضعیت، خواسته یا ناخواسته فضاهایی را در اجتماع سیاسی ایجاد می‌کند که ایدئولوژی‌های این‌چنینی که خواهان کاستن از اقتدار دولتی هستند، فضای رخ‌نمایی می‌یابند. فلسفه نئولیبرالیسم، جنبش‌های اجتماعی جدید، رسانه‌های اجتماعی، نظریه‌های فمینیستی و محیط‌زیست‌گرا و... که از جمله مقوم‌های وضعیت جهانی شدن هستند، بخشی از آموزه‌های آنارشیسم را دنبال می‌کنند. آنچه در بین آنها مشترک

۶۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

است، از یکسو تکیه بر اختیارگرایی، آزادی فردی، نفی سرکوب، طبیعت‌گرایی، عدالت در برخورداری و... است که این امکان را به ما می‌دهد تا بتوانیم ردپای آنارشیسم را در عصر جهانی شدن مشاهده کنیم.

این مقاله با بازخوانی نظریه آنارشیسم «جرج وودکاک» و «سال نیومن» به این دستاورد نائل شد که می‌توان اختیارگرایی و عوامل منتج از آن مانند آزادی‌بخشی به افراد در اجتماع سیاسی، تعیین‌کنندگی لایه‌های درونی جامعه و نقش آن در ترسیم سیاست، محلی‌گرایی، اتحادیه‌گرایی، صلح‌طلبی و طبیعت‌دوستی و... را به عنوان گزاره اصلی آنارشیسم در نظر گرفت که در عصر جهانی شدن در حال پررنگ‌تر شدن است و رفته‌رفته آنارشیسم در برخی حوزه‌ها می‌تواند گزاره‌های خود را جامعه عمل بپوشاند.

منابع

- ایمان، محمدتقی و محمودرضا نوشادی (۱۳۹۰) «تحلیل محتوای کیفی»، پژوهش، سال ۳، شماره ۲، صص ۱۵-۴۲.
- باردن، لورنس (۱۳۷۴) تحلیل محتوا، ترجمه محمد یمنی و ملیحه آشیانی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- بری، نورمن (۱۳۸۷) نظریه نظم خودانگیخته، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶) آموزش دانش سیاسی، چاپ هشتم، تهران، نگاه معاصر.
- بنت، دابلیو. لنس و رابرت. ام انتمن (۱۳۸۹) سیاست رسانه‌ای شده، ارتباطات در آینده دموکراسی، ترجمه مسعود آریایی‌نیا، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- تامپسون، جان. ب (۱۳۸۹) رسانه‌ها و مدرنیته، نظریه اجتماعی رسانه‌ها، چاپ دوم، تهران، سروش، صدا و سیما.
- توانا، محمدعلی (۱۳۹۰) «برابری جنسیتی در نظریه شهروندی متمایز آریس ماریون یانگ»، زن در توسعه و سیاست، شماره ۴، صص ۲۷-۴۲.
- جعفری، انوش (۱۳۸۹) «جهانی شدن و دستفالی‌زدایی از متغیرهای دولت»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۳، صص ۸۳-۱۱۳.
- حقیقت، صادق (۱۳۸۷) روش‌شناسی علوم سیاسی، ویراست دوم، قم، دانشگاه مفید.
- دیواین، فیونا (۱۳۹۰) «تحلیل کیفی»، در روش و نظریه در علوم سیاسی، ویراستاران دیوید مارش و جری استوکر، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، چاپ ششم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ران، وندی ام و توماس جی. رادلف (۱۳۸۹) «هویت ملی و آینده دموکراسی»، در سیاست رسانه‌ای شده، ارتباطات در آینده دموکراسی، ویراستاران دابلیو لنس بنت و رابرت ام انتمن، ترجمه مسعود آریایی‌نیا، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، صص ۶۳۱-۶۴۹.
- رید، هربرت (۱۳۸۵) آنارشیسم؛ سیاست شاعرانه، جستارهایی درباره سیاست، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، اختران.
- زین، هوارد (۱۳۸۵) هنر انقلاب، در آنارشیسم؛ سیاست شاعرانه، جستارهایی درباره سیاست هربرت رید، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، اختران.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴) نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران، سمت.
- شهرام‌نیا، امیرمسعود (۱۳۸۵) جهانی شدن و دموکراسی در ایران، تهران، نگاه معاصر.
- عالم، عبدالرحمان (۱۳۸۳) «آنارشیسم، گذشته و حال و تغییر در حوزه عمل»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۵، صص ۸۷-۱۱۲.
- کین، جان (۱۳۸۹) رسانه‌ها و دموکراسی، ترجمه نازنین شاه‌رکنی، چاپ دوم، تهران، طرح نو.

لسناف، مایکل. ایچ (۱۳۸۵) فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، ماهی. نجفی، صالح (۱۳۹۱) «مقدمه‌ای بر ترجمه «آنارشیسم و سیاست رادیکال» نوشته سال نیومن»، نشریه بین‌المللی مطالعات آنارشیست، شماره ۱۶، مندرج در روزنامه شرق، اندیشه، ص ۱۲، ۲۶ اسفند ۹۱. نش، کیت (۱۳۸۸) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت، چاپ سوم، تهران، کویر.

نوازی، بهرام (۱۳۸۲) جهانی شدن و پیامدهای آن برای ایران، تهران، نگارش علوم. نیومن، راسل (۱۳۸۹) تأثیر رسانه‌های جدید در «سیاست رسانه‌ای شده، ارتباطات در آینده دموکراسی» نوشته دابلیو لنس بنت و رابرت ام انتمن، ترجمه مسعود آریایی‌نیا، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، صص ۴۲۲-۴۴۶.

هاروی، دیوید (۱۳۸۶) نئولیبرالیسم، ترجمه دکتر محمود عبدالله‌زاده، تهران، اختران. هداک، بروس (۱۳۹۱) تاریخ اندیشه سیاسی از عهد باستان تا امروز، ترجمه محمدحسین وقار، تهران، اطلاعات.

هی‌وود، اندرو (۱۳۸۹) سیاست، ترجمه عبدالرحمان عالم، تهران، نی. واترز، مالکوم (۱۳۷۹) جهانی شدن، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، تهران، سازمان مدیریت دولتی.

وودکاک، جورج (۱۳۶۸) آنارشیسم، ترجمه هرمز عبداللهی، تهران، معین. وینسنت، اندرو (۱۳۸۶) ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ دوم، تهران، ققنوس.

- Berkman, Alexander (2005) *The ABC of Anarchism*, Dover Publications.
- Common, R. K (1998) *Convergence and Transfer, a Review of Globalization* International Journal of Public Sector Management, 11(6).
- Giddens, A. (1990) *The Consequences of Modernity*, Cambridge, Polity Press.
- Guérin, Daniel (2012) *Anarchism, From Theory to Practice*, Monthly Review Press.
- Habermas, Jürgen (1999) (Ed. Ciaran Cronin and Pablo De Greiff) *Inclusion of The Other, Studies in Political Theory*, Cambridge, Polity Press.
- Habermas, J. (2000) *Crossing globalisation's valley of tears. New Perspectives Quarterly*, 17 (4) 51-57.
- Kymlicka, Will (1995) *Multi-Cultural Citizenship, a Liberal Theory of Minority Right*. Oxford University Press, Oxford.
- Nozick, Robert (1974) *anarchy, state and utopia*, basil Blackwell, oxford.
- Rocker, Rudolf (2004) *Anarcho-Syndicalism, Theory and Practice*, Ak Press.
- Newman, Saul (2008) *Postanarchism, Anarchist studies*, volume 16, number 2., 101-104.
- Scholte, Jan Art (2000) *Globalization a Critical Introduction*, Uk, Palgrave.
- Walker, R.G (1993) *Inside/outside*, Cambridge University press.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ۶۳-۹۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۵/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۱۸

مطالعه و بررسی هم‌خوانی ساختاری در تحلیل رابطه ادبیات و فرهنگ سیاسی

سید مهدی میربد *

چکیده

تلاش عالمان علوم اجتماعی در زمینه‌های متنوع و گسترده، معطوف به تحلیل و مطالعه و تبیین پدیده‌های اجتماعی است که بازتاب آنها به اشکال متفاوت در ساحات زندگی مردمان جوامع مختلف بازتاب داشته و دارد. آنها می‌کوشند با بهره‌گیری از روش‌های علمی و الگوهای تبیینی، صورت‌بندی‌های تحلیلی متفاوتی از پدیده‌های اجتماعی ارائه دهند و برای تبیین اندیشه‌ها، رفتارها و رویدادها در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، پاسخ‌های مختلفی بیابند. تبیین در معنای وسیع واژه عبارت است از اینکه پدیده‌هایی که قبلاً به عنوان امور مستقل از هم شناخته شده بودند، در ارتباط با یکدیگر قرار داده شوند یا میان پدیده‌هایی که پیشتر مربوط به هم تلقی می‌شده‌اند، روابطی جدید درافکنده شود. الگوهای یادشده می‌تواند اعم از علی، کارکردی، ساختاری و الگوهای متفاوت دیگری باشد که عالمان علوم اجتماعی بسته به نوع نگرش و دیدگاه یا مکتب نظری مورد علاقه یا زمینه اجتماعی مورد تحقیق از آنها بهره می‌گیرند.

در این مقاله تلاش می‌شود با مطالعه یکی از الگوهای یادشده و توضیح و بسط الگوی هم‌خوانی ساختاری و استفاده از آن، صورت‌بندی تحلیلی متفاوتی برای مطالعه فرهنگ سیاسی جوامع ارائه شود. این الگوی تحلیلی به‌ویژه در مطالعات تاریخی فرهنگ جوامع، کاربرد زیادی خواهد داشت؛ جایی که ادبیات به عنوان یکی از اصلی‌ترین مجاری و منابع شکل‌دهی به فرهنگ عمومی، نقش‌آفرین بوده است.

واژه‌های کلیدی: ساختارگرایی، هم‌خوانی ساختاری، علیت، جامعه‌شناسی ادبیات و فرهنگ سیاسی.

مقدمه

الگوی ساختارگرا، تبیین یک سیستم را در ساختار نهفته آن جست‌وجو می‌کند، تا از طریق دستیابی به فرمول کلی ساختار، اجزا را تفسیر کند. این ساختار که نوعی بازسازی ذهنی واقعیت با الهام از مدل‌های منطقی است، خود در قلمرو امور تجربه‌پذیر قرار ندارد و به‌ویژه نزد اعضای گروه مورد مطالعه، حضوری ناخودآگاه دارد. در حقیقت نوعی نظم درون ساختار جاری است، بدون آنکه اجزای ساختار خود بر ترتیبات موجود آگاه باشند.

برای نزدیک شدن به هسته مرکزی این الگو باید ساختار را همچون «منطق درونی ترتیب روابط» در نظر گرفت که فهم آن راه را برای فهم کل مجموعه و عناصر آن بازمی‌کند. در این رهیافت، اوصاف خاص عناصر دخیل در ساخت اهمیت چندانی ندارد. نکته اساسی این است که اجزا درون نظامی خزیده و جا گرفته‌اند که ساختار آن نظام به این اجزا هویت می‌بخشد یا به تعبیر دیگر هویت این اجزا از فرمول کلی آن ساختار به گونه‌ای استنتاج می‌شود. این الگو که اصلاً متعلق به حوزه زبان‌شناسی سوسور^۱ بوده، از این رشته به عاریت گرفته شده است، در پی چیزی است که آن را «معماری صوری معنا» نام نهاده‌اند و عبارت است از کشف معنا از قبل صورت. همین گرایش از زبان‌شناسی به علوم اجتماعی راه یافته و درباره موضوعاتی به کار بسته شده است که به صورت مستقیم نه شامل پیام‌اند نه شامل معنا، ولی مفروض آن است که حاوی این هر دو است و می‌توان از طریق کشف ساختار بر وجود آن معنا و پیام دلیل انگیخت (مردیها، ۱۳۸۷: ۴۷). بدین ترتیب امروزه تبیین ساختاری به یکی از روش‌های تبیینی شایع در تحلیل پدیده‌های اجتماعی تبدیل شده است.

اگر از دروازه ساختارگرایی به علوم اجتماعی نگاه کنیم، جوامع سیستم‌های درهم تنیده‌ای هستند که ساختارهای اجتماعی متنوعی را در دل خود جای داده‌اند. ساختارهای اجتماعی را می‌توان با ویژگی‌های متنوعی بازشناسی کرد: نخست اینکه از پیوستگی زمانی برخوردارند؛ یک ساختار اجتماعی خصیصه‌ای طولانی و پایدار دارد و کوتاه‌مدت و موقت و گذرا نیست. دوم آنکه ساختار از افراد و کارگزاران درون آن

1. Ferdinand de Saussure

استقلال دارد. شخصیت‌های متعدد و متنوع می‌آیند و می‌روند و البته که بازتاب‌های حضور آنها در ساختار نیز بازتاب می‌یابد و حتی ممکن است ساختار را در فرآیند زمانی مشخص دستخوش تغییر و تحول نمایند. اما آنچه مهم است، مستقل بودن ساختار از افراد است. سوم آنکه قیود ساختار بر آزادی‌های افراد درون آن را نباید از یاد برد. چنان‌که در یک ساختار اجتماعی، افراد حاضر در ساختار نفس کشیده و زندگی می‌کنند و شکل می‌گیرند. این مهم به معنای انفعال کارگزاران از تأثیر بر ساختار یا فعالیت مقید و منفعل آنها نیست. در یک برداشت حداقلی این مهم در نظر گرفته می‌شود که کارگزاران اجتماعی درون ساختارهای اجتماعی تحت تأثیر انگاره‌ها و ضوابط و هنجارهایی عمل می‌کنند که همچون، اندیشه و نیز رفتارهای عاملان را جهت داده و سمت و سو می‌بخشند.

پیشینه تحقیق

در باره تحلیل و مطالعات ساختاری می‌توان آثار و نوشته‌های متعددی را مشاهده کرد که از حوزه‌های مختلف تحلیل ساختاری برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی بهره گرفته شده است. مطالعات در حوزه زبان‌شناسی و یا تحلیل گفتمانی به‌ویژه در سال‌های اخیر بسیار قابل مشاهده‌اند. اما تا آنجا که نویسنده مطالعه نموده، الگوی هم‌خوانی ساختاری به شکلی که در ادامه این مقاله مشاهده خواهد شد و در مطالعات افرادی چون ویر و یا گلدمن قابل مشاهده است، در مطالعات ایرانی انجام نشده است. هر چند درباره مطالعات بین‌رشته‌ای و تبیین رابطه میان سیاست و ادبیات و یا فرهنگ و ادبیات نیز مطالعاتی چند صورت گرفته است؛ از جمله کتاب «زبان، گفتمان و سیاست خارجی» نوشته مجید/دیب‌زاده (۱۳۸۷) یا کتاب «در آینه ایرانی (تصویر غرب و غربی‌ها در داستان ایرانی)» اثر محمدرضا قانون‌پرور (۱۳۸۴).

اما در مطالعات یادشده از الگوهایی متفاوت از هم‌خوانی ساختاری بهره گرفته شده است. در این الگو، نوعی استفاده متفاوت از الگوی تحلیل ساختاری مد نظر قرار می‌گیرد که می‌تواند مبنای نوعی تبیین علی قرار گیرد.

کاربست تبیین علی ساختاری در تحلیل پدیده‌های اجتماعی

می‌توان اذعان کرد که ساختارهای اجتماعی از طریق سطوحی از قواعد منع و ترغیب بر فاعلان درون سیستم اعمال اثر می‌کنند. همین جهت‌دهی است که باعث می‌شود به عنوان نمونه فرهنگ سیاسی دو جامعه در اروپا در جریان یک دوره زمانی طولانی مدت سمت و سویی متفاوت بیابند. از یکسو فرهنگ سیاسی جامعه فرانسه به شکلی انقلابی و رادیکال شناخته شود و بازتاب همین فرهنگ سیاسی در نظم اجتماعی جامعه فرانسه، خود را در شکل‌گیری انقلاب‌های متعدد و نوعی رادیکالیسم سیاسی و اجتماعی بازتاب دهد. از آن سو در جامعه‌ای دیگر همچون انگلستان، نوعی فرهنگ سیاسی محافظه‌کار نهادینه شده که به شکلی متفاوت با جامعه فرانسه، باعث ایجاد نوعی نظم اجتماعی باثبات و مشاهده کمتر اشکال گوناگون عمل رادیکال و بی‌نظمی اجتماعی می‌شود. پرسش مطرح اما از این قرار است که رفتارهای اجتماعی درون ساختار اجتماعی چگونه تعیین می‌یابند؟

لیتل از دو الگوی متفاوت در تبیین ساختاری سخن می‌گوید (لیتل، ۱۳۸۶: ۱۶۶). یک الگو از اصل، احتیاج تبیین به رابطه علی را منکر است و در عوض، شئون مختلف پدیده‌های اجتماعی را چنان تبیین می‌کند که نشان می‌دهد آن شئون چگونه با ساختارهای انتزاعی زیرین جفت می‌شود. این الگو، الگوی مأخوذ از تئوری زبان‌شناسی سوسوری است که از آن صحبت به میان آمد. اما الگوی دیگری که لیتل از آن صحبت می‌کند، گونه‌ای از تبیین علی است که ساختارهای اجتماعی را علت اصلی پدیده‌های اجتماعی می‌داند. تبیینی که نوشته پیش رو در چارچوب آن صورت گرفته، در قالب این الگوی ساختاری است. نوعی تبیین علی که شکل‌گیری پدیده‌ها را خطی و ساده نمی‌بیند و شکل کلی ساختار به عنوان علت عام حوادثی دانسته می‌شود که در آن به وقوع می‌پیوندد. مثال‌ها و نمونه‌هایی که در ادامه می‌آید، می‌تواند به روشن شدن آن نوع تبیین علی ساختاری که در اینجا مدنظر است کمک کند.

سوسور و ساختار به مثابه یک الگوی زبانی

«فردیناند دوسوسور» اغلب بنیان‌گذار زبان‌شناسی مدرن شناخته شده است. سوسور

مانند دورکیم این نظر را مطرح کرد که با دنبال کردن تاریخ یک پدیده نمی‌توانیم بفهمیم آن پدیده چگونه کار می‌کند (کرایب، ۱۳۸۶: ۱۷۱)؛ بلکه زبان، ساختاری کلی و کلان است و تابع تحولات تاریخی نیست که در همه اعصار و جوامع یکسان است. درست همان‌طور که یک جامعه را با بررسی مناسبات میان بخش‌های مختلف آن درک می‌کنیم، لازم است که مناسبات میان بخش‌های مختلف زبان را بررسی کنیم. عناصر زبانی در قالب گفتار یا نوشتار در تمایز با یکدیگر معنا می‌یابد و نمی‌توان معنای ذاتی برای آنها در نظر داشت.

زبان سیستمی از نشانه‌هاست که نظم و معنای آن نه از درون زندگی اجتماعی و نه از مقاصد خودآگاه افرادی که به آن زبان سخن می‌گویند بیرون می‌آید، بلکه صرفاً محصول روابط میان نشانه‌ها و سایر اجزای درون نظام زبانی است. هر نظام زبانی با یک منطق ذاتی که عناصر را به یکدیگر ربط می‌دهد، مشخص می‌شود و کار یک زبان‌شناس ساخت‌گرا این است که این منطق را کشف کند (فی، ۱۳۸۳: ۹۵).

سوسور بین زبان و گفتار تمایز قائل می‌شود و زبان را به عنوان محصول بنیادین ساختار عمیق ذهن و گفتار را به عنوان کاربرد عملی این ساختارهای عمیق می‌داند. پس زبان ساختار شالوده‌ای یا منطق پشت گفتار است. سوسور با طرح مفهوم نشانه‌شناسی، مفهومی کلان‌تر از زبان‌شناسی را جعل می‌کند (نشانه‌شناسی) که به دو عنصر دال و مدلول استوار است. دال اشاره به صورت آوایی نوشتاری و گفتاری پدیده‌هاست و مدلول در واقع خود اشیا هستند.

«لوی استروس» و کاربرست تبیین ساختاری در انسان‌شناسی

نظریه استروس در باب ساختار متأثر از سنت فرانسوی است، چنان‌که وی ساختار را پدیده‌ای ذهنی و انتزاعی، منطقی و اعتباری می‌داند. وی را باید بزرگ‌ترین نماینده ساختارگرایی مردم‌شناختی دانست. لوی استروس مانند سوسور قایل به ساختارهای غایی ذهن و زبان است و به نظر وی ساختار در سه قالب نمود می‌یابد:

۱. ساختارهای پهن دامنه: که سطحی‌ترین شکل ساختار است.
۲. الگوی نظری: الگوهایی که دانشمند اجتماعی برای فهم ساختار مسلط جامعه می‌سازد.
۳. ساختارهای ذهن بشر: این ساختارها مهم‌ترین ساختار مورد نظر لوی استروس است که به اعتقاد او این قسمت منشأ تمام محصولات فرهنگی و هر آنچه انسان ساخته است می‌باشد. عمیق‌ترین لایه ساختار، ساختار ذهن و زبان است. به نظر او ساختار ذهن، پدیده‌ای ثابت و غیر تاریخی است. لوی استروس مدعی است که واحد بنیادی یا «زبان» نظام‌های خویشاوندی را آشکار می‌سازد که در آن نظام‌های خویشاوندی مختلف هر قبیله معادل با کنش‌های گفتاری است (کرایب، ۱۳۸۶: ۱۷۴).

آنچه لوی استروس از اهل زبان‌شناسی ساختاری آموخت، این بود که موضوع کار خویش را شبکه‌ای از روابط تصور کند. کافی بود این رابطه‌ها را به عناصر اولیه آنها بازگردانیم، تا بینیم که چیزی میان همه آنها مشترک است. پس بنا به این نظر، مردم‌شناس می‌بایست نخست سیاهه‌ای جامع و مانع از اینگونه روابط تهیه کند و سپس پیوستگی ضروری میان آنها را مشخص سازد (هیوز، ۱۳۷۳: ۲۵۴). او روابط خویشاوندی، مراسم، اسطوره‌ها، آشپزی، ازدواج و توت‌ها را به عنوان نظام‌های مستقلی تحلیل کرد که متشکل از واحدهای ابتدایی هستند که معنای آنها از الگوهای اختلافشان به‌ویژه تقابل دوگانه برگرفته شده‌اند (فی، ۱۳۸۳: ۹۵).

لوی استروس مانند «زیگموند فروید»^۱ بر این باور بود که اسطوره‌ها و ساخت‌های اجتماعی، مقوله‌هایی ناخودآگاه‌اند. هر چند برخلاف فروید معتقد بود که اسطوره‌ها ماهیت جمعی دارند. او جامعه انسانی را متأثر از یک ناخودآگاه جمعی می‌دانست که این ناخودآگاه جمعی در قالب اسطوره‌ها نمود می‌یابد. به نوعی می‌توان آگاهی جمعی‌ای را که لوی استروس مطرح کرده است، شبیه وجدان جمعی «امیل دورکیم»^۲ دانست.

1. Sigmund Freud
2. Émile Durkheim

فوکو و توضیح تحولات اجتماعی بر اساس نظام‌های گفتمانی

تداوم سنت زبان‌شناسی ساختارگرا در مطالعات میشل فوکو نیز قابل مطالعه است. بنیان اندیشه‌های فوکو بر مفهوم «گفتمان» استوار است و از نظر فوکو، گفتمان هم با زبان و هم با عملکرد مرتبط است و این مفهوم به تولید قاعده‌مند دانش از طریق زبان اشاره می‌کند. آنچنان که فوکو توضیح می‌دهد، «گفتمان، ابژه‌های دانش را به شکلی معقول برمی‌سازد و تعریف و تولید می‌کند و در همان حال سایر شیوه‌های اندیشیدن را غیر معقول جلوه می‌دهد» (بارکر، ۱۳۸۷: ۳۷-۳۸).

به نظر فوکو نه تنها گفتمان آنچه را مشخص می‌کند که تحت شرایط اجتماعی و فرهنگی معینی می‌تواند گفته شود، بلکه حتی مشخص می‌کند چه کسی، چه زمانی و کجا می‌تواند سخن بگوید. او در کتاب «باستان‌شناسی دانش» توضیح می‌دهد که تاریخ پیوستاری از دوره‌هاست که از نظام‌های گفتمانی مختلف تشکیل شده است. هر نظامی، منطق درونی خاص خود را دارد و نظام گفتمانی مسلط با از میدان خارج کردن سایر نظام‌های گفتمانی، هویت‌های جمعی خلق می‌کند. تغییرات تاریخی را کنشگران به وجود نمی‌آورند. در حقیقت کنشگران حاملان نظام گفتاری هستند که خود مخلوق آن نیز هستند (فی، ۱۳۸۳: ۹۶).

به لحاظ نظری، فوکو از طریق تحلیل تاریخی «گفتمان»‌های مختلفی نظیر جنون، پزشکی، زندان‌ها و سکسوالیته به تبیین مسائل مربوط به قدرت می‌پردازد. به نظر فوکو، علوم و دانش‌های نوین درصدد ساخت و تکمیل قدرت اجتماعی عمل می‌کنند و از طریق فناوری و روش‌های فنی و کارآمد علمی درصدد تهدید آزادی‌های فردی و اعمال نظارت هرچه بیشتر روی آدم‌هایی است که در گذشته تاحدی می‌توانستند خارج از نظارت‌های فناورانه به دنبال آرزوها و هوس‌های فردی‌شان بروند (ریتزر، ۱۳۸۸: ۵۲۹). به عقیده فوکو، پزشکان، روان‌شناسان و روان‌پزشکان و بیشتر دست‌اندرکاران علوم انسانی، عاملان و کارگزاران عقلانیتی هستند که انسان‌ها را با روش‌های علمی و فناورانه تحت نظارت همه‌جانبه خود قرار داده است.

در مطالعات مارکسیستی و به‌ویژه گرایشی که از آنها به عنوان مارکسیست‌های

۷۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

ساختاری یاد می‌شود نیز ردپای نگاه ساختاری یافت می‌شود؛ آنجا که تلاش می‌شود بررسی ساختارهای پنهان ولی مسلط بر جامعه سرمایه‌داری در دستور کار قرار گیرد: «هر چند آنها به ساختارهای واقعی کمتر توجه دارند، معتقدند که ساختارهایی واقعی در جهان وجود دارد که آنچه را کنشگران می‌اندیشند و انجام می‌دهند، تعیین می‌کند و یا آنها را ملزم به چنین اندیشه و عملی می‌کند. هرچند مارکسیست‌های ساختاری اهمیت اقتصاد را می‌پذیرند، به ساختارهای گوناگون دیگر به‌ویژه ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک نیز توجه دارند» (ریتزر، ۱۳۸۸: ۲۱۸).

می‌توان انتظار داشت که در چنین درکی از ساختارگرایی، کنشگران انسانی تنها به عنوان اجزایی از ساختارهای کلان تعریف شوند که تحت الزام آنها به سر می‌برند.

هم‌سنخی ساختاری: القای علیت توسط ارکان و نسبت دو ساختار

اما در این شکل از تحلیل ساختاری، از آشکار کردن هم‌سنخی یا هم‌شکلی ساختاری میان دو پدیده صحبت می‌شود. وصف ساختاری در اینجا بیانگر آن است که توازی و هم‌شکلی مورد نظر درباره دو مفهوم یا دو شیء نیست، بلکه درباره دو رابطه است. پس منظور از هم‌سنخی ساختاری، اشاره به مشابهت دو ربط و دو نسبت است که در چارچوب تعبیری چون نظام و ساختار متبلور می‌شود (مردیها، ۱۳۸۷: ۴۷). در حقیقت بر اساس آنچه در قالب ساختار اجتماعی یا نظام اجتماعی در بخش‌های قبل به آن اشاره شد، می‌توان تبیین علی ساختاری را نه در کیفیت شکل‌دهی یک ساختار به اجزای خود، که در کیفیت رابطه میان دو ساختار یا نظام اجتماعی متفاوت نیز جست‌وجو کرد. این مسئله را که ارکان و نسبت ارکان دو پدیده نسبتاً متفاوت در یک جامعه که ظاهراً ربطی به هم ندارند، به هم شبیه‌اند، می‌توان در قالب نوعی رابطه علی و معلولی تبیین کرد که تحت تأثیر نوعی هم‌سنخی ساختاری شکل گرفته‌اند. نوعی رابطه علی ساختاری که باعث پیوند خوردن دو ساختار اجتماعی متفاوت به یکدیگر شده و تأثیرگذاری آنها بر هم را سبب شده است.

در حقیقت با بهره‌گیری از تبیین ساختاری، ضمن اینکه می‌توان چگونگی ارتباط و نظم اجزای یک ساختار را توضیح داد و چگونگی قرار گرفتن اجزای یک نظام اجتماعی در کنار یکدیگر را فهم کرد، در عین حال در قالب هم‌سنجی ساختاری، این بصیرت حاصل می‌شود که در شناخت علت یک چیز نباید تنها به دنبال یک علت باشیم؛ بلکه مجموعه علل که با هم ارتباط ساختاری دارند، می‌توانند در قالب نوعی هم‌سنجی ساختاری، یک پدیده اجتماعی را شکل دهند.

اهمیت بهره‌گیری از این شکل تبیین ساختاری در این مهم نهفته است که می‌توان کیفیت تأثیرگذاری ساختارهای اجتماعی گاه متفاوت بر یکدیگر را جست‌وجو کرد و در تبیین وضعیت یک جامعه از آن بهره گرفت. از این روش برای تحلیل جوامع بارها و بارها استفاده شده و در ادامه با ذکر نمونه‌هایی تلاش می‌شود تا نشان داده شود که چگونه در تشابه با تلاش‌های نظری ارائه‌شده، می‌توان هم‌شکلی ساختاری را در ادبیات و فرهنگ سیاسی یک جامعه نیز در یک برهه زمانی و در یک موقعیت تاریخی خاص جست‌وجو کرد.

نمونه اول: اخلاق پروتستانی و نظام سرمایه‌داری

شاید اصلی‌ترین تئوری «ماکس وبر»، جامعه‌شناس شناخته‌شده آلمانی، در کتاب معروف او یعنی «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» مطرح شده که در آنجا، وبر شکل‌گیری سرمایه‌داری جدید را ناشی از بسترسازی‌های مکتب انتقادی پروتستانیسم می‌داند. به نظر او، سرمایه‌داری جدید و به تبع آن تمدن غرب مدرن تحت تأثیر تفکر فرقه «کالوینیسم» شکل گرفت. به نظر وی، پیورتن‌ها یا فرقه پاکدین و پیرایشگر مسیحیت در انگلستان و عقاید اجتماعی، اخلاقی، دینی و سیاسی آنها در انگلستان و آمریکا، سرمایه‌داری جدید و تمدن مدرن غرب را شکل داده است. طرح این ادعای بزرگ از سوی وبر در ادامه کتاب و با طرح استدلال‌هایی از سوی او، توضیح و تبیین می‌شود.

وبر، دغدغه اصلی خود را اینگونه مطرح می‌کند که «تنها در غرب معاصر، نظام سرمایه‌داری یعنی تعیین‌کننده‌ترین عامل جامعه معاصر بدین شکل رخ نموده است» و این پرسش را مطرح می‌سازد که «چرا تنها در نظام‌های غربی بود که سرمایه‌داری از

لحاظ کمی و کیفی به نحو بی‌سابقه‌ای تکامل یافته است؟! در حقیقت دغدغه و بر، چرایی تشکیل ساختار اجتماعی و نظام سرمایه‌داری غرب است و البته او برای توضیح این پدیده، نگاه خود را معطوف به ساختار و یا نظام اخلاقی پروتستانی می‌کند. آنچنان که اشاره رفت، در هم‌سنخی ساختاری، دو پدیده و ساختار اجتماعی نسبتاً متفاوت در یک جامعه که ظاهراً ربطی به هم ندارند، ارکان و نسبت آن ارکان به هم شبیه‌اند و در قالب نوعی رابطه علی و معلولی قابل تبیین هستند. و بر نیز در تبیین علی خود درست از چنین هم‌شکلی بهره می‌برد. می‌توان کیفیت شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری در غرب را با شکل‌گیری نظام اخلاقی و اجتماعی پروتستانی توضیح داد.

و بر درباره نظام سرمایه‌داری اینگونه توضیح می‌دهد: «سرمایه‌داری یعنی روحیه سودجویی و سرمایه‌گذاری مستمر سودها با توسل به راه و روش عقلانی. در نظام سرمایه‌داری جدید، سرمایه‌دار الزاماً باید از تمام امکانات موجود برای کسب حداکثر سود استفاده کند تا به زوال و ورشکستگی محکوم نگردد. سوداندوزی با زور با سرمایه‌داری عقلانی متمایز است و سرمایه‌داری بر محاسبه دقیق مبتنی است و اساساً فعالیتی حسابگرانه و عقلانی است. فعالیت سرمایه‌داری بر مبنای استفاده منظم از کالا یا خدمات برای کسب حداکثر سود استوار است. در پایان سال مالی باید مبلغ دارایی‌های مالی از سرمایه اولیه بیشتر باشد و سرمایه برحسب پول محاسبه می‌گردد» (و بر، ۱۳۷۱: ۱۱).

او توضیح می‌دهد که پیشگامان نظم اقتصادی جدید، تازه به دوران رسیده‌هایی بودند که می‌خواستند با اشراف فئودال و بازرگانان به مقابله برخیزند و نیرویی که به مبارزه آنها قدرت می‌بخشید، تعبیر جدیدی از دین بود که به آنها می‌آموخت که تحصیل ثروت را نه فقط یک حرفه، بلکه یک وظیفه دینی تلقی کنند. این مفهوم جدید به بورژوازی آموزش یافته ولی ضعیف انتظام بخشید؛ قوای آنها را افزایش داد و هاله‌ای از تقدس در اطراف مقاصد مورد نظرشان گستراند. به طور خلاصه آنچه اهمیت دارد، انگیزه نفع‌طلبی شخصی نیست که در تمام اعصار وجود داشته است و نیازی به تبیین ندارد؛ بلکه تغییر معیارهای اخلاقی است که یک ضعف طبیعی را تبدیل به روحیه‌ای منزّه می‌کند و به آن به مثابه فضیلتی اقتصادی - که قبلاً به عنوان ضد ارزش محکوم شده بود - تقدس

می‌بخشد (وبر، ۱۳۷۱: ۱۷). تمام این توضیحات وبر در راستای اثبات این مهم است که نیرویی که این نظام را به وجود آورد، آیین منسوب به کالوین بود و سرمایه‌داری بازتاب اجتماعی الهیات کالوینیستی است.

بدین ترتیب وبر با مطالعه و تجزیه و تحلیل نظام اجتماعی پروتستانی و نیز نظام اخلاقی کالونی می‌کوشد ریشه‌های شکل‌گیری کیفیت یک ساختار اجتماعی دیگر یا همان نظام سرمایه‌داری جامعه غربی را تبیین کند. وبر می‌پرسد که چرا نظام سرمایه‌داری تنها در چارچوب جامعه غربی شکل گرفته و برای پاسخ به آن، علت این پدیده را در شکل‌گیری یک نظام اجتماعی دیگر در جامعه غربی جست‌وجو می‌کند که به نوعی هم‌سنخی ساختاری میان سرمایه‌داری و پروتستانیزم را القا می‌کند.

نمونه دوم: فلسفه مدرسی و ساختار معماری کلیسای گوتیک

در نمونه‌ای دیگر از هم‌سنخی ساختاری، چنین رابطه‌ای میان فلسفه و منطق مدرسی و معماری کلیسای گوتیک قابل مطالعه است؛ چنان‌که ساختار منطق و بحث و جدل مدرسی و معماری گوتیک، ارکان مشابه دارند و از هم الهام می‌گیرند. معماری گوتیک، عنوانی است که بر سبک و سیاق معماری در دوران موسوم به قرون وسطی طی سال‌های اوایل قرن دوازدهم تا قرن شانزدهم پس از میلاد مسیح گذارده‌اند و مظهر نبوغ مردمان دوره میانه در عرصه هنر به شمار می‌رود. دوره میانه، عصر ایمان نامیده می‌شود و با حاکمیت کلیسا بر سرنوشت جوامع غربی از دوران پیش و پس از خود متمایز می‌شود و با ظهور رنسانس، پایان آن رقم می‌خورد. هرچند واژه گوتیک تنها برای معماری اطلاق نشده، چون معماری گوتیک نسبت به سایر هنرها همانند تندیس‌گری و نقاشی از اهمیت بیشتری برخوردار بود، به همین خاطر گوتیک را بیشتر مترادف با معماری دانسته‌اند و آنچه بیشتر شنیده شده، معماری گوتیک است و از آنجا که کلیسا به مثابه کانون تصمیم‌گیری در دوران یادشده مطرح بوده، عینیت این معماری بیش از هر جا در سبک معماری کلیساهای به یادگار مانده از این ایام قابل جست‌وجو است. کلیسای نوتردام پاریس، کلیسای لائون پاریس، کلیسای شارتر یا کلیسای سنت الیزابت در شهر ماربورگ، تنها نمونه‌هایی از کلیساهای ساخته‌شده در دوران میانه هستند که همگی به عنوان جلوه‌هایی از هنر گوتیک قابل‌شناسایی هستند.

شهر در قرون وسطی با دیوارهای دفاعی احاطه می‌شد و کلیسای جامع در مرکز شهر به طور نمادین قرار داشت. از آنجا که در دوره گوتیک، حکم‌فرمایی بر جوامع بر اساس مذهب و به طور مشخص درون کلیسا رقم می‌خورده، نوع ارتباطات در آن دوران به صورت عمودی تعریف می‌شده است. بدین معنا که تمام ابعاد و جنبه‌های زندگی در جهت خداوند و برای خداوند تعریف می‌شده است. این الگو در معماری آن دوران خود را به صورت فلش‌های رو به بالا (به سمت خداوند) نشان داده است (قبادیان و اکرمی، ۱۳۹۲: ۱۲۷).

استفان کراچی^۱ در مقاله «معماری گوتیک و فلسفه مدرسی» این مهم را موضوع مورد مطالعه خود قرار می‌دهد که چگونه عموماً معماری گوتیک و فلسفه مدرسی در ارتباط با یکدیگر تحلیل و بررسی می‌شود (Croddy, 1999: 263-272). *اروین پانوفسکی*^۲، استاد تاریخ اندیشه دانشگاه هامبورگ آلمان در کتاب خود با عنوان «معماری گوتیک و اسکولاستیسیسم» معتقد است که این دو ساختار اجتماعی فراتر از نوعی تشابه، به شکل «حیرت‌انگیزی همگام» بوده‌اند (Panofsky, 1957: 13).

چارلز ردینگ^۳ و *ویلیام کلارک*^۴ نیز در اثر خود با عنوان «معماری قرون وسطی، آموزش قرون وسطی؛ بنیان و مدیران دوران روم و گوتیک»، این تلاش را با مطالعه موارد متمایزکننده منطق اسکولاستیکی و معماری گوتیک از پیشینیانشان دنبال می‌کنند. ردینگ و کلارک در این راستا متوجه «فرآیندهای ذهنی» مشترک اندیشمندان و فلاسفه و نیز معماران کلیساها در دوران یادشده می‌شوند؛ به طوری که نوعی هم‌شکلی ساختاری میان ساختار فلسفه مدرسی و نیز معماری کلیسای گوتیک مشاهده می‌شود (Radding & Clark, 1992: 145). این دو نویسنده در اثر خود استدلال می‌کنند که در هر دو ساختار یادشده، شیوه‌های تفکر و راه‌حل مشکلات مشابه بودند. مشابه این تلاش‌ها در مقاله «شبهات‌های مدرن میان معماری گوتیک و اسکولاستیسیسم» نیز انجام شده و در این مقاله، نظرهای متفکران مختلفی همچون *راسکین*^۵، *آدامز*^۶، *وارینگر* و

-
1. Croddy
 2. Panofsky
 3. Charles M. Radding
 4. William Clark
 5. John Ruskin
 6. Adams

پانوفسکی درباره کیفیت تعامل و رابطه میان معماری گوتیک و فلسفه مدرسی بررسی شده است (Murphy & Tracery, 2007: 75).

تمامی مثال‌های یادشده مؤید این موضوع هستند که درون یک جامعه و درون دو ساختار متفاوت از یکدیگر، اتفاقات مشابهی رخ می‌دهد که حکایت از نوعی هم‌سنخی ساختاری دارد. این هم‌شکلی به شکلی است که گویا وضعیت این دو ساختار که در ظاهر ارتباطی نیز با یکدیگر ندارند، درون یک رابطه علی معلولی رقم خورده و باعث ایجاد نظمی مشابه در اجزای ساختار آنها شده است.

نمونه سوم: رمان و نظام سرمایه‌داری

شاید کاربست این الگوی تحلیلی در تحلیل پدیده‌های اجتماعی بیش از هر جا در نظریه ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن^۱ و ذیل تلاش‌های او در عرصه جامعه‌شناسی ادبیات بازتاب داشته است. گلدمن، نظریه هم‌شکلی یا هم‌سنخی ساختاری میان رمان و اقتصاد لیبرال را در چارچوب جامعه‌شناسی ادبیات شناسایی کرده است.

گلدمن، فرم رمان را برگردان زندگی روزمره در عرصه ادبی می‌داند؛ «برگردان زندگی روزمره در جامعه فردگرایی که زاده تولید برای بازار است» (گلدمن، ۱۳۷۷: ۲۹). به اعتقاد او، رابطه طبیعی و سالم انسان‌ها و کالاها در واقع پیوندی است که در آن تولید به نحوی آگاهانه به تبع مصرف آتی و خصوصیات عینی اشیا و ارزش مصرف آنها تنظیم می‌شود. ولی برعکس آنچه تولید برای بازار را مشخص می‌کند، از میان بردن این رابطه آگاهانه انسان‌ها و تقلیل آن به امر ضمنی است و این کار را به میانجی‌گری «ارزش مبادله» انجام می‌دهد. گلدمن برای توضیح این منظور خود از تولیدکننده پوشاک یا سازنده خانه مثال می‌آورد که به ارزش‌های مصرف کالایی که تولید می‌کند، اعتنایی ندارند.

گلدمن بر اساس نگاه مارکسیستی خود در تحلیل پدیده‌های اجتماعی و نگاه نقادانه‌ای که به جامعه سرمایه‌داری دارد، از «اصل شدن ارزش‌های مبادله» در جامعه مدرن انتقاد می‌کند. به باور او در زندگی اقتصادی که مهم‌ترین بخش حیات اجتماعی مدرن را می‌سازد، هرگونه رابطه راستین با وجه کیفی اشیا و آدمیان، خواه روابط میان

1. lucien goldman

انسان‌ها و اشیا و خواه روابط انسان‌ها با یکدیگر رو به نابودی دارد و پیوندی میانجی‌دار و تباه یعنی پیوند با ارزش‌های مبادله تنها کمی جایگزین آنها می‌شود.

اما هم‌سنخی ساختاری مدنظر گلدمن آنجا خود را نشان می‌دهد که وی توضیح می‌دهد که اگر عملکرد ارزش‌های مصرف، خصلتی ضمنی به خود می‌گیرد، درست مشابه آن عملکرد ارزش‌های راستین نیز در جهان رمانی به حاشیه می‌رود. همان‌طور که زندگی اقتصادی جامعه مدرن در عرصه آگاهانه و آشکار شامل افرادی است که تنها به ارزش‌های مبادله یعنی ارزش‌های تباه روی آورده‌اند و به این افراد در جریان تولید، افرادی (آفرینشگران در همه عرصه‌ها) افزوده می‌شود که اساساً به سوی ارزش‌های مصرف می‌گریند و به همین سبب در حاشیه جامعه قرار می‌گیرند و به افراد پروبلماتیک تبدیل می‌شوند. بدین ترتیب این دو ساختار، یعنی ساختار یک نوع رمانی مهم و ساختار مبادله در جامعه سرمایه‌داری به وجه قالبی هم‌خوان می‌نماید (گلدمن، ۱۳۷۷: ۳۷).

فرضیه گلدمن این است که رمان، بازنمود ادبی زندگی روزانه در جامعه فردگرای کاپیتالیست است؛ یعنی در جامعه‌ای که روابط افراد با اشیا مصرفی و نیروهای مولد، تحت سیطره سود و یا آنچه او ارزش‌های مبادله می‌داند، قرار دارد. همان فرد فردگرای نظام اقتصادی بازار، تصویر خود را در قهرمان تنها و یکه‌تاز رمان بازتاب می‌دهد. همان‌طور که در جامعه سرمایه‌داری فرد ناگزیر است از طریق درگیری با پول به خواسته‌های خود برسد و پول به عنوان ارزش اصلی جایگزین ارزش اشیا می‌شود، در رمان مدرن نیز قهرمان رمان بدون داشتن آرمان و هدف روشن، تنها از طریق درگیری خود با حوادث، روزگارش را پشت سر می‌گذارد.

اگر رمان، رایج‌ترین شیوه ادبی در عموم کشورهای صنعتی است، تبیین آن این است که فرد مسئله‌دار این جوامع، تاریخ و سرگذشت خود را در سیمای قهرمانان مسئله‌دار رمان باز می‌بیند. هر دو سعی می‌کنند مستقل از دیگران باشند، ولی با نردبان ترقی ساختن از «دیگری» برای رسیدن به مطلوبات اصیل خود، گرفتار وسایط آن مطلوبات می‌شوند (مردیها، ۱۳۸۷: ۴۸).

بنابراین بر اساس نظریه گلدمن، با دو ساختار متفاوت مواجهیم: یکی رمان و دیگری معادله که هم‌سنخ و همانند به نظر می‌رسند؛ «به گونه‌ای که شاید بتوان از یک ساختار واحد سخن گفت که دو جلوه در دو صحنه متفاوت داشته است» (Goldmann, 1964: 36) و یکی را به زمینه‌ای ادبی تبدیل کرده است که تمامی محتوای دیگری را بازمی‌نماید.

ادبیات و فرهنگ سیاسی: روایت هم‌خوانی ساختاری

مدعای این مقاله درست در راستای سه تلاش پیشتر یادشده شکل می‌گیرد؛ اینکه می‌توان با مطالعه دو ساختار فرهنگ سیاسی و ادبیات نیز نوعی هم‌سنخی ساختاری را میان آنها جست‌وجو کرد. اینکه ادبیات و فرهنگ سیاسی نیز می‌توانند در یک برهه زمانی یا در یک موقعیت مکانی خاص از دو ساختار مشابه برخوردار باشند که کیفیت انگاره‌ها و موضوعات هر دو ساختار یادشده در ارتباطی معنادار با یکدیگر قابل تحلیل‌اند. در باب سطح و ابعاد این تأثیرگذاری البته می‌توان بر دعاوی متفاوتی انگشت گذاشت.

مدعای اول: هم‌سنخی ساختاری ادبیات و فرهنگ سیاسی

در قلمرو مطالعه ارتباط میان ادبیات و دستگاه اجتماعی، با دو گونه پژوهشی سروکار داریم. گونه نخست، پژوهشی است که به ادبیات از زاویه کارکرد آن در جامعه و با توجه به قشرهای اجتماعی گوناگون می‌نگرد. در برخی از جوامع ابتدایی و همچنین در پاره‌ای از جوامع که از جنبه فرهنگی بسیار توسعه یافته‌اند، ادبیات با دیگر نموده‌های اجتماعی به هم آمیخته است و نمی‌توان به طور قاطع گوهری مستقل از مراسم دینی یا فرقه‌ای برای آن قائل شد. در چنین جوامعی، ادبیات - از سرودهای قبایل و تراژدی یونان باستان گرفته تا تعزیه مسیح در قرون وسطی - وسیله تجلی اینگونه نهادهاست. برعکس از نگاه طبقه متوسط، ادبیات فعالیتت است یکسره جدا از دیگر فعالیت‌های فرهنگی و کارویژه‌های گوناگونی می‌یابد. برای مثال در دوره رمانتیسم اولیه، ادبیات پناهگاهی بود برای واقع‌گرایان گروه‌های سیاسی سرخورده یا در ادبیات قرن نوزدهم فرانسه، بسیاری از آثار ادبی، عرصه طرح اندیشه‌های انقلابی نویسندگان هستند.

همچنین ممکن است ادبیات، مثلاً در قالب پدیده نوظهور سرگرمی ادبی جمعی، گریزگاهی باشد برای توده‌هایی که به سرخوردگی اجتماعی دچارند. بدین گونه پژوهشی را به بررسی شکل‌های ادبی همچون حماسه و شعر و رمان نسبت می‌دهند که هر کدام به گونه‌ای خاص با سرنوشت اجتماعی ویژه‌ای پیوند خورده‌اند (لوونتال، ۱۳۸۶: ۷۳). در حقیقت در جامعه‌شناسی ادبیات، میان تجربه‌های شخصیت‌های خیالی و فضای خاص تاریخی که نشانه آن تجربه‌هاست، پیوند زده می‌شود و تأویل ادبی به بخشی از جامعه‌شناسی شناخت تبدیل می‌شود.

لوونتال از مطالعه خود درباره «کنوت هامسون»، نویسنده آلمانی می‌گوید که آن را «نمونه موفق از امکان پیش‌بینی جامعه‌شناختی» در حوزه ادبیات می‌داند. لوونتال با تحلیل درون‌مایه‌ها و بن‌مایه‌های آثار هامسون نشان می‌دهد که هامسون ذاتاً فاشیست است؛ چنان که بعدها نیز به عنوان همکار نازی‌ها از آب درآمد. مثلاً تلقی هامسون از طبیعت به باور لوونتال این است که حکومت‌های تمامیت‌خواه به انسان می‌آموزند که معنی زندگی را در عوامل «طبیعی» مانند نژاد و خاک بیابد. اینکه دما دم به یادش می‌آورند که او برای پیش از طبیعت و مشخصاً پیش از نژاد و اجتماع طبیعی نیست (همان: ۷۶-۷۷). بنابراین در جامعه‌شناسی ادبیات، اثر هنری پدیده‌ای اجتماعی تلقی می‌شود و ساختارهای جهان آثار ادبی با ساختارهای ذهنی و برخی از گروه‌های اجتماعی، هم‌خوان است و یا با آنها رابطه‌ای درک‌پذیر دارد (اسکارپیت، ۱۳۷۴: ۱۵).

به نظر گلدمن نیز ادبیات را نباید بازتاب واقعیت و ساختار اجتماعی در نظر گرفت. به اعتقاد او ادبیات یا متن ادبی مبین پیوندهای میان ساختارهای ذهنی از واقعیت‌های ادبی و واقعیت‌های اجتماعی است (ارشاد، ۱۳۹۱: ۳۰۵). بر اساس این نگاه با اذعان به هویت مستقل یک متن ادبی می‌توان از آن به عنوان یک متن جامعه‌شناختی بهره برد. در حقیقت فراتر از برهم‌کنش میان دو ساختار، از هم‌سنخی ساختاری آنها می‌توان صحبت کرد؛ رابطه‌ای که می‌تواند توضیح‌دهنده بسیاری از پدیده‌های اجتماعی در برهه زمانی مورد مطالعه باشد.

مدعای دوم: برهم‌کنش^۱ میان ادبیات و فرهنگ سیاسی

ادعای دوم از این قرار است که ادبیات و فرهنگ سیاسی بر هم تأثیر می‌گذارند و نوعی رابطه برهم‌کنش میان این دو ساختار اجتماعی انکارناپذیر است. دربارهٔ ظهور رمان و سیر تکوینی آن در جامعهٔ مدرن بسیار گفته شده است. ژانر^۲ غالب معاصر، «رمان» است، به حدی که می‌توان ادبیات امروز را «ادبیات رمان‌محور» نامید. رمان بیشتر از هر اثر ادبی دیگر، تحت تأثیر شرایط و اوضاع جامعه قرار دارد و بهتر از هر اثر ادبی دیگر می‌تواند ساختار اجتماعی را در خود بازتاب دهد؛ به حدی که به تعبیر دیچز^۳ می‌توان گفت: «رمان قرن‌های هجدهم و بیستم، شکارگاه مطبوعی برای منتقد جامعه‌شناس است» (غلام، ۱۳۸۳: ۱۴۲).

رمان، توصیف خیال‌آلودی است که در آن شخصیت‌ها و اعمالی که کم و بیش نمونهٔ شخصیت‌ها و اعمال و زندگی واقعی است، بر اساس طرحی کلی ساخته و پرداخته می‌شود. آنچنان که «فرانسوا لاپلانتین»، استاد انسان‌شناسی دانشگاه لیون فرانسه می‌گوید که زایش رمان همچون انسان‌شناسی به صورتی هم‌زمان و در لحظه‌ای از تاریخ اروپا به وقوع پیوست که گروهی از ارزش‌ها رو به سستی گذارده بود و نظم جهان که تا آن زمان مشروعیتی استعلایی داشت، به زیر پرسش می‌رفت. آنچه به این صورت پیش نهاده می‌شد، نوعی انسان‌محوری بود که نه فقط خدامحوری پیشین، بلکه فلسفهٔ کلاسیک را به حاشیه می‌راند (فکوهی، ۱۳۸۵: ۴۳). از این‌رو «من» جدیدی خلق شد که به صورت کارگزاری نقش‌آفرین و عامل در دل رمان عصر جدید متبلور شد.

مفهوم من، بنیاد رمان غربی را پس از رنسانس تشکیل داده و می‌دهد. هر چند نخستین رمان‌نویسان اروپایی از آنچه در ادبیات امروز گرایش روان‌شناختی نامیده می‌شود بی‌اطلاع بودند، به لحاظ اینکه فرد عنصر بنیادی رمان بود، شخصیت‌هایی را می‌آفریدند که بر اساس عمل منحصر به فرد خود از دیگران متمایز می‌شد و کشاکش‌های عینی و ذهنی این قهرمانان، شالودهٔ رمان را تشکیل می‌داد (زرشناس، ۱۳۷۰: ۹۱).

1. Interaction
2. genre
3. Daichez

در حقیقت رمان آن نوع ادبی است که این تغییر جهت فردمحورانه و نوآورانه را به کامل‌ترین شکل بازمی‌تاباند (لاچ و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۷). در دوره‌ای که توانایی‌های عینی و ذهنی بورژوازی رو به رشد گذارده بود، رمان به مثابه ساحتی زودفهم و ساده در ساحت هنر مورد اقبال طبقات متوسط و بورژوا قرار گرفت. در قرن نوزدهم، رمان به شدت مورد علاقه مردم بود و ارجح بر دیگر ساحت هنر همچون نقاشی یا نمایش، جای شعر را نیز برای توده‌های مردم گرفت (لوکاس، ۱۳۸۲: ۱۰۸۲). بدین ترتیب ادبیات به مثابه نوعی شبکه اجتماعی انتقال عواطف، ارزش‌ها، باورها و تجربه‌های زندگی را بازی می‌کرد. در دنیایی که انقلاب ارتباطات قرن بیست و یکمی رخ نداده بود، ادبیات بسیاری از نقش‌های رسانه‌های جمعی و ارتباطاتی امروز را ایفا می‌کرد.

کلمات برخلاف نت‌ها می‌توانستند بازنمای زندگی واقعی و همچنین اندیشه‌ها باشند و برخلاف هنرهای بصری، تکنیک آنها عملاً مدعی هیچ‌گونه تقلید بالفعل آن نبود. بنابراین واقع‌گرایی در رمان حاوی هیچ تضاد بی‌واسطه و لاینحلی نبود، از آنگونه که عکاسی در نقاشی وارد آورد (هوبزبام، ۱۳۷۴: ۳۶۸).

از سوی دیگر نوعی نزدیکی روش‌ها میان این رشته ادبی و علوم انسانی از قبیل انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی مشاهده می‌شود که می‌توان در اشتراکات اینها در روند توصیف و تبیین پدیده‌ها، آن را جست‌وجو کرد. درباره فرهنگ، تعاریف و تلقی‌ها متفاوت است؛ اما در تعریفی عام، فرهنگ مجموعه‌ای از ارزش‌ها و ایستارها و تعلقات ذهنی مردم است. لینتون معتقد است که فرهنگ یک جامعه، راه و رسم زندگی مردمان آن است. همچنین مجموعه گمان‌ها و عادت‌هایی است که می‌آموزند و در آنها با یکدیگر شریکند و از نسلی به نسلی فرامی‌دهند (آشوری، ۱۳۸۰: ۵۵).

در این میان نقش قابل توجه و انکارنشدنی هنر و اشکال هنری در جهت‌دهی و شکل‌دهی فرهنگ جامعه قابل توجه است. از طرف دیگر همان‌طور که ذکر شد، رمان از بدو زمان زایشش به یکی از اشکال مسلط هنری در فرهنگ بورژوازی بدل شده است. شاید از همین‌رو بوده که در قرن نوزدهم و در اوج منازعات سیاسی در کشورهای اروپایی چون فرانسه، بسیاری از کنشگران اجتماعی، راه و رسم ادبیات را از وسایل فعالیت خود دانسته، به مبارزات سیاسی خود نیز ادامه می‌دادند. شاتو بریان، ویکتور هوگو و...، نمونه‌هایی از این دست هستند که در حقیقت زیربنای تعلقات عقیدتی خود را در قالب

رمان‌هایشان در اذهان مردم شکل می‌دادند. تکیه و تکرار پاره‌ای از ارزش‌های زمانه در رمان‌ها، بخشی از کارکردهای رمان به عنوان تکه‌ای از پازل فرهنگ سیاسی رایج زمانه را نشان می‌دهد. می‌توان روح زمانه یک کشور و جامعه را در بطن جریان رمان‌نویسی آن به خوبی مطالعه کرد و دریافت. پی‌یر بوردیو در توصیف فضای روشن‌فکری و ادبی اروپا در میان سال‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۵۰ از شکل «هنر اجتماعی» یاد می‌کند و درباره این گرایش ادبی می‌گوید:

«جانب‌داران هنر اجتماعی از قبیل جمهوری خواهان و دموکرات‌هایی مثل پی‌یر لرو^۱ و لویی بلان^۲ و پرودون^۳ یا کاتولیک‌های لیبرالی مثل لامنه^۴ و بسیاری دیگر که اکنون کلاً از یاد رفته‌اند، هنر «خودخواهانه» جانب‌داران هنر برای هنر را محکوم کردند و طلب کردند که ادبیات کارکردی اجتماعی یا سیاسی داشته باشد. موقعیت نازل آنها در حوزه ادبی در تقاطع میان حوزه ادبی یا حوزه سیاسی، بدون شک رابطه علی یا همبستگی آنها با گروه‌های زیر سلطه به وجود آورده بود؛ رابطه‌ای که با اطمینان می‌توان گفت که بخشی از آن به سبب خصومت با گروه‌های مسلط در حوزه فکری بود» (بوردیو، ۱۳۷۵: ۱۰۰-۱۰۱).

دوتوکویل درباره تأثیر ادبیات بر فرهنگ سیاسی مردمان فرانسه معتقد است:

«ادیبان ما نه تنها افکار انقلابی‌شان را به ملت فرانسه القا کرده، بلکه منش ملی و دیدگاه زندگی فرانسویان را نیز شکل بخشیده بودند» (دوتوکویل، ۱۳۶۵: ۲۷۱).

«آلبر ماله» و «ژول ایزاک» شرح می‌دهند که ادبای قرن هجده فرانسه، ادب را از حیث ادب نمی‌خواستند، بلکه آن را به مثابه وسیله ابراز عقاید سیاسی می‌دانستند (ماله و ایزاک، ۱۳۶۴: ۲۹۷). در همین راستا دوتوکویل نیز تأکید می‌کند که نویسندگان فرانسوی توانسته بودند غرایز، سلیقه‌ها و حتی ویژگی‌های عجیب و غریب یک ادیب را به مردم

1. Pierre leroux
2. Louis Bianc
3. Proudon
4. Lamennais

۸۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

فرانسه القا کنند و در هنگامه عمل، تمایلات ادبی را وارد پهنه سیاست گردانند. وی حتی گفتمانی را که سیاستمداران و توده‌های انقلابی به کار می‌گرفتند، سرشار از واژه‌های پر زرق و برق ادبی، کلیشه‌های مطمئن و جمله‌پردازی‌های ادبی می‌داند. این نوشته‌های ادبی که سبب پروراندن عواطف سیاسی شده بود، در میان همه طبقات رواج یافته، حتی به آسانی از سوی پست‌ترین طبقات جامعه نیز پذیرفته شده بود (دوتوکویل، ۱۳۶۵: ۲۷۱-۲۷۲).

«گرانت»، نقش بارز نویسندگان فرانسوی در جنبش‌های سیاسی اجتماعی زمان خود را این‌چنین شرح داده است:

«به خلاف داستان‌نویسان رئالیست بعد که بازیگران، داستان‌هایشان را در زمان تاریخی بسیار دقیقی جای می‌دادند و ناگزیرشان می‌کردند که با واقعیت‌های اجتماعی فرهنگ خودشان رودررو شوند، نویسندگان رمانتیک فرانسه، به وجه متناقض‌نما، تاریخ را به این منظور به کار می‌بردند که از حدود آن فراتر روند. حوصله آدم متوسط را نداشتند که به گمانشان تنها برای سه وعده غذا در روز و خانه‌ای گرم و نرم می‌زیست؛ در صورتی که ایشان، طبقه نخبه‌ای که احساس و تخیلی بیشتر داشت، در جست‌وجوی آرمانی برتر و بلندپایه‌تر بودند. آرمانشان استعلا بود و این آرمان به جست‌وجوی مطلق راه می‌نمود، خواه به شکل خدا (در میان آن رمانتیک‌هایی که ایمان مذهبی خودشان را نگه می‌داشتند)، خواه به صورت عشق کامل، خواه - در میان اهل هنر - به صورت هنر. حتی مرگ هم مطلق می‌شد برای آنکه مثل مطلق‌های دیگر، وسیله آزادی و رهایی از ظلم و استبداد تاریخ و زمان را فراهم می‌آورد» (گرانت، ۱۳۷۵: ۲۳).

«جان استوری» نیز در مقاله «داستان‌های عامه‌پسند»، نکته جالب توجهی درباره این نگاه را به نقل از نویسندگان آمریکایی اوایل قرن بیستم منتقل می‌کند:

«در کتاب فرهنگ و محیط زندگی (چاپ نخست در سال ۱۹۳۳)، ف.ر. لیویس و دنیس تامپسن (۱۹۷۷)، ادبیات داستانی عامه‌پسند را خوار می‌شمارند؛ زیرا به اعتقاد آنان، این داستان‌ها شکلی اعتیادآور از «جبران

مافات» هستند و توجه خواننده را به امور کم‌اهمیت «منحرف» می‌کنند...
اعتیاد این خوانندگان «موجد» فضایی ناسازگار با آرمان‌های اقلیت
«فرهنگی» آن جامعه می‌شود. این خوانندگان در واقع بروز احساسات
راستین و اندیشه متعهد و مسئولیت‌شناس را با مانع روبه‌رو می‌کنند»
(استوری، ۱۳۸۳: ۲۶).

لوکاچ نیز تأکید می‌کند که در بررسی تاریخ آزادی مردم روسیه و استواری کارهای
عظیم آن، نباید نقش مهم ادبیات را در این رویدادهای تاریخی دست کم گرفت؛ نقشی
عظیم‌تر از نفوذی که ادبیات به طور متعارف در ظهور یا سقوط تمدن‌ها داشته است
(لوکاچ، ۱۳۸۴: ۱۹). در حقیقت رمان‌نویسان علاوه بر اینکه روایتگر جریان‌ها حاکم بر عصر
خود هستند، بخشی فعال و تأثیرگذار و جهت‌بخش در فضای فکری عقیدتی جامعه خود
نیز بوده و هستند.

در رمان و ادبیات فارسی نیز چنین فرصتی برای شناخت جامعه وجود دارد. نوع نگاه
نویسندگان و ادیبان فارسی به‌ویژه در برهه‌های حساس تاریخی ایران پیش از انقلاب بر
نگرش منتقدانه و ریزبینانه نسبت به وضعیت جامعه و نظم موجود استوار است؛ چنان‌که
روشن‌فکر ایرانی نیز همچون جریان غالب روشن‌فکری اروپایی از جمله نویسندگان و ادیبان
اروپایی، برای خود تعهد و مسئولیت اجتماعی قائل است و می‌کوشد در زمینه هنری و
ادبی خود از آنچه مسئولیت‌های اجتماعی خود می‌داند، غافل نشود.

بر اساس واقع‌گرایی استعلایی، رمان فارسی کلی‌ترین و عمیق‌ترین مسائل زندگی را
در تجرید از مسائل جزئی و خرد و حاشیه‌ای به تصویر درمی‌آورد. در متن این
واقع‌گرایی، نه جزییات زندگی و کار و کوشش‌های شخصی انسان که سرنوشت کلی او
در جهان و جامعه با وضوح و دقت فوق‌العاده‌ای مطالعه و بررسی می‌شود. از آنجا که این
مطالعه و بررسی از دیدی انتقادی نسبت به محدودیت‌های هستی و اجتماعی زندگی
انجام می‌گیرد، نگرشی بدبینانه به سرنوشت انسان دارد و اموری را مورد توجه قرار
می‌دهد که حکایت از ضعف و حقارت انسان دارند؛ اموری چون محکومیت انسان به
زندگی در میان دیگرانی که بسا اوقات رقیب و دشمنی (برای بهره‌گیری از امکانات
موجود) بیش نیستند؛ ناتوانی‌اش در چیره شدن بر محدودیت‌های جسمانی خود از درد

و بیماری گرفته تا مرگ، حقارتش در مقابل نیروهای کلان سیاسی و اقتصادی و همچنین سیر تحولات اجتماعی و بی‌قراری و بی‌ثباتی کلیت وجود و مجموع روابطش با دیگران. در این میان بسیاری از جزئیات و حتی مسائل مهم زندگی از نظر دور می‌مانند و توجه صرفاً معطوف به سیر انحطاط سرنوشت انسان و به‌ویژه فرجام نهایی آن یعنی درماندگی، سقوط و مرگ می‌شود (محمودیان، ۱۳۸۲: ۲۴۵).

مدعای سوم: تأثیر بیشتر ادبیات بر فرهنگ سیاسی

در بخش‌های قبل مدعی شدیم که همچون بسیاری از مسائل اجتماعی، بین این دو پدیده هم نوعی هم‌کنش متقابل وجود دارد و در عین حال نوعی هم‌سنخ ساختاری میان آنها موجود است. اما در اینجا قصد داریم استدلال نماییم که در برهه‌های تاریخی خاصی هرچند هر دو بر هم اثر دارند، اثر یادشده مساوی نیست و ادبیات تأثیری به مراتب قابل توجه‌تر بر فرهنگ سیاسی دارد. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد استدلال جریان علی ادبیات بر فرهنگ سیاسی، قوی‌تر است. برای این مدعا می‌توان به استدلال‌هایی چند دست یازید:

نخست اینکه جریان فرهنگ سیاسی برخلاف فلسفه سیاسی لزوماً از بالا به پایین جاری نیست. فلسفه سیاسی از بالا به پایین می‌آید، در حالی که فرهنگ از متن توده‌ها به بالا می‌آید و خود روشن‌فکران هم داخل یک زمینه فرهنگی فعالیت می‌کنند. اساساً فرهنگ برعکس فلسفه که مستمسک نخبگان و طبقات بالای فرهنگی است، متعلق به توده‌ها و عامه مردم است. وقتی فرهنگ یک جامعه را مطالعه می‌کنیم، با عامه مردم حرف می‌زنیم و نه سردمداران اجتماع. نیاز به توضیح چندانی نیست که عامه مردم از بالایی‌ها بیشتر اثر می‌پذیرند و از همین‌رو از فرآورده نخبگان و یا طبقات بالای فرهنگی یعنی ادبیات تأثیر می‌پذیرند. از همین‌رو این تصور که فرهنگ بر ادبیات تأثیر می‌گذارد، کم‌رنگ‌تر است از اینکه ادبیات بر فرهنگ سیاسی اثر می‌گذارد.

در عین حال باید در نظر داشت که ادبیات، بخشی از فرهنگ عمومی یک جامعه است و فرهنگ سیاسی هم از فرهنگ عمومی تأثیر می‌گیرد و در نتیجه فرهنگ سیاسی از ادبیات تأثیر می‌پذیرد. درباره کیفیت اثرگذاری ادبیات بر فرهنگ در بخش مدعای اول یا برهم‌کنش میان ادبیات و فرهنگ سیاسی، به نمونه‌های متعددی اشاره شد و

اینکه چگونه در برهه‌های زمانی همچون قرن نوزدهم، روشن‌فکران از ادبیات به عنوان ابزاری برای انتقال دعاوی سیاسی و ایدئولوژیک خود بهره می‌گرفتند. در این زمینه «هوشنگ گلشیری» از جمله نویسندگان شناخته‌شده ایرانی که اثر مشهور او با عنوان «شازده احتجاب» یکی از قابل توجه‌ترین آثار داستانی ایرانی و برخوردار از درون‌مایه‌ای جامعه‌شناختی است، درباره کیفیت تأثیرگذاری ادبیات بر فرهنگ سیاسی توده‌های مردم ایران و مبارزات انقلابیون علیه رژیم پهلوی اشارات زیادی دارد:

«الآن هم [مثل زمان شاه] می‌گویند که نویسندگان منزوی هستند و هیچ رابطه‌ای [با مردم] ندارند... این حرف که «ارتباط ندارند»، یک کمی ندیدن واقعیت است. واقعیت این است که باسوادها، کسانی که بتوانند با ادبیات در تماس باشند و اینکه ادبیات به صورتی نشت بکنند در جامعه، زمان می‌خواهد. همان حرف «بگو مرگ بر شاه» یا «جلاد ننگت باد»، همه اینها را ادبیات اول زده بود و توجه کنید که انقلاب مرکزش اول کجا بود. همان‌جا که ادبیات معاصر حاکم بود، دانشگاه بود. درست است که کشتارها جاهای دیگر هم انجام شد، مثلاً میدان شهدا. ولی ببینید که راهپیمایی‌ها همه‌اش به قصد دانشگاه بود. در حقیقت انقلاب یک انقلابی بود که سمت اصلی‌اش در آغاز به دانشگاهی بود که سال‌های سال ندا در داده بود و این دانشگاه خواننده اصلی ادبیات معاصر بود، بی‌برو برگرد. توی ساک هر چریک، هر مبارزی در اینجا یک کتاب شعر بود... مسئله‌ای که مطرح می‌شود، این است که در همین ادبیاتی که دستگاه شاه ادعا می‌کرد هیچ تماسی با مردم ندارد، وقتی خواست آن بازی فضای باز را ایجاد کند، از همین بازی استفاده شد، تا همان در آن قدر باز شود که کل دستگاه از بین برود. از سال ۱۳۵۶ وقتی که کانون نویسندگان، شب‌های شعری برگزار کرد، ما جمعیت را دیدیم. اگر جمعیت هم مهم نبود، سراسر ایران این نوارها می‌رفت. روز بعدش در اصفهان مثلاً گذاشته می‌شد و گوش می‌دادند. نوارها به سراسر ایران می‌رفت. بعد هم همین مسئله در دانشگاه صنعتی ادامه پیدا کرد. [اما همین‌ها دو سه ماه بیشتر

طول نکشید و این در تحلیل انقلاب برمی گردد به اینکه پایه‌های انقلاب، یا پایه‌های ادامه انقلاب، حاشیه‌نشین‌های شهری هستند و انسان‌هایی که از ده‌کنده شده‌اند و آمده‌اند توی شهر. اینها پایه‌های اصلی هستند. نیروهای اصلی هستند که در سال‌های سال، کاری با نظام شاهی ندارند و در یک زمانی کاری انجام می‌دهند. در زمان شاه، دست‌اندرکاران ادبیات در کنار هم بودند و یک هدف مشترک داشتند: سرنگونی شاه. ولی در روزهای انقلاب و پس از انقلاب، شاخه‌شاخه شدند. یعنی گروهی که در حقیقت هیچ نوع برخوردی با جنبه‌های مختلف انقلاب نداشتند جز تأیید. و من فکر می‌کنم همه این آدم‌هایی که اینگونه رفتار کرده‌اند، جزء دسته‌ای هستند که ادبیات را وسیله کشف نمی‌شناختند. حتی وسیله بازآفرینی هم نمی‌شناختند. یعنی ادبیات برایشان ابزار عقایدشان یا عقاید دیگران بود نه خودشان. حالا هم اگر ببیند فلان کتاب‌فروشی، چه بلایی به سرش می‌آید، چشمش را می‌بندد. اصلاً در شعر و داستان نمی‌آید، حتی به عنوان انعکاس واقعیت.

یک شاخه عظیم از ادبیاتمان، نویسندگان و داستان‌نویسانمان (اگر کاری به شعر نداشته باشیم)... از پیش و قبل از اینکه خودشان ببیندیشند، به‌شان القا شده که نیندیشند و کشف نکنند و حتی بازآفرینی نکنند، واقعیت را منعکس نکنند. همه جنبه‌های واقعیت را. و ای‌ها در حقیقت می‌توان گفت که دیگر مرد ادبیات نیستند، کارگزار سیاسی‌اند... ما در تمام طول این سال‌ها صدای مردم بوده‌ایم. داستان‌های ما بدون اینکه چاپ بشود، کپی شده و به زندان‌های عراق برده شده. آنجا نگه داشته شده و بعد سر از اروپا در آورده و آنجا به چاپ رسیده. ما شعرهای شاملو را زمانی که ممنوع بود، کپی گرفتیم و به سرعت برق و باد در میان مردم پخش شد. شاید مقصود بعضی‌ها از واژه مردم، خودشان باشند. شاید نظرشان این است که چرا به آنها توجه نمی‌شود. چرا حرف‌های آنها در لابه‌لای اشعار و داستان‌های ما مستتر نیست^(۱)».

در عین حال نباید از قدرت تأثیرگذاری و به قول نیچه، فیلسوف شناخته‌شده آلمانی، مسحورکنندگی ادبیات غافل شد. نیچه می‌گوید که تراژدی در اساس خود سرمستی (شوریدگی) وافر است و نیز آنکه هنر اساساً تراژیک است. نیچه در «شامگان بتان» می‌نویسد: «برای آنکه هنر به وجود آید، برای آنکه هر نوع فعالیت یا درک زیبایی‌شناختی به وجود آید، یک پیش‌شرط فیزیولوژیکی ضروری است: شوریدگی».

معادل انگلیسی سرمستی یا شوریدگی، «rapture» یعنی به اجبار از خود برون شدن و به قلمروی دیگر درون شدن. آن قلمروی دیگر به هیچ‌روی قلمروی آرام و مسالمت‌آمیز نیست. این قلمرو به نحوی از انحنا با آن چیزهای مفراطی ملازمت دارد که من چنین خوانده‌ام، مرگ، جنسیت و بعد غیر منطقی زبان. ادبیات مرا تسخیر می‌کند و به مکانی می‌کشاند که لذت و درد به هم آمیخته‌اند. می‌گویم من «مسحور» واقعیت‌های مجازی‌ای می‌شوم که آثار ادبی مرا بدانجا می‌کشانند؛ یعنی به شیوه‌ی ملایم‌تری می‌خواهم بگویم که با خواندن این آثار، شوریده‌سر شده‌ام. آثار ادبی به نحوی از انحنا وحشی و لگام‌گسیخته‌اند و این همان چیزی است که به اثر ادبی، قدرت شوریده‌حال کردن می‌دهد (میلر، ۱۳۸۴: ۴۶). همین خاصیت شورافکنی می‌تواند بازتابی از تأثیر بیش از انتظار ادبیات بر فرهنگ باشد.

نمونه موردی ادبیات ایران و فرهنگ سیاسی پیش از انقلاب اسلامی

برای نیل به یک جمع‌بندی دقیق البته نیاز به مطالعه‌ای جداگانه در این مورد وجود دارد. با این حال مطالعه بسیاری از آثار داستانی مطرح و شناخته‌شده در ادبیات ایران پیش از انقلاب اسلامی، مضامینی آشنا و نزدیک با انگاره‌های شناخته‌شده فرهنگ سیاسی ایرانی در آن برهه زمانی همچون دولت‌ستیزی، بدبینی به هیئت حاکمه، ضدیت با اشرافیت، مبارزه‌جویی، غرب‌ستیزی یا نگاه منفی به شهر و فناوری و در نقطه مقابل آن، اسطوره‌سازی از روستا را به همراه دارد. در آثار داستانی مشاهده می‌شود که ذهنیت منفی نسبت به هیئت حاکمه و مناسبات موجود جامعه موج می‌زند. جامعه سیاه و تاریک جلوه داده می‌شود و از اختناق و استبداد در آن صحبت می‌شود.

در رمان‌هایی همچون «اسرار گنج دره جنی» اثر ابراهیم گلستان و «جای خالی سلوچ» اثر محمود دولت‌آبادی، برنامه‌های رژیم پهلوی همچون اصلاحات ارضی به زیر سؤال برده می‌شود و از توسعه مدرنیستی آن اعتبارزدایی می‌شود. در رمانی همچون «شازده احتجاب» اثر هوشنگ گلشیری از زوال اشرافیت گفته می‌شود و صدای فرودستان بازتاب داده می‌شود. راه‌کار ارائه می‌شود و از ضرورت مبارزه برای تغییر مناسبات سخن گفته می‌شود. کنش انقلابی توصیه می‌شود و قهرمانان داستان حتی با دست بردن به اسلحه، مبارزه خود را به پیش می‌برند. در آثاری همچون «رازهای سرزمین من» اثر رضا براهنی، اسطوره‌های ضد غرب خلق می‌شود، تا نفرت و کینه نسبت به اجنبی‌ها القا شود. تصویر شکل‌گرفته از وضع موجود نیز عمدتاً منفی و منتقدانه است.

به همان میزان که در آثار داستانی، وضع موجود تیره و سیاه به تصویر کشیده می‌شود، در فرهنگ سیاسی نیز تغییر وضع موجود، یک انگاره غالب است. اگر در رمان ایرانی از زوال اشرافیت سخن گفته می‌شود و صدای فرودستان بازتاب داده می‌شود، در فرهنگ سیاسی ایرانی، نگاه مثبتی به اشرافیت و اقشار برخوردارتر وجود ندارد. راه و روش تغییر وضع موجود نیز مبارزه تعریف می‌شود، آن هم بدون هرگونه مماشات و روحیه اصلاح‌طلبانه که همچون زارمحمد قهرمان رمان «تنگسیر» اثر شناخته‌شده صادق چوبک، اراده‌ای طلب می‌شود مقتدر و رسوخ‌ناپذیر که کار را تا پایان به پیش برد. نگاه به غرب و تجدد، منفی است و امپریالیسم به صورت اژدهایی به تصویر کشیده می‌شود که به چیزی جز چپاول سرمایه‌های مملکت راضی نیست. همچون فرهنگ ایرانی در آثاری مانند «نفرین زمین» جلال آل احمد، از روستا و طبیعت به عنوان بستری پاک و بکر سخن گفته می‌شود و شهر و مناسبات آن به عنوان نمادهایی از هجوم فناوری و فاصله‌گیری از طبیعت به چالش کشیده می‌شود.

نتیجه‌گیری

آن‌گاه که صحبت از تبیین پدیده‌های اجتماعی می‌شود، تلاش ما در راستای کشف علت یا علت‌ها معطوف می‌شود و می‌کوشیم تحلیل فرآیندهایی را که باعث شکل‌گیری

تصمیم‌ها یا رفتارها توسط کنشگران عاقل شده، مطالعه کنیم. همچنین زمینه فرهنگی و ارزشی و جهان‌بینی و باورها و اعتقاداتی که فرآیند تصمیم‌سازی در بستر آن شکل گرفته، مورد توجه قرار می‌گیرد. در حقیقت هدف کاوش علمی تنها کشف و توصیف رویدادها و پدیدارهای جهان نیست، بلکه بالاتر از آن می‌خواهد درک و تبیین کند که چرا این پدیدارها و رویدادها چنان رخ می‌دهند که می‌دهند (سروش، ۱۳۷۲: ۵۷).

به‌ویژه در مطالعات تاریخی و آنجا که دست پژوهشگر علوم اجتماعی از انجام مطالعات پیمایشی و میدانی بسته است، ابزار همچون ادبیات می‌تواند مواد خام بی‌شماری برای مطالعه ساحت مختلف سیاسی اجتماعی جوامع در برداشته باشد. به‌ویژه آنکه ادبیات می‌تواند نقشی آوانگارد در جامعه بازی کند و بیش از هر سازوکار اجتماعی دیگر جریان‌ساز باشد. ادبیات تنها بازتاب واقعی اجتماعی و تاریخی نیست، بلکه هر اثر ادبی به‌خودی‌خود یک واقعیت اجتماعی است. ادبیات تنها محصول تاریخ نیست که در ساختن تاریخ مشارکت فعال دارد. از همین‌رو به عنوان یک نمونه برای فهم و شناخت فرهنگ سیاسی جوامع گوناگون و در برهه‌های تاریخی مختلف، تحلیل مضامین و انگاره‌ها و نیز جریان‌های ادبی غالب می‌تواند شناخت زیادی از زمینه‌های شکل گرفته به دست دهد.

از طریق نوعی هم‌خوانی ساختاری می‌توان دریافت چگونه در جوامعی همچون انگلستان، فرانسه یا ایران، ساختار ادبی و فرهنگی به موازات هم پیش می‌رود. مطالعات پیشتر انجام‌شده نشان می‌دهد که این هم‌خوانی ساختاری در ساحت ادبیات و فرهنگ سیاسی جوامع انگلستان و فرانسه قرن نوزدهم از رهگذر مطالعه رمان‌های برجسته این جوامع در برهه زمانی یادشده قابل استخراج است (ر.ک: میربد، ۱۳۸۹). چنین مطالعه‌ای درباره ادبیات و فرهنگ سیاسی ایران در برهه زمانی جریان‌سازی همچون سال‌های پس از واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیز قابل توجه خواهد بود و می‌توان انتظار داشت نتایج مشابهی در پی داشته باشد.

بسیاری از شعرا و نویسندگان ایرانی در دوره قبل از انقلاب برای خود رسالت پیامبری قائل بودند و تصور داشتند در مقام رهبران فکری جامعه، رسالت هدایت توده‌ها را برعهده دارند. حتی برخی از این نویسندگان بیش از آنکه به واسطه مهارت و هنر نویسندگی خود مطرح باشند، شهرت خویش را مدیون فعالیت‌های سیاسی خود هستند.

بدین ترتیب تلاش می‌شد مضامین و انگاره‌های سیاسی از رهگذر داستان و شعر به مخاطب القا شود. مضامینی که هر چند در کتاب‌های تخصصی و تئوریک ایدئولوژیک برای عامه مردم قابل فهم نبودند، در بستر داستان‌های ساده‌فهم جذاب و اشعار حماسی و آهنگین به خوبی از طریق کلیهٔ اقشار مردم فهم می‌شدند. شورآفرینی و تأثیرگذاری ادبیات به مراتب بیش از آثار سیاسی و ایدئولوژیک است و این هم دلیل دیگری بود برای آنکه نگاه روشن‌فکران و فعالان حزبی متوجه ادبیات شود. از همین‌روست که مطابق با آنچه در بخش پنجم و در مطالعهٔ موردی آمد، می‌توان انتظار داشت که مطالعات دقیق‌تر نشان دهد که نوعی هم‌سنخی ساختاری میان فرهنگ سیاسی و ادبیات ایرانی در برههٔ زمانی پیش از انقلاب اسلامی وجود داشته باشد.

باید توجه داشت در برهه‌های زمانی یادشده، که شبکه‌های اجتماعی و مؤلفه‌های فرهنگ‌ساز به گستردگی جامعه امروز نبودند، اشکال مختلف فعالیت هنری از جمله ادبیات از زمینه قابل توجهی برای جریان‌سازی و انتشار و انتقال افکار و اندیشه‌ها به جامعه برخوردار بودند. به نظر می‌رسد الگوی هم‌خوانی ساختاری بین فرهنگ و ادبیات می‌تواند توضیح‌دهندهٔ بسیاری از پیچیدگی‌های فرهنگی و سیاسی جوامعی همچون ایران باشد که در تجربهٔ تاریخی خود فراز و نشیب‌هایی از جنس انقلاب‌های بزرگ و تحول‌ساز را تجربه کرده‌اند.

پی‌نوشت

۱. این اظهارات هوشنگ گلشیری در رسانه‌های مجازی بازتاب یافته است:

http://www.jmahdi.com/2011/03/blog-post_07.html

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۰) تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران، آگه.
- ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۷) زبان، گفتمان و سیاست خارجی؛ دیالکتیک بازنمایی از غرب در جهان نمادین ایرانی، اختران.
- ارشاد، فرهنگ (۱۳۹۱) کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات، تهران، آگه.
- استوری، جان (۱۳۸۳) «داستان‌های عامه‌پسند»، ترجمه حسین پاینده، ارغنون، شماره ۲۵، صص ۱-۴۴.
- اسکارپیت، روبر (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه مرتضی کتبی، تهران، سمت.
- بارکر، کریس (۱۳۸۷) مطالعات فرهنگی، ترجمه مهدی فرجی و نفیسه حمیدی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- بورديو، پی‌یر (۱۳۷۵) «جامعه‌شناسی و ادبیات: آموزش عاطفی فلور»، ترجمه یوسف اباذری، ارغنون، شماره ۹ و ۱۰، صص ۷۷-۱۱۰.
- دوتوکویل، الکسی (۱۳۶۵) انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نقره.
- ریترز، جورج (۱۳۸۸) نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی فرهنگی.
- زرشناس، شهریار (۱۳۷۰) اومانيسم و رمان‌نویسی، تهران، برگ.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۲) علم‌شناسی فلسفی (گفتارهایی در فلسفه علوم تجربی)، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- غلام، محمد (۱۳۸۳) «جامعه‌شناسی رمان معاصر فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال دوازدهم، شماره ۴۵-۴۶، صص ۱۲۹-۱۷۳.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۵) پاره‌های انسان‌شناسی، تهران، نی.
- فی، برایان (۱۳۸۳) پارادایم‌شناسی علوم انسانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- قانون پرور، محمدرضا (۱۳۸۴) در آیین ایرانی: تصویر غرب و غربی‌ها در داستان ایرانی، ترجمه مهدی نجف‌زاده، فرهنگ گفتمان.
- قبادیان، وحید و خاطره اکرمی (۱۳۹۲) مبانی و مفاهیم معماری معاصر غرب، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- کرایب، یان (۱۳۸۶) نظریه اجتماعی مدرن، ترجمه عباس مخبر، چاپ چهارم، تهران، آگه.
- گران، دیمیان (۱۳۷۵) رئالیسم، ترجمه حسن افشار، تهران، مرکز.
- گلدمن، لوسین (۱۳۷۷) «جامعه‌شناسی ادبیات»، در: درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، گزیده و ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران، نقش جهان.

- ۹۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
- لاج، دیوید و دیگران (۱۳۸۹) نظریه‌های رمان، ترجمه حسین پاینده، تهران، نیلوفر.
- لوکاج، گئورگ (۱۳۸۴) پژوهشی در رئالیسم اروپایی، ترجمه اکبر افسری، چاپ دوم، تهران، علمی فرهنگی.
- لوکاس، هنری (۱۳۸۲) تاریخ تمدن، جلد دوم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، علمی.
- لوونتال، لئو (۱۳۸۶) رویکرد انتقادی در جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه محمدرضا شادرو، تهران، نی.
- لیتل، دانیل (۱۳۸۶) تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، چاپ چهارم، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
- ماله، آلبر و ژول ایزاک (۱۳۶۴) تاریخ قرن هجدهم، انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ترجمه رشید یاسمی، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر.
- محمودیان، محمدرفع (۱۳۸۲) نظریه رمان و ویژگی‌های رمان فارسی، تهران، پژوهش فرزانه روز.
- مردیها، سید مرتضی (۱۳۸۷) فضیلت عدم قطعیت در علم شناخت اجتماع، چاپ دوم، تهران، طرح نو.
- میرید، سید مهدی (۱۳۸۹) «بررسی تطبیقی انگاره‌های انسان‌شناسانه در ادبیات و تأثیر آن بر فرهنگ سیاسی (مطالعه موردی: فرانسه و انگلستان قرن ۱۹)»، نشریه سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۳، صص ۱۵۱-۱۷۰.
- میلر، جی. هیلپس (۱۳۸۴) پیرامون ادبیات، ترجمه علی‌اصغر بهرامی، تهران، نی.
- هوبزبام، اج (۱۳۷۴) عصر سرمایه، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران، ما.
- هیوز، استیوارت (۱۳۷۳) راه فروبسته، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، علمی فرهنگی.
- وبر، ماکس (۱۳۷۱) اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ترجمه عبدالمحمود انصاری، تهران، سمت.

http://www.jmahdi.com/2011/03/blog-post_07.html.

Croddy, Stephen (1999) "Gothic Architecture And Scholastic Philosophy", *British Journal Of Aesthetics*, 39 (3): 263-272.

Murphy, Joseph C and Tracery, nervous (March 2007) "Modern Analogies between Gothic Architecture and Scholasticism", *Concentric: Literary and Cultural Studies*, 33.1 15.

Panofsky, Erwin (1957) *Gothic Architecture and Scholasticism*, Meridian Book 18.

Radding, Charles M and Clark, William (1992) *Medieval Architecture, Medieval Learning, Builders and Masters in the Age of Romanesque and Gothic*, Yale University Press.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ۹۳-۱۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۱۸

استثناگرایی، ثبات مبتنی بر سیطره و اسلام‌هراسی در آمریکا

احمد دوست محمدی *

اسفندیار محمدی **

چکیده

از سال ۱۶۲۰ که گروهی از مهاجران انگلیسی به آمریکا مهاجرت کردند، استثناگرایی^۱ مبتنی بر نگرش ملتی خاص، قوم و نژادی برتر، اسراییل عصر حاضر، بهشت روی زمین و... در گفتار و رفتار آمریکاییان و به‌ویژه در لحن و گفتار رؤسای جمهور آمریکا از «جورج واشنگتن» تا «باراک اوباما» وجود داشته است. آمریکایی‌ها به این افسانه اعتقاد دارند که مهاجرتشان از انگلستان، نوع جدیدی از مهاجرت «قوم یهود» به «سرزمین موعود» و برای ساختن قلمرو خدا بوده است؛ تا جایی که به خود حق می‌دهند اگر ملتی با این شیوه و طرز تفکر مخالفت کرد، با آن به جنگ برخیزند. بنابراین ابتدا می‌توان این سؤال را مطرح کرد که منشأ تفکر استثناگرایی از کجاست و سپس اینکه چگونه این تفکر مبنایی برای شکل‌گیری نظریه ثبات مبتنی بر سیطره یا ثبات هژمونیک^۲ قرار گرفته است و ارتباط آن با رواج اسلام‌هراسی^۳ در جامعه آمریکا چیست؟ از این‌رو هدف مقاله حاضر، ابتدا نشان دادن منشأ تفکر استثناگرایی آمریکایی و سپس نشان دادن تأثیری است که این تفکر در شکل‌گیری نظریه ثبات مبتنی بر تهاجم یا سیطره و طرح و رواج اندیشه اسلام‌هراسی در جامعه آمریکا دارد.

a.doostm@yahoo.com

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

** دانشجوی دکترای مطالعات منطقه‌ای (گرایش آمریکای شمالی)، دانشگاه تهران

mohammadi1414@gmail.com

1. Exceptionalism
2. Hegemonic Stability
3. Islamophobia

بنابراین فرض مقاله حاضر این است که استثناگرایی امریکایی^۱ به دولت‌مردان این کشور، رفتاری تهاجمی و مداخله‌گرایانه داده است و بر این اساس آمریکا نقش هژمونیک خود را ایفا می‌کند. در این راستا دین اسلام به عنوان ایدئولوژی سیطره‌ستیز، مانع چنین رفتاری بوده است. بنابراین اسلام‌ستیزی و اسلام‌هراسی در دستور کار راهبردی آمریکا قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: آمریکا، اسلام‌هراسی، هژمون، سیاست خارجی و استثناگرایی.

مقدمه

آمریکا از همان آغاز شکل‌گیری، کشوری سیطره‌طلب بوده است. شاید اینگونه تصور شود که سیاست خارجی این کشور تا جنگ جهانی دوم از شیوه‌ای انزواگرایانه پیروی می‌کرد و فقط پس از جنگ جهانی دوم بود که آمریکا منافع و رفتار خود را جهانی تعریف کرده است. با این حال اقدامات این کشور طی قرن نوزدهم، در همان دوران پیروی از سیاست انزواگرایی، واقعیت دیگری را آشکار می‌کند. خرید ایالت لوئیزیانا در سال ۱۸۰۳، تسلط بر دلتای رودخانه می‌سی‌سی‌پی و آزادی کشتیرانی در این رودخانه تا خلیج مکزیک، الحاق اراضی تکزاس به آمریکا در سال ۱۸۴۵، در اختیار گرفتن بخش وسیعی از مناطق غرب تکزاس از جمله کالیفرنیا به اضافه تمامی یا قسمت اعظمی از ایالات فعلی نوادا، بوتای، آریزونا وایومینگ، کلرادو، نیومکزیکو و آرگون، خرید آلاسکا از روسیه در سال ۱۸۶۷، جنگ با اسپانیا در سال ۱۸۹۸ و الحاق پورتوریکو، گوام، فیلیپین و جزایر هاوایی به آمریکا، نمونه‌هایی از ماهیت سیطره‌طلبی این کشور را آشکار می‌کند (متقی، ۱۳۷۶: ۱۹-۲۷).

بنابراین آمریکا در قرن ۱۹ به ظاهر سیاستی انزواگرایانه اتخاذ کرد، تا دست اروپاییان (اسپانیا، فرانسه، پرتغال و انگلستان) را از نیم‌کره غربی کوتاه کند. این روند کم و بیش تا جنگ‌های جهانی اول و دوم ادامه یافت، تا اینکه با جنگ جهانی دوم، آمریکا آشکارا وارد دوران مداخله‌جویی و سیطره‌طلبی جهانی خود شد.

با پایان جنگ دوم جهانی و شکست جبهه متحدین، آمریکا درصدد برآمد تا سیطره جهانی خود را از طریق دیگری دنبال و توجیه کند. ایدئولوژی کمونیسم، این توجیه را در اختیار آمریکا گذاشت. پس از فروپاشی شوروی به عنوان سردمدار ایدئولوژی و رهبر جهان کمونیسم، ایالات متحده به دنبال بهانه‌ای دیگر بود تا حضور خود را در اقصی نقاط دنیا توجیه کند که این بهانه با بروز حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به دست آمریکا افتاد و این آغاز اسلام‌ستیزی از سوی این کشور بود. حال سؤال این است که چه عواملی موجب ستیزه‌جویی و دشمنی آمریکا با اسلام و در نتیجه رواج اسلام‌هراسی در ایالات متحده شده است؟

فرضیه: استثنا‌گرایی آمریکایی به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر موجود در فرهنگ

این کشور موجب تثبیت سیطره‌جویی آمریکا در نظم جهانی شده و در همین راستا اسلام به عنوان ایدئولوژی رقیب با عناصر سیطره‌ستیز، مانع چنین منزلتی است. از این‌رو اسلام‌ستیزی و به دنبال آن اسلام‌هراسی در دستور کار راهبردی آمریکا قرار گرفته است.

استثناگرایی آمریکایی

هرچند معمولاً گفته می‌شود که انگاره استثناگرایی آمریکایی، اولین بار در کتاب *الکسی دو توکویل*^۱ با عنوان «تحلیل دموکراسی در آمریکا» (۱۳۴۷) آمده است، قبل از آن *جان وینتروپ*^۲، فرماندار ایالت ماساچوست در سال ۱۶۳۰ میلادی گفته بود: «ما باید اذعان کنیم که می‌توانیم شهری بر فراز قله داشته باشیم، در حالی که چشمان مردم جهان بدان دوخته شود» (سردار و دیویس، ۱۳۸۳: ۲۲۸). بنابراین ایده استثنایی بودن آمریکا از همان آغاز کشف قاره آمریکا، سپس در جنگ‌های استقلال و در دوران ابرقدرتی آمریکا تا به امروز وجود داشته است، تا جایی که به یک باور در نزد مردم آمریکا تبدیل شده است.

این باور در «بیانیه سرنوشت»^۳ که در واقع بنیان فلسفی برای سیطره‌جویی آمریکا به شمار می‌رود نیز آمده است. بنا به گفته ضیاء‌الدین سردار^۴ و مریل وین دیویس^۵، ایده مانیفست سرنوشت برای نخستین بار توسط نظریه‌پرداز جنجالی، *جان ال. اوسولیان*^۶ در مجله سیاسی وی با عنوان «دموکراتیک ریویو»^۷ مطرح شد. اوسولیان در این باره می‌نویسد:

«ما ملتی هستیم که مهم‌ترین ویژگی‌اش، رعایت و پیشرفت در حقوق

بشر است و چه کسی می‌خواهد و چه کسی می‌تواند جلو پیشرفت

حیرت‌آور ما مانع ایجاد کند و بر سر راه آن محدودیت ایجاد کند؟

سرنوشت با ماست و هیچ قدرتی نمی‌تواند در مقابل آن دوام بیاورد... به

1. Alexis de Tocqueville
2. John Winthrop
3. Manifest Destiny
4. ZiauddinSardar
5. MerryWyn Davies
6. John L. O'sullivan
7. Democratic Review

خاطر چنین مأموریت خطیر و مبارکی که به آمریکا در جهان واگذار شده است، به دور از همه بدی‌های جوامع دیگر، همانند چراغی درخشان برق می‌زند. آمریکا بهترین ملت برگزیده است و در راستای چنین مأموریت خطیر و میمونی موظف است به حکومت دیکتاتوری پادشاهان پایان دهد، کشیشان و اسقف‌های جاه‌طلب و هواداران نظام‌های دیکتاتوری را به کام مرگ بکشاند و در نهایت نویدآور صلح و پاکی برای انسان‌های بی‌شمار جهان باشد و این همان موجودی است که در طول قرن‌ها بشریت منتظرش بوده و امروزه آن را تحقق‌یافته می‌بیند. حال با این‌همه چه کسی می‌تواند در این‌باره شک و تردید کند که سرنوشت کشور ما اینگونه رقم خورده است که بهترین و بزرگ‌ترین ملت برای نسل‌های آینده بشریت باشد؟» (سردار و دیویس، ۱۳۸۳: ۲۷۱).

بیانیه سرنوشت، آمریکایی‌ها را مردم و ملتی برگزیده توسط خداوند می‌داند که شایسته احترام، توسعه فرهنگی، اقتصادی و نظامی هستند. اما منشأ و خاستگاه چنین تفکری از کجاست. به گفته عدنان اکتار^۱ آشکار است که چنین دیدگاهی منشأ توراتی، یهودی و صهیونیستی دارد. زیرا نظریه «قوم برگزیده» ابتدا توسط قوم بنی‌اسرائیل یعنی یهودیان درباره خودشان به کار گرفته شد. سپس با ورود پیوریتانیسم و مسیحیت صهیونی به سرزمین آمریکا راه یافت و با یهودزدگی جامعه آمریکا، تفکر قوم برگزیده اشاعه یافت و از طریق بیانیه سرنوشت رسمیت یافت (اکتار، ۱۳۹۰: ۶۹-۷۰).

در این‌باره ورنر سومبارت^۲، جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی همکار ماکس وبر، در کتاب خود با عنوان «یهودیان و حیات اقتصادی مدرن» به نقل از کلیویند^۳، از رؤسای جمهور اسبق آمریکا می‌گوید: «به اعتقاد من، با اطمینان خاطر می‌توان مدعی شد که به ندرت قومی یا ملیتی در شکل‌دهی و جهت‌بخشی به آرمان‌های آمریکایی، به اندازه یهودیان مشارکت داشته‌اند» (سومبارت، ۱۳۸۴: ۴۳). بنابراین می‌توان ادعا کرد که ایالات

1. Adnan Oktar
2. Werner Sombart
3. Cleveland

متحدہ از همان آغاز یعنی از زمان کشف قاره آمریکا تا به امروز، یک کشور و یک تأسیس یهودی بوده و همچنان در طول تاریخ حدود پانصد ساله خود یهودی باقی مانده است. نتیجه حضور دیرپای یهودیان در سرزمین آمریکا، کنترل همه‌جانبه یهودیان بر سیاست، فرهنگ، اقتصاد و اجتماع این کشور و در مقابل حمایت‌های بی‌قید و شرط تمام‌عیار دولت آمریکا از اسرائیل در صحنه بین‌المللی است؛ تا جایی که انگار ایالات متحدہ، کشور یهودیان و همین‌طور اسرائیل، یکی از ایالات آمریکاست. سومبارت در این‌باره نیز یادآور می‌شود که: «آمریکا با وسعت خیره‌کننده خود اساساً سرزمین یهودیان است. این نتیجه‌ای است که مطالعه عمیق و گسترده منابع موجود در نهایت به آن ختم خواهد شد و سرشار از معناست. بنابراین من کماکان بر عقیده خود تأکید می‌کنم که آمریکا شاید بیش از هر سرزمین دیگری سرشار از روحیه یهودی است» (سومبارت، ۱۳۸۴: ۳۳-۴۲).

از نظر آمریکایی‌ها و بر مبنای استثنانگرای آمریکایی، آمریکا «تقدیر روشن»، «ملت منجی»، بهشت دنیایی و صهیون جدیدی است که برای آن مقدر شده است تا هدایای نجات‌بخش و منحصربه‌فرد شیوه زندگی آمریکایی را در کشورهای دیگر توزیع کند. ایده بهشت دنیایی در ذات خود یهودی است. نه تنها از نظر محتوا، بلکه از نظر منبع و سرچشمه نیز چنین است. تمامی قیام‌ها، اتوپیاها، سوسیالیسم‌ها و دیگر جریانات که خواستار ایجاد بهشت روی زمین هستند، در بنیان و ماهیت خود دارای آبشخوری توراتی و عهد عتیقی بوده، ریشه‌های یهودی دارند (صاحب خلق، ۱۳۸۹: ۲۲).

درباره آمریکا چنین فرض می‌شود که این کشور، نجات‌دهنده و فریادرس دموکراسی، تجارت آزاد، حقوق بشر، آزادی‌های فردی، حکومت قانون و خلاصه اخلاق و آرمان‌های انسانی در کل دنیاست. هرمان ملویل^۱، نویسنده قرن نوزدهم آمریکا در این زمینه می‌نویسد: «ما آمریکایی‌ها، ملتی خاص، قومی برتر و اسرائیل عصر حاضریم. ما ناخدای کشتی آزادی‌ها هستیم» (گارودی، ۱۳۸۲: ۱۳).

آمریکایی که ملتش را قوم برگزیده، استثنایی، تافته جدا بافته، بی‌شابهت با سایر ملل

1. Herman Melville

از نظر فضائل و خوبی‌ها و روش خود را بهترین و پیشرفته‌ترین روش‌ها می‌داند، آماده است تا بر مبنای خاستگاه این اندیشه‌ها و تفکرات، بقیه افراد بشر را به سوی آرمان‌های خود (دموکراسی، تجارت آزاد، حقوق بشر و ..) هدایت کند و اگر ملتی با این شیوه و طرز تفکر مخالفت کرد، با آن به جنگ برخیزد. اساساً منشأ شکل‌گیری این افکار به پیوریتانیسم یا یهودی‌گری انگلیسی برمی‌گردد که یهودی نبودند، اما ویژگی هواداری یهود^۱ را کسب کرده بودند؛ یعنی بخشی از آیین یهود و یا تمام آن را در زندگی خود به کار می‌بردند. آنها با مهاجرت به سرزمین آمریکا، اولین کلنی پیوریتانی را در سال ۱۶۲۰ در ماساچوست تشکیل دادند، تا با نابودسازی آگاهانه کنعانیان (سرخ‌پوستان بومی آمریکا) و ایجاد صهیونی جدید، رسالت خود به عنوان قوم برگزیده به انجام برسانند (صاحب خلق، ۱۳۸۹: ۳۵-۴۸). درست همانند تروریست‌های سلفی که خودشان را مسلمانان خالص می‌دانند و به تصور خود وظیفه دارند تا دین اسلام را از پیرایه‌ها پاک کنند و همان‌گونه که شاهدیم، این تصور افراطی و نادرست موجب به راه افتادن موجی بی‌سابقه از ترورها، درگیری‌ها، اختلاف‌ها و کشت و کشتارها میان مسلمانان شده است.

آمریکایی‌ها هنگام درگیر شدن در خارج از مرزهای خود اعتقاد دارند که مشغول تلاشی صادقانه برای کمک به مردم کشورهای دیگر برای بهبود اوضاع خود هستند. بنابراین آنها به نحوی به کشور خودشان مباحثات می‌کنند (زکریا، ۱۳۸۸: ۳۶). اخیراً باراک اوباما^۲، رئیس‌جمهور آمریکا، درباره بحث حمله آمریکا به سوریه، آمریکا را کشوری استثنایی توصیف کرد که نه تنها از منافع خود، بلکه از منافع تمام کشورها دفاع می‌کند که با انتقاد افراد برجسته‌ای از قبیل زیگنیو برژینسکی^۳ - مشاور امنیت ملی دولت کارتر^۴ - لوکاشنکو^۵ - رئیس‌جمهور بلاروس - و ولادیمیر پوتین^۶ - رئیس‌جمهور روسیه - روبه‌رو شد.

از نظر آمریکایی‌ها، این کشور نه تنها از بعد آرمانی و معنوی، بلکه از جنبه مادی، بزرگ‌ترین اقتصاد جهان، قدرتمندترین موتور ابداعات و اختراعات فناوری و تولید ثروت

1. Judoizer
2. Barack Obama
3. Zbigniew Brzezinski
4. James Earl Carter
5. Alexander Grigoryevich Lukashenko
6. Vladimir Putin

را دارد. در زمینه بهداشت و سلامت به عنوان یکی از بالاترین رتبه‌های جدول جهانی دربارهٔ رهایی از بیماری‌هایی مانند سرطان را دارد و قوی‌ترین ارتش دنیا را در اختیار دارد. باور آمریکایی‌ها این است که آنها خطاها و خیانت‌های تاریخ را پشت سر گذاشته‌اند. سرزمینشان، سرزمین آزادترین، آبادترین، ثروتمندترین، قدرتمندترین، ایمن‌ترین و بنابراین بهترین و خوشبخت‌ترین کشور جهان است. در آمریکا جنگ‌ها، مصیبت‌ها و فجایع دیگر کشورها رخ نخواهد داد و خلاصه اینکه آمریکا بهشت روی زمین است.

با این حال و با وجود مطرح شدن انگارهٔ استثناگرایی به معنای برتری‌های مادی و معنوی آمریکاییان در سخنان برخی از اندیشمندان، چهره‌های سرشناس و همین‌طور رؤسای جمهور آمریکایی از فرانکلین^۱ و جفرسون^۲ گرفته تا جورج دبلیو بوش^۳ و اوباما که لحن و حالتی ملی‌گرایانه و نژادپرستانه افراطی نیز دارد، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا آمریکا واقعاً کشوری استثنایی در زمینه آرمان‌ها، اخلاقیات، پیشرفت‌ها و نبوغ بشری است؟

از لحاظ نظری، منتقدان بسیاری تفکر استثناگرایانه آمریکا را به چالش کشیده‌اند. این منتقدان به سه گروه تقسیم می‌شوند. از نظر گروه اول آمریکا ممکن است از جهاتی منحصربه‌فرد و از این‌رو از لحاظ عاطفی برای آمریکایی‌ها ارضاکنده باشد. اما این می‌تواند دربارهٔ هر جامعه دیگری نیز درست باشد. بنابراین ثابت نمی‌کند که آمریکا الگویی برای جهان است یا از زوالی که دیگر قدرت‌های غالب در گذشته گرفتار آن شدند، معاف است. از دید گروه دوم منتقدان، آمریکا از لحاظ نفاق و دورویی سیاسی تعجب‌برانگیز خود منحصربه‌فرد است؛ زیرا عملکرد این کشور تأییدکننده گفته‌هایش نیست. ایالات متحده از یکسو اعلام می‌کند که جامعه آمریکا بر مبنای اصول برابری بنیاد نهاده شده است، اما در عمل برده‌داری را در نژادپرستی دائمی، خشونت و نابرابری‌های گستردهٔ اقتصادی داخلی و نیز در سیاست خارجی امپریالیستی خود

1. Benjamin Franklin
2. Thomas Jefferson
3. George W. Bush

نهادینه کرده است. سیاست خارجی‌ای که با ادعاهای دروغین توسعه‌ آزادی و بازارهای آزاد، چهره واقعی خود را پوشانده است.

منتقدان گروه سوم بر این باورند که استثناگرایی، مفهومی است که تاریخ مصرف آن به پایان رسیده و جایگاهی در ادبیات روشن‌فکران ندارد. بنابراین تفسیر هویت آمریکایی بر مبنای چنین مفاهیمی بیش از آنکه بیان‌کننده تجربه آمریکا باشد، گمراه‌کننده خواهد بود (Rotenberg, 2005: 196).

از جنبه عینی نیز رخدادها به خوبی روشن‌کننده توهم استثناگرایی آمریکایی هستند. *سولومون کومیسیونگ*^۱ در مقاله‌ای در نشریه «گزارش دستور کار سیاه»^۲ می‌نویسد:

«از زمان تولد ایالات متحده در سال ۱۷۷۶ تا به امروز، این کشور در

عمر ۲۳۷ ساله خود، ۲۱۶ سال یعنی نود درصد عمر خود را درگیر

جنگی آشکار یا پنهان بوده است. به عبارت دیگر دهه‌ای نبوده است که

آمریکا در آن وارد یک درگیری نظامی نشده باشد. ویلیام بلوم^۳ نیز برآورد

می‌کند که آمریکا از پایان جنگ جهانی دوم در بیش از شصت جنگ

نقش‌آفرینی کرده است؛ یعنی به ازای هر سال یک جنگ. به عبارت دیگر

آمریکا پیوسته و به طور مداوم با سایر کشورهای جهان در حال جنگ

بوده است» (خبرنامه آمریکا، ۱۳۹۲: ۱۳).

در زمینه اقتصاد با وجود ابداعات و اختراعات فناوری و تولید ثروت، آمریکا در عین حال بالاترین میزان فقر کودکان و کمترین میزان مرخصی‌های سالانه دنیا را دارد. درباره بهداشت و سلامت، این کشور در مقایسه با تمام کشورهای صنعتی دنیا تنها کشوری است که خدمات بهداشتی و سلامت را به تمام شهروندانش ارائه نمی‌دهد. در بحث آزادی شهروندان آمریکا، پس از حادثه یازدهم سپتامبر، رئیس‌جمهور آمریکا در مقایسه با کشورهای صنعتی، تنها کسی است که حق بازداشت شهروندان را بدون محاکمه دارد و درباره آمار زندانیان، شهروندان آمریکا رتبه اول جهان را به خود

1. Solomon Comissiong

2. Black Agenda Report

3. William Blum

وجود جنبش‌های نوین اجتماعی و از جمله جنبش اخیر اشغال وال استریت در اعتراض به گسترش فساد در سطوح بالا، نابرابری اجتماعی و اقتصادی، بیکاری، تبلیغات و مصرف‌گرایی، فقر، گرسنگی و تبعیض بیانگر مشکلات عظیم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی در جامعه آمریکا است. چنان‌که معترضان جنبش وال استریت در سایت خود، آن را اینگونه معرفی می‌کنند:

«جنبش اشغال وال استریت، مقاومتی فاقد رهبر با مردمانی از رنگ‌ها،

جنسیت و تفکرات سیاسی گوناگون است. اما آنچه در میان همه ما

مشترک است، این است که ما همه ۹۹ درصد هستیم که بیشتر از این

فساد و نفوذ یک درصد شبکه‌های تجاری را تحمل نمی‌کنیم» (Occupy

Wallstreet official website, 2012).

همچنین این باور که در آمریکا، فاجعه‌ها و جنگ‌ها همانند کشورهای دیگر رخ نخواهد داد و آمریکا از این حیث نسبت به کشورهای دیگر یک استثناست، با حادثه یازدهم سپتامبر زیر سؤال رفته است و آمریکایی‌ها احساس تازه‌ای را تجربه می‌کنند که کشورشان قابل تعرض، تجاوز و تعدی است. بنابراین باور مصونیت و ایمنی مستمر آمریکا نیز جایگاه خود را از دست داده است.

توماس فریدمن^۱ و مایکل ماندلبوم^۲ در مقاله‌ای با عنوان «آمریکا واقعاً بزرگ بود، اما

این بدان معنا نیست که ما اکنون اینگونه باشیم» می‌نویسند که هیچ سیاست‌مدار

آمریکایی در انظار عمومی، وضعیت استثنایی کشورش را زیر سؤال نمی‌برد. اما بهتر

است بپرسیم که آیا آمریکا واقعاً استثناست؟ آنها در پاسخ می‌نویسند که آمریکا برای

استثنا باقی ماندن باید به چند چالش بزرگ قرن ۲۱ پاسخ دهد: ۱- چالش جهانی شدن

۲- انقلاب ارتباطات و اطلاعات ۳- کسری بودجه وحشتناک و روزافزون آمریکا ۴-

الگوی مصرف انرژی در آمریکا ۵- بحران اقتصادی سال‌های اخیر ۶- ناکارآمدی نظام

سیاسی و شکل‌گیری جنبش‌های نوین اجتماعی مانند جنبش تی پارتی و جنبش

1. Thomas L. Friedman

2. Michael Mandelbaum

اشغال وال استریت (Friedman & Mandelbaum, 2011:76).

بنابراین مارتین لیپست^۱، جامعه‌شناس فقید آمریکایی اظهار می‌کند که ایالات متحده هر چند ممکن است از نظر اجتماعی استثنا باشد، از لحاظ سیاسی دیگر مدتهاست که استثنا نیست (Lipset, 1999: 141).

با وجود این بهتر است انگارهٔ استثنا بودن آمریکا را توهمی بدانیم که دولت این کشور بدان وسیله افکار و رفتار خود را توجیه می‌کند، نه واقعیت، استاندارد و معیاری که سایر ملت‌ها و دولت‌ها باید خود را با آن تطبیق دهند.

ثبات مبتنی بر سیطره یا ثبات هژمونیک

واژهٔ هژمونی برگرفته از اصطلاح یونانی «هژمونیا» به معنی سرکردگی، پیشوایی، برتری، تسلط، سلطه، رهبری، اقتدار، نفوذ، تفوق و برتری‌طلبی یک دولت بر دولت‌های دیگر است. این مفهوم را ابتدا آنتونیو گرامشی^۲ در ارتباط با جامعهٔ داخلی و روابط بین دولت و مردم به کار برد. گرامشی بر این باور بود که دولت برای ایجاد و تداوم سیطرهٔ خود بر مردم باید هم از قوهٔ قهریه مانند ارتش و پلیس و هم از قدرت نرم مانند کلیسا، رسانه‌ها، مدارس و مؤسسات ورزشی استفاده کند، تا از این طریق شهروندان را با رفتارهای سلطه‌گرانهٔ خود مطابقت دهد (Femia, 1981: 116-127).

بعداً و به‌ویژه کسانی مانند رابرت کوهن^۳، رابرت کاکس^۴، استفن گیل^۵، رابرت گیلپین^۶، امانوئل والرشتاین^۷، چارلز کیندلبرگر^۸، جان راگی^۹ و سوزان استرینج^{۱۰}، این نظریه را دربارهٔ جامعه بین‌المللی بررسی و اعمال کردند. با وجود اختلاف‌نظر بین

1. Seymour Martin Lipset
2. Antonio Gramsci
3. Robert Keohene
4. Robert Cox
5. Stephen Gill
6. Robert Gilpin
7. Immanuel Wallerstein
8. Charles Kindleberger
9. John Ruggie
10. Susan Strange

واقع‌گرایان و لیبرال‌های جدید دربارهٔ ویژگی‌ها و قابلیت‌های قدرت هژمون در بُعد بین‌المللی، هر دو جریان بر عناصر قدرت اقتصادی و نظامی هژمون تأکید دارند. هم از نظر واقع‌گرایان و هم لیبرال‌ها، نظام هژمونیک نظامی است که قدرت در آن به صورت نابرابر توزیع شده باشد و یک ابرقدرت، نقش هژمون را بازی کند.

طرفداران نظریهٔ ثبات مبتنی بر سیطره (نظریه هژمونی) بر این باورند که دنیا فقط باید دارای یک قدرت برتر و جهان‌شمول باشد، به نحوی که تنها او سلطهٔ خود را در سرتاسر جهان اعمال نماید و نظام جهانی یکسانی ایجاد کند. بر اساس نظریهٔ ثبات مبتنی بر سیطرهٔ دولت یا قدرت هژمون باید دارای شرایط زیر باشد:

۱. بر مواد خام کنترل داشته باشد.
 ۲. بر بازار به‌ویژه از لحاظ واردات کنترل داشته باشد و کالاهای سایر کشورها را به بازار داخلی خود وابسته کند.
 ۳. بر منابع سرمایه کنترل داشته باشد.
 ۴. بر کالاهایی که دارای ارزش افزوده بالا هستند، کنترل داشته باشد.
 ۵. یک ایدئولوژی مردم‌پسند مانند حقوق بشر و دموکراسی داشته باشد.
 ۶. بر تسلیحات نظامی هسته‌ای کنترل داشته باشد.
 ۷. اراده و توانایی رهبری داشته باشد.
 ۸. اقتصاد لیبرال را ترویج و از سیاست‌های اقتصادی حمایتی و اعمال تعرفه‌ها جلوگیری کند.
 ۹. بر بازار سهام و نرخ ارز کنترل داشته باشد (عسکرخانی، ۱۳۸۳: ۹۱).
- از آنجا که در نظام بین‌المللی مبتنی بر قدرت سیطره‌جو، توزیع قدرت نابرابر است، قدرت یادشده در وهلهٔ اول از نفوذ خود برای حفظ و پیشبرد منافع ملی‌اش استفاده می‌کند. در چنین نظامی، اصل محوری نظام یعنی مداخله نکردن در حاکمیت دولت - ملت‌ها به چالش کشیده می‌شود و دولت‌ها نه تنها توانایی برابر ندارند، بلکه از حقوق برابر نیز برخوردار نیستند. در نظام بین‌الملل کنونی که ابرقدرت آمریکا، نقش هژمون را در آن بازی می‌کند، حاکمیت انحصاری آمریکای سیطره‌جو جایگزین حاکمیت‌های متعدد کشورها شده است.

حال پرسش این است که سرچشمه تفکر سیطره‌جویی، برتری‌طلبانه، سلطه‌جویانه، و به اصطلاح هژمونیک آمریکا کجاست؟ برای پاسخ به این پرسش ضروری است دوباره به عناصر و مؤلفه‌های انگاره استثنائگرایی آمریکایی اشاره شود. در فرض استثنائگرایی، آمریکایی‌ها خود را ملتی برگزیده، خاص، برتر، منجی، صهیون جدید، دارای تقدیر روشن، نجات‌دهنده و فریادری می‌دانند که رسالت دارند آزادی، دموکراسی، تجارت آزاد، آزادی‌های اساسی، حقوق بشر و آرمان‌های انسانی جهان‌شمول خود را بین مردم سایر کشورها توزیع کرده و گسترش دهند. آمریکایی‌ها خود را بهترین از هر حیث در دنیا می‌دانند. بنابراین بقیه کشورهای جهان باید به آمریکا به عنوان نمادی از ایده‌آل‌ها احترام گذاشته و از آن پیروی کنند. به هر حال آنچه در تفکر استثنائگرایی آمریکایی مطرح است، غلبه تفکر، دیدگاه و سیاست آمریکایی در سراسر جهان به عنوان کشوری بی‌همتا روی زمین است که به خوبی در نظریه ثبات مبتنی بر سیطره (ثبات هژمونیک) هم دیده می‌شود.

نظریه ثبات مبتنی بر سیطره، ویژگی قدرت یا دولت هژمون را سلطه و کنترل آن بر مواد خام، بازار، منابع سرمایه و کالا، تسلیحات نظامی، نرخ ارز، بازار سهام، رواج اقتصاد لیبرال، حقوق بشر و دموکراسی می‌داند. سپس گفته می‌شود که اراده و توانایی اعمال چنین کارهایی در دنیا فقط در اختیار آمریکا به عنوان قدرتی بی‌رقیب^۱ است (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۳۵۷).

بر اساس آنچه گفته شد، قدرت هژمون (سیطره‌جو)، قدرت یا کشوری است که بر کشورها و دولت‌های دیگر برتری و سلطه عام و جهان‌شمول دارد و بنا به گفته اندیشمندان و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، امروزه این ویژگی تنها در قدرت ایالات متحده آمریکا یافت می‌شود که می‌کوشد به عنوان قدرت هژمون و برتر جهانی، ارزش‌ها و نهادها و سپس برتری اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی خود را بر سایر دولت‌ها و از جمله بر جهان اسلام اعمال نماید. همین‌جاست که تقابل اسلام به عنوان دینی جهان‌شمول و همه‌جانبه که در تمام ابعاد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و نظامی زندگی، اصول و برنامه دارد و مبتنی بر اعتقاد، ایمان و برابری است،

1. Unrivaled

۱۰۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

با سیطره‌جویی آمریکا مطرح می‌شود. زیرا قرآن کریم درباره کامل و جهان‌شمول بودن دین اسلام می‌فرماید: «و تمت کلمه ربک صدقاً و عدلاً لامبدل لکلماته» (انعام/۱۱۵). یعنی کلام خدای تو از روی صدق و عدالت به حد کمال رسید و کسی در کلمات آن تغییر و تبدیل نتواند داد.

مطرح کردن اسلام به عنوان تهدید

به طور کلی بسیاری از اندیشمندان غربی در مقایسه بین تمدن غرب و شرق، تمدن غربی را چنان پیشرفته و بی‌نظیر تلقی کرده‌اند که امکان مقایسه تمدن شرق با آن وجود ندارد. به عنوان نمونه ارسطو در مقایسه دو تمدن یادشده چنین می‌گوید: «غرب عقل‌گرا، انسان‌محور، دارای فرهنگ آزاد، بی‌همتا، برجسته و تقلیدناپذیر است. در عوض ساکنان مشرق‌زمین کاملاً و ذاتاً برده و فرمان‌بردارند» (Dessa, 1987).

تضاد و مخالفت اندیشه غرب و تمدن مربوط به آن با شرق به اینجا ختم نمی‌شود، بلکه گستره آن ادیان الهی و آسمانی‌ای چون اسلام را نیز در برمی‌گیرد. با نگاهی به گذشته درمی‌یابیم که مقابله غرب با اسلام، تبلیغات علیه آن و از این‌رو رواج اسلام‌هراسی، پیشینه‌ای حدوداً هشت‌صد ساله دارد که قدیمی‌ترین شکل شرق‌شناسی^۱ است.

بر اساس اندیشه غربی، اسلام و فرهنگ آن غیر عقلانی و راکد است. این دین در صد تخریب مشروعیت غرب است. بنابراین با دنیای مدرن سازگار نیست (Hunter, 2004: 17). بر اساس همین اندیشه، اسلام دین شمشیر، تهدیدکننده و هراس‌انگیز است که می‌خواهد خود را به ممالک دنیا تحمیل کند. پس باید با آن مقابله شود. کسانی مانند هانتینگتون^۲، طرح مقابله با اسلام را ناشی از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و احساس خطر غرب نسبت به آن و مقاومت افغانی‌ها در برابر شوروی با اتکا به دین اسلام می‌دانند (هانتینگتون، ۱۳۷۶: ۶-۱۰).

از این‌رو تجدید حیات اسلام سبب شد تا اندیشمند واقع‌گرایی چون هانتینگتون، که تحولات و تعاملات سیاست جهانی را تنها از منظر قدرت مادی و منافع ملی

1. Orientalism
2. Samuel P. Huntington

می‌نگریست، دین را به عنوان مهم‌ترین عنصر و متغیر تمدن وارد عرصه سیاست کند. او با تأکید بر اینکه روحانی و معنوی کردن جهان از واقعیت‌های غالب اواخر قرن بیستم است، خطر تجدید حیات اسلام را به صورت تهدید روزافزونی نسبت به تمدن غرب تکرار کرد. هانتینگتون ضمن خونین دانستن مرزهای اسلام، دین اسلام و تمدن اسلامی را مهم‌ترین رقیب استراتژیک لیبرال دموکراسی و تمدن غرب دانسته، حتی اسلام را دشمن مشترک سایر تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و اقوام معرفی می‌کند (دوست محمدی، ۱۳۸۸: ۸۸-۹۰). برخی دیگر، مقابله با اسلام را ناشی از سقوط کمونیسم و فروپاشی شوروی می‌دانند که غرب و به‌ویژه آمریکا را با خلأ معنایی برای متحد نگه‌داشتن اردوگاه غرب و حضور آن در اقصی نقاط جهان مواجه ساخت.

در چنین وضعیتی، آمریکا به عنوان قدرت هژمون و سردمدار دنیای غرب نیازمند دستاویز دیگری بود تا حضور و سیطره جهانی خود را توجیه نماید که این نیاز با رخداد مشکوک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برآورده شد. در این رابطه پل کریگ رابرتز^۱، اقتصاددان آمریکایی و معاون سابق وزیر خزانه‌داری آمریکا در زمان ریگان، ضمن بررسی جوانب مختلف واقعه ۱۱ سپتامبر، اینگونه نتیجه‌گیری می‌کند که ۱۱ سپتامبر بهانه‌ای بود برای محافظه‌کاران آمریکایی تا بتوانند نقشه شوم خود را برای سیطره آمریکا بر تمام جهان با ماشین عظیم جنگی اجرا کنند. آنها در این راستا به پرل هاربر جدیدی نیاز داشتند. وی می‌نویسد: اما متأسفانه همیشه آمریکایی‌هایی وجود دارند که دروغ‌های دولت را باور می‌کنند. دروغ‌هایی مانند وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق که هیچ‌گاه پیدا نشدند، ارتباط صدام با القاعده که هیچ‌گاه ثابت نشد و یا سلاح‌های هسته‌ای خیالی ایرانی‌ها که ممکن است بهانه جنگ آتی آمریکا در خاورمیانه باشد (<http://www.seratnews.ir/fa/news/3186/>).

نوام چامسکی^۲ از شهروندان آمریکایی می‌خواهد به یاد داشته باشند که بسیاری از مردم جهان با دلایل خیلی محکمی اثبات می‌کنند که آمریکا خود یک کشور تروریست است (سردار و دیویس، ۱۳۸۳: ۳۸). برخی دیگر از اندیشمندان، اعمال و رفتار زورگویانه

1. Paul Craig Roberts

2. Noam Chomsky

آمریکا را منشأ حملات علیه این کشور و به طور کلی بدبختی‌های آن می‌دانند. جوزوف اس. نای^۱، رییس بخش مطالعات و تحقیقات کندی^۲ در دانشگاه هاروارد^۳ می‌گوید: «اسامه بن لادن، تنها عامل ترور نیست. به یاد داشته باشیم تیموئی مک وی^۴ عامل انفجار اوکلاهما^۵ رشدیافته و تربیت‌شده جامعه خودمان بود. بنابراین آنچه مهم است، این است که عملکرد و رفتار ایالات متحده باعث شده تا بسیاری از مردم جهان علیه سیاست‌های آن موضع مخالف بگیرند» (سردار و دیویس، ۱۳۸۳: ۷۲).

در همین رابطه مری بیارد^۶، استاد دانشگاه کمبریج تأکید می‌کند: «زورگوهای جهان حتی اگر قلب درست‌کاری داشته باشند، در نهایت بهای خود را می‌پردازند و آمریکا هر آنچه در گذشته انجام داده، امروز بر سرش آمده است» (همان: ۴۳).

پس از این حادثه بود که جهان اسلام به عنوان «تهدید سبز»^۷ معرفی شد (Moussalli, 2003: 12-23). تهدیدی برگرفته از بنیادگرایی اسلامی که علاوه بر اینکه به باورها، اعتقادات و فرهنگ خود در مقابل مدرنیسم باور دارد، فرهنگ غربی و به‌ویژه فرهنگ آمریکایی را به عنوان فرهنگی سیطره‌جو به معارضه می‌طلبد و درصدد رفع این سیطره بر جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نظامی دنیای اسلام است. در مقابل غربی‌ها به‌ویژه آمریکایی‌ها، اسلام را منبع بی‌ثباتی و خشونت می‌دانند. آنها ضمن القای وحشت به شهروندان خود، این دین را با کمونیسم و نازیسم مقایسه می‌کنند و اعلام می‌کنند که کمونیسم و نازیسم به عنوان بلایای قرن بیستم از بین رفتند، اما اسلام به عنوان ایسمی دیگر برای مقابله با غرب پابرجاست. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، سیاست ضد اسلامی و اسلام‌هراسی در داخل و خارج

1. Joseph. S. Nye
2. Kennedy
3. Harvard
4. Timothy Mcveigh
5. Oklahoma
6. Mary Beard
7. The green treat

آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رنگ و بوی سیاست ضد تروریسم به خود گرفت. جورج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، با اعلام جنگ علیه تروریسم به اصطلاح اسلامی، جنگ صلیبی دوباره‌ای را علیه مسلمانان آغاز کرد. این جنگ صلیبی تاکنون در قالب حمله به افغانستان، عراق، لیبی، تهدید سوریه به جنگ، تهدید ایران به جنگ، جنگ رسانه‌ای و تبلیغاتی علیه ایران و حزب‌الله لبنان و رواج شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی در منطقه خاورمیانه به اجرا درآمده است.

آنچه امروزه به صورت تروریسم فراملی القاعده و شاخه‌های آن در دنیا مشاهده می‌شود، ابتدا با کمک‌های مالی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و آموزشی آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان برای مقابله با حضور شوروی سابق در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی شکل گرفت. در واقع آمریکا به عنوان ابرقدرت رقیب شوروی، از آنجا که نمی‌خواست با اتحاد جماهیر شوروی وارد نبردی مستقیم شود، با فریب تعدادی از افراطیون سلفی و وهابی در کشورهای اسلامی، گروهی منحرف را تشکیل داد، تا زیر پوسته اعتقادات پوشالی و ظاهر دینی خود، منافع آمریکا را برآورده کنند. هیلاری کلینتون زمانی که جای خود را در وزارت خارجه به جان کری می‌داد، اعتراف کرد که آمریکا در تقابل با شوروی سابق، القاعده را ایجاد کرده است. او گفت: بیا بید به خاطر بیاوریم کسانی که هم‌اکنون با آنها در حال جنگ هستیم (شبکه القاعده)، همان کسانی هستند که بیست سال پیش به آنها کمک مالی کردیم (<http://siasi.porsemani.ir/content/>) و اصلاً «القاعده را ما خلق کردیم» (دوست‌محمدی، ۱۳۹۲: ۱۱۷).

آمریکا در طول جنگ اسلام سلفی با ارتش شوروی، حدود سه میلیارد دلار به این نیروی ضد کمونیستی کمک کرد که بزرگ‌ترین برنامه کمکی به یک نیروی «شورشی» در طول تاریخ به حساب می‌آید (Zunes, 2003: 17). در شهرهای مختلف آمریکا از جمله نیویورک، دفاتری برای جذب نیروهای جوان مسلمان برای اعزام به افغانستان تأسیس شد (پولی و دوران، ۱۳۸۰: ۱۲۵-۱۲۶). سپس در فوریه ۱۹۸۶ ریگان، رئیس‌جمهور آمریکا خطاب به آنها گفت: «ای جنگجویان راه آزادی... آمریکا با کمک‌های مادی و معنوی به شما یاری می‌رساند» (لنچافسکی، ۱۳۷۱: ۳۴۴) و متعاقب آن، موشک‌های آمریکایی

استیونگر از سوی دولت ریگان در اختیار جنگجویان سلفی قرار گرفت (عظیمی، ۱۳۸۲: ۳۹) و این چنین بود که آمریکا با کمک به شکل گیری یک گروه تروریستی و به ظاهر اسلامی، از سازوکار اسلام علیه شوروی استفاده کرد.

در داخل آمریکا نیز دولت این کشور پس از حادثه یازدهم سپتامبر، برای برخورد با تروریسم، چارچوب حقوقی خود را تغییر داد و شیوه‌هایی را در پیش گرفت که از لحاظ معیارهای حقوقی و قانون اساسی ایالات متحده، شبهه‌ناک به نظر می‌رسید. قانون «میهن دوستی»^۱، محدودیت‌های نظارت و ثبت گزارش‌های خصوصی درباره افراد از سوی مأموران دولتی را کاهش داد، مشورت بین وکیل و موکل را به حداقل رساند و تعریف موسعی از تروریسم ارائه داد، تا جایی که مفهوم کلی «حمایت مادی»^۲ را در برگیرد. در کنار چنین تغییراتی در قوانین ایالات متحده، شهروندان این کشور بدون بررسی قضایی زندانی و مساجد بدون عذر موجه بازرسی می‌شوند. تماس‌های تلفنی افراد و سابقه آنها بدون موافقت دادگاه ضبط می‌شود و اشخاص به طور ناگهانی دستگیر و به زندان‌های داخلی و یا خارجی، که با روش‌های خشن تری اداره می‌شوند، اعزام می‌شوند (Cesari, 2011:30).

استفن لندمن، محقق و تحلیلگر آمریکایی، در مقاله‌ای با عنوان «عملیات سیاه بوستون: تولید ترور؟»، ضمن مقایسه بمب‌گذاری‌های بوستون با حوادث جعلی ۱۱ سپتامبر و تأکید بر اینکه مسئولیت کامل حوادث به عهده دولت آمریکا است، می‌نویسد:

«آنچه در جریان است، این است که دروغ و اطلاعات غلط جایگزین حقیقت و افشای حقایق شده، مسلمانان به دشمن عمومی شماره یک تبدیل شده ... اطلاعات مهم کتمان می‌شوند و قربانیان بی‌گناه به خاطر ترور تحت حمایت دولت در معرض اتهام قرار می‌گیرند. بنابراین آنچه در جریان است، به حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شباهت دارد» (Lendman, 2013: 1).

امروزه دولت آمریکا در بررسی و داوری نسبت به منشأ پدیده تروریسم، آن را به

1. Patriot Act
2. Material Support

اسلام و مسلمانان نسبت می‌دهد و ریشه آن را دستورهای اسلامی می‌داند. بنابراین آنچه آمریکا از آن به عنوان جنگ علیه تروریسم یاد می‌کند، جنگ علیه اسلام است که نقطه آغاز آن، نمایش چهره خوفناک و وحشت‌آفرین از اسلام و مسلمانان به طور کلی در داخل و خارج آمریکا از طریق رسانه‌های آمریکایی و سپس قلع و قمع مسلمانان و پایمال کردن حقوق آنان است. در صورتی که دستورهای هیچ دین و مذهبی، امر به ترور نمی‌کند. برای مثال فقه شیعه غیر از وضعیت دفاعی، هرگونه تعرضی را به غیر مسلمانان تحریم می‌کند. در نتیجه در فقه شیعه، دشمنی نسبت به غیر مسلمانانی که با مسلمانان سر دشمنی ندارند، ممنوع است (فیرحی، ۱۳۸۳: ۱۱۶). به علاوه در عمل نیز همه گروه‌ها، سازمان‌ها و افرادی که در دهه‌های اخیر دست به عملیات تروریستی زده‌اند، مسلمان نبوده‌اند. هر چند این پدیده تاحدودی منشأ اسلامی دارد؛ به عنوان نمونه حدود دویست حمله تروریستی را به گروه ببرهای آزاد تامیل در سری‌لانکا نسبت می‌دهند، در حالی که این رقم بسیار بیش از آن چیزی است که به فلسطینیان نسبت داده می‌شود (فیرحی و ظهیری، ۱۳۸۷: ۱۵۸).

در اینجا لازم است سؤالی را که نویسندگان کتاب «چرا مردم از آمریکا متنفرند؟» از جانب بسیاری از سیاست‌مداران، گزارشگران و مفسران خبری و حتی خود جورج بوش مطرح کرده‌اند، دوباره عنوان گردد که به راستی چرا مردم دنیا از آمریکا متنفرند؟ پاسخ به این سؤال را ابتدا باید در تصورات و تفکرات و اصول فکری آمریکایی‌ها نسبت به خودشان جست‌وجو کرد.

سردار و دیویس در این‌باره می‌نویسند: «مهاجرانی که با جسارت تمام وارد سرزمین‌های جدید شده بودند، خودشان را همانند اسراییلی‌های جدیدی می‌دیدند که در جست‌وجوی سرزمین موعود «کنعان» هستند» (سردار و دیویس، ۱۳۸۳: ۲۲۸). این افکاری بوده و هست که تا امروز بیان و تکرار می‌شود. چنان‌که جورج دبلیو بوش در اولین نطق تلویزیونی خود پس از حادثه یازدهم سپتامبر گفت: «ما درخشان‌ترین ملت در راه آزادی به شمار می‌رویم و آزادی ملت ماست که ما را از دیگران متمایز ساخته است...» (همان: ۲۰۶).

این همان استثناگرایی آمریکایی و در واقع استکبار جهانی است که خود را برتر و بهتر از مردم و کشورهای دنیا می‌بیند و می‌داند. از این رو درصدد تحمیل آرمان‌ها، تفکرات و راه و روش خود بر بقیه جهان است. بر همین اساس جورج بوش تحت لوای جنگ با تروریسم، تضاد و تقابلی را با اسلام و کشورهای اسلامی بنا نهاد که از همان عادت قدیمی برخورد مسیحیان غربی با مسلمانان پیروی کرده است. از این عادت و شیوه قدیمی به عنوان شرق‌شناسی یاد می‌شود؛ چیزی که در سال‌های اخیر با عنوان «ترس از اسلام» یا «اسلام‌هراسی» رواج دارد و اشاعه نفرتی نامعقول، غیر منطقی و ترس بیجا و بیش از حد از اسلام و مسلمانان است.

در واقع از آنجا که دین اسلام به عنوان دینی الهی و جهان‌شمول، منافع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آمریکا را به چالش کشیده، آنها همواره درصدد محدود کردن، محاصره کردن، تقابل و ضدیت با اسلام با توجیهات مختلف هستند. بنابراین می‌توان گفت که آمریکا با به نمایش گذاشتن چنین هویتی از خود در انظار جهانیان است که مورد نفرت مردم دنیا و حتی دوستان خود واقع شده است. در اینجا با ذکر مطالبی در این باره به بحث خود پایان می‌دهیم. *کاندولیزا رایس*^۱، وزیر خارجه دوران جورج بوش، در دیداری که در ماه مه سال ۲۰۰۷ و پس از انتخاب سارکوزی به عنوان رییس‌جمهور فرانسه با او داشت، از وی پرسید: «من چه کاری می‌توانم برای شما انجام دهم؟». سارکوزی^۲ اینگونه جواب داد:

«تصویر خود را در جهان اصلاح کنید! شایسته نیست کشوری که قدرتمندترین و موفق‌ترین کشور جهان است - و بنا به ضرورت از سوی ما نیز اعمال رهبری می‌کند - یکی از بی‌آبروترین کشورهای جهان باشد. چنین تصویری برای شما و متحدانتان، مشکلات بزرگی به وجود می‌آورد. بنابراین هر کاری که می‌توانید برای اصلاح نگرشی که نسبت به شما وجود دارد انجام دهید. این همان کاری است که می‌توانید برای من نیز انجام دهید (زکریا، ۱۳۸۸: ۲۳۶-۲۳۷)».

1. Condoleezza Rice

2. Nicolas Sarkozy

نتیجه‌گیری

انگاره برتری نژادی، خاص و استثنایی بودن در فرهنگ، سیاست و جامعه آمریکایی، قدمتی به درازای ورود مهاجران اروپایی به سرزمین ایالات متحده دارد. مهاجرانی که اساساً خود را اسراییلی‌های جدیدی می‌دانستند که در جست‌وجوی سرزمین موعود کنعان و بهشت عدن بوده و به آن دست یافته‌اند. آنها خود را پیوریتن‌ها و قوم برگزیده‌ای تلقی کرده‌اند که رسالت فریادرسی و ملت منجی را در برابر جهانیان به دوش می‌کشند. بنابراین از دید آنها ضروری است بشریت از آرمان‌ها و راه و روش آنها به عنوان ملت برتر پیروی کرده، تا همانند جامعه آمریکا به مدینه فاضله دسترسی پیدا کنند. از این‌رو تفکر استثنا بودن آمریکا به باوری نزد مردم و به‌ویژه سیاست‌مداران این کشور تبدیل شده است که تا به امروز تداوم دارد.

از آنجا که مطابق نظریه ثبات مبتنی بر سیطره (ثبات هژمونیک)، دنیا باید تنها دارای یک قدرت برتر و جهان‌شمول باشد، به نحوی که فقط او سلطه خود را در سراسر جهان اعمال نماید و نظام جهانی یکسانی ایجاد کند و سپس گفته می‌شود که اراده و توانایی چنین کاری در دنیا فقط در اختیار آمریکا به عنوان قدرتی بی‌رقیب است، بنابراین بدیهی است که هژمونیک‌گرایی آمریکا، ترجمان استثناگرایی این کشور در صحنه بین‌المللی است. بنابراین آمریکا به خود حق و اجازه می‌دهد که به عنوان قدرت برتر جهانی با هر قدرت دیگری که سلطه و سیطره آن را در صحنه جهانی به چالش می‌کشد، برخورد نماید. به علاوه آمریکا همواره برای اعمال این سلطه و سیطره در سطح جهان نیاز به وجود دشمنی فرضی داشته است. زمانی (در دوره پس از جنگ جهانی دوم تا فروپاشی شوروی) خطر کمونیسم و لزوم مهار آن، حضور هژمونیک آمریکا در سراسر جهان را توجیه می‌کرد؛ اما با فروپاشی شوروی، خطر اسلام و لزوم محاصره آن، سیطره آمریکا بر دنیا را برای ایجاد نظم و ثبات توجیه می‌کند.

منابع

- اکتار، عدنان (۱۳۹۰) تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، ترجمه نصیر صاحب خلق، تهران، هلال.
- ایکنبری، جی جان (۱۳۸۲) تنها ابرقدرت هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران، ابرار معاصر.
- پولی، میثائیل و خالد دوران (۱۳۸۰) بن لادن کیست؟، ترجمه مهشید میر معزی، تهران، روزنه.
- خبرنامه تحلیلی هفتگی آمریکا (۱۳۹۲) «تاریخ آمریکا با جنگ آغاز شد/ توهم استثنا بودن آمریکا و خوی سلطه طلبی»، آبان، ص ۱۳.
- دوتو کویل، الکسی (۱۳۴۷) تحلیل دموکراسی در آمریکا، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه‌ای، تهران، زوار.
- دوست محمدی، احمد (۱۳۸۸) «انقلاب اسلامی، تجدید حیات اسلام و نظریه برخورد تمدن‌ها» مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۴، زمستان، صص ۸۸-۹۰.
- (۱۳۹۲) «مدنیت در مسلخ، جنبش اشغال زیر سایه خشونت دولت پلیسی»، فصلنامه تخصصی علوم انسانی اسلامی صدرا، شماره ۶ و ۷، زمستان و پاییز، ص ۱۱۷.
- زکریا، فرید (۱۳۸۸) جهان پساآمریکایی، ترجمه احمد عزیزی، تهران، هرمس.
- سردار، ضیاءالدین و مریل وین دیویس (۱۳۸۳) چرا مردم از آمریکا متنفرند؟، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران، اطلاعات.
- سومبارت، هنری (۱۳۸۴) یهودیان و حیات اقتصادی مدرن، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران، ساقی.
- صاحب خلق، نصیر (۱۳۸۹) پروتستانیزم، پیوریتانیسم و مسیحیت صهیونیستی، تهران، هلال.
- عسکرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳) رژیم‌های بین‌المللی، تهران، ابرار معاصر.
- عظیمی، محمدظاهر (۱۳۸۲) هجوم اتحاد شوروی و سیاست‌های غرب، مشهد، محقق.
- فیرحی، داوود (۱۳۸۳) «دفاع مشروع، ترور و عملیات شهادت طلبانه در مذهب شیعه»، فصلنامه تخصصی شیعه‌شناسی، سال دوم، شماره ۶، تابستان، ص ۱۱۶.
- فیرحی، داوود و صمد ظهیری (۱۳۸۷) «تروریسم؛ تعریف، تاریخچه و رهیافت‌های موجود در تحلیل پدیده تروریسم»، فصلنامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، شماره ۳، پاییز، صص ۱۴۵-۱۶۵.
- گارودی، روزه (۱۳۸۲) آمریکاستیزی چرا؟ ترجمه جعفر یاره، چاپ پنجم، تهران، دانش و اندیشه معاصر.
- لنچافسکی، جورج (۱۳۷۱) رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه، از ترومن تا ریگان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز.

استثناء‌گرایی، ثبات مبتنی بر سیطره و اسلام‌هراسی ... / ۱۱۵

متقی، ابراهیم (۱۳۷۶) تحولات سیاست خارجی آمریکا مداخله‌گرایی و گسترش ۱۹۹۷-۱۹۴۵، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۶) «اسلام و غرب، از درگیری به گفت‌وگو»، ماهنامه پیام امروز، شماره ۲۱، دی ماه، صص ۳-۱۷.

- Cesari, Jocelyne (2011) «Islamophobia in the West, A Comparison between Europe and the United States», in The Challenge of Pluralism in the 21st Century Islamophobia, edited by John L. Esposito and Ibrahim Kalin Oxford University Press Inc.
- Dessa, S. (1987) «Political Philosophy and Orientalism, The Classical Origins of a Discourse», Alternatives, No 12.
- Femia, Joseph (1981) Gramsci's Political Thought, Hegemony, Consciousness and the Revolutionary Process. Oxford, Oxford University Press.
- Friedman L. Thomas and Mandelbaum Michael (November 2011), «America Really was that Great but that Doesn't Mean We are now», Foreign Policy, Iss 189, P. 76.
- <http://www.khabarkhani.com/600664>, retrieve at 12 March 2014.
- <http://www.seratnews.ir/fa/news/3186>/retrieve at 2 Augst 2014.
- <http://siasi.porsemani.ir/content/retrieve> at 2 Augst 2014.
- Hunter, Shireen T. (2004) Modernization and Democratization in the Muslim World, Washington D.C, Center for Strategic and International Studies.
- Lendman, Stephen, «Boston Black OPS, Manufacturing Terror?» GR, April 21/2013, P.1.
- Lipset, Seymour Martin (November 1999), «The End of Political Exceptionalism?» Studio Working Paper 1999/ 141.
- Mousalli, Ahmad (2003) Images of Islam in the Western World and the Images of the West in the Islamic World, Arab. PR Publication.
- Occupy Wallstreet Official Website, 2012/12/27.
- Rotenberg, Mark B. (2005) «American's Ambiguous Exceptionalism», University of St. Thomas Law, Journal, Vol. 3, Iss.2, Article 3.
- Zunes, Stephen (2003) Tinderbox, U.S. Middle East Policy and the Roots of Terrorism, London, Zed Books, P.17.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ۱۴۱-۱۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۵

نقش جامعه مدنی در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی ارائه چارچوبی مفهومی

یحیی کمالی*

چکیده

جامعه مدنی، نهادها و عناصر آن یکی از موضوعات مورد توجه پژوهشگران اجتماعی و سیاسی است. جامعه مدنی به‌ویژه در نظام‌های دموکراتیک، تأثیر زیادی بر فرآیند سیاست‌گذاری عمومی دارد. فرآیند سیاسی، فرآیند اصلی در سیاست‌گذاری عمومی است. این فرآیند، مجموعه‌ای از قدرت و نفوذ در جامعه است که در آن بازیگران زیادی می‌کوشند تا به اهداف معینی دست یابند. فرآیند سیاست‌گذاری عمومی در مراحل مختلف آن تحت تأثیر نیروهای نوینی است که بر دامنه حضور آنها و میزان قدرتشان روزبه‌روز افزوده می‌شود. شناخت این تأثیرات می‌تواند راهنمای مناسبی در تبیین و برآورد سیاست‌های عمومی در یک کشور پیش‌رو قرار دهد. در این مقاله، فرآیند سیاست‌گذاری به پنج مرحله شکل‌گیری مرجعیت‌ها، تنظیم دستور کار، تصمیم‌گیری، اجرا و ارزیابی سیاست‌ها تفکیک شده و سپس نقش جامعه مدنی در فرآیند سیاست‌گذاری تحلیل شده است.

واژه‌های کلیدی: جامعه مدنی، سیاست‌گذاری، مرجعیت سیاست‌ها، اجرا و ارزیابی.

مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم، مطالعات مربوط به حیات سیاسی، به‌ویژه مباحث مربوط به دولت، خصلت هنجاری یا اخلاقی خود را به تدریج از دست داد. اندیشمندان سیاسی به منظور کسب شناخت نوینی از روابط بین دولت‌ها و شهروندان که بر پایه تحلیل تجربی سیاست‌های موجود و پیوند میان نظریه و عمل سیاسی استوار بود، تلاش بارزی را آغاز کردند. این تلاش مبتنی بر مطالعهٔ نهادهای قانون‌گذاری، دادگاه‌ها و بروکراسی‌ها و به طور دقیق‌تر ساختارهای رسمی نهادهای سیاسی بود (هاولت و رامش، ۱۳۸۰: ۵).

بدین ترتیب کانون اصلی این رویکرد جدید از جنگ جهانی دوم به بعد، معطوف به موضوعی است که دولت‌ها واقعاً انجام می‌دهند یا به صورت دیگر متوجه سیاست‌گذاری عمومی است. پیشگامان این جریان به‌ویژه «هارولد لاسول» این رویکرد را «علوم سیاست‌گذاری» نامیدند و برای آن سه صفت ممیزه «چندرشته‌ای بودن»، «به دنبال حل مشکل بودن» و «هنجاری بودن» برشمردند. از همین منظر، سیاست‌گذاری عمومی به عنوان «دولت در عمل» (مولر، ۱۳۸۷: ۱۱) به حساب می‌آید.

اما آیا دولت تنها بازیگر عرصهٔ عمومی است؟ نقش مشارکت و مشورت شهروندان در سیاست‌گذاری عمومی و حکمرانی مدرن چیست؟ در دهه‌های اخیر شاهد بروز تحولاتی در رویکردها و نظریه‌های عمومی و افزایش تعداد و دامنهٔ قدرت بازیگران غیر دولتی در عرصه سیاست‌گذاری و مدیریت مسائل عمومی هستیم. تغییر از پارادایم حکومت به سمت پارادایم حکمرانی در سطح کلان و ایجاد رویکردهای چندبخشی با حضور بازیگران بخش‌ها و منافع مختلف در سطح نظام سیاست‌گذاری کشورها از جمله رویکرد سیاست‌گذاری شبکه‌ای، بیانگر تغییراتی است که دنیای سیاست‌گذاری عمومی را به سرعت، اما با دامنه تغییرات متفاوت در کشورهای مختلف تحت تأثیر قرار داده است.

با این تغییرات چه می‌توان یا چه باید کرد؟ نادیده گرفتن این تحولات و به حساب نیاوردن بازیگران جدید و البته پر قدرت احتمالاً تأثیرات منفی بر موفقیت سیاست‌های عمومی خواهد داشت. عمومی که جامعه مدنی را نمی‌توان در آن نادیده انگاشت. عمومی که منافع گره‌خورده و درهم تنیده‌ای با هم دارند و در نتیجه به دنبال تأثیرگذاری بر فرآیند سیاست‌گذاری هستند. از این‌رو شناخت اهداف و منافع بازیگران مختلف جامعه از

سوی سیاست‌گذاران و تحلیلگران سیاست شاید یک از گام‌های مهم و اولیه فرآیند سیاست‌گذاری قلمداد شود. شناختی که می‌تواند سنگ بنای نظام سیاست‌گذاری عمومی در هر بخش باشد. امروز در بخش‌های مختلف سیاست‌گذاری شاهد پیچیدگی موضوعات، گستردگی ابعاد و دامنه وسیع ارتباطات بین بخشی هستیم. این امر بر پیچیدگی نقش تحلیلگران سیاست از یکسو و اهمیت نقش آنها از سوی دیگر می‌افزاید.

تحلیلگران و سیاست‌گذاران باید در نظام سیاست‌گذاری، محمل و گذرگاهی برای شنیدن صدای بازیگران مختلف فراهم آورند. در سطح جامعه مدنی، تشکل‌های سیاسی، احزاب، گروه‌های ذی‌نفوذ و سازمان‌های غیر دولتی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به عنوان محملی برای تأثیرگذاری و مشارکت شهروندان در عرصه عمومی، از اهمیتی دوچندان برخوردار شده‌اند. در این چارچوب، شهروندان منافع و ترجیحاتی درباره گزینه‌های سیاستی دارند. این ترجیحات را از طریق شرکت در انتخابات اعلام می‌کنند. این مشارکت، تعهداتی را برای سیاست‌گذاران ایجاد می‌کند تا سیاست‌های عمومی را برای ارتقای این منافع تدوین کنند. در صورتی که رابطه بین سیاست‌گذاران و مردم تنها به زمان انتخابات محدود شود، معمولاً سوءبرداشت به‌ویژه درباره گستره وسیعی از مسایل پیش می‌آید. از طرف دیگر سازوکارهای انتخاباتی به تنهایی نمی‌توانند دولت را نسبت به شهروندان، پاسخگو نگه دارند. از این رو به نظر می‌رسد که فرآیند سیاست‌گذاری عمومی به چیزی بیش از انتخاب سیاست‌گذاران توسط مردم نیاز دارد.

در بررسی فرآیند مطلوب سیاست‌گذاری عمومی، عواملی از قبیل عقلانیت و منطق در عملکرد سازمان‌های دولتی مختلف به طور خاص و عملکرد نظام سیاسی و قدرت به طور عام دخیل هستند. سیاست‌گذاری پیش از آنکه انتخابی سنجیده و کاملاً منطقی باشد، یک اقدام و عمل سیاسی نیز به شمار می‌آید. فرایند سیاسی، فرایند اصلی در سیاست‌گذاری عمومی است. این فرایند، مجموعه‌ای از قدرت و نفوذ در جامعه است که در آن بازیگران زیادی می‌کوشند تا به اهداف معینی دست یابند و در این راستا سیاست به عنوان هنر تحت نفوذ در آوردن عملکردها با مسئله قدرت در ارتباط است. سیاست عمومی مولود ائتلاف‌ها، بده‌بستان‌ها و متقاعد ساختن‌های بی‌شماری است.

در این پژوهش صرف‌نظر از میزان عقلانیت بازیگران عرصه سیاست‌گذاری عمومی با

۱۲۰ / پژوهش سیاست‌نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

توجه بیشتر بر تأثیر فرایند سیاسی در سیاست‌گذاری عمومی و تأکید بر عامل «قدرت»، به بررسی این مسئله می‌پردازد که جامعه مدنی چه نقشی در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی دارد؟ برای پاسخ به این پرسش از طریق ارائه یک چارچوب مفهومی به تحلیل نقش جامعه مدنی در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی در قالب پنج مرحله اصلی پرداخته می‌شود.

تحلیل مفهومی جامعه مدنی

جامعه مدنی^۱، پدیده‌ای است که ذهن بسیاری از پژوهشگران را به خود مشغول داشته است. «جامعه مدنی ناظر بر سازمان‌ها، نیروها، اجتماعات مستقل متکثر و متنوعی است که ضمن استقلال از دولت، رابطه میان حاکمان و مردم را تنظیم، تعدیل و مشروعیت می‌دهد. این تشکل‌ها مجرای ورود شهروندان به عرصه یا حوزه سیاست هستند یا می‌توانند باشند» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۱).

به طور کلی جامعه مدنی شامل بر حوزه‌هایی است که پس از تعیین و تجزیه دولت باقی می‌ماند. کارگزاران درون جامعه مدنی عبارتند از نیروها، گروه‌ها، جنبش‌های اجتماعی، نهادها، سازمان‌ها، گروه‌های فشار، انجمن‌های و نمایندگان آنها (بشیریه، ۱۳۸۵: ۳۳۲). میزان تأثیرگذاری جامعه مدنی بر سیاست‌گذاری عمومی تا حدود زیادی به کیفیت نهادهای مدنی و ابزاری که به کار می‌گیرند از یک طرف و میزان باز بودن دولت به سوی جامعه مدنی از طرف دیگر بستگی دارد. در جامعه مدنی، گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، طبقات، رسانه‌های جمعی، احزاب و سندیکاها برای کسب قدرت و اعمال سیاست‌های مورد نظر خود باهم رقابت می‌کنند. گستردگی بازیگران و ابزار جامعه مدنی در نظام‌های سیاسی مختلف به گونه‌ای است که پرداختن به آن در مجال این پژوهش نیست. اما برای پردازش نقش جامعه مدنی در فرآیند سیاست‌گذاری، ناگزیر باید بازیگران خاص و ابزار ویژه‌ای را در این تحلیل برجسته کرد. در این زمینه بر نقش گروه‌های ذی‌نفوذ و احزاب و ابزاری مانند لابی کردن و استفاده از رسانه‌ها تأکید می‌شود. گروه‌های ذی‌نفوذ مستقیماً در فتح قدرت مشارکت نمی‌یابند، بلکه در حالی که خارج از قدرت باقی می‌مانند، قدرت را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به گفته «وینر»، مقصود

1. Civil society

از گروه فشار، هرگونه سازمان داوطلبانه بیرون از ساختار حکومتی است که می‌کوشد بر جابه‌جایی یا انتصاب مقامات حکومتی، اتخاذ سیاست عمومی و اجرا یا اصلاح آن تأثیر گذارد (عالم، ۱۳۸۹: ۳۵۹). گروه‌های ذی‌نفوذ بر قوه مجریه که سیاست عمومی را تدوین می‌کند، اعمال نفوذ می‌کنند. در شکل پارلمانی حکومت، گروه‌های فشار از راه قوه مقننه بر قوه مجریه نفوذ می‌کند. اعضای منتخب گروه‌های ذی‌نفوذ با طرح سؤال، استیضاح، تعطیل موقت جلسات مجلس، پیشنهاد رسمی توسط کمیته‌های مشورتی خود قوه مقننه بر قوه مجریه نفوذ می‌کند (همان: ۳۶۲).

ماکس وبر درباره‌ی تعریف حزب می‌نویسد: «احزاب جمعیت‌هایی اختیاری‌اند که اعضایشان می‌کوشند رهبران خود را به قدرت برسانند، تا از این راه به پاره‌ای از امتیازهای مادی و معنوی دست یابند. این امتیازها می‌تواند غیر شخصی مانند تحقق برنامه‌های سیاسی، منافع شخصی و یا هر دوی آنها باشد» (ایوبی، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۷). احزاب سیاسی تلاش دارند تا به طور علنی و رسمی، قدرت سیاسی را مستقیماً در دست بگیرند و یا در آن شریک شوند تا بتوانند به اهداف خود که در اساس‌نامه به طور واضح و عمومی اعلام کرده‌اند، جامعه عمل ببوشانند؛ در حالی که گروه‌های ذی‌نفوذ نمی‌خواهند قدرت را در دست بگیرند یا حتی در آن مشارکت کنند. در این تحلیل به دلیل گستره عناصر جامعه مدنی، احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ به عنوان مهم‌ترین بازیگران جامعه مدنی مورد تأکید قرار می‌گیرند که در فرآیند مرحله‌ای سیاست‌گذاری عمومی به بررسی نقش آنها می‌پردازیم.

تحلیل مفهومی سیاست‌گذاری عمومی

«ویلیام جکینز»، تعریف دقیقی از سیاست‌گذاری عمومی ارائه کرده است. «مجموعه تصمیمات متعامل بازیگر یا گروهی از بازیگران سیاسی درباره‌ی اهداف و ابزار دستیابی به آنها در شرایط مشخص، به شرط آنکه این تصمیمات قانوناً در چارچوب اختیارات بازیگران اتخاذ شده باشد» (هاولت و رامش، ۱۳۸۰: ۷). «کوچران» معتقد است که سیاست‌گذاری عمومی به فعالیت‌های حکومت و مقاصد برانگیزنده این فعالیت‌ها اشاره می‌کند (Birkland, 2005: 21). از نظر «گای پترز»، سیاست‌گذاری عمومی مجموعه

۱۲۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
فعالیت‌های حکومتی است که تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم بر زندگی شهروندان دارد (Peters, 2004: 21). «توماس دای» معتقد است که سیاست‌گذاری عمومی آن چیزی است

که حکومت تصمیم می‌گیرد انجام دهد یا کنار بگذارد (Dye, 2002: 1). در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که سیاست‌گذاری عمومی، فرآیند شکل‌گیری و اجرا و ارزیابی سیاست‌ها و تصمیمات گوناگونی است که تصمیم‌گیرندگان رسمی و غیررسمی اتخاذ می‌کنند و تأثیر مستقیم و غیر مستقیم بر زندگی مردم دارند. این تعاریف نشان می‌دهد که فرآیند شکل‌گیری، اجرا و ارزیابی سیاست‌ها در چارچوبی صورت می‌گیرد که هم نهادهای دولتی و هم غیر دولتی در آن مشارکت دارند. در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی، عواملی مختلف مانند دولت، جامعه و نظام بین‌المللی نقش ایفا می‌کنند و کارگزاران انتصابی و انتخابی، گروه‌های ذی‌نفع، سازمان‌های پژوهشی، رسانه‌های جمعی، رأی‌دهندگان و احزاب سیاسی جزء مهم‌ترین بازیگران این عرصه محسوب می‌شود.

در تحلیل فرآیند سیاست‌گذاری نیز این سؤال مهم مطرح می‌شود که چگونه می‌توان به یک سیاست عمومی مطلوب دست یافت؟ برخی از اندیشمندان، سیاست‌گذاری را فرآیندی عقلانی می‌دانند. گروهی دیگر شیوه عقلایی سیاست‌گذاری را غیر عملی دانسته و در تعدیل و اصلاح آن مدل عقلانیت محدود را عرضه داشته‌اند. دسته سوم، سیاست‌گذاری را فرآیندی مبتنی بر قدرت تعریف کرده‌اند که بر اساس آن، سیاست‌گذاری حاصل بازی‌های قدرت است و فشارهای درونی و بیرونی، ائتلاف‌ها و سازش‌ها، اثرگذاری‌ها و اثرپذیری‌ها به آن شکل می‌دهند. از منظری دیگر، سیاست‌گذاری را می‌توان حاصل عملکرد سازمان‌های مختلف بخش عمومی در جامعه دانست (الوانی، ۱۳۷۱: ۶۲). شیوه‌های اشاره‌شده تنها بخشی از واقعیت عرصه سیاست‌گذاری عمومی را بازگو می‌کنند؛ اما تبیین عمیق و درست فرآیند سیاست‌گذاری مستلزم نگرش تلفیقی و ترکیبی و پیروی از الگوی اقتضایی و چندبعدی است.

اگر در یک فرآیند تلفیقی بخواهیم نقش جامعه مدنی را در سیاست‌گذاری نشان دهیم به این صورت است که:

۱. جامعه مدنی به همراه همه عناصر و تشکلهای خود، نقش مهمی در روی کار

آمدن دولت دارد که کارگزار رسمی سیاست‌گذاری است.

۲. با نقش گروه‌های ذی‌نفوذ و احزاب بر تدوین دستور کار برای سیاست‌گذاری عمومی، قدرت نظارت و کنترل گروه‌ها و تحلیل مسائل عمومی بر سیاست‌گذاری تأثیر می‌گذارد.

در این میان نقش احزاب در روی کار آمدن کارگزار رسمی مشخص‌تر و نقش گروه‌های ذی‌نفوذ در اثرگذاری بر کارگزاران رسمی تاحدودی پوشیده است و به صورت غیر رسمی بر سیاست‌گذاری تأثیر می‌گذارند. در انتزاع، دولت جدا از جامعه مدنی می‌ایستد، اما در عمل از طریق فرآیندهای سیاست و عمل حکومت، دولت و جامعه مدنی دارای یک رابطه پیچیده و جدال‌آمیز و مورد منازعه هستند. بسیاری از فعالیت‌های سیاستی در رویارویی جامعه مدنی و دولت، مدیریت می‌شود و این‌طور نیست که همه امور سیاستی منجر به سازش و اجماع گردد. سیاست در این میان شامل منازعه و همکاری است و منجر به حل مشکلات از طریق تصمیم‌گیری دسته‌جمعی می‌شود (مارش و استوکر، ۱۳۸۹: ۳۰-۳۱). در ادامه در یک چارچوب مفهومی مرحله‌ای، نقش جامعه مدنی را در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی بررسی می‌کنیم.

چارچوب مفهومی نقش جامعه مدنی در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی

مؤلفه‌های فرآیند سیاست‌گذاری قابل تقسیم‌بندی به بازیگران (مقامات رسمی و غیر رسمی، فردی و سازمانی، دولتی و غیر دولتی)، روابط بین آنها (متمركز و غیر متمركز، از بالا به پایین و از پایین به بالا، رسمی و غیر رسمی) و فعالیت‌ها و اقدامات آن بازیگران است (Sabatier, 1993: 171). به طور کلی جوهره فرآیند سیاست‌گذاری، انتخاب و تصمیم‌گیری است. این تصمیم‌گیری ممکن است عقلانی یا با عقلانیت محدود، بالا به پایین یا از پایین به بالا یا هر دو، رسمی یا غیر رسمی، مرحله‌ای یا نامنظم چرخشی، متمركز یا غیر متمركز و بر اساس اهداف و ارزش‌های از پیش تعیین‌شده یا بر اساس ترکیبی مبهم از ارزش‌ها باشد که بازیگران مختلف با منافع، ارزش‌ها و تلقی‌های همسو یا واگرا، با سهمی متوازن از قدرت یا با قدرت چانه‌زنی متفاوت در آن درگیر بوده و تعامل دارند (Allisons, 1971: 172). در کنار این فرآیند پیچیده و چندبعدی

۱۲۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

سیاست‌گذاری، در طول نیم‌قرن اخیر شاهد تغییر پارادایم از حکومت به حکمرانی یا به عبارت ساده‌تر، حرکت به سمت ساختارهای غیر متمرکز و رویکردهای پایین به بالا در فرآیند سیاست‌گذاری و بروز گرایش‌های متفاوت و حتی متباین در دنیای سیاست‌گذاری هستیم (Richards, 2002: 179).

به لحاظ نظری، فرآیند سیاست‌گذاری در چند مرحله مجزا و در عین حال کاملاً مرتبط و مکمل با یکدیگر صورت می‌گیرد. «هاولت و رامش»، این فرآیند را در چهار مرحله دستورگذاری، تصمیم‌گیری، اجرای سیاست‌گذاری و ارزشیابی سیاست‌گذاری بررسی کرده‌اند (هاولت و رامش، ۱۳۸۰: ۸۹). «ویلیام دان»، فرآیند سیاست‌گذاری عمومی را به پنج مرحله تقسیم می‌کند: تهیه دستور کار، تنظیم سیاست، اقتباس سیاست، تحقق سیاست و برآورد سیاست (Dunn, 1995: 25). «لاسول»، فهم، توصیه، تجویز، دستور، به کارگیری و ارزیابی خاتمه را به عنوان مراحل سیاست‌گذاری مطرح کرده است (Lasswell, 1951: 176). «چارلز جونز و اندرسون»، مراحل تعیین مشکل، انتخاب، اجرا و ارزیابی سیاست را پیشنهاد می‌کنند. «هربرت سایمون»، مراحل سیاست‌گذاری عقلانی را فهم، تعیین راه‌حل، ارزیابی راه‌حل‌ها و انتخاب بین راه‌حل‌ها تعیین می‌کند. در حالی که لیندبلوم ضمن تلاش برای تغییر ترتیب این مراحل، پیشنهاد می‌کند که فرآیند سیاست‌گذاری عقلانی از تعریف و رتبه‌بندی ارزش‌های حاکم آغاز و سپس راه‌کارها تعیین شود (Hogwood and Gunn, 1984: 181). نظریه سیستمی دیوید ایستون نیز فرآیند سیاست‌گذاری عمومی را در قالب یک سیستم و متشکل از ورودی‌ها، فرآیند کار روی ورودی‌ها و خروجی‌ها و بازخورد در نظر می‌گیرد (وحید، ۱۳۸۳: ۲۰).

به حکم روش به‌کاررفته در مطالعه سیاست‌گذاری عمومی، هر یک از صاحب‌نظران این عرصه، سیاست‌گذاری عمومی را به مراحل مختلفی تقسیم کرده‌اند. در این پژوهش ما برای نشان دادن نقش جامعه مدنی بر سیاست‌گذاری عمومی، این فرآیند را با اقتباس از نظریه «هاولت و رامش» و اضافه کردن مرحله شکل‌گیری مرجعیت‌ها به عنوان مرحله اول آن در پنج مرحله دسته‌بندی می‌کنیم:

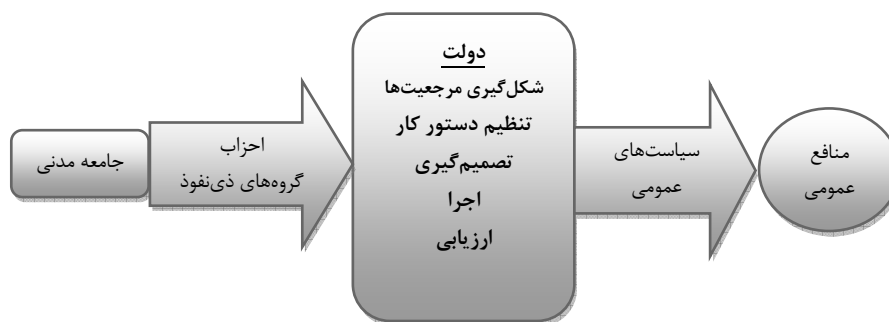
۱. شکل‌گیری مرجعیت‌ها
۲. تنظیم دستور کار سیاست‌ها

۳. تصمیم‌گیری

۴. اجرای سیاست‌ها

۵. ارزیابی سیاست‌ها

در شکل زیر، مدل مفهومی تأثیر جامعه مدنی بر سیاست‌گذاری عمومی نشان داده شده است.



شکل ۱- مدل مفهومی تأثیر جامعه مدنی بر سیاست‌گذاری عمومی

مرحله اول: شکل‌گیری مرجعیت‌ها

همان‌طور که در تبیین رویکردهای مربوط به فرآیند سیاست‌گذاری توضیح داده شد، در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی، شکل‌گیری مرجعیت‌ها را معمولاً مرحله‌ی جداگانه‌ای در نظر نمی‌گیرند، اما چگونگی شکل‌گیری مرجعیت‌ها، اهمیت زیادی دارد؛ زیرا ارزش‌ها و مرجعیت‌های شکل‌گرفته در این مرحله بر سایر مراحل سیاست‌گذاری تأثیر زیادی خواهد داشت. این تأثیر به حدی قابل تأکید است که برخی تحلیلگران سیاست‌گذاری عمومی در مطالعات خود بر نقش عوامل شناختی مانند ایده‌ها، هنجارها، ایدئولوژی، فرهنگ و توجه به تغییر در سیاست‌گذاری عمومی توجه می‌کنند (Carson et al. 2009: 12-13).

مرجعیت^۱ سیاست‌ها شامل مجموعه‌ای از هنجارهای نمایشی است که با تعریف ملاک‌های انتخاب و چگونگی تعیین اهداف به یک سیاست‌گذاری معنا می‌بخشد و

1. referential

شامل فرآیندی شناختی است که کارکرد آن، فهم واقعیت به کمک محدود کردن پیچیدگی‌های آن است (مولر، ۱۳۸۳: ۵۱). بنابراین مرجعیت‌ها به نوعی مبنای ارزشی و فکری نظام سیاسی و سیاست‌گذاری را شکل می‌دهند و این نظام در کنار عوامل دیگر، تعیین‌کننده سیاست‌های عمومی است. «مرجعیت‌ها معرف ارزش‌های بنیادین یک جمع و جایگاهی هستند که یک جمع برای خود در میان دیگران تعریف می‌کند. در کنار مرجعیت‌های بخشی، مرجعیت کلی بنیان‌های نظام سیاسی حاکم را نشان می‌دهد» (وحید، ۱۳۸۴: ۳۲۶). عواملی که ایجاد یک مرجعیت برای یک سیاست‌گذاری را ممکن می‌سازد، «واسطه» نامیده می‌شود. کار واسطه‌ها، آفرینش تصاویر شناختی است که فهم و درک یک مسئله را از طریق گروه‌های موجود و توصیف راه‌حل‌های مناسب امکان‌پذیر می‌سازد. واسطه‌ها، موقعیتی استراتژیک را در نظام تصمیم‌گیری به خود اختصاص می‌دهند؛ زیرا آنها معماران چارچوبی علمی هستند که بر اساس آن، بحث‌ها صورت می‌گیرد و منازعات یا ائتلاف‌هایی که منجر به تصمیم می‌شود، تحقق می‌یابد (مولر، ۱۳۸۳: ۷۰).

در یک گونه‌شناسی، واسطه‌ها را به سه گروه واسطه‌های حرفه‌ای، نخبگان دیوانی و برگزیدگان دسته‌بندی می‌کنند. در این بین واسطه‌های حرفه‌ای و برگزیدگان، ارتباط بیشتری با جامعه مدنی دارند. «واسطه‌های حرفه‌ای»، نمایندگان گروه‌های اجتماعی هستند که پیرامون یک کارکرد ویژه یا یک شغل ساختاربندی شده‌اند، مثل پزشکان و کشاورزان. منبع اصلی قدرت این گروه، ظرفیت آنها برای توصیف شرایط انجام یک حرفه است. مشروعیت آنها نیز به توانشان در ثبت خواسته‌های خود از یک حرفه در فضای سیاسی وسیع‌تر بستگی دارد. ویژگی «نخبگان دیوانی»، توان آنها در استفاده از پیوستگی نظام‌های تصمیم‌گیری است. یافتن تولیدکنندگان مرجعیت کلان یعنی جایی که هنجارهای مربوط به نظام اجتماعی را آشکار می‌سازند، از میان همین نخبگان است. بدین ترتیب نخبگان دیوانی، حلقه‌ای اساسی از زنجیره نخبگان برتر و رهبر هستند. گروه «برگزیدگان»، بازگشت برگزیدگان همراه با بحران مشروعیت نخبگان دیوانی و ظهور سخنگویان جدیدی است که محصول جامعه مدنی هستند و بیشتر در سطح سیاست‌های محلی فعالیت می‌کنند (همان: ۵۱).

در مجموع واسطه‌ها، تصاویری را می‌سازند که از خلال آن یک جامعه فرضی، رابطه‌اش را با جهان ارائه می‌کند. هر دسته از نخبگان، مفاهیم ویژه خود را دارند که در تعامل با جهان‌های مفهومی دیگر نخبگان است. به همین دلیل درک نخبگان از جهان، جامعه و سیاست می‌تواند تعیین‌کننده نوع تعامل آنها با یکدیگر باشد. آنان با ارائه قرائتی نوین از ساختار و کارکرد یک بخش اقتصادی، اداری یا سیاسی (مثلاً از بخش کشاورزی، حرفه روزنامه‌نگاری، ثروت، صنعت و...)، درکی نوین از نقش اجتماعی بخش‌های مزبور ارائه می‌دهند و این درک نوین را ابتدا وارد عرصه هنجاری و مرجعیت سیاست‌گذاری نموده، سپس آن را به حلقه‌های تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی وارد می‌کند (اشتریان، ۱۳۸۰: ۷-۸).

در مجموع در مرحله شکل‌گیری مرجعیت‌ها، بنیان‌های ارزشی سیاست‌های عمومی بازشناخته می‌شوند. در این مرحله، نقش جامعه مدنی در روی کار آمدن واسطه‌ها بااهمیت است. میزان تأثیرگذاری جامعه مدنی بر نوع واسطه‌ها و پایگاه اجتماعی آنها و نحوه روی کار آمدن آنها در شکل‌گیری مرجعیت‌ها، نقش مؤثری دارد. بدیهی است در جامعه‌ای که ارزش‌ها و مرجعیت‌های آن مورد توافق دولت و جامعه مدنی باشد، احتمال موفقیت سیاست‌های عمومی در دستیابی به اهداف و تأمین منافع همگانی افزایش می‌یابد. احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ از طریق تحلیل مرجعیت‌های کلان و بخشی، عرصه‌ای را برای نزدیک شدن مجامع سیاست‌گذاری به ارزش‌های مرجع و از طرفی منافع حزبی و جناحی فراهم می‌کنند. در طیف نظام‌های دمکراتیک تا اقتدارگرا طبعاً از اجماع ارزشی و مرجعیتی کاسته می‌شود. این نکته می‌تواند اختلاف و نزاع را جایگزین مصالح و گفت‌وگوی سیاستی در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی نماید، باعث تأخیر در دستیابی به اهداف شود و احتمالاً فرآیند سیاست‌گذاری عمومی را پرهزینه نماید.

مرحله دوم: تنظیم دستور کار

تنظیم دستور کار مرحله‌ای نشان می‌دهد که یک مسئله چگونه در سطح جامعه مطرح شده و سازمان مسئول، آن را برای تجزیه و تحلیل و یافتن راه‌حل در اولویت بررسی قرار می‌دهد. «کوب و روس»، دستور کار را فرآیندی تعریف کرده‌اند که از طریق

آن، خواسته‌های گروه‌های مختلف جامعه به مقوله‌های متعارض تبدیل می‌شود، تا توجه جدی مقامات دولتی را به خود جلب کند. دولت‌ها با در دستور کار قرار دادن یک مسئله، هویت آن مسئله را مورد تأیید قرار داده، بر برخی دیگر از مسائل چشم می‌بندد، تا آنها را از اولویت ساقط نمایند (Moran, et al. 2006: 232). دستور کار گذاری، محصول گسترش یک موضوع از حوزه توجه و ملاحظه خاص یک گروه به حوزه‌ای گسترده‌تر از منافع یا توجه عمومی است؛ یعنی همان عمومی که درباره امور عمومی علاقه‌مند و دارای اطلاعات است و عقاید رهبران نیز در آن جای دارد (پارسونز، ۱۳۸۵ الف: ۱۹۶).

«جان کینگدان» معتقد است که منافع افراد و گروه‌ها، نقش اساسی در اهمیت یافتن «مسئله» اجتماعی ایفا می‌کند. منافع باعث می‌شود مسئله‌ای اولویت یابد و سیاست‌گذاری بر اساس آن صورت گیرد. نظر او این است که در اولویت قرار گرفتن هر پدیده بر اساس دو عامل است: نخست، شرکت‌کنندگانی که حضور فعال دارند و دوم فرآیندهایی که موضوع‌های مطرح‌شده در فهرست اولویت‌های برنامه کاری دولت‌ها را بر اساس اهمیت رتبه‌بندی می‌کنند و برخی از آنها را در دستور کار قرار می‌دهند. وی شرکت‌کنندگان را به دو دسته تقسیم می‌کند: نخست، شرکت‌کنندگان درون دولت شامل وابستگان به دستگاه اداری، رییس‌جمهور (یا رییس قوه مجریه)، کارکنان دفتر رییس‌جمهور، کارمندان متخصص و... دوم، شرکت‌کنندگان خارج از دولت شامل گروه‌های منافع، کارکنان مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی، پژوهشگران، استادان، دانشجویان و... (Kingdon, 1984: 180). چه بسیار طرح‌هایی که دستگاه‌های دولتی یا بخش خصوصی ارائه می‌کنند و در نهایت امر، منافع گروه‌ها و افراد را دنبال می‌کند. مثلاً می‌توان از طریق برخی گروه‌های نفوذ، جاروجنجال تبلیغاتی و مطبوعاتی درباره لزوم وجود سرعت‌گیر در یک شهر بزرگ به راه انداخت و در نتیجه قراردادهای کلان خرید از کارخانه‌های تولیدکننده سرعت‌گیر منعقد کرد. در حالی که احتمالاً در همان زمان نیاز مهم دیگری در زمینه ایمنی حمل‌ونقل شهری بیشتر به بوته فراموشی سپرده شده، تنها به این دلیل که گروه‌های نفوذ مربوط به تولیدکنندگان سرعت‌گیر قوی‌ترند. احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ می‌توانند دستور کار دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را نیز تغییر دهند. به عنوان نمونه در اتحادیه اروپا، که یک همکاری اقتصادی و سیاسی

منحصر به فرد بین ۲۷ کشور اروپایی است، از احزاب سبز اروپایی تأثیر پذیرفته و فعالیت‌های احزاب سبز موجب ورود برخی ملاحظات زیست‌محیطی به دستور کار سیاست‌گذاری اروپا شده است. در نتیجه اتحادیه اروپا، الزامات قانونی زیست‌محیطی برای دولت‌های عضو وضع کرده است (رحمانی‌پور، ۱۳۹۰: ۱۱).

در آمریکا نیز در تهیه پیشنهادهای سیاست‌گذاری و تنظیم دستور در سطوح عالی قوه مجریه، هر چند هر دولت شیوه کار متفاوتی دارد، در اغلب موارد با گروه‌های ذی‌نفع و متخصصان، مشاوره‌های متعددی انجام می‌شود (اولسون، ۱۳۸۲: ۱۴۰). علاوه بر این گروه‌های کنگره نیز هر کدام درصد بسط حوزه اختیارات خود برمی‌آیند. تلفیق این واقعیت با این ویژگی که هر گروه سعی دارد تا روابطش را با گروه‌های ذی‌نفوذ و کارگزاران اجرایی و احزاب سیاسی افزایش دهد، واقعیت فرایند سیاست‌گذاری در گروه‌های کنگره آمریکا را شفاف‌تر می‌کند (Walter, 1989: 15). لابی‌گیری و گروه‌های ذی‌نفوذ از طریق فشار بر کنگره و در قالب ارتباط با اعضای کنگره، نقش مهمی در تنظیم دستور کار و تدوین قوانین در آمریکا دارند.

باچ و کمان^۱ نیز در تحلیل سیاست‌گذاری بیست کشور به این نتیجه رسیدند که احزاب، تأثیر زیادی بر سیاست‌ها دارند. مطالعات هایدنهایم و هکلو^۲ نیز نشان داد که کشورهایی مانند آمریکا و انگلستان به رغم شباهت‌های ساختاری و اقتصادی و همگون بودن فشارهای اقتصادی، اجتماعی و محیطی، انتخاب‌های بسیار متفاوتی در اتخاذ سیاست‌ها در بخش‌های نظامی، رفاهی و محیط‌زیست دارند (پارسونز، ۱۳۸۵: ب: ۲۲۲).

با توجه به ساختار متفاوت اجتماعی و سیاسی کشورها، راه‌یابی مشکلات به دستور کار دولت، تابع منطق یکسانی نیست. راجر کب و همکارانش در این زمینه، سه الگو (ابتکار از خارج، بسیج و دسترسی از داخل) را ارائه کرده‌اند (وحید، ۱۳۸۳: ۲۹). در جدول زیر تنوع الگوهای دستور کار گذاری نشان داده شده است.

1. Budge and Keman
2. Heidenhimer and Hecllo

جدول ۱- الگوهای تنظیم دستورکار

الگو	نقطه آغاز	آغازگر	گروه موافقان	ارتباط با رژیم سیاسی
ابتکار بیرونی	دستورکار عمومی	گروه‌های اجتماعی و حرفه‌ای	گروه‌های حرفه‌ای، توده مردم، احزاب، گروه‌های ذی نفوذ	کثرت‌گرای لیبرال مردم‌سالار
بسیج عمومی	دستورکار رسمی	تصمیم‌گیرندگان و مقامات دولتی	دولت، تصمیم‌گیرندگان	تمامیت‌خواه سوسیالیست تک‌حزبی
ابتکار درونی	دستورکار رسمی	گروه‌های اثرگذار نزدیک به دولت	گروه‌های اجتماعی یا سیاسی نزدیک به دولت	کل‌گرا تمامیت‌خواه دیوان‌سالار

گروه‌های مختلفی بر تنظیم دستورکار عمومی تأثیر می‌گذارند. در این میان احزاب، گروه‌های سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ از طریق متشکل نمودن توده مردم و بیان خواسته‌ها و نیازهای آنان، توان بالقوه تأثیرگذاری بر فرآیند دستور را دارند. آنها مسائلی را به صورت عمومی مطرح می‌کنند و افراد جامعه، آن مسائل را به صورت تحسن و اعتصاب، ترک کار، شورش و اعتراض و... یا از طریق جبهه‌گیری‌های سیاسی در هنگام رأی دادن مورد تأیید و تأکید قرار می‌دهند. توان تأثیرگذاری احزاب و گروه‌ها، تابع توان مالی و تعداد اعضای آنهاست. ممکن است با جست‌وجوی موضوعات مشترک چند حزب و گروه‌های اجتماعی، خوشه‌های قدرت شکل بدهند و منابع مشترکی ایجاد کنند و از آن طریق بر فرآیند دستورکار تأثیر بگذارند.

تأثیرگذاری جامعه مدنی بر تنظیم دستورکار در الگوهای معرفی‌شده متفاوت است و از عواملی چون فرهنگ سیاسی جامعه، نوع نظام سیاسی و میزان پاسخگویی دولت تأثیر می‌پذیرد. علاوه بر این در مرحله تنظیم دستورکار نیز به لحاظ فنی، میزان تأثیرپذیری دولت از جامعه مدنی یکنواخت نیست. «دولت‌ها گاهی بیش از هر زمان دیگری از افکار جدید استقبال می‌کنند. هنگامی که بررسی یک مسئله سیاسی در مراحل اولیه است و اندیشه‌های مربوط هنوز سیال هستند، اعمال نفوذ بر آن آسان‌تر از زمانی است که تفکرات مربوط نضج گرفته‌اند. زمانی که بررسی، مدتی و بدون دستیابی به هرگونه

پیشرفتی ادامه یافته و هیچ‌کس نمی‌داند که چه باید کرد، احتمال اثرگذاری بر اندیشه بیشتر است» (Moran, et al. 2006: 157).

مرحله سوم: تدوین سیاست‌ها و تصمیم‌گیری

در تعریفی بسیار ساده، تصمیم‌گیری عبارت است از انتخاب یک راه‌حل از میان راه‌حل‌های مختلف. به طور کلی فرایند تصمیم‌گیری، شش مرحله دارد: تشخیص و تعیین مسئله، احصای راه‌حل‌های ممکن، انتخاب معیار سنجش، تعیین نتایج حاصل از هر راه‌حل، ارزیابی راه‌حل‌ها و اخذ تصمیم (الوانی، ۱۳۸۵: ۱۹۹ و ۲۰۱).

در مرحله تدوین سیاست‌ها، ابتدا باید تعریف و تصویری روشنی از مشکل یا مسئله مورد نظر ارائه کرد. البته این تعریف بسته به دیدگاه‌های تصمیم‌گیرندگان و سهام‌داران اصلی ممکن است متفاوت باشد. «هر دسته از نخبگان، مفاهیم و ارزش‌های ویژه خود را دارند که در تعامل با جهان‌های مفهومی دیگر نخبگان است. این درک نوین را ابتدا وارد عرصهٔ هنجاری و مرجعیت سیاست‌گذاری نموده، سپس آن را به حلقه‌های تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی وارد می‌کند» (اشترین، ۱۳۸۰: ۸).

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که سیاست‌گذاران تا چه اندازه در تصمیم‌های خود مقید به رأی و نظر عناصر جامعه مدنی هستند و جامعه مدنی چه نقشی در روی کار آمدن این سیاست‌گذاران داشته است؟ از این لحاظ بین جوامع دموکرات تا اقتدارگرا، درجات مختلفی از تأثیرگذاری وجود دارد. جامعه مدنی مؤثر از طریق میتینگ‌ها و برنامه‌های حزبی می‌تواند نظرهای مردم را دربارهٔ سیاستی خاص منعکس کند و این خود زمینه را برای تدوین سیاست‌های مناسب فراهم می‌کند. به عبارتی خواست و انتظارات شهروندان، مبنای اساسی تدوین سیاست‌ها و تصمیم‌گیری می‌شود و تخطی از مرجعیت کلی توسط سیاست‌گذاران با واکنش جامعه مدنی روبه‌رو می‌شود در این چارچوب است که سیاست‌های تدوین‌شده، متناسب با نیازها و اهداف جامعه است.

در این مرحله، مردم مسائل را تشخیص داده، طرح‌هایی برای تغییر سیاست‌های عمومی ارائه می‌کنند و در فعالیتهای سیاسی از قبیل مبارزات انتخاباتی و لابی‌گری گروه‌های فشار وارد می‌شوند. رییس‌جمهور، اعضای کنگره، کارمندان اداری، لابی‌گران،

روزنامه‌نگاران، اساتید دانشگاه و... می‌توانند در هر یک از این فرآیندها وارد شوند. کینگدان، تأثیر جامعه مدنی را بر تدوین سیاست در آمریکا اینگونه ترسیم می‌کند: «گروه‌های ذی‌نفع به جای ساختار بندی دستور کار عمومی، اغلب تلاش می‌کنند تا هنگامی که دستور کار توسط دیگر فرایندها یا شرکت کنندگان تهیه شد، گزینه‌های مرجع خود را معرفی کنند. همچنین به نظر می‌رسد که اهمیت نقش رسانه‌های گروهی کمتر از میزان پیش‌بینی شده باشد. به نظر می‌رسد که آنها وقایع را گزارش می‌کنند، به جای آنکه تأثیر مستقلاً بر دستور کار دولت داشته باشند. آنها می‌توانند به شکل‌گیری و ساختار بندی یک مسئله کمک کنند، اما نمی‌توانند مسئله را خلق کنند. دانش‌گایان، محققان و مشاوران بیشتر بر گزینه‌های جایگزین به جای دستور کار و بر جهت‌گیری‌های بلندمدت به جای برون‌دادهای کوتاه‌مدت، اثرگذار هستند. به نظر می‌رسد که رییس‌جمهور، منصوبان سیاسی او و کنگره در تهیه دستور کار و با کمک کارمندانشان در تعیین جایگزین‌ها، نقشی کلیدی بازی می‌کنند (Kingdon, 1984: 46).

در مرحله تصمیم‌گیری و تصویب سیاست‌ها، حضور جامعه مدنی تأثیرگذار است. سیاست‌های تدوین شده در مرحله تصمیم‌گیری در معرض انتخاب جدی سیاست‌گذاران قرار می‌گیرد. بسته به پارلمانی یا ریاستی بودن نظام‌ها، شاهد شیوه‌های مختلفی از تصمیم‌گیری هستیم؛ از تصمیم‌گیری فردی تا گروهی و شورایی تا تصمیم‌گیری همگانی که در قالب همه‌پرسی نمایان می‌شود. احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ در همه این شیوه‌ها مؤثر هستند، اما نقش آنها به‌ویژه گروه‌های ذی‌نفوذ در تصمیم‌گیری‌های پارلمانی، اهمیت زیادی دارد. با توجه به متداول شدن روش‌های تصمیم‌گیری جمعی در نظام‌های سیاسی فعلی، به نظر می‌رسد جامعه مدنی بیش از گذشته واجد قدرت تأثیرگذاری در مرحله تصمیم‌گیری درباره سیاست‌های عمومی شده است.

در آمریکا، گروه‌های ذی‌نفوذ اغلب با کارگزاران اجرایی وارد مذاکره و تبادل نظر می‌شوند و در صورت ناکامی در مذاکره با قوه مجریه، آنها نفوذ خود را به سمت قوه مقننه جهت‌گیری می‌کنند. ویژگی خاص کنگره آمریکا، این گروه‌ها را به تأثیرگذاری بر فعالیت‌های پارلمانی تشویق می‌کند. این گروه‌ها، منافع دیگر گروه‌های مردمی را در حوزه‌های گوناگون، سازمان‌دهی و مطرح می‌کنند (Olson & Norton, 1996: 11).

در مجموع ایالات متحده، حکومت چندشاخه‌ای دارد که راه نفوذ را برای اعمال نفوذ در سیاست آن باز می‌گذارد. از این‌رو گروه‌های ذی‌نفوذ می‌توانند از راه‌های مختلف، سیاست آن را شکل دهند. از جمله این راه‌ها می‌توان به اعمال فشار بر نمایندگان انتخاب‌شده و اعضای قوه مجریه، کمک مالی، رأی دادن در انتخابات، شکل دادن به افکار عموم و... اشاره کرد. در این میان گروه‌های فشار حامی اسرائیل به‌ویژه ایپک، توان بالایی در بازیگری در عرصه سیاسی امریکا دارند (آذرگش، ۱۳۹۰: ۲).

مرحله چهارم: اجرای سیاست‌ها

اجرای سیاست شامل آن دسته از فعالیت‌های افراد یا گروه‌های عمومی و خصوصی است که در پی دستیابی به اهدافی است که در فرآیند تصمیمات سیاستی صورت‌بندی شده‌اند (Williams, 1971: 144). اجرای سیاست بیشتر بدین شکل تعریف می‌شود: «چیزی که مابین شکل‌گیری اراده بخشی از حکومت برای انجام یا توقف انجام کاری و تأثیر نهایی‌ای که بر محیط اجرا می‌گذارد، اتفاق می‌افتد» (Fischer & et al, 2007, 51).

دو دیدگاه اصلی درباره اجرای سیاست‌ها وجود دارد: دیدگاه بالا به پایین و دیدگاه پایین به بالا. این دو رویکرد مبتنی بر الگوهای دموکراسی متفاوتی هستند. رویکرد بالا به پایین، ریشه در مفاهیم سنتی و نخبه‌گرایانه از دموکراسی نمایندگی دارد. در این دیدگاه، نمایندگان منتخب تنها بازیگرانی هستند که درون جامعه برای اتخاذ تصمیم‌های محدودکننده رفتار کلیه شهروندان، مشروع شناخته می‌شوند. از این‌رو این الگو، تابع حکمرانی دموکراتیک مناسب برای تضمین این موضوع است که تصمیم‌های اخذشده تا حد ممکن به دقت انجام می‌شود. به عبارت دیگر، هرگونه انحراف از اهداف سیاست‌گذاری تعیین‌شده در دولت مرکزی، به منزله نقض معیارهای دموکراتیک تلقی می‌شود.

رویکردهای پایین به بالا، این الگوی دموکراسی را به چالش می‌کشند. آنها تأکید می‌کنند که بوروکرات‌های محلی، گروه‌های هدف و بازیگران خصوصی به برخی موضوعات مشروعیت می‌بخشند. در نتیجه آنها نیز در فرآیند اجرا به حساب آورده می‌شوند. از دیدگاه پایین به بالا، الگوی نخبه‌گرایانه این موضوعات را نادیده می‌گیرد و از این طریق منجر به تصمیمات غیرقانونی می‌شود. از این‌رو انحراف از اهداف

۱۳۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ —————
سیاست‌گذاری تعیین‌شده در مرکز، اصول دموکراتیک را نقض نمی‌کند. از این منظر،
حکمرانی مشروع دموکراتیک تنها از طریق یک الگوی مشارکتی دموکراتیک امکان‌پذیر
است و کسانی را که تحت تأثیر یک تصمیم خاص قرار می‌گیرند، از جمله کارمندان
اداری سطح پایین، گروه‌های فشار، بازیگران خصوصی و... را نیز در برمی‌گیرد (Fischer, 2007: 94-95).

اجرای سیاست‌ها، فرایندی است که همیشه در حال تغییر است و به وسیله اقدامات
کارگزاران، نهادها، سازمان‌ها و بازیگران آنها مشخص می‌شود و از زمینه‌ها تأثیر
می‌پذیرد. گرایش به کوچک‌سازی دولت و تفویض هرچه بیشتر اختیارات به بخش
خصوصی و دیدگاه‌های تئوری انتخاب عمومی، نقش دولت را به‌ویژه در آمریکا و
انگلستان کاهش داده است. «جان تامپسون»، هفت موضوع عمده را به عنوان ویژگی‌های
نگاه جدید برشمرده است: خصوصی‌سازی، تفویض، رقابت، مقاطعه‌کاری، مقررات‌زدایی،
کیفیت خدمات و کوتاه‌سازی. این امور، تأثیر زیادی بر نحوه اجرای سیاست‌های عمومی
و مطالعات مربوط به آن می‌گذارد. در چنین چشم‌اندازی، نقش دولت در اجرای
سیاست‌های عمومی هرچه بیشتر کاهش می‌یابد و ارائه خدمات عمومی از مسئولیت‌های
دولت خارج و به عرصه عمومی و اختیارات عمومی سپرده می‌شود. اجرای سیاست‌ها،
غیر سیاسی می‌شود و نقش دولت هرچه بیشتر به سطوح کلان و قواعد کلی محدود
می‌گردد. فاصله از رهیافت بالا به پایین و نگاه کنترلی و «مدیریت دولتی» بیشتر و بیشتر
می‌شود و نگاه شبکه‌ای، بازاری و غیر دولتی به اجرای سیاست‌های دولتی و ارائه
خدمات عمومی حاکم شده است (اشتریان، ۱۳۹۱: ۳۸).

سیر تکامل روش‌های اجرای سیاست‌های عمومی از روش بالا به پایین تا اجرای
شبکه‌ای، بیانگر اهمیت نقش روزافزون مجریان غیر دولتی در اجرای سیاست‌های
عمومی است. نهادهای سازمان‌یافته و حتی سازمان‌نیافته و مردمی با ظرفیت‌هایی که در
اختیار دارند، می‌توانند به اجرای سیاست‌های عمومی کمک کنند. آنها به سبب ارتباط
تعاملی خود با جامعه و تشویق و ترغیب مردم و گروه‌های مختلف جامعه در اجرای
سیاست‌های عمومی، نقش رو به گسترشی ایفا خواهند کرد. گروه‌های ذی‌نفع نیز در
اجرای سیاست‌های عمومی نقش مؤثر ایفا می‌کنند. آنها اگر منافع خود را در

اجرای صحیح و کامل سیاست ببینند، ضمن آنکه خود وارد عرصه اجرا می‌شوند، دیگران را نیز ترغیب می‌کنند. اما اگر منافع آنها در اجرا نشدن سیاست باشد، تمام تلاش خود را برای توقف و اختلال در اجرای آن به کار می‌گیرند (هاولت و رامش، ۱۳۸۰: ۱۳۱).

برخی از سیاست‌ها در عرصه اجرا، تأثیر زیادی بر گروه‌های حاشیه‌ای و فاقد قدرت دارد. این گروه‌ها، ابزار اندکی برای بیان نگرانی‌ها و اولویت‌های خود به مجریان سیاست‌ها در اختیار دارند. احزاب، گروه‌های ذی‌نفوذ و به‌ویژه سازمان‌های غیر دولتی، نقش مهمی در انتقال این پیام‌ها و انتشار اطلاعات مرتبط با اینگونه سیاست‌ها به سیاست‌گذاران ایفا می‌کنند (UNEP, 2009: 50).

گروه‌های ذی‌نفوذ در اجرای سیاست‌های عمومی مؤثر هستند و می‌توانند جلوی اجرا را بگیرند و آنها را با تأخیر، کندی و تغییر مواجه سازند. البته گروه‌های ذی‌نفوذ به عنوان یک عامل نظارتی نیز عمل می‌کنند و قادرند بر شکل‌گیری و اجرای سیاست‌های عمومی کنترل اعمال کنند و در صورتی که موارد تخلفی مشاهده کردند، آنها را برملا سازند. این نقش گروه‌های ذی‌نفوذ نیز آثار اجرایی داشته و می‌تواند موجبات اصلاح، بهبود و تغییر در اجرای سیاست‌ها را فراهم آورد (الوانی، ۱۳۸۷: ۵۴).

نقش احزاب رقیب و گروه‌های ذی‌نفوذ در مرحله اجرا می‌تواند مبتنی بر توقف اجرا و ارائه سیاست‌های جایگزین نیز باشد. در مواردی که احزاب رقیب قدرت زیادی ندارند، حمایت دولت از یک سیاست می‌تواند شانس موفقیت آن را افزایش دهد. به عنوان مثال در سنگاپور، احزاب مخالف دولت حاکم، متعدد و ضعیف‌اند و کارایی و توانایی لازم را ندارند تا پیشنهاد‌های جایگزین برای سیاست‌های مصوب ارائه دهند یا بر نقاط ضعف سیاست‌های موجود متمرکز شوند. از طرفی رهبران حزب حاکم از سیاست‌های تدوین‌شده، حمایت لازم را به عمل می‌آورند و با فراهم کردن نیروی انسانی و منابع مالی لازم، موفقیت سیاست‌هایشان را تضمین می‌کنند (قلی‌پور، ۱۳۹۰: ۱۲۰).

در بیشتر کشورهای جهان سوم که دولت‌ها به تدوین و تهیه سیاست‌های گسترده و جامع گرایش دارند، بوروکراسی دولتی و اداری در اغلب موارد برای اجرای آنها کمبودها و نواقص بسیار دارد. گروه‌های ذی‌نفوذ، احزاب مخالف و افراد و گروه‌های فشار اغلب تلاش می‌کنند به جای فرآیند تدوین سیاست‌ها، فرآیند اجرا را تحت تأثیر قرار دهند (اشتریان، بی تا: ۳۰).

مرحله پنجم: ارزیابی سیاست‌ها

به عقیده «ژان لکا»، ارزیابی عبارت است از عمل جمع‌آوری، تحلیل و تفسیر اطلاعات درباره کاربست و اثر تمهیداتی که هدفشان، انجام نوعی کنش در زمینه یک موقعیت اجتماعی و همچنین فراهم آوردن تمهیداتی نوین است (مولر، ۱۳۸۷: ۱۲۹). ارزیابی سیاست‌ها نه تنها به وسیله ارائه‌کنندگان سیاست، بلکه به وسیله کسانی که تحت تأثیر آن سیاست بوده‌اند نیز صورت می‌گیرد. ارائه‌کنندگان سیاست معمولاً تحت نظر نهادهای مشخص، در جهت شناسایی نقاط ضعف و قوت سیاست‌های اجرا شده به ارزیابی سیاست‌ها می‌پردازند و کسانی که تحت تأثیر سیاست بوده‌اند، از مجاری مختلف، نظرهای خود را درباره سیاست‌های انجام‌شده ابراز می‌کنند.

به طور کلی سه نوع ارزیابی فنی، دموکراتیک و کثرت‌گرایانه را می‌توان از یکدیگر تمایز داد. در ارزیابی فنی، نقش افکار عمومی خیلی مشهود و تأثیرگذار نیست. در ارزیابی دموکراتیک، زمینه برای ورود مشارکت‌کنندگان با افق‌های فکری مختلف فراهم می‌شود و موجب رویارویی دموکراتیک برای تعیین اهداف، سیاست و وسایل مناسب آن می‌شود. در ارزیابی کثرت‌گرایی، ارزیابی به عنوان روندی کثرت‌گرا درون نظام کنشگران مرتبط با سیاست تعریف می‌شود که طی آن، مشروعیت و اعتبار ملاحظات دولتی از طریق مقایسه تأثیرات آن با نظام‌های ارزشی بررسی می‌شود (وحید، ۱۳۸۳: ۲۶۱).

ارزیابی کثرت‌گرایانه درون دولت، تأثیرپذیری مستقیم از جامعه مدنی ندارد؛ اما ارزیابی بر شالوده کثرت‌گرایی توسط نهادهای غیر دولتی و جامعه مدنی که نزدیک‌ترین گروه‌های هدف به سیاست‌های عمومی هستند، پرسش درباره سیاست‌های عمومی را در دستور کار قرار داده و ارزیاب سیاست‌های عمومی می‌شوند. برگزیدن این روش به درستی این پنداشت را در میان شهروندان قوت می‌بخشد که به صورت واقعی در شکل‌گیری سیاست‌ها دخالت داشته‌اند (همان: ۲۷۰).

نهادهای ارزیاب در فرآیند سیاست‌گذاری، بی‌طرفانه به این مهم می‌پردازند و نتیجه کار این نهادهاست که مورد توجه جامعه مدنی است. نقش جامعه مدنی در اینجا بسیار مهم است؛ از طریق مشارکت در ایجاد مجالس قانون‌گذاری که معمولاً نقش نظارتی قوی نیز دارند. نهادهای ارزیاب غیر دولتی بسته به میزان توسعه و تأثیرگذاری جامعه

مدنی بر فعالیت‌های دولت در این مرحله نقش مهمی خواهند داشت. بخش مهمی از ارزیابی به صورت غیر رسمی و از طریق گروه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، مطبوعات و توده مردم انجام می‌شود. سیاست‌ها ممکن است به صورت پیش‌بینی‌نشده بر عده‌ای از مردم، تأثیرات مطلوب یا نامطلوب بر جای بگذارد و یا گروه‌های خاص را به طریق پیش‌بینی‌نشده تحت تأثیر قرار دهد. اظهار نظر سازمان‌های غیر دولتی، سازمان‌های خارجی و منطقه‌ای در ارزیابی سیاست‌ها، از نوع ارزیابی‌های غیر رسمی است. احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ با تشکیل همایش‌ها یا سمینارها با حضور گروه‌های علمی و از طریق انتشار بیانیه، ارزیابی خود را از سیاست‌ها بیان می‌دارند.

احزاب و گروه‌های سیاسی بر اساس دیدگاه‌های خود، یک سیاست را ارزیابی می‌کنند. در اینجا ارزیابی تابعی از منافع و گرایش‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی است. این رویکرد به گرایش سیاسی در ارزیابی سیاست‌های عمومی نیز مشهور است و فرصت بیشتری برای لحاظ کردن نظرهای گروه‌های مختلف شهروندان و مشارکت اجتماعی پدید می‌آورد و در عین حال این امکان را به وجود می‌آورد که افراد و گروه‌های واسطه‌ای و مستشاری به کمک افراد و گروه‌های اجتماعی آمده، آنها را در ارزیابی‌های سیاستی یاری داده و به آنها کمک‌های فنی ارائه دهند. در چنین رهیافتی، یک سیاست می‌تواند برای یک گروه کاملاً مطلوب و برای گروه دیگر کاملاً نامطلوب تلقی شود (اشتریان، ۱۳۹۱: ۲۵۰). تفاوت نگاه دو حزب جمهوری خواه و دموکرات آمریکا به مسئله مهاجرت و حزب کارگر و محافظه‌کار انگلیس به مسئله رفاه اجتماعی در همین چارچوب قابل تحلیل است.

احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ با توجه به منافع اجتماعی، حزبی و گروهی خود، نقش مثبت و منفی بر سیاست‌گذاری خواهند داشت. در نقش منفی، این گروه‌ها باعث به وجود آمدن مشکلاتی از قبیل تبعیض سیاسی و نابرابری و تبعیت منافع عمومی از منافع گروهی خاص می‌شوند. در نقش مثبت، این گروه‌ها با منافع قدرت، توانمندی و ظرفیتی که در اختیار دارند و با استفاده از توان سازمان‌یافتگی می‌توانند آثار ارزنده و مثبتی مانند تبیین انتظارات و نیازهای شهروندان، اعمال نظارت و کنترل و تحلیل مسائل عمومی به جای می‌گذارند (قلی‌پور، ۱۳۸۷: ۱۷۲-۱۷۴).

نتیجه‌گیری

در مرحله شناخت مشکلات عمومی، عواملی مانند سازمان‌های دولتی در کنار احزاب، گروه‌های ذی‌نفوذ و نهادهای مدنی از طریق مطبوعات و رسانه‌ها به طرح مشکلات و انتشار آن اقدام می‌کنند. در مرحله بعد به یافتن راه‌حل‌های مختلف کمک می‌کنند. عناصر جامعه مدنی در هنگام تصمیم‌گیری نیز بر انتخاب‌های سیاستی نفوذ و تأثیر می‌گذارند، در اجرای سیاست‌های عمومی مشارکت می‌کنند و در مواردی خود به ارزیابی سیاست‌های عمومی و آثار و پیامدهای این سیاست‌ها بر جامعه و مردم می‌پردازند.

دولت‌ها در عرصه سیاست‌گذاری عمومی با گروه‌های متعددی روبه‌رو هستند که علاقه‌مندند تا بر بخشی از برنامه‌ها و سیاست‌ها تأثیر بگذارند. تعامل بین دولت و گروه‌های مدنی خودی به شکل‌گیری شبکه‌های سیاستی منجر می‌شود. شبکه‌ها، چارچوب نهادینی هستند که درون آنها بازیگران مدنی و دولتی با یکدیگر تعامل می‌کنند. آنها نهادهای غیر رسمی هستند؛ یعنی روابطی که به صورت غیر رسمی سازمان‌دهی، دائمی و قاعده‌مند هستند. قواعدی که بر سر آنها توافق حاصل شده است، اعتماد را به وجود می‌آورند و ارتباطات را تقویت می‌کنند و در عین حال تردید را نیز کاهش می‌دهند. آنها بنیان هماهنگی غیر سلسله‌مراتبی هستند.

رویکرد حکمرانی در نگاه کلان و رویکرد شبکه‌ای در سطح سیاست‌گذاری میانی بر مدیریت و حکومت از طریق مذاکره به جای سلسله‌مراتب تأکید می‌کند. وجود احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ در جوامع امروزی برای ایجاد شفافیت و بیان خواسته‌های مردم، امری بدیهی و مسلم است. حکومت‌ها می‌توانند برای آشنایی با مسائل و مشکلات عمومی، ضمن فراهم آوردن بستر مناسب جهت فعالیت گروه‌های مدنی، آنها را در مسیر اهداف سیاست‌های عمومی قرار دهند. شاید یکی از دلایل عمده احساس نیاز حکومت‌ها به گروه‌های جامعه مدنی، ضرورت مشارکت گروه‌های مختلف در فرایند سیاست‌گذاری است. روحیه آزاداندیشی و باور مشارکت مردمی در صاحبان قدرت، ضرورت فعالیت گروه‌های ذی‌نفوذ را مشروعیت می‌دهد. به طور کلی نیاز حکومت‌های طرفدار دموکراسی به احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ، امری شناخته شده است. تئوری انتخاب عمومی و مشارکت اجتماعی، نمونه‌هایی از حرکت حکومت‌ها به سمت مشارکت همه

گروه‌ها در فرایند سیاست‌گذاری عمومی است. احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ تلاش می‌کنند از طریق بیان خواسته‌های مردم، تعداد بیشتری از آنان را به سمت خود جلب کنند. این گروه‌ها از طریق سخنرانی‌ها، جراید، مرام‌نامه‌ها، اساس‌نامه‌ها و تشکیل جلسات، سعی در انتقال دیدگاه‌ها و افکار خود به گروه‌های مختلف جامعه را دارند و مردم نیز با توجه به نوع سلیقه و علاقه خود، جذب گروه‌ها می‌شوند.

در بسیاری از موارد، افراد تنها به دلیل مسایل سیاسی، جذب گروه‌های ذی‌نفع نمی‌شوند، بلکه ممکن است علت اصلی، منافع شخصی باشد که از این گروه‌ها به دست می‌آورند. مثلاً افراد وقتی عضو اتحادیه‌های کارگری می‌شوند، در پی سیاست‌گذاری عمومی نیستند، بلکه به دنبال این هستند که از این طریق، امنیت شغلی خود را حفظ کنند. فعالیت گروه‌های ذی‌نفوذ، یکی از راه‌کارهای مؤثر دولت‌ها در حل بسیاری از مسائل عمومی است که کشورها درگیر آنها هستند. حضور گروه‌های ذی‌نفوذ موجب می‌شود که میزان پاسخگویی اجتماعی دولت‌ها بالا رفته، خود را در مقابل مردم پاسخگو بدانند.

احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ می‌توانند با نقش ویژه‌ای که دارند، مسائل عمومی را به دولت منعکس کنند. این گروه‌ها، آنچه را مردم خواستار آن هستند، به دولت‌ها منتقل می‌کنند و از این طریق از سوی مردم پشتیبانی و هدایت می‌شوند. همچنین رهبران این گروه‌ها بر تصویب قوانین تأثیر می‌گذارند. به طور مثال ممکن است در تصویب یک قانون، ده تا بیست نفر مشخص تحت شرایطی، تأثیری بر نمایندگان بگذارند که توده‌های جامعه از این تأثیرگذاری عاجز باشند.

در مجموع تغییر رویکردهای مطرح در مراحل مختلف سیاست‌گذاری از بازیگران معدود به تنوع و گسترش بازیگران از رویکرد دستوری به مشارکت گروهی و تغییر ماهیت دولت از حداکثری به دولت حداقلی و گسترش تمایلات دموکراتیک در سطح دنیا بیانگر این است که فرآیند سیاست‌گذاری عمومی در مراحل مختلف آن، تحت تأثیر نیروهای نوینی است که بر دامنه حضور آنها و میزان قدرتش روزبه‌روز افزوده می‌شود. در این مقاله تلاش شد به این روندهای قابل تأمل پرداخته شود و چارچوب مفهومی مناسبی برای تحلیل نقش‌های نوظهور در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی در پنج مرحله مجزا فراهم گردد.

منابع

آذرگشبین سینا (۱۳۹۰) «نقش لابی آپیک در دستگاه سیاست‌گذاری آمریکا»، بارگزاری شده در ۷ بهمن ۱۳۹۳، قابل بازیابی در:

<http://gozaresh-nakhande.ir/ref/۲۳/۲/index.html>

ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵) مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران، قومس.
اشترینان، کیومرث (۱۳۸۰) «تدوین مسائل و تدوین راه‌حل‌ها در سیاست‌گذاری فرهنگی»، مجموعه مقالات همایش موازین توسعه و ضد توسعه فرهنگی و اجتماعی شهر تهران، تهران، فرهنگ آشنا.
----- (۱۳۹۱) مقدمه‌ای بر روش سیاست‌گذاری فرهنگی، تهران، جامعه‌شناسان.

----- (بی تا) اجرا پژوهشی، تهران، در دست انتشار.

الوانی، مهدی (۱۳۷۱) مدیریت عمومی، تهران، نی.

----- (۱۳۸۵) تصمیم‌گیری و تعیین خط‌مشی دولتی، تهران، سمت.

----- (۱۳۸۷) «خط‌مشی عمومی و اجرا»، مجله حقوق و مصلحت، سال اول، شماره اول، صص ۴۵-۵۸.

اولسون، دیوید ام (۱۳۸۲) نهادهای مردم‌سالار قانون‌گذاری (دیدگاهی مقایسه‌ای)، ترجمه علیرضا طیب، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس.

ایوبی، حجت‌الله (۱۳۹۰) احزاب سیاسی در فرانسه، تهران، سمت.

بشیریه، حسین (۱۳۸۵) جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نی.

پارسونز، وین (۱۳۸۵) مبانی سیاست‌گذاری عمومی و تحلیل سیاست‌ها، جلد اول الف و ب، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

رحمانی‌پور، فائزه (۱۳۹۰) تحلیل رابطه بین فعالیت احزاب سبز و نقش آنها در سیاست‌گذاری اتحادیه اروپا در زمینه محیط‌زیست، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۹) بنیادهای علم سیاست، تهران، نی.

قلی‌پور، رحمت‌الله (۱۳۹۰) حکمرانی خوب و الگوی مناسب دولت، تهران، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد تهران.

مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۹) روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاج یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مولر، پیر (۱۳۸۷) سیاست‌گذاری عمومی، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران، دادگستر.

وحید، مجید (۱۳۸۳) سیاست‌گذاری عمومی، تهران، میزان.

----- (۱۳۸۴) «نگاهی به مشکل سیاست‌گذاری عمومی در ایران در قالب جامعه‌شناسی

سازمان‌ها و با بهره‌گیری از مفهوم مرجعیت»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه

هاولت، مایکل و ام رامش (۱۳۸۰) مطالعه خط‌مشی عمومی، ترجمه عباس منوریان و ابراهیم گلشن، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی.

- Allisons, geraham (1971) *Essence of Decisions*, Boston, Little Brown.
- Birkland, T (2005) *An Introduction to Policy Process* (2 Ed.) new york, ME Sharp.
- Carson, Marcus, Tom R. Burns, and Dolores Calvo (2009) *paradigms in public policy: theory and practice of paradigm shift in the EU*, Peter Lang.
- Dunn, William (1995) *Public policy analysis, an introduction*, Englewood cliffs prentice hall.
- Dye, Tomas (2002) *Understanding Public Policy*, New Jersey, Prentic Hall.
- Fischer, Frank, Gerald J, Miller, Mara S, Sidney (2007) *Handbook of Public Policy Analysis*, Taylor & Francis.
- Hogwood, B, and Gunn, L (1984) *Policy Analysis for Real World*, Oxford, Oxford University Press.
- Kingdon, Johan (1984) *Agendas, Alternatives, and Public Policies*, Boston, Littlebrown.
- Lasswell, Harold (1951) *The policy orientation*, Stanford, Stanford University Press.
- Moran, Michael, Rein, Martin and Goodin, Robert (2006) *the oxford handbook of public policy*, oxford, oxford university press.
- Olson, david m and Norton, Philip (1996) "legislatures in democratic transition", *the new parliaments of central and eastern Europe*.
- Peters, Gay (2004) *American Public Policy, Pomise and Performance* (7 Ed.) new yourk, CQ Press.
- Richards, Daivid (2002) *Public Policy in a Changing World, Governance and Public Policy in the UK*, Oxford, Oxford University Press.
- Sabatier, Paul (1993) *Policy Change and Learning, An Advocacy Coalition Approach*, Oxford, Westview Press.
- UNEP (2009) *integrated policy making for sustainable development*, UNEP publication.
- Walter j, oleszek (1989) *congressional procedures and the policy process*, third edition.
- Wiliams, walter (1971) *social policy research and analysis: the experience in the federal social agencies*. New york: elsevier.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ۱۷۱-۱۴۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۵

اضطراب و نقش آن در کنش سیاسی (مطالعه موردی: دانشجویان پسر دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)

* علی اشرف نظری

** حنیف عموزاده مهدیرجی

چکیده

احساسات انسانی، تمام ابعاد زندگی بشر را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و تصور بروز کنش سیاسی کاملاً عقلانی از سوی شهروندان مورد تأمل و نقد قرار گرفته است. برخی از عوامل روانی مثل اضطراب، به عنوان یک متغیر تأثیرگذار درونی در انسان، نه تنها زندگی روزمره ما، بلکه حیات سیاسی اکثر شهروندان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. در مقاله حاضر، اثر اضطراب به عنوان متغیری تأثیرگذار بر رفتار سیاسی شهروندان مورد توجه قرار گرفته است. برای آزمون فرضیه، بر اساس قضیه حد مرکزی، نمونه‌ای ۳۵ نفره از میان دانشجویان پسر دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در سال ۱۳۹۱ ه.ش مد نظر گرفته شده است. استدلال اصلی مقاله این است که تأثیرگذاری اضطراب بر سطح رفتار سیاسی، ماهیت دو سویه دارد: نخست، هر چه اضطراب افزایش یابد، سطح رفتار سیاسی شهروندان نیز افزایش می‌یابد؛ اما اگر میزان اضطراب به درجه خطرناک و بیمارگونه خود نزدیک شود و موجب تنش‌های اضطرابی- روانی شود، در آن صورت نه تنها رفتار سیاسی افزایش نمی‌یابد، بلکه شهروندان برای کاهش دادن به میزان اضطراب خود، سعی در استفاده از سازوکارهای دفاعی می‌کنند که این مسئله به نحوی دو قطبی می‌تواند از یکسو تشدید فعالیت‌های اجتماعی و از

aaashraf@ut.ac.ir

hammozadeh@ut.ac.ir

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران

** دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری، دانشگاه تهران

۱۴۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

سوی دیگر، انزوای سیاسی را برای آنها در پی داشته باشد. در پایان مقاله، مدلی ارائه شده که می‌تواند چگونگی بازگشت تعادل به جامعه را نمایش دهد.

واژه‌های کلیدی: اضطراب، عقلانیت، سیاست، مشارکت، روانشناسی سیاسی.

مقدمه

در آثار کلاسیک، رفتار آدمی در مجموعه‌های انسانی همچون طبقه، قوم یا گروه‌های ثانویه بررسی شده است. «گوستاو لوبون^۱»، نخستین پژوهشگری است که به مطالعه روان‌شناسی اقوام مختلف پرداخته است. در آثار متأخر لوبون، بررسی رفتار سیاسی گروه‌ها و طبقات اجتماعی، به‌ویژه طبقه کارگر و توده مردم مورد توجه بیشتری قرار گرفت (لوبون، ۱۳۷۱: ۱۶-۱۹).

اما شاید مشکل کار لوبون بیش از هر چیز، برداشت کلاسیک و پیشافروری وی - که مبتنی بر تصویری عقلانی از انسان بود - تلقی گردد. بسیاری از افراد وقتی صحبت از روان‌شناسی می‌کنند، بر این باور هستند که روان‌شناسی، مجموعه رفتاری است که مبتنی بر عقلانیت فرد بوده، کاملاً قابل پیش‌بینی است. در صورتی که در یافته‌های جدید محققان بزرگ قرن بیستم به بعد، نشان داده شده که رفتار انسان‌ها بر اساس مؤلفه‌های مختلفی می‌تواند استوار باشد و نمی‌توان همه‌چیز را به عقلانیت فروکاست (فتحی آشتیانی، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۶).

بررسی رفتار سیاسی انسان ذیل مجموعه رفتارهای اجتماعی وی در قالب مباحث روان‌شناسی اجتماعی و سیاسی، مدتی است که مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. در این میان، رفتار سیاسی دانشجویان، موضوعی به نسبت پیچیده در حوزه مطالعات روان‌شناسی سیاسی محسوب می‌شود. در میان آثار مطرح‌شده در میان فارسی‌زبانان، برخی جنبش‌های دانشجویی را کلیتی منسجم و تحت تأثیر امور گفتمانی و غیر گفتمانی و در قالب پراکسیس موجود در محیط دانشگاهی و جامعه بررسی می‌کنند (ر.ک: کچوئیان و کلانتری، ۱۳۹۳) و عده‌ای دیگر قائل به پیش‌بینی ناپذیری رفتار سیاسی ایرانیان به‌ویژه دانشجویان هستند (ر.ک: اصلاحچی، ۱۳۸۷).

به نظر می‌رسد که این دسته‌بندی‌ها به شکلی ذهنی و گسسته از واقعیت‌های عینی مرتبط با عوامل اثرگذار بر کنش سیاسی صورت پذیرفته است. در واقع آثار منتشرشده بیشتر با نگاهی جامعه‌شناختی به دنبال قاعده‌مند توصیف نمودن کنش سیاسی دانشجویان بوده‌اند (ر.ک: Mashayekhi, 2001). در حالی که مقاله حاضر به دنبال طرح مسئله‌ای جدید برای بررسی رفتار سیاسی شهروندان از منظری روان‌شناختی است. به

1. Gustave Le Bon

طور کلی کنش سیاسی بروندادی است برآمده از رابطه میان شهروندان و ساخت قدرت سیاسی که امروزه و در عصر جدید در قالب سازوکارهای دموکراتیک و انتخاباتی نمود یافته است. بنابراین بررسی رفتار و کنش سیاسی دانشجویان می‌باید از این منظر و در چارچوب شاکله‌های رفتاری شکل‌گرفته در دوران مبارزه برای کسب قدرت در ساختار سیاسی، آن هم به صورت بیشتر مسالمت‌آمیز مورد توجه قرار گیرد.

با توجه به اینکه اینگونه تعابیر کلاسیک، تأثیر مؤلفه‌های احساسی بر رفتار سیاسی انسان را نادیده می‌گیرند، این مقاله سعی کرده تا دیدگاه پیشین را نقد کند و مؤلفه‌های هیجانی و احساسی را به عنوان منابع رفتار سیاسی انسان نمایش دهد. عمده تحقیقات صورت‌گرفته در ایران نیز معطوف به بررسی رفتار انتخاباتی حوزه‌های مختلف انتخاباتی بر اساس عوامل اجتماعی و اقتصادی بوده است (ر.ک: جعفری‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۰). توجه به جغرافیا، مذهب، گروه‌های مرجع، رسانه و تبلیغات و... از جمله عوامل مورد ارزیابی است که در این میان بی‌توجهی به عوامل روانی کاملاً مشهود به نظر می‌رسد (ر.ک: محمدی‌فر و دیگران، ۱۳۹۲).

نخستین پرسشی که پژوهشگر با آن روبه‌رو می‌شود، بررسی رابطه میان اضطراب و سطح رفتار سیاسی است. در ضمن با تغییر میزان اضطراب، چه نوع رفتار سیاسی را می‌توان از یک شهروند یا فعال سیاسی انتظار داشت؟ آیا اضطراب فی‌نفسه می‌تواند در وقوع یک کنش سیاسی تعیین‌کننده باشد؟ راه‌کارهای مناسب برای کنترل اضطراب سیاسی شهروندان کدامند؟

در این مقاله تلاش شده که با نگاهی هدفمند به رویکردهای مهم در حوزه روان‌شناسی سیاسی، به تحلیل نقش اضطراب در سیاست و کنش سیاسی پرداخته شود، تا امکان تجزیه و تحلیل فرضیه این مقاله فراهم گردد. فرضیه مقاله این است که تأثیرگذاری اضطراب بر سطح رفتار سیاسی، ماهیت دوسویه دارد: نخست، هر چه اضطراب افزایش یابد، سطح رفتار سیاسی شهروندان نیز افزایش می‌یابد؛ اما اگر میزان اضطراب به درجه خطرناک و بیمارگونه خود نزدیک شود و موجب تنش‌های اضطرابی - روانی شود، در آن صورت نه تنها رفتار سیاسی افزایش نمی‌یابد، بلکه شهروندان برای کاهش دادن به میزان اضطراب خود سعی در استفاده از سازوکارهای دفاعی می‌کنند که این مسئله می‌تواند موجب دوقطبی شدن کنش سیاسی شود و در نتیجه از یکسو

موجب تشدید فعالیت‌های اجتماعی و از سوی دیگر سبب انزوای سیاسی شود. بررسی صورت‌گرفته در این مقاله نیز نشان می‌دهد که شصت درصد از دانشجویانی که دارای اضطراب نرمال هستند، با افزایش میزان اضطراب، سطح رفتار سیاسی در آنها افزایش می‌یابد؛ اما در وضعیت اضطراب خطرناک، رفتار سیاسی دوقطبی دارند. مطالعه موردی صورت‌گرفته در این تحقیق مربوط به ۳۵ دانشجوی پسر دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است که در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۹۱ انجام گرفته است. در این راستا برای سنجش میزان اضطراب و سطح رفتار سیاسی از دو پرسشنامه استفاده شده است. مورد نخست، آزمون اضطراب کتل^۱ است که شامل چهل سؤال است و پرسشنامه دوم که توسط محقق تدوین شده است، در برگیرنده هجده پرسش پژوهشی است.

پیش‌بینی مقاله حاضر این است که آزمون‌شونده دارای اضطراب متوسط و نرمال (تراز ۴ تا ۶)، سطح رفتار سیاسی متوسط یا رو به بالا خواهد داشت (بین ۲/۵ تا ۳/۵)؛ اما اگر اضطراب فرد، نمره بالایی را در برگرد (تراز ۷ و ۸ به شکل روان آزرده و تراز ۹ و ۱۰ به شکل مرضی و بیمارگونه)، شاهد کاهش سطح رفتار سیاسی خواهیم بود؛ زیرا وی به سمت استفاده از سازوکارهای دفاعی رفته و در جهت تشدید فعالیت‌های اجتماعی یا انزوای سیاسی حرکت می‌کند.

در ادامه مقاله، در بخش تبیین مفاهیم، ابتدا واژگان مورد استفاده در تحقیق به‌طور اجمالی تعریف شده و پس از آن محقق سعی کرده است تا نظریه‌های علمی مرتبط با موضوع پژوهش را بیان نماید. در این بخش، آرای نظریه‌پردازانی همچون فروید، آدلر و در نهایت مارکوس بررسی می‌شود. پس از چارچوب نظری، داده‌های میدانی‌ای که محقق از آنها استفاده کرده، مطرح شده است و در ادامه آن، مدلی ارائه خواهد شد که می‌تواند چگونگی بازگشت تعادل مشارکت‌پذیری سیاسی را تشریح کند.

تبیین مفاهیم

از آنجایی که موضوع تحقیق حاضر به دنبال بررسی تأثیرات اضطراب و رفتارهای نامطلوب سیاسی بر سطح مشارکت و فعالیت سیاسی افراد جامعه است، در ادامه بحث،

رفتار سیاسی

روانشناسی سیاسی به دنبال تبیین رفتار سیاسی افراد به‌ویژه شهروندان و فعالان سیاسی است. البته دامنه تعریف برای مفهوم رفتار سیاسی بسیار وسیع بوده و انواع کنش‌های عادی روزمره گرفته تا رأی دادن، جنگ، خشونت و حتی کشتار دسته‌جمعی را شامل می‌شود. در واقع رفتار سیاسی را می‌توان مجموعه عکس‌العمل‌های انسان در نظر گرفت که معطوف به قدرت و اقتدار است و ابتدا با رفتارهای مسالمت‌آمیز برای کسب قدرت شروع شده و در نهایت افراط‌گرایی، تروریسم، قتل و خشونت را در برمی‌گیرد. پاره‌ای از نویسندگان به‌ویژه محققان آمریکایی از واژه مشارکت سیاسی نیز استفاده می‌کنند که در برگیرنده مجموعه فعالیت‌های فرد برای دستیابی به قدرت است و بیشتر بر جنبه مسالمت‌آمیز رفتار سیاسی تأکید دارد که عمدتاً در قالب رأی دادن و فعالیت در احزاب و تشکل‌های سیاسی خلاصه می‌شود (فتحی آشتیانی، ۱۳۸۵: ۲۷-۲۹).

«جولیان وودوارد»^۱ و «المو روپر»^۲ برای استخراج شاخص‌های رفتار سیاسی، مصاحبه‌ای را میان هشت هزار نفر از شهروندان آمریکایی ترتیب داده‌اند. نتیجه تحقیق این دو نشان می‌دهد که رفتار سیاسی شهروندان از پنج جریان مختلف تشکیل شده است. وودوارد این جریانات^۳ را اینگونه طبقه‌بندی می‌کند:

۱. رأی دادن و فعالیت انتخاباتی
۲. حمایت از یک گروه سیاسی از طریق عضویت در آن
۳. ارتباط‌گیری با شخصیت‌های پارلمانی
۴. عضویت در یک حزب سیاسی و تلاش در جهت ارتباط‌گیری با اعضای حزب در پارلمان
۵. مشارکت مقدماتی در سیاست از طریق گفتگو و بحث کردن با دوستان و آشنایان (Woodward & Roper, 1956: 133).

1. Julian Woodward
2. Elmo Roper
3. Channels

وودوارد معتقد است که اعتبار ظاهری^۱ این شاخص‌ها برای سنجش رفتار سیاسی کفایت می‌کند؛ زیرا الگوهای رفتاری تحت تأثیر مؤلفه‌های زیادی همچون جغرافیا و فرهنگ بوده، انواع زیادی را شامل می‌گردند (Woodward & Roper, 1956: 134).

همان‌طور که ملاحظه شد، وودوارد بیشتر بر اساس رفتار انتخاباتی و دموکراتیک رأی‌دهندگان آمریکایی به استخراج این شاخص‌ها پرداخته است و با توجه به تعریفی که در این اثر از رفتار سیاسی ارائه شده است، نمی‌توان این پرسشنامه و شاخص‌های آن را جامع و مانع نامید. با این حال اثر وودوارد می‌تواند چارچوب کلی برای ارائه شاخص جهت ارزیابی رفتار سیاسی طبق تعریف مطرح‌شده در اختیار قرار دهد. از سوی دیگر شکل طرح سؤالات این محقق، بر اساس رفتارهای آزمون‌شونده است.

با توجه به اینکه کشور ایران مدت زمان اندکی است که تجربه فرآیندهای انتخاباتی را به خود دیده و فعالیت سیاسی چند دهه‌ای است که در کشور رواج یافته است، انتظار می‌رود تا شهروندان با محافظه‌کاری بیشتری درباره رفتار سیاسی خود نظر دهند. از این رو پرسش‌های مطرح‌شده توسط پژوهشگر می‌بایست ماهیت انتزاعی‌تری داشته باشد. در این تحقیق، هفت شاخص زیر برای طراحی پرسشنامه و تحلیل داده‌ها در نظر گرفته شده است:

۱. مطالعه روزنامه، گوش دادن به اخبار، پرس‌وجو درباره وقایع سیاسی اتفاق‌افتاده

در طول روز

۲. بحث کردن و شرکت در سخنرانی‌ها و گردهمایی‌های سیاسی

۳. مشارکت در انتخابات به عنوان رأی‌دهنده و هوادار یک کاندیدای خاص

۴. عضویت در ستادهای انتخاباتی متعلق به کاندیداها

۵. عضویت در گروه‌های سیاسی، احزاب و حتی گروه‌های نفوذ

۶. تماس با نخبگان سیاسی

۷. شرکت در فعالیتهای اعتراضی

هفت شاخص یادشده تقریباً تمامی عوامل به‌کاررفته در بخش تعاریف را نشان می‌دهد. البته به جز شاخص جنگ و کشتار که در واقع رفتاری فراتر از رفتارهای

۱۵۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
اعتراضی چون تظاهرات تلقی شده و اساساً تناسبی با ویژگی‌های رفتار سیاسی
قاعده‌مند در دنیای امروز ندارد.

اضطراب

اضطراب، معمول‌ترین پاسخ به محرک تنش‌زاست. منظور از اضطراب، هیجانی است که در قالب کلمه‌هایی همچون دل‌شوره، نگرانی، تنش و ترس تجربه می‌شود. در مواجهه با رویدادهای رنج‌آورتر از تحمل معمولی آدمی، گاهی مجموعه نشانه‌های حاد ناشی از اضطراب به نام اختلال «تنش پس‌آسیبی»^۱ بروز می‌کند. نشانه‌های عمده این اختلال عبارتند از احساس بیهودگی همراه با بی‌علاقگی به فعالیت‌های قبلی و احساس بیگانگی با دیگران، بازسازی مکرر فاجعه در خاطرات و رؤیاهای، اختلال در خواب و همچنین نداشتن تمرکز برای امور روزمره (اتکینسون و دیگران، ۱۳۸۸: ۵۲۸). این اختلال پس از رویداد آسیب‌زا ایجاد شده و ممکن است هفته‌ها، ماه‌ها و حتی در مواقعی سال‌ها به طول بینجامد. اما این اختلالات باعث بروز واکنش‌های خاصی از طرف افراد سانحه‌دیده می‌شود، نظیر خشم و پرخاشگری و افسردگی و خمودگی.

سازوکارهای دفاعی

سازوکارهای دفاعی، شیوه غیر ارادی و تقریباً ناخودآگاهانه و غیر تعقلی برای کاهش اضطراب و حفظ شخصیت است که تحریف واقعیت و خودفریبی، کم و بیش در آنها به چشم می‌خورد. افراد در مواجهه با خطر در اکثر مواقع از چند سازوکار استفاده می‌کنند که عبارتند از: سرکوب^۲، تصعید^۳، واکنش‌سازی^۴، فرافکنی^۵، عمل‌زدایی^۶، انزوا^۷، جابه‌جایی^۸ و تثبیت^۹ (فیست و فیست، ۱۳۸۷: ۴۹-۵۵).

1. Post-Traumatic Stress Disorder
2. Repression
3. Sublimation
4. Reaction Formation
5. projection
6. Undoing
7. Isolation
8. Displacement
9. Fixation

در این میان برخی از سازوکارهای دفاعی ای که فرد مضطرب از آن استفاده می‌کند، ماهیتی مرتبط با کنش‌های اجتماعی افراد و همچنین تناسبی مفهومی با پژوهش کنونی دارند. در این بین، مفاهیمی چون تصعید و جابه‌جایی مورد توجه قرار گرفته است. تصعید یا والایش به آن معناست که فرد به جای سرکوب هدف، آن را با اهداف اجتماعی و فرهنگی جایگزین می‌کند. بازگشت فرد به فعالیت‌های اجتماعی و هنری در این راستا قابل تبیین است. از سوی دیگر فرد مضطرب پس از شکست، در حذف مانع از سازوکار دفاعی جابه‌جایی استفاده می‌کند. جابه‌جایی باعث انتقال امیال نامعقول فرد به اشخاص و یا اشیای گوناگون می‌شود (شولتز و شولتز، ۱۳۸۹: ۶۴-۶۹). انتقال خشونت فرد مضطرب از یک شیء یا فرد به شیء یا فردی دیگر به کمک سازوکار دفاعی جابه‌جایی قابل توجیه است.

پیشینه پژوهش

نخستین بار فروید، اضطراب را وارد ادبیات پژوهشی رشته روان‌شناسی کرد. در نظر فروید، انسان متعارف کسی است که مراحل رشد جنسی - روانی را با موفقیت گذرانده باشد و در هیچ‌یک از مراحل بیش از حد تثبیت نشده باشد. در روان‌شناسی، انسان‌های نامتعارف را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: یکی افرادی که اختلالات عصبی دارند و دیگر افرادی که حالات شدید روانی دارند و اصطلاحاً به آنها افراد روان‌پریش^۱ گویند. هسته مرکزی حالات روان‌رنجوری یا نوروتیک^۲ یا همان روان عصبی، اضطراب است. نوروها، کوشش برای تسکین اضطراب‌ها هستند که باعث ایجاد تعارض می‌شوند. در مکتب فروید، اضطراب یک ترس درونی است، ترس از اینکه مبدا تجارب تلخ گذشته دوباره یادآوری شوند؛ تجاربی که با تنبیه و ممانعت از ارضای کشش‌های غریزی همراه بوده است. در واقع اضطراب به‌مانند زنگ خطری است برای خود که مبدا تجارب دردآور گذشته دوباره تکرار شود. اضطراب در این رویکرد با ترس یکسان است؛ با این تفاوت که منبع ترس، خارجی و بیرونی است، اما اضطراب، حالتی درونی دارد (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۶۵: ۵۱-۵۵).

1. Psychotic
2. Neurotic

فروید، اضطراب‌ها را به سه دسته اضطراب عینی^۱، اضطراب روان‌رنجور^۲ و اضطراب اخلاقی^۳ تقسیم می‌کند. اضطراب عینی تقریباً به ترس شباهت دارد. این نوع اضطراب به صورت احساس خوشایند و نامشخص درباره‌ی خطری احتمالی تعریف می‌شود. عموماً وقتی تهدید عینی دیگر وجود نداشته باشد، ترس ما فروکش می‌کند. اما اضطراب روان‌رنجور در کودکی ریشه دارد و به صورت نگرانی از خطر نامعلوم تعریف می‌شود. خود این احساس در «آگو» (خود) وجود دارد، اما از تکانه‌های نهاد سرچشمه می‌گیرد. از سوی دیگر، اضطراب اخلاقی قرار دارد که عمدتاً از ۵-۶ سالگی آغاز می‌شود. این اضطراب به عنوان پیامد تعارض میان خود و فراخودمان صورت می‌گیرد (شولتز و شولتز، ۱۳۸۹: ۶۲-۶۴).

اما پس از فروید، «آدلر» قرائت دیگری از مفهوم اضطراب مطرح کرد. اجتماع یا علاقه اجتماعی، کلیدواژه فهم آثار آدلر محسوب می‌شود. آدلر، این مفهوم را به صورت استعداد فطری فرد برای همکاری کردن با دیگران جهت رسیدن به هدف‌های شخصی و اجتماعی تعریف کرده است. وی معتقد بود که انسان را نمی‌توان مجزا از دیگران مطالعه کرد، بلکه مطالعه انسان فقط باید در زمینه اجتماعی او انجام پذیرد. نوروز^۵ و سایکوز^۶ کوششی است برای رها کردن فرد از تمام محدودیت‌های جامعه. در واقع تلاش برای برتری^۷، انگیزه اصلی انسان محسوب می‌گردد. برتر بودن یعنی فراتر رفتن از آنچه هم‌اکنون هستیم (فیست و فیست، ۱۳۸۷: ۸۷-۹۰).

این برتر بودن به معنی رهبری یا تسلط کل جامعه نیست، بلکه می‌تواند اداره عالی یک زندگی را نیز شامل شود. افراد روان‌رنجور بیش از افراد عادی، زندگی خود را بر پایه کسب قدرت و تسلط بر دیگران بنا می‌کنند. عقده حقارت می‌تواند ناشی از ضعف‌های روانی یا اجتماعی باشد که به صورت ذهنی احساس می‌شود و یا از معلولیت‌های واقعی بدن نشئت می‌گیرد. تمایل بیش از حد به کسب قدرت موجب می‌شود که فرد دائماً

-
1. Objective Anxiety
 2. Neurotic Anxiety
 3. Moral Anxiety
 4. Ago
 5. Neurosis
 6. Psychosis
 7. Striving for Superiority

تمامی مسئولیت‌ها و خواسته‌هایی را که دیگران و جامعه از او انتظار دارند، قبول کند (پروچاسکا و نورکراس، ۱۳۸۷: ۱۱۲-۱۱۸).

یعنی نوروز به عبارت ساده آن، حاصل برآیند فرد، تجربه، محیط و درنهایت درخواست‌های او از زندگی است. نظریهٔ آدلر از این جهت حائز اهمیت است که به نقش قدرت‌طلبی در رفتار فرد تأکید می‌کند. در ادبیات جدیدی که دربارهٔ شخصیت قدرت‌طلب نوشته شده است، نظریه‌پردازان تلاش کرده‌اند به جای توصیف قدرت‌طلبی به عنوان سندرم (نشانگان)^۱ پیش‌داوری یا به عنوان مقوله‌ای ذاتاً سیاسی، هستهٔ روان‌شناختی آن را از طریق تأکید بر جهت‌گیری اجتماعی - احساسی^۲ یا شناختی مشخص کنند. نظریه‌پردازانی که جهت‌گیری اجتماعی - احساسی را در دستور کار قرار می‌دهند، هستهٔ روان‌شناختی، قدرت‌طلبی را با تأکید بر جهت‌گیری‌های عاطفی - اجتماعی یا شناختی در رابطه با افرادی که دارای افکار خشن^۳ یا احساساتی هستند، مطالعه قرار می‌کند. در این زمینه، پژوهشگران معتقدند که شخصیت‌های قدرت‌طلب، خشن یا احساساتی و مهربان هستند (تد گرتزل و هانس ایسنک^۴)، دائماً احساس ترس می‌کنند (دیوید وینتر و بیل پترسون^۵)، جهان را جای خطرناکی می‌دانند (جان داکیت^۶)، از خودمختاری فردی ناخرسند هستند و احساس خوشایندی نسبت به آن ندارند (دتلف اُستریچ^۷) و هم‌نوایی را ابزاری برای تحقق نظم اجتماعی می‌پندارند (Pratto, 2004: 4).

ایسنک پس از بررسی دو تیپ شخصیتی «برون‌گرا» و «روان‌پریش» یا «یک‌دنده»^۸ استدلال کرد که شخصیت روان‌پریش یا یک‌دنده، فرد را جزم‌گرا، حيله‌گر، ماکیاولی‌گرا و مصمم می‌کند. افرادی که در این دسته قرار می‌گیرند، خونسرد، القاپذیر، ستیزه‌جو و احتمالاً بیشتر مستعد تعصب و عدم گذشت نسبت به دیگران هستند (Augoustinus & Reynolds, 2001: 89).

1. Syndrome
2. Socio-emotional
3. Tough- Minded
4. Ted Goertzel and Hans Eysenck
5. David Winterand Bill Petersen
6. John Duckitt
7. Detlef Oesterreich
8. Psychoticism or Toughmindedness

۱۵۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

مارکوس^۱، مهم‌ترین پژوهشگر در حوزه تأثیر اضطراب بر رفتار سیاسی محسوب می‌شود. وی کار خود را با انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در حد فاصل سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۰ شروع کرد و نتیجه نهایی آن را به صورت یک نظریه جامع در سال ۱۹۹۳ منتشر کرد. اثر برجسته مارکوس در این مقاله به عنوان نظریه تبیین‌کننده فرضیه انتخاب شده است که در قالب نظریه هوش عاطفی به آن پرداخته خواهد شد. در کنار آثار مارکوس، پژوهشگران دیگری نیز به بررسی تأثیر اضطراب بر رفتار سیاسی پرداخته‌اند. در این راستا لین، توانایی شناختی مردم را با ماهیتی تجربی مطالعه کرده است. از این منظر، وی معتقد است که تکالیف بازاری (اقتصادی) با توجه به وجود جدل‌های اجتماعی میان فعالان اقتصادی، اطلاع‌رسانی سایبرناتیک و وجود سازوکار تنبیه و پاداش درون بازار، نوعی تقابل را با تکالیف سیاسی شکل می‌دهد؛ زیرا وظایف سیاسی بر محدود کردن گردش آزادانه اطلاعات و آموزش غیر مؤثر تأکید دارد، اما سازوکارهای مربوط به بازار در مقابل آن قرار می‌گیرد (Lane, 1983: 468).

این همان نظری است که مک‌گرو به عنوان مؤلفه‌های شناختی مطرح می‌کند. شناخت اجتماعی به این معنی که چگونه مردم درباره خودشان و دیگران فکر می‌کنند و شناخت سیاسی از این جهت که مردم چه تصوراتی نسبت به جهان سیاست دارند؛ زیرا شناخت شهروندان بر نحوه رفتار و قضاوت سیاسی آنها مؤثر است (MacGraw, 2000: 88-87).

هر دو مؤلف بر نقش اطلاع‌رسانی و عناصر شناختی بر رفتار سیاسی تأکید داشتند که خلاصه موارد یادشده، در کار جاناتان مک‌دونالد و گابریل لنز نیز دیده می‌شود. این دو بر این باورند که اضطراب به عنوان عامل تحریک‌کننده برای کسب اطلاعات عمل می‌کند. تأثیر اضطراب بر جمع‌آوری اطلاعات به این شکل است:

الف) افرادی که احساس اضطراب می‌کنند، خود را نیازمند دریافت اطلاعات می‌دانند.

ب) شهروندانی که احساس اضطراب می‌کنند، از منابع اطلاعاتی آماده (در دسترس) برای غلبه بر استرس خود استفاده می‌کنند.

ج) آنها خود را بیشتر موظف به رأی دادن می‌دانند، تا کسانی که احساس اضطراب ندارند (Lenz & McDonald, 2008: 479- 482).

در واقع مجموعه‌ای از عوامل شناختی باعث می‌شود تا افراد درصدد کسب اطلاعات از جهان سیاست برآیند. بنابراین مشخصه‌هایی چون تهدیدهای امنیتی و اقتصادی به عنوان عوامل شتاب‌دهنده در جهت کسب اطلاعات برای شهروندان عمل می‌کنند که این پدیده نیز در قالب نظریه هوش عاطفی به طور کامل بررسی خواهد شد.

البته شناخت سیاسی تنها محدود به جهان سیاست نیست. ارزیابی شهروندان درباره نخبگان سیاسی نیز در زمره شناخت سیاسی تلقی می‌شود. حساسیت شهروندان به مسائلی چون فساد اخلاقی، مهارت‌های نخبه سیاسی در حوزه‌های اقتصاد کلان، اعتقاد نخبگان به روش حل مسالمت‌آمیز منازعات سیاسی (به‌ویژه در کشورهای دموکراتیک)، وجود چارچوب‌های اخلاقی - حمایتی از سیاست‌های اشخاص بلندپایه مملکتی و...، همگی جزء مؤلفه‌های تأثیرگذار بر شناخت سیاسی شهروندان است که باعث می‌شود افراد در فرآیندهای تصمیم‌گیری از سنت‌های عقلایی رایج در جامعه دموکراتیک فاصله گیرند و به رویکردهای احساسی رجوع کنند (Flavin & Keane, 2012: 64; Stearns, 1985: 813).

علاوه بر آثار نام برده شده، پترسون^۱ معتقد است افرادی که در وضعیت فقدان استرس قرار دارند، تمایلی برای فعالیت‌های سیاسی نشان نمی‌دهند (Peterson, 1986: 76). همچنین براک^۲، میزان اضطراب در بین فعالان سیاسی آمریکایی را بررسی کرده است. وی آماری ارائه می‌کند که نشان می‌دهد لیبرال‌ها در آمریکا دارای اضطراب بیشتری نسبت به سایر فعالان سیاسی هستند و پس از لیبرال‌ها، به ترتیب میان‌روها و محافظه‌کاران قرار می‌گیرند (Brack & Zhang, 2005: ر.ک).

چارچوب نظری

چارچوب نظری مورد استفاده در این پژوهش در قالب نظریه هوش عاطفی^۳ مطرح

1. Peterson
2. Brack
3. Affective Intelligence

شده است. نظریه هوش عاطفی با نام دو تن از پژوهشگران برجسته در حوزه تأثیر اضطراب بر رفتار سیاسی یعنی مارکوس و مک کوئن شناخته می‌شود. مارکوس، کار خود را با بررسی انتخابات داخلی آمریکا آغاز کرد. او ابتدا مدلی را مبنی بر چگونگی پویایی انتخاب رأی‌دهندگان در انتخابات مطرح کرد (Markus & Converse, 1979: 1055).

انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۸۰ برای او نقطه عطفی محسوب می‌شد، زیرا وی پس از آن توانست کار تحقیقاتی خود را در قالب یک طرح بلندمدت دنبال کند و نتیجه نهایی را در سال ۱۹۹۳ منتشر نماید که ماحصل آن، نظریه هوش عاطفی است. مارکوس این‌طور استدلال می‌کند که واکنش مردم به نامزدها تنها مثبت یا منفی یا در واقع به صورت ارزشی نخواهد بود، بلکه همراه با هیجانات خاص است. نظریه‌های سنتی درباره تأثیر هیجانات بر رأی دادن، بیان می‌دارند که احساسات مثبت یا منفی درباره نامزدها مستقیماً بر نحوه رأی دادن شهروندان مؤثر است. مارکوس و مک کوئن، تصویر دقیق‌تری از نحوه تأثیر هیجانات دوران انتخابات بر رفتار سیاسی ارائه دادند. در واکنش به نامزدها و وقایع سیاسی، دو هیجان محوری دارد: اضطراب و اشتیاق (ر.ک: Marcus & MacKuen, 1993).

اشتیاق بر این مسئله که به چه کسی رأی داده شود، تأثیر می‌گذارد و اضطراب، جریان جست‌وجو برای نامزدها را افزایش می‌دهد. زمانی که افراد دچار اضطراب نشوند، طبق عادت همیشگی خود (در اینجا یعنی تعلق حزبی)، رأی خواهند داد. از این‌رو اضطراب، نقش مهمی در پردازش اطلاعات دارد و موجب یادگیری می‌گردد. نمونه موردی که مورد بررسی این دو محقق قرار گرفت، دوره ریاست‌جمهوری جیمی کارتر است. وی که در دوران ریاست خود، وضعیت پر فراز و نشیبی را سپری می‌کرد، تأثیر بسزایی بر رفتار رأی‌دهندگان انتخابات ۱۹۸۰ گذاشت (ر.ک: Markus, 1982).

عملکرد کارتر در رویارویی با رخدادهایی چون انقلاب اسلامی در ایران، مسئله گروگان‌گیری، حضور نظامی شوروی در افغانستان و بحران اقتصادی آمریکا، منجر به ایجاد اضطراب در بین هواداران و اعضای حزب دموکرات آمریکا شد که در نتیجه آن، تعداد زیادی از هواداران حزب دموکرات و کارتر، دیگر اعتماد خود را به او از دست داده بودند و در نتیجه رأی خود را در جهت حمایت از جمهوری خواهان به صندوق‌های رأی انداختند. به طور کلی اضطراب درباره نامزد حزب دیگر، طبیعی است. آن چیزی که

اضطراب ایجاد می‌کند، تردید نسبت به باورهای موجود دربارهٔ حزب مورد علاقهٔ فرد است (کاتم و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۰۸-۲۱۰).

مارکوس در ادامهٔ کار تحقیقاتی خود به نقد دیدگاه بسیاری از عصب‌شناسان پرداخت؛ زیرا به نظر وی، آنها تمامی تصمیم‌های انسان را بر محور انتخاب عقلانی تحلیل می‌کنند. در واقع او در تحقیق‌های بعدی خود نشان داد که حتی انسان آغازین نیز تنها بر اساس منافع خودش تصمیم نمی‌گیرد. در نتیجه عمده تصمیمات وی بر اساس گرایش‌ها و علایق او اتخاذ می‌گردد (Marcus & et al, 2000: 37-38).

او در ادامهٔ تحقیقاتش، بحث تحمل سیاسی را مطرح کرد. مارکوس نشان داد که به وجود آمدن یک محرک اضطراب‌زای بیرونی در بالا بردن تحمل سیاسی اشخاص و افزایش تفاهم‌های میان فردی، مؤثر است. تحقیق او در دو بخش ارائه شد و نشان داد که چگونه اضطراب از یک طرف سبب واکنش افراد با گرایش‌های قوی‌تر و متعصبانه‌تر می‌شود و از سوی دیگر چگونه می‌تواند باعث تسهیل در فرآیند رسیدن به تفاهم و اجماع گروهی شود. این در شرایطی است که اگر در گروهی عامل اضطراب‌زا وجود نداشته باشد، روند تفاهم‌پذیری با مشکل مواجه می‌شود (Marcus & et al, 2005: 949-950).

آخرین اثر پژوهشی مطرح مارکوس به کمک پژوهشگر دیگری به نام وولاک صورت گرفت که باعث تغییر جزئی در نظریهٔ او شد. در پژوهش جدید، دو دانشمند به این نتیجه رسیدند که واکنش‌های سیاسی افراد تنها در اثر هوش عاطفی آنان صورت نمی‌گیرد، بلکه این ویژگی‌های شخصیتی افراد است که به عنوان متغیر تأثیرگذار اولیه عمل می‌کند. به عبارت دقیق‌تر، هوش عاطفی افراد به عنوان متغیر میانجی عمل کرده و این ویژگی‌های شخصیتی و ضمیر ناخودآگاه افراد است که واکنش سیاسی را خلق می‌کند. به عنوان نمونه در کشوری مانند آمریکا، شهروندان بر اساس ایستارهای مدنی شکل گرفته در جامعهٔ خود تصمیم‌گیری می‌کنند که در ناخودآگاه اجتماعی‌شان وجود دارد. ایستارها و ارزش‌هایی چون گردش آزاد اطلاعات، حفظ حریم شخصی و...، ارزش‌های دموکراتیکی هستند که ذهن هر آمریکایی را شکل داده و در نتیجه فرد بر اساس ویژگی شخصیتی شکل گرفتهٔ خود مبادرت به تصمیم‌گیری می‌نماید (Marcus & Wolak, 2007: 177).

نظریه هوش عاطفه همچنان مورد توجه قرار دارد و جرح و تعدیل‌هایی در آن انجام شده است. یکی دیگر از تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفت، نظریه بست و کروگر است. این دو بر مسئله کنترل سیاسی^۱ و تأثیر آن بر واکنش سیاسی تأکید داشتند. البته در اینجا هم اضطراب، نقش متغیر میانجی را دارد؛ بدین شکل که دولت (در اینجا دولت آمریکا) خواستار انجام تعهدات خود است و این خواسته را بهانه مداخله خود در کنترل افراد جامعه قرار می‌دهد؛ اما به دلیل وجود فرهنگ سیاسی فردگرایانه و مشارکتی آمریکاییان، نه تنها کنترل بی‌اثر شده، بلکه میزان مشارکت سیاسی شهروندان نیز افزایش می‌یابد. یعنی افراد جامعه وقتی با کنترل سیاسی مواجه می‌شوند، احساس خطر کرده و در نتیجه مشارکت آنها طبق نظریه هوش عاطفی افزایش می‌یابد (Krueger & Best, 2011: 87-89).

به طور مثال در حوزه اینترنت، دولت‌نگران از افزایش مشارکت مردمی، به کنترل سیاسی مبادرت می‌نمایند که در نتیجه، این عمل دولت دخالت در حریم شخصی افراد تلقی شده، شهروند آمریکایی آن را بر نمی‌تابد. بنابراین آنچه حاصل می‌شود، افزایش مشارکت مردمی برای جلوگیری از اقدامات دولت در جهت کنترل سیاسی است (Krueger, 2005: 441).

همچنین محققان دیگری به نام‌های میلرو کراسنیک در راستای ادامه بحث‌های مارکوس، به بررسی تأثیر تهدید و فرصت‌ها بر میزان مشارکت سیاسی شهروندان پرداختند. این دو معتقدند و در تحقیق خود نشان می‌دهند که وجود تهدید یا به عبارتی عامل اضطراب‌زا، باعث افزایش بیشتر مشارکت سیاسی افراد می‌شود، تا وجود فرصت. به طور مثال در زمان ریاست جمهوری کلینتون، زمانی که تهدیدی برای سیستم سیاسی وی به وجود می‌آمد، سیلی از کمک‌های مالی و خدماتی از سوی هواداران به دفتر کلینتون سرازیر می‌شد. اما در زمان شکل‌گیری فرصت، به دلیل وجود امنیت و فقدان اضطراب سیاسی، حجم عظیمی از کارت‌های تبریکی برای او ارسال می‌شد که پشتوانه سیاسی ویژه‌ای برای صورت بخشیدن به عمل سیاسی محسوب نمی‌شود (Miller & Krosnik, 2004: 508-509).

البته تهدید تنها یک مسئله ساده اقتصادی با ماهیتی داخلی نیست. وجود تهدیدهای امنیتی بزرگ، کنترل جریان رهبری را نیز برای یک سیاستمدار ساده‌تر می‌کند. به طور مثال حادثه ۱۱ سپتامبر که یک حادثه امنیتی برای آمریکایی‌ها محسوب می‌شد، به سیاستمداران این کشور اجازه داد تا در قالب مبارزه با تروریسم بتوانند از مشارکت حداکثری شکل گرفته در جامعه استفاده کنند (Merolla & Zechmeister, 2009: 578-579). همچنین یک تهدید می‌تواند در قالب نوعی مصرف‌گرایی سیاسی، اهرم قدرتمندی برای اعمال سیاست‌ها باشد. به طور مثال پس از همراهی نکردن دولت ژاک شیراک، رییس‌جمهور وقت فرانسه با دولت آمریکا برای حمله به عراق، مردم آمریکا این عمل را تهدیدآمیز قلمداد کردند و به تحریم کالاهای فرانسوی پرداختند (Stolle & et al 2005: 246). در واقع اضطراب سیاسی شکل گرفته میان شهروندان آمریکایی، نوعی اجماع سیاسی را در پی خود داشت.

به طور خلاصه می‌توان بیان داشت که نظریه هوش عاطفی به عنوان یک نظریه با چارچوب تحلیلی شناختی، سعی دارد تا میان شناخت انسان سیاسی، نحوه تصمیم‌گیری وی و ویژگی‌های بیولوژیک و روانی ذهن انسان ارتباط برقرار کند. در واقع هوش عاطفی سعی داشته تا با معرفی برخی مؤلفه‌های روانی همچون اضطراب، هیجان و یادگیری، به چگونگی و نحوه تصمیم‌سازی انسان سیاسی جهت مشارکت سیاسی وی پاسخ دهد. با این حال هنوز نقش تغییر میزان اضطراب و نسبت آن با کنش سیاسی افراد مبهم و بدون پاسخ باقی مانده است. بر همین اساس در این مقاله سعی شده است تا با بررسی یک نمونه موردی منتخب به طرح سؤال جدیدی درباره ارتباط دو عامل نامبرده یعنی تغییر میزان اضطراب و سطح رفتار سیاسی افراد پردازد.

برای نیل به پاسخ پرسش یادشده، نظریه هوش عاطفی به دلیل بی‌توجهی به شدت و میزان اضطراب به‌وجودآمده برای شهروندان، کافی به نظر نمی‌رسد. پیش از هر چیز باید از معیاری برای سنجش مقدار این اضطراب استفاده کرد. در این راستا استفاده از آزمون اضطراب کتل در دستور کار قرار دارد. اما تبیین دلایل تغییر رفتار سیاسی نیز با توجه به تغییر میزان اضطراب به کمک هوش عاطفی مارکوس میسر نخواهد بود. بنابراین سعی شده است تا با استفاده از سازوکارهای دفاعی فروید، تغییرات رفتاری به‌وجودآمده، تجزیه و تحلیل نهایی شود.

فرآیند عملیاتی‌سازی پژوهش

برای سنجش میزان رفتار سیاسی دانشجویان از پرسشنامه‌ای که محقق طراحی کرده، استفاده شده است. این پرسشنامه، هجده سؤال دارد و بر اساس الگوی مقیاس‌سازی لیکرت^۱ طراحی شده است. برای هر سؤال حداکثر نمره ۵ در نظر گرفته شده است. نزدیک بودن به این نمره نشان‌دهنده تمایل بیشتر فرد به فعالیت سیاسی بیشتر یا به اصطلاح سطح رفتار سیاسی بالاتر است.

پرسشنامه دوم برای سنجش میزان اضطراب دانشجویان است که برای این کار از آزمون اضطراب کتل استفاده شده است. لازم به ذکر است که تست اضطراب به عنوان پرسشنامه شماره ۱ به آزمون‌شونده داده شده، تا مبادا پرسشنامه سنجش سطح رفتار سیاسی، خود باعث ایجاد اضطراب در فرد شود و در نتیجه برآیند کار تحقیقاتی را زیر سؤال ببرد.

آزمون‌شوندگان همگی پسر هستند. علت کار این است که نمره ترازبندی‌شده در آزمون کتل برای بانوان و آقایان متفاوت است و این می‌توانست روی نتیجه‌گیری آزمون اثر سوء بگذارد. بنابراین سنجش تأثیر اضطراب بانوان روی سطح رفتار سیاسی آنها را باید در مقاله‌ای جداگانه بررسی کرد. این دو پرسشنامه روی ۳۵ نفر از دانشجویان پسر مورد آزمون قرار گرفته که آزمون فرضیه، مبتنی بر بررسی و تحلیل این داده‌ها استوار است.

نمونه‌گیری این مقاله بر اساس قضیه حد مرکزی^۲ صورت گرفته است. قضیه حد مرکزی بیان می‌کند که «مجموع و میانگین مقادیر یک نمونه تصادفی n تایی که از یک جامعه آماری انتخاب می‌شود، به طور تقریبی به یک توزیع نمونه‌گیری قرینه گرایش دارد». در قضیه حد مرکزی، اگر یک نمونه تصادفی n تایی از یک جامعه غیر نرمال با میانگین μ و انحراف معیار σ معین انتخاب شود، هرچه n بزرگ‌تر شود، توزیع نمونه‌گیری میانگین نمونه \bar{X} تقریباً به صورت نرمال توزیع خواهد شد. در واقع قضیه حد مرکزی صرف‌نظر از توزیع جامعه آماری مورد نمونه‌گیری، همیشه برقرار است. در این راستا پژوهشگران معتقدند که صرف‌نظر از توزیع جامعه آماری، حداقل یک نمونه سی‌تایی لازم

1. Likert

2. Central Limit Theorem

است تا بتوان گفت توزیع آماره \bar{X} نرمال است (آذر و مؤمنی، ۱۳۸۵: ۲۲-۲۷).

برای هر پرسشنامه، الگوی ترازبندی شده خاصی وجود دارد. ترازبندی آزمون کتل به این شکل است که نمره اتخاذ شده در یکی از یازده تراز موجود قرار می‌گیرد. نمرات تراز شده ۰-۳ نشان‌دهنده شخصی آرام، بلغمی، پابرجا، راحت و تنش‌زدوده است. نمره این افراد از ۰ تا ۲۳ تغییر می‌کند. دسته دوم، نمرات تراز شده ۴-۶ را دارند که نشان‌دهنده درجه متوسط اضطراب است و نمرات آنها از ۲۳ تا ۳۷ است. در نهایت دسته سوم، خود به دو گروه تبدیل می‌شود و در هر گروه، میزان اضطراب متفاوت است؛ چنان‌که گروه اول که در تراز ۷ و ۸ قرار دارد، دارای اضطراب روان‌آزرده هستند و نمره آنها بین ۳۷ تا ۴۵ است. ولی گروه دوم که تراز ۹ و ۱۰ را تشکیل می‌دهند، دارای اضطراب شدید و نیازمند مراجعه به روان‌درمانگر برای مشورت هستند. اما در پرسشنامه دوم همانند آزمون کتل، ما سه دسته از افراد را از یکدیگر جدا کردیم. سه دسته دارای سطح رفتار سیاسی پایین، متوسط و بالا که نمره اتخاذ شده برای هر دسته به ترتیب زیر است:

۱. سطح رفتار سیاسی پایین (انزوای سیاسی): ۰-۲/۵

۲. سطح رفتار سیاسی متوسط (رفتار سیاسی مشارکتی): ۲/۵-۳/۵

۳. سطح رفتار سیاسی بالا (رفتار سیاسی اعتراضی): ۳/۵-۵

شاخص اول و دوم یعنی پیگیری اخبار، استفاده از اینترنت، شبکه‌های اجتماعی مجازی و وبلاگ‌ها و مشارکت در مباحث سیاسی برای دانشجویان دانشکده حقوق و علوم سیاسی در سطح پایین رفتار سیاسی متصور شده است. شاخص‌های سوم تا پنجم یعنی شرکت در انتخابات و عضویت در ستادهای انتخاباتی و گروه‌های سیاسی برای دانشجویان دانشکده، رفتاری متوسط پیش‌فرض گرفته شده است. همچنین عضویت در گروه‌های سیاسی غیر رسمی در دانشکده و در نهایت تماس با نخبگان و شرکت در تظاهرات، نشان‌دهنده رفتار سیاسی بالا و متمایل به رفتارهای اعتراضی مد نظر قرار گرفته است. همچنین متغیرهای میانجی و مداخله‌گر تحقیق همچون جنسیت، بنا به دلیل یاد شده و رشته تحصیلی افراد و سایر مؤلفه‌های اثرگذار دیگر بر سطح رفتار سیاسی، در تحقیق حاضر مورد سنجش قرار نگرفته و به صورت پیش‌فرض، اثر آنان صفر در نظر گرفته شده است.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

پس از مطرح شدن نظریه‌های مربوط به حوزه اضطراب و رفتار سیاسی، مقاله حاضر به تحلیل داده‌های میدانی به دست آمده از مطالعه موردی روی دانشجویان می‌پردازد. جداول زیر نیز در این راستا تدوین شده است و هر کدام از این جداول، نمره‌های خام به دست آمده مربوط به دو متغیر فرضیه را نمایش می‌دهد.

جدول ۱- فراوانی نمره اضطراب دانشجویان پسر

دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

دسته‌ها	f_i	$\frac{f_i}{n}$ به درصد
اضطراب پایین، تنش زوده	۱	۳٪
اضطراب متوسط	۲۱	۶۰٪
اضطراب بالا، روان آزوده	۱۱	۳۱٪
اضطراب بالا، نیاز به درمانگر	۲	۶٪

جدول ۲- فراوانی سطح رفتار سیاسی دانشجویان پسر

دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

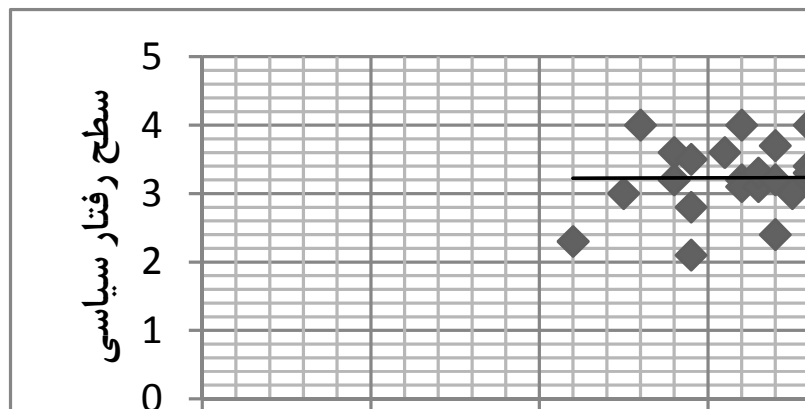
دسته‌ها	f_i	$\frac{f_i}{n}$ به درصد
انزوای سیاسی	۴	۱۱٪
رفتار سیاسی مشارکتی	۲۱	۶۰٪
رفتار سیاسی اعتراضی	۱۰	۲۹٪

جدول‌های شماره ۱ و ۲ نشان می‌دهد که شصت درصد از دانشجویان پسر دانشکده، هم رفتار سیاسی مشارکتی (متوسط) دارند و هم میزان اضطرابشان در وضعیت نرمال و متوسط است. همچنین با مقایسه فراوانی نسبی انزوای سیاسی و اضطراب پایین دانشجویان و مقایسه اضطراب بالا و رفتار سیاسی اعتراضی آنان، مشخص می‌شود که رابطه‌ای میان دو متغیر برقرار بوده، به عبارتی انتظار و حدس اولیه، محقق نشده است. در بخش مقدمه اشاره شد که انتظار می‌رود سطح رفتار سیاسی دانشجویان در اثر افزایش اضطراب بالا رود. طبق نظر مارکوس و مک‌کوئن، اضطراب باعث افزایش یادگیری می‌شود که این امر در نتیجه می‌تواند موجب افزایش فعالیت و علاقه فرد

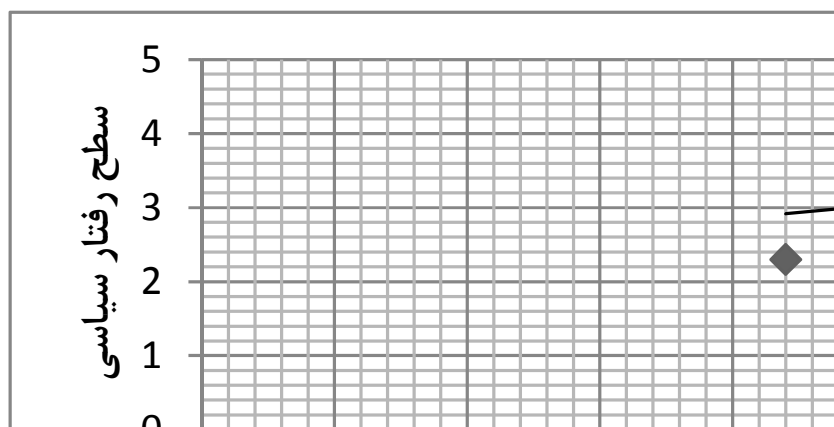
نسبت به رویدادهای سیاسی گردد (افزایش مشارکت سیاسی) و طبق نظر آدلر، عدم امنیت فرد باعث می‌شود که او در تلاش برای کسب امنیت خود نسبت به رویدادهای سیاسی حساسیت نشان دهد و به دنبال کسب قدرت رود.

اما شواهد تحقیق، چیز دیگری را نشان می‌دهد. در واقع شصت درصد از دانشجویان، هم رفتار سیاسی مشارکتی دارند و هم دارای اضطراب نرمال هستند. طبیعی است که افراد در وضعیت نرمال، رفتارهای معقولانه‌ای از خود بروز می‌دهند. اما آنچه برای نویسندگان اهمیت دارد، این است که رابطه میان اضطراب و سطح رفتار سیاسی در وضعیت‌های غیر نرمال در چه وضعیتی است. تحلیل دقیق‌تر این داده‌ها تنها با استفاده از نمودار میسر می‌گردد.

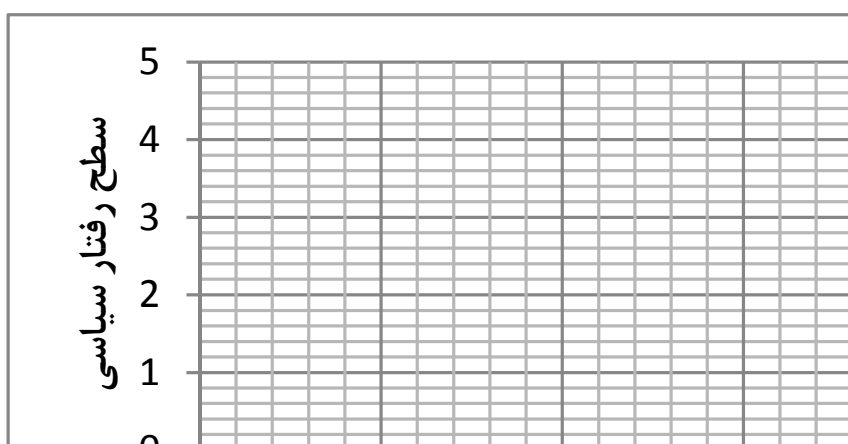
پیش‌بینی این است که در موقعیتی که فرد دارای اضطراب پایین و به‌ویژه متوسط است، با افزایش اضطراب، سطح رفتار سیاسی فرد افزایش یابد؛ اما اگر اضطراب فرد بالا رود، وضعیت دیگری رخ خواهد داد. نمودارهای زیر گویای این مسئله خواهند بود.



شکل ۱- نمودار پراکنش اضطراب و سطح رفتار سیاسی



شکل ۲- نمودار پراکنش داده‌ها تا میزان اضطراب بالا (تا نمره ۳۶)



شکل ۲- نمودار پراکنش داده‌ها با میزان اضطراب بالا (نمره ۳۶ به بالا)

برای تحلیل نمودارهای شماره ۱، ۲ و ۳ باید ضرایب همبستگی و تعیین‌کنندگی مد نظر قرار گیرد. در شکل ۱، ضریب همبستگی^۱ و ضریب تعیین^۲ هر دو عدد صفر را نشان می‌دهد. وجود خط مستقیم گویای این مسئله است که در نمای کلی متغیر وابسته فرضیه یعنی اضطراب، هیچ تأثیری بر رفتار سیاسی به عنوان متغیر مستقل نداشته، اساساً رابطه معناداری میان این دو مؤلفه وجود ندارد (کورتز، ۱۳۸۶: ۷۲ و ۱۱۰).

1. Coefficient of Correlation
2. Coefficient of Determination

اما برای تبیین دقیق‌تر مسئله می‌توان نمودار حاصل‌شده را به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول، میزان اضطراب تا نمره ۳۶ (یعنی اضطراب نرمال) را در برمی‌گیرد (شکل ۲) و در بخش دوم، اضطراب بالا (یعنی روان‌رنجور و خطرناک) با نمره ۳۶ به بالا ارزیابی شده است (شکل ۳).

در شکل ۲، زمانی که اضطراب افزایش می‌یابد، سطح رفتار سیاسی دانشجویان نیز بالا می‌رود. یعنی رابطه مستقیم میان این دو متغیر برقرار است؛ زیرا ضریب همبستگی ۰/۰۳۳ بوده که خود تبیین‌کننده همین مسئله است. ضریب تعیین‌کنندگی عدد ۰/۰۶۴ را به ما نشان می‌دهد؛ بدین معنی که در وضعیت نرمال اضطراب، نزدیک به شش درصد تغییرات مربوط به سطح رفتار سیاسی دانشجویان، تحت تأثیر عامل اضطراب است که نسبتاً مقدار قابل توجهی است. به زبان ساده‌تر، افزایش اضطراب تا شش درصد می‌تواند موجب افزایش سطح رفتار سیاسی شود.

اما در شکل ۳، یعنی اضطراب به میزان خطرناک، رابطه‌ای معکوس میان دو متغیر شکل می‌گیرد. با توجه به این نمودار می‌توان بدون لحاظ نمودن اعداد و در نظر گرفتن شیب خط، حدس زد که رابطه دو متغیر کاملاً معکوس است. ضریب همبستگی ۰/۰۵۵- نشان‌دهنده این است که با افزایش اضطراب از نمره ۳۷ به بعد، رفتار سیاسی کاهش می‌یابد. ضریب تعیین‌کنندگی میان دو متغیر، عدد قابل توجه ۰/۲۵۷ است. در واقع این مسئله بیان می‌دارد که یک‌چهارم از علت کاهش رفتار سیاسی دانشجویان، اضطراب بالای آنهاست. افزایش اضطراب در این وضعیت تا میزان یک‌چهارم موجب کاهش سطح رفتار سیاسی می‌شود.

در نتیجه با مقایسه سه شکل می‌توان دریافت که هرچه اضطراب در وضعیت نرمال افزایش یابد، طبیعتاً سطح رفتار سیاسی نیز باید افزایش یابد؛ اما هرچه اضطراب در شرایط خطرناک دستخوش تغییرات شود، تأثیر معکوس خود را بر سطح رفتار سیاسی خواهد گذاشت. یعنی با افزایش اضطراب، سطح رفتار سیاسی کاهش می‌یابد.

مدل پیشنهادی

طبق نظر آدلر، ما برای رسیدن به آزادی، امنیت خود را از دست می‌دهیم. این مسئله منشأ شکل‌گیری اضطراب در ما خواهد بود. پس از به وجود آمدن اضطراب، طبق

نظریه هوش عاطفی مارکوس و مک کوئن، میزان مشارکت سیاسی ما افزایش می‌یابد که طبق نظر وولاک، بسته به نوع ایستارهای حاکم در یک جامعه، واکنش سیاسی از لحاظ نوع و میزان متفاوت خواهد بود. در نتیجه شهروندان با افزایش مشارکت خود خواستار به دست آوردن مجدد امنیت خود خواهند بود.

اما طبق نظر بست و کروگر، دولت‌ها بدون کنش نخواهند بود و در چارچوب کنترل شرایط (شهروندان) عمل خواهند کرد که این همان شکل‌گیری مانع سیاسی است. اما خود این مانع جدید نیز باعث افزایش مشارکت شهروندان می‌شود. چنان‌که (طبق نظر فروید) افراد جامعه بتوانند این مانع را از طریق مسالمت‌آمیز کنار بگذارند، مسئله پایان می‌یابد. در غیر این صورت رفتار اعتراضی نمایان می‌گردد. در صورت حذف نشدن مانع، این شهروندان هستند که به حالت انزوای سیاسی روی آورده، منتظر می‌مانند تا بار دیگر مشارکت خود را بروز دهند. در این اثنا آنها از سازوکارهای دفاعی استفاده می‌کنند، تا بتوانند بر اضطراب خود غلبه کنند. اما آنچه باعث حل نشدن کامل مسئله می‌شود، همانا وجود مانع سیاسی است که می‌تواند موجب اضطراب اجتماعی - سیاسی در شهروندان شود.

در این مدل، سه حلقه وجود دارد. ساعت گرد اول، بین چهار عامل افزایش مشارکت، ایجاد مانع برای کاهش مشارکت، پرخاشگری و موفقیت در حذف مانع قرار گرفته است. این حلقه افزایشی (تقویتی) است، زیرا هر کدام از این عوامل، پس از رخ دادن موجب تقویت عامل پس از خود می‌شوند. یعنی اگر شهروندان بتوانند یک مانع سیاسی را کنار بزنند، مشارکت آنها در مراحل بعدی بیشتر و احساسی‌تر خواهد شد و در نتیجه سیستم سیاسی نیز ممکن است در جهت کاهش و یا تقویت این مشارکت عمل کند.

اما ساعت گرد دوم، بین شش عامل احساس ناامنی، ایجاد اضطراب، افزایش مشارکت، شکل‌گیری مانع، پرخاشگری و عدم موفقیت در حذف مانع، حلقه تقویتی دیگری را به وجود آورده است. به این معنی که هر کدام از عوامل باعث تقویت عامل پس از خود می‌شود و در نهایت موفق نشدن در حذف مانع بر میزان سلب امنیت می‌افزاید و چرخه با حالت افزایشی به کار خود ادامه می‌دهد. پس این چرخه تا وقتی که به عنوان مانع سیاسی در جهت مهار مشارکت شهروندان عمل کند، حالت افزایشی و

تقویتی خود را حفظ می‌کند.

پاد ساعت گرد سوم، حالتی کاملاً کاهشی (تعادلی) دارد. با توجه به اینکه یک جامعه در جهت رسیدن به تعادل حرکت می‌کند، حلقه سوم این چرخه نیز در جهت متعادل کردن دو حلقه قبلی عمل می‌کند و سیستم (در اینجا جامعه) را به تعادل می‌رساند. این حلقه با سه عامل ابتدایی، دوباره به چرخه اصلی بازمی‌گردد. بدین صورت که پس از موفق نشدن در حذف مانع، انزوای سیاسی برای شهروندان صورت می‌گیرد و آنها نیز به استفاده از سازوکارهای دفاعی می‌پردازند. اما تأثیر این سازوکارها بر ایجاد اضطراب دوباره منفی است و برای همین چرخه تعادلی می‌شود. یعنی سازوکارهای دفاعی به عنوان عامل تسکین‌دهنده عمل می‌کند و اضطراب افراد را کاهش می‌دهد و میزان مشارکت سیاسی شهروندان در چرخه اصلی آتی، کاهش یافته، تعادل بار دیگر به جامعه بازمی‌گردد. از حلقه سوم می‌توان دو نکته را دریافت: نخست اینکه مشارکت سیاسی هیچ‌گاه مانند حلقه‌های پیشین پایان نمی‌پذیرد و دوم اینکه یک سیاست‌مدار موفق کسی است که بتواند شرایط را برای استفاده راحت‌تر شهروندان از سازوکارهای دفاعی مهیا کند (در اینجا منظور سازوکار دفاعی تصعید است)، تا از این طریق بتواند کنترلی بر نحوه مشارکت شهروندان داشته باشد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

بر اساس نظریه مارکوس و مک‌کوئن، هرچه اضطراب افزایش می‌یابد، شوق افراد برای فعالیت سیاسی بیشتر می‌شود. اما یافته‌های پژوهش کنونی نشان می‌دهد که اضطراب در وضعیت نرمال و آرام خود باعث ایجاد تلاش در جهت کسب قدرت و یا فعالیت سیاسی می‌گردد. در نتیجه اضطراب به عنوان محرکی عمل می‌کند که توانسته توده مردم را به مشارکت سیاسی علاقه‌مند کند. بی‌شک اضطراب همواره مثبت عمل نمی‌کند؛ یعنی وقتی اضطراب بالا می‌رود، طوری که در وضعیت نگران‌کننده‌ای قرار می‌گیرد، در آن صورت سطح رفتار سیاسی افراد کاهش می‌یابد. در این وضعیت افراد به سازوکارهای دفاعی روی می‌آورند. از این میان، سازوکارهای دفاعی که اثر اجتماعی مشخصی دارند، یعنی تصعید و جابه‌جایی، در مدل پیشنهادی در نظر گرفته شده است.

بدیهی است که سازوکارهای دفاعی فردی افراد، ارتباطی با موضوع تحقیق حاضر ندارد. در واقع فرد یا در وضعیت پرخاشگری برای حذف مانع قرار می‌گیرد و یا اینکه دچار افسردگی می‌شود. اگر مانع بزرگ باشد که فرد قادر به حذف آن نباشد، یا اینکه درگیر کردن خود با مشکل را عقلانی تصور نکند، در نتیجه به سمت انفعال و انزوای سیاسی پیش می‌رود. در وضعیتی که موانع مشارکت سیاسی پدید آید و فرد ترس از مواجه شدن با هزینه‌های مشارکت را دارد و یا اینکه می‌داند توان مقابله با موانع را ندارد، از فعالیت سیاسی خود دست کشیده، سعی می‌کند تمرکز خود را معطوف به انجام عملی خاص کند. تصعید، بازگشت و جابه‌جایی، عمده‌ترین سازوکارهایی است که افراد از آنها استفاده می‌کنند و تا وقتی که موانع سیاسی ادامه داشته باشد، فرد در وضعیت انزوای سیاسی قرار می‌گیرد و به محض ایجاد فضای مناسب، رفتار سیاسی فرد شکل طبیعی و گاه حالت افراطی و اعتراضی به خود پیدا می‌کند.

پژوهش حاضر به دنبال آن بود تا به طرح مسئله‌ای جدید در حوزه ادبیات مطالعه کنش سیاسی بپردازد. از این‌رو به کمک یک نمونه آزمایشی کوچک سعی داشت تا عنوان نماید که مؤلفه‌های روانی همچون اضطراب می‌توانند به عنوان متغیرهای مهم در مطالعات مربوط به این حوزه مد نظر پژوهشگران قرار گیرد. مدلی که نویسندگان این مقاله ارائه کرده‌اند نیز ترکیبی است از تئوری‌های روان‌شناختی مطرح‌شده با رویکردی عموماً شناختی و روان‌کاوانه. در نتیجه تصدیق مدل یادشده برای جامعه آماری کوچک تعریف‌شده نمی‌تواند مدعی تعمیم‌پذیری خود برای کل جامعه و حتی گروه اجتماعی مافوق خود یعنی دانشجویان کل کشور باشد. همچنین نظریه هوش عاطفی در راستای تکمیل هرچه بیشتر خود از ابتدای دهه ۱۹۸۰ میلادی تا به امروز، توانسته گام‌های مهمی بردارد؛ به طوری که شکل اولیه این تئوری به کمک مطالعات میدانی مارکوس طی بیست سال مبارزات انتخاباتی ایالات متحده آمریکا پدیدار شده است.

از این‌رو بررسی و تأیید نهایی این مدل نیز نیازمند پژوهشی گسترده‌تر و پیمایشی ملی با جامعه آماری وسیع‌تر است. بنابراین نویسندگان به دیگر پژوهشگران علاقه‌مند حوزه مطالعات رفتار سیاسی توصیه می‌کنند تا با بهره‌گیری از مدل پیشنهادی یادشده، به شناسایی روابط دقیق مؤلفه‌های ذکر شده و تکمیل مدل ارائه‌شده بپردازند.

منابع

- آذر، عادل و منصور مؤمنی (۱۳۸۵) آمار و کاربرد آن در مدیریت، جلد دوم، چاپ دهم، تهران، سمت.
- اتکینسون، ریتال و دیگران (۱۳۸۸) زمینه روان‌شناسی هیلگارد، ترجمه محمدنقی براهنی و دیگران، تهران، رشد.
- اصلاحچی، مرتضی (۱۳۸۷) «پیش‌بینی‌ناپذیری کنش سیاسی ایرانیان»، ماهنامه گزارش، سال هفدهم، شماره ۲۰۰، ص ۲۹.
- پروچاسکا، جیمز و جان نورکراس (۱۳۸۷) نظریه‌های روان‌درمانی، ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ پنجم، تهران، رشد.
- جعفری‌نژاد، مسعود و دیگران (۱۳۹۰) «تحلیل رفتار انتخاباتی (مطالعه موردی: دهمین دوره ریاست جمهوری حوزه انتخابیه هریس)»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهررضا، صص ۱۵۹-۲۰۸.
- شفیع‌آبادی، عبدالله و غلامرضا ناصری (۱۳۶۵) نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، تهران، مرکز دانشگاهی.
- شولتز، دوان و سیدنی شولتز (۱۳۸۹) نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ هفدهم، تهران، مؤسسه نشر ویرایش.
- فتحی آشتیانی، علی (۱۳۸۵) مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی، چاپ ششم، تهران، مؤسسه بعثت.
- فیست، جس و گریگوری فیست (۱۳۸۷) نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ سوم، تهران، روان.
- کاتم، مارتا و دیگران (۱۳۸۶) مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی، ترجمه کمال خرازی و جواد علاقبندراد، تهران، مرکز دانشگاهی.
- کچوئیان، حسین و عبدالحسین کلانتری (۱۳۹۳) «مفهوم‌سازی گفتمانی جنبش دانشجویی در ایران (مطالعه موردی: دفتر تحکیم وحدت)»، فصلنامه سیاست، شماره ۳۰، صص ۲۱۹-۲۴۹.
- کورتز، نورمن (۱۳۸۶) آمار در علوم اجتماعی، ترجمه حبیب‌الله تیموری، چاپ پنجم، تهران، نی.
- لوبون، گوستاو (۱۳۷۱) روان‌شناسی توده‌ها، ترجمه کیومرث خواجوی‌ها، تهران، روشنگران.

۱۷۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
محمدی‌فر، نجات و دیگران (۱۳۹۲) «بررسی عوامل اجتماعی - اقتصادی مؤثر بر رفتار انتخاباتی، با تأکید بر انتخابات ریاست‌جمهوری نهم و دهم (مطالعه موردی: شهر کرمانشاه)»، فصلنامه دانش سیاسی و بین‌المللی، شماره پنجم، صص ۱۱۵-۱۳۶.

- Augoustinos, Martha and Katherine J, Reynolds, (2001) *Understanding Prejudice, Racism and Social Conflict*, London, Sage Publications.
- Brack, C., & Zhang, X (2005) "Anxiety, Depression, and Goal-Seeking in Conversation, Liberals, and Moderates", Available at, <http://neuropolitics.org/Anxiety-Depression-and-Goal-Seeking-in-Conservatives-Liberals-Moderates.html>, (Last visited, 2 August 2012)
- Flavin, P., & Keane, M, J (2012) "Life Satisfaction and Political Participation, Evidence from the United States", *Journal of Happiness Studies*, Vol.13, pp, 63-78
- Krueger, B, S (2005) "Government Surveillance and Political Participation on the Internet", *Social Science Computer Review*, Vol.23, No.4, pp, 439-452
- Krueger, B, S., & Best, S, J (2011) "Government Monitoring and Political Participation in the United States, The Distinct Roles of Anger and Anxiety", *American Politics Research*, Vol.39, No.1, pp.85-118
- Lane, R, E (1983) "Political Observers and Market Participants, the Effects on Cognition", *Political Psychology*, Vol.4, No.3, pp.455-482
- Lenz, G., & McDonald, J, S (2008) "Reassessing the Role of Anxiety in Vote Choice", *Political Psychology*, Vol.29, No.2, pp.275-296
- Markus, G (1982) "Political attitudes during an election year, A report on the 1980 NEW panel study", *American Political Science Review*, Vol.76, pp.538-560
- Markus, G., & Converse, P (1979) "A dynamic simultaneous equation model of electoral choice", *American Political Science Review*, Vol.73, pp.1055-1070
- Marcus, G., & MacKuen, M (1983) "Anxiety, enthusiasm, and the vote, The emotional underpinning of learning and involvement during presidential campaigns", *American Political Science Review*, Vol.87, No.3, pp.672-685
- Marcus, G., & Neuman, W, R., & MacKuen, M (2000) *Affective intelligence and political judgment*, Chicago, University of Chicago Press.
- Marcus, G., & Sullivan, J, L., & Theiss-Morse, E., & Stevens, D (2005) "The Emotional Foundation of Political Cognition, The Impact of Extrinsic Anxiety on the Formation of Political Tolerance Judgment", *Political Psychology*, Vol.26, No.6, pp.949-963
- Marcus, G., & Wolak, J (2007) "Personality and Emotional Response, Strategic and Tactical Responses to Changing Political Circumstances", *The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science*, Vol.614, pp.172-195
- Mashayekhi, M (2001) "The Revival of the Student Movement in Post-Revolutionary Iran", *International Journal of Politics, Culture and Society*, Vol.15, No.2, pp.283-313, Available at, <http://www.jstor.org/stable/20020116>

- McGraw, K, M (2000) "Contributions of the Cognitive Approach to Political Psychology", *Political Psychology*, Vol.21, No.4, pp.805-832
- Merolla, J, L., & Zechmeister, E, J (2009) "Terrorist Threat, Leadership, and the Vote, Evidence from Three Experiments", *Political Behavior*, Vol.31, pp.575-601.
- Miller, J, M., & Krosnik, J, A (2004) "Threat as a Motivator of Political Activism, A Field Experiment", *Political Psychology*, Vol.25, No.4, pp.507-523
- Peterson, S, A (1986) "Death Anxiety and Politics", *Journal of Death and Dying*, Vol.17, pp.74-169
- Pratto, Felicio (2004) *Authoritarian Closed-Mindedness Personality*, *Encyclopedia of Group Processes & Intergroup Relations*, Sage Publication 10 Apr, 2010, <<http://www.Sage reference.com/processes/article-n15.html>>.
- Stearns, P, N., & Stearns, C, Z (1985) "Emotionology, Clarifying the History of Emotion and Emotional Standards", *American Historical Association*, Vol.90, No.4, pp.813-836.
- Stolle, D., & Hooghe, M., & Micheletti, M (2005) "Politics in the Supermarket, Political Consumerism as a Form Political Participation", *International Political Science Review*, Vol.26, No.3, pp.245-269.
- Woodward, C. vann & Roper, John Herbert (1956) *Southernner*, Athens: University of Georgia Press.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ۲۰۶-۱۷۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۵

دیوان‌سالاری کارآمد از منظر نهادگرایی^۱

محمد کمالی‌زاده*

چکیده

نظام دیوان‌سالاری (بوروکراسی)، مجموعه‌ای از مهم‌ترین نهادهایی را تشکیل می‌دهد که تعیین‌کننده کیفیت عملکرد دولت در زمینه اهداف کلان اجتماعی است. از این نظر، نظام بوروکراسی و دیوان‌سالاری، مجموعه‌ای از نهادهای سرنوشت‌ساز یک جامعه را در بر گرفته است. این نظام و نهادهای تعریف‌شده آن به شکل قواعد رسمی و غیر رسمی، امکان‌ها و محدودیت‌هایی را به وجود می‌آورند که تعیین‌کننده روند توسعه کشور است. نهادگرایی به عنوان الگوی تحلیلی، مزیت‌هایی دارد که می‌تواند در شناسایی مؤلفه‌های کارآمدی دیوان‌سالاری مؤثر باشد. رویکرد نهادگراییه اولاً شاخص‌هایی روشن برای ارزیابی و آسیب‌شناسی دیوان‌سالاری ایرانی ارائه می‌کند و از سوی دیگر به ما کمک می‌کند تا نسبت میان عملکرد نظام دیوان‌سالاری با عملکرد سایر قسمت‌ها و نهادهای دولت را بسنجیم. در این مقاله، به چارچوب‌های اصلی بحث نهادگراییان درباره نظام دیوان‌سالاری خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که این رویکرد، مجموعه‌ای از شاخص‌ها برای ارزیابی کیفیت کلیت دیوان‌سالاری و آسیب‌های آن و تحلیل چگونگی تأثیر آن بر حوزه‌های دیگر ارائه می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: دیوان‌سالاری، نهادگرایی، توسعه، کارآمدی و دولت.

۱. این مقاله برگرفته از طرح «الزامات سیاسی کارآمدی اقتصادی دولت جمهوری اسلامی ایران» است که در

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی انجام گرفته است.

* استادیار گروه علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

M_kamalizadeh@yahoo.com

مقدمه

بحث درباره دلایل عدم موفقیت برنامه‌های توسعه‌ای و تداوم وضعیت عقب‌افتادگی، از کلیدی‌ترین مباحث جهان در حال توسعه‌ای است که می‌کوشد تا خود را از این چنین وضعیتی خارج کند. متأخرترین مباحث در این حوزه بر اولویت سیاست و کیفیت حکمرانی در این کشورها بر سایر عوامل تأکید می‌کند و معتقد است که به رغم وجود محدودیت‌های بین‌المللی، کمبود سرمایه‌های اقتصادی، نارسایی‌های فرهنگی و اجتماعی، عامل نهایی و قاطع در تعیین سرنوشت کشورها در مسیر توسعه و پیشرفت ملی، مسئله سیاست و به عبارت روشن‌تر حکمرانی و کیفیت عملکرد دولتی است. به این ترتیب در آسیب‌شناسی دلایل شکست و عدم موفقیت برنامه‌های توسعه‌ای، در کنار توجه به عوامل دیگر بر نقش مدیریت و حکمرانی دولتی در فرایند توسعه تأکید می‌کنند.

نظام دیوان‌سالاری، بازوی اجرایی دولت به معنای عام کلمه است^(۱). این نظام هر چند خود به عنوان یک نظام مستقل معرفی می‌شود، از یکسو خرده نظامی است در درون یک نظام بزرگ‌تر که با خرده نظام‌های دیگر در تعامل است، پیوسته با آنها داد و ستد دارد، از آنها تأثیر می‌پذیرد و بر آنها تأثیر می‌گذارد و از سوی دیگر، خود از خرده نظام‌هایی تشکیل می‌شود که تعامل آنها با یکدیگر، بخشی از رفتار آن را می‌سازد. وقتی سخن از کیفیت حکمرانی و تأثیر آن بر سرنوشت توسعه ملی می‌شود، بخش مهمی از موضوع به صورت طبیعی معطوف به نظام دیوان‌سالاری یک کشور به عنوان بازوی اجرایی دولت و سیاست‌های کلان آن می‌شود. از این‌رو در مباحث نوین توسعه‌ای، بحث کیفیت بوروکراسی و ارزیابی کارایی آن، جایگاه فوق‌العاده‌ای دارد.

پرداختن به نقش بوروکراسی در فرایند توسعه، آسیب‌شناسی آن و ارائه راهبردهای اصلاحی برای آن، از چشم‌اندازهای نظری مختلفی قابل انجام است. تحلیل نهادگرایانه از نظام بوروکراسی، یکی از رویکردهایی است که هر چند سابقه زیادی در تحلیل‌های اجتماعی ندارد، بی‌تردید یکی از مهم‌ترین رویکردهای متأخر محسوب می‌شود. اگر نهاد را قواعد رسمی و غیر رسمی، رویه‌هایی برای انطباق با محیط و کردارهای عملیاتی استاندارد که روابط میان افراد را درون یک مجموعه سامان می‌دهد (Hall, 1996: 938) بدانیم، می‌توان گفت که انسان‌ها همه‌جا در دنیایی از نهادها زندگی و کار می‌کنند. به

جهت گستردگی نهادها و زیست‌ها درون آنها، فرصت‌ها و چشم‌انداز آینده‌ها نیز عمیقاً به نهادهای موجود و نحوه عملکرد آنها بستگی دارد (سن، ۱۳۸۳: ۲).

نظام بوروکراسی، مجموعه‌ای از مهم‌ترین نهادهایی را تشکیل می‌دهد که تعیین‌کننده کیفیت عملکرد دولت در زمینه اهداف کلان اجتماعی است. از این نظر، نظام بوروکراسی و دیوان‌سالاری، مجموعه‌ای از نهادهای سرنوشت‌ساز را در بر گرفته است. این نظام و نهادهای تعریف‌شده آن به شکل قواعد رسمی و غیر رسمی، امکان‌ها و محدودیت‌هایی را به وجود می‌آورند که تعیین‌کننده روند توسعه کشور است. نهادگرایی به عنوان الگوی تحلیلی، مزیت‌هایی دارد که می‌تواند در شناسایی مؤلفه‌های کارآمدی دیوان‌سالاری مؤثر باشد.

رویکرد نهادگرایانه اولاً شاخص‌هایی روشن برای ارزیابی و آسیب‌شناسی دیوان‌سالاری ایرانی ارائه می‌کند و از سوی دیگر به ما کمک می‌کند تا نسبت میان عملکرد نظام دیوان‌سالاری با عملکرد سایر قسمت‌ها و نهادهای دولت را بسنجیم. در این مقاله به چارچوب‌های اصلی بحث نهادگرایان درباره نظام بوروکراسی خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که این رویکرد، مجموعه‌ای از شاخص‌ها برای ارزیابی کیفیت کلیت بوروکراسی و آسیب‌های آن و تحلیل چگونگی تأثیر آن بر حوزه‌های دیگر ارائه می‌دهد.

نهادگرایی در دو روایت: کلاسیک و جدید

از چشم‌انداز تاریخی، نهادگرایی به دو دسته کلی نهادگرایی کلاسیک و نهادگرایی جدید تقسیم می‌شود. نهادگرایی کلاسیک به دسته‌ای از مطالعات در حوزه سیاست، اقتصاد و جامعه‌شناسی اشاره دارد که از حدود دهه سوم قرن ۱۹، در انگلستان، فرانسه و آلمان آغاز و در پایان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، به الگوی اصلی تحلیل در حوزه‌های سیاست و اقتصاد بدل شد. علم سیاست در قدم‌های نخست خود، دانشی معطوف به مطالعه نهادهای حکومت و نحوه طراحی نهادهای سیاسی کشور بود. در رویکرد نهادگرایان کلاسیک، اقتصاد و عملکردهای اقتصادی در متن شبکه‌ای از نهادهای فرهنگی (از جمله هنجارها، عادت‌ها و رویه‌ها) و سیاسی (نهادهای قدرت) عمل می‌کند.

به باور آنها، نهادها مقولاتی تکوینی و تکاملی هستند که در هر جامعه، شکل خاصی دارند. از این رو نهادگرایان کلاسیک بر تفاوت میان کشورها و راه‌حل‌های خاص هر کشور تأکید می‌کردند (کاظمی، ۱۳۹۲: ۱۲-۱۳).

برخلاف رویکردهای کلاسیک که بیشتر در حد کلیات و تحلیل کلی تأثیرات نهادها بر عرصه سیاسی و اقتصادی باقی ماندند، نحله‌های متنوع نهادگرایی جدید در حوزه‌های مختلف به‌ویژه در سیاست و اقتصاد به ارائه تحلیل‌های عمیقی از انواع و اشکال مختلف نهادها و نحوه تأثیرگذاری این نهادها بر کنش‌ها و نتایج آنها دست زده‌اند که دیگر الگوهای تبیینی به آنها بی‌توجه بودند. تأکید بر نقش تعیین‌کننده نهادها به عنوان یک متغیر مستقل بر فرآیند و نتایج کنش‌های اجتماعی و سیاسی، نقش نهادها در زایش بازیگران جدید، نقش نهادهای میانجی در شکل دادن به استراتژی‌های سیاسی کنشگران، نقش نهادها در توزیع قدرت، ارزش‌ها و اطلاعات در سطح اجتماعی، تأکید بر نقش کیفیت نهادها در موفقیت یا شکست سیاست‌ها، مسیری که نهادها به روابط قدرت میان گروه‌های رقیب در جامعه شکل می‌دهند و به‌ویژه تأکید بر فرآیند سیاست و تصمیم‌گیری سیاسی درون نهادها، از جمله نوآوری‌های مهمی است که نظریه‌های نهادگرایی جدید در حوزه تحلیل در پی داشته است (همان).

با این حال نهادگرایی کلاسیک هنوز هم بر مطالعات نهادی تأثیرگذار است. تحلیل نهادگرایی کلاسیک از تنظیم‌های نهادی و تأثیر آنها بر سیاست و سامان جوامع، هنوز هم در برخی تحلیل‌های مربوط به مطالعات قانون اساسی و اداره امور عمومی استفاده می‌شود. نهادگرایی جدید نیز مهم‌ترین وجوه تحلیلی نهادگرایی کلاسیک را حفظ کرده است. به عبارت دیگر، علی‌رغم نوآوری‌های نهادگرایی جدید، هر دو دسته نهادگرایی دارای شباهت‌های بسیاری هستند (Hirsch, 1997: 410).

نهادگرایی به‌ویژه در روایت کلاسیک، رویکردی در مقابل رویکرد مسلط در اقتصاد بوده است. نقد اصلی هر دو روایت نهادگرایی (هم کلاسیک و هم جدید) بر نظریه مرسوم در اقتصاد (نظریه مطلوبیت‌گرایی) این بود که آنها چنین فرض می‌کردند که سلوک اقتصادی، تحت تسلط دو نیرو و انگیزه متضاد است؛ نیروهایی که تصور می‌شد می‌توان آنها را برحسب واحدهای پولی اندازه‌گیری کرد. یک طرف این نیروها و انگیزه‌ها برحسب خواسته‌های انسانی بیان می‌شود و نمود آن در منحنی تقاضا تجلی می‌یابد. در

سوی دیگر، تلاش‌های انسانی قرار دارد که نمود آن در منحنی عرضه بازتاب می‌یابد. در اقتصاد مرسوم تلاش می‌شد بر اساس این چارچوب عرضه و تقاضا (خواسته‌ها و تلاش‌ها) که کاملاً مبتنی بر محاسبات عقلانی است، چگونگی تعیین ارزش و قیمت کالاها تبیین شود (مشهدی احمد و متوسلی، ۱۳۹۰: ۷).

نهادگرایان چنین رویکردهایی را نگاهی تقلیل‌گرایانه به پدیده‌های اجتماعی می‌دانند و تلاش دارند تا مقولاتی چون فرهنگ و ارزش‌ها، سرمایه اجتماعی و حقوق اجتماعی و اقتصادی را نیز به تحلیل اقتصادی اضافه کنند. از این نظر، هرگونه اصلاح در حوزه‌های مختلف سیاسی - اداری و اقتصادی تنها امری منحصر به عرضه و تقاضا نیست، بلکه باید با در نظر گرفتن چارچوب‌های نهادی طراحی و به اجرا گذاشته شود.

نهادگرایی در معنای عام آن، شامل دو حوزه وسیع و مکمل است. تمرکز حوزه اول بر حقوق مالکیت و نقش شرکت‌ها و سازمان‌ها در جهت کاستن از هزینه‌های مبادله است. حوزه دیگر، تأکید بر نقش دولت در ایجاد نظم و کنترل بیدادگری و همچنین نقش نهادها در جهت محدود کردن دولت در استفاده از قدرتش در مصادره کردن اموال و استثمار افراد است (بیدالله خانی، ۱۳۹۱: ۱۱۲). در این فصل، علی‌رغم در نظر گرفتن هر دو معنای عام نهادگرایی، معنای دوم که در آن به نقش دولت در نظم‌بخشی اجتماعی و توسعه‌گرایی اقتصادی توجه شده، مدنظر قرار دارد.

نهادگرایی و مطالعات توسعه: نظام حکمرانی و تنگناهای توسعه

«نهادگرایی، رویکردی محبوب در مطالعات توسعه است. استدلال اصلی این رویکرد در ساده‌ترین شکل آن این است: «خصلت، کیفیت و ویژگی‌های نهادهای هر کشور، توسعه را در کشوری ممکن و در کشوری دیگر ناممکن می‌کند». رهیافت نهادگرایی، عملکرد اقتصادی را محصول تأثیر آن دسته از متغیرهای نهادی می‌داند که کنش‌های بازیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر اگر فرایندهای توسعه‌ای در هر کشور محصول کنش‌های فردی و جمعی افراد یک جامعه است، این کنش‌ها تحت تأثیر زیاد نهادهایی هستند که چارچوب و قواعد بازی را در یک کشور شکل می‌دهند. به این

ترتیب این قواعد و چارچوب‌های نهادی می‌توانند به کنش‌های بازیگران در حوزه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، سویه‌ای توسعه‌ای یا ضد توسعه‌ای بدهند.

همان‌طور که گفته شد، نهادها قواعد بازی هستند که بر کنش بازیگران مسلط است؛ مانند قواعدی که بر بازی فوتبال مسلط است. آنها کنش بازیگران را محدود می‌کنند، ولی در عین حال بازی بدون آنها ممکن نیست. موضوع مهم در نهادگرایی آن است که بدانیم نهادها تنها محدود به مجموعه‌ای از سازمان‌های بزرگ و آشنا نیستند. نهادها شامل انواع متغیرهای جهت‌دهنده به رفتار انسان‌ها می‌شود. متغیرهایی که از ذهنی‌ترین قواعد رفتاری مانند هنجارها و قواعد رفتاری، رسوم، رویه‌های حاکم بر رفتار عمومی، تا سازمان‌های غیر رسمی مانند خانواده و نهادهای مدنی، بنگاه‌ها، قوانین رسمی و غیر رسمی و در نهایت سازمان‌های بزرگ اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را شامل می‌شوند. با توجه به انواع مختلف نهادهای مورد توجه نهادگرایان، برای فهم توسعه یا توسعه‌نیافتگی کشورها، همان‌قدر که نیاز به دانش اقتصاد است، آگاهی از تاریخ، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه و جامعه‌شناسی نیز ضرورت دارد» (کلارک، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

طبعاً هر نهادگرایی در تحلیل پدیده‌های اجتماعی و از جمله متغیرهای مؤثر بر توسعه و عقب‌ماندگی کشورها می‌تواند تمرکز مطالعاتی خود را به دسته‌ای از نهادها و تأثیر آنها بر عملکرد توسعه‌ای کشورها بگذارد. تمرکز ما در این متن بر دسته‌ای از نهادهای رسمی و قابل مشاهده و شناسایی خواهد بود که به عنوان بازوری اصلی اجرای سیاست‌های توسعه‌ای عمل می‌کند. طبعاً سایر نهادها از دایره مطالعه ما خارج خواهند بود و تنها از منظر ارتباطی که با این دسته از نهادها دارند، مورد توجه قرار خواهند گرفت.

مطالعات بسیاری درباره تأثیر کیفیت نهادی بر رشد و توسعه اقتصادی کشورها انجام شده است. تحقیقات داگلاس نورث^۱ (۱۹۸۱، ۱۹۹۰)، اولسون^۲ (۱۹۸۲)، روزنبرگ^۳ و بیردزل^۴ (۱۹۸۶)، ایسترلی^۵ (۲۰۰۱)، رودریک^۶ (۲۰۰۳)، عجم اوغلو^۷ و همکاران

1. Douglass North
2. Olson
3. Rosenberg
4. Birdzell
5. Easterly
6. Rodrik
7. Acemoglu

(۲۰۰۱، ۲۰۰۲، ۲۰۰۵)، دلار^۱ و کرای^۲ (۲۰۰۳)، ایسترلی و لوین^۳ (۲۰۰۳) و رولاند^۴ رولاند^۴ (۲۰۰۷) نشان می‌دهد که نهادها و کیفیت نهادی، عامل اصلی توسعه اقتصادی هستند (Wessling, 2014: 21).

چاندا^۵ و پوترمان^۶ نیز در تحقیق خود روی صد کشور به این نتیجه رسیده‌اند که میان رشد اقتصادی، سطح سرانه تولید ناخالص داخلی و ظرفیت نهادها طی سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۹۵ ارتباط وجود دارد (Lange & Rueschemeyer, 2005: 243). گسترش توجه به نهادها در مطالعات توسعه تا حدی است که در سال‌های اخیر علاوه بر مراکز علمی، نهادهای سیاست‌گذاری مانند بانک جهانی نیز به بحث نهادها، توجه ویژه‌ای داشته‌اند (متوسلی و نیکونسبتی، ۱۳۹۰: ۵۲). با این حال هرچند ادبیات رو به رشدی درباره توسعه نهادی و اصلاحات نهادی در کشورهای در حال توسعه وجود دارد، هنوز درباره این موضوع که کدام عناصر نهادی برای پیشرفت اقتصادی حیاتی محسوب می‌شوند، اجماع نظری وجود ندارد (پیچ و جلدر، ۱۳۸۳: ۳۵).

در بخشی از ادبیات نهادگرایی، این بحث مطرح می‌شود که در میان نهادهای مهم برای توسعه، نهادهای سیاسی و اداری جامعه در ذیل مفهوم نظام حکمرانی تعیین می‌کنند که یک کشور از ظرفیت یا توان لازم برای تحقق اهداف توسعه برخوردار است، یا دچار تنگناهای نهادی در این زمینه است. مفهوم «حکمرانی»^۷ بیشتر در اشاره به اصلاحاتی به کار می‌رود که در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در بخش عمومی و نهادهای دولتی انجام گرفت. این اصلاحات در بخش عمومی و دولتی، به دگرگونی از یک بوروکراسی به شدت متمرکز و سلسله‌مراتبی به بوروکراسی کمتر متمرکز و کمک‌کننده به بخش خصوصی و نهادهای بازاری منجر شد. چنین گفته می‌شد که دولت به معنای عام آن، وابسته به نهادها و سازمان‌هایی است که نظام حکمرانی را عملیاتی می‌کنند. این نهادها و سازمان‌ها، اهداف دولت را محقق، سیاست‌های دولت را تنظیم و اجرا و الگویی از

1. Dollar
2. Kraay
3. Levine
4. Roland
5. Chanda
6. Putterman
7. Governance

۱۸۰ / پژوهش پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ —————
حاکمیت دولتی را در جامعه اجرا می‌کنند (Bevir, 2007: 364). همین نهادها هستند که
سرنوشت توسعه کشورها را رقم می‌زنند.

عجم اوغلو (۲۰۰۸) معتقد است که در مباحث رشد و توسعه، واژه حکمرانی بیانگر
مجموعه‌ای از نهادهاست که توسعه، به کیفیت آنها بستگی دارد. به اعتقاد وی، حکمرانی
دربرگیرنده نهادهای سیاسی جامعه (فرآیند تصمیم‌گیری جمعی و کنترل
سیاست‌مداران، گروه‌های ذی‌نفع قدرتمند سیاسی و اقتصادی)، ظرفیت دولت (قابلیت
دولت در تأمین کالاهای عمومی در بخش‌های مختلف کشور) و تنظیم نهادهای
اقتصادی (چگونگی دخالت دولت در تشویق یا عدم تشویق فعالیت‌های اقتصادی از
طریق کنشگران مختلف) است (نیکونسبتی، ۱۳۹۰: ۱۳۶).

به نظر عجم اوغلو و رابینسون، آنچه توسعه یک جامعه را ممکن و توسعه جامعه
دیگری را ناممکن می‌کند، نهادهای فراگیر در جامعه اول و نهادهای بهره‌کش در دومی
است. اگر نهادهای یک جامعه، فراگیر باشد، بدین معنا که راه ورود عموم به قدرت
سیاسی و فعالیت اقتصادی باز باشد، آن جامعه راه رشد اقتصادی و سعادت را خواهد
پیمود و برعکس اگر این مزایا در اختیار نخبگان خاصی باشد و راه ورود عموم به قدرت
سیاسی و فعالیت اقتصادی بسته شود، به معنای آن است که نهادهای بهره‌کش بر آن
جامعه مسلط هستند و آن جامعه، به راه تهیدستی و توسعه‌نیافتگی خواهد افتاد (عجم
اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۲: ۱۵).

چپیا نیز معتقد است که واژه حکمرانی برای بحث درباره دو موضوع مرتبط استفاده
می‌شود: نخست، همه جنبه‌های شیوه اداره یک ملت که نهادها، سیاست‌ها، قوانین،
مقررات، فرآیندها و سازوکارهای نظارتی را شامل می‌شود و دیگر، مجموعه فرهنگ و
ایدئولوژی مرتبط با حکمرانی یعنی ارزش‌ها، فرهنگ، سنت‌ها و ایدئولوژی‌هایی که در
حوزه حکمرانی وجود دارد (نیکونسبتی، ۱۳۹۰: ۱۳۷). این دو بُعد، تشکیل‌دهنده نظام
حکمرانی و تعیین‌کننده امکان‌های رشد و توسعه اقتصادی یک کشور هستند.

نظام حکمرانی در رابطه با جامعه و محیط بین‌المللی، از طریق ساختارهای اعمال
حاکمیت عینیت پیدا می‌کند. ساختار این نظام، ترکیبی از نهادهایی است که در
سطحی تحلیلی، در حوزه اختیارات دارای تمایز و تفاوت، ولی در عین حال به صورتی
نظام‌مند با یکدیگر، رابطه متقابل دارند. کارآمدی دولت و جهت‌گیری آن در راستای

توسعه، بیشتر نتیجه کارآمدی این ساختارها و نهادها و برعکس ناکارآمدی دولت، نشانی از ناکارآمدی این ساختارها و نهادهاست (ر.ک: میرسپاسی، ۱۳۷۸).

در بحث‌های داگلاس نورث نیز به اهمیت نقش نهادها در توسعه توجه شده است. او بر این باور است که تنها با تغییرات نهادی به سمت نهادهای بازتر است که یک کشور می‌تواند عملکرد اقتصادی خود را بهبود دهد (ر.ک: نورث، ۱۳۷۷). این تغییرات نهادی باید باعث گذار دولت‌ها از دولت طبیعی^۱ به نظم دسترسی باز شود. نظم دسترسی باز با رقابت سیاسی و اقتصادی شناخته می‌شود. برعکس، دولت طبیعی تلاش می‌کند تا دسترسی به مواضع قدرت درون نظام‌های سیاسی، اقتصادی و دینی را به شدت محدود کند و فقط فرادستان از امتیازهای اقتصادی و سیاسی محدود برخوردار شوند. به نظر نورث، دولت‌های طبیعی با نهادهای بسته و محدودکننده نمی‌توانند توسعه را محقق کنند. با این حال دگرگونی نهادی با هدف گذار از دولت طبیعی به نظم دسترسی باز، بسیار دشوار است (Menard & Shirley, 2014: 22).

در ادبیات بحث رابطه دولت و توسعه، مفهوم «دولت توسعه‌گرا»^۲ یکی از مهم‌ترین کلیدواژه‌ها بوده است. تعریف آنها از دولت مدرن و در مرحله بعد، دولت مدرنی که گرایش‌های توسعه‌ای دارد، دولت در تعبیر وبری کلمه است (دارای انحصار کاربرد مشروع زور، صاحب اقتدار، حاکم بر محدوده سرزمینی خاص). این دولت بدین جهت «توسعه‌گرا» نامیده می‌شود که بسیج‌کننده امکانات کشور در جهت توسعه ملی است. اصطلاح دولت توسعه‌گرا را برای اولین بار، چالمرز جانسون برای تحلیل توسعه ژاپن و نقش وزارت صنعت و بازرگانی بین‌المللی (می‌تی^۳) مطرح کرد (Johnson, 1999: 32). منظور نظریه پردازان دولت مدرن توسعه‌گرا از مقوله «انحصار مشروع تمامی اقتدارها در محدوده سرزمینی خاص» این است که چنین انحصار قدرت و اعمال آن (در شکل قانون‌گذاری، مقررات‌گذاری و...) از طریق دو نهاد صورت می‌گیرد: از طریق بوروکراسی (در پژوهش جانسون، وزارت می‌تی در ژاپن) و به وسیله نیروهای نظامی. در تعریف آنها، بوروکراسی و ساختارهای نظامی و نخبگان حاکم، اغلب به گونه‌ای

1. Natural State
2. Developmental State
3. MITI

۱۸۲ / پژوهش پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ —————

جالب توجه، الگوهای رفتاری استاندارد شده‌ای را باز تولید می‌کنند. در تعریف کلاسیک از بوروکراسی و ساختارهای نظامی دولت مدرن، این ساختارها نهادهایی با سلسله‌مراتب منظم و اهداف مشخص تعریف می‌شود که برای تحقق برخی اهداف ابزاری مشخص، هدف گذاری شده‌اند. تردیدی نیست که چنین آرمانی در هیچ‌جایی تحقق نیافته است. اما واقعیت موجود در کشورهای کمتر توسعه‌یافته نشان می‌دهد که استقرار معیوب ساختارهای دولتی و ضعف شدید نظام حکمرانی و نهادهای موجود در چنین کشورهایی باعث نفوذ و نقش‌آفرینی شدید الگوها و هنجارهای رفتاری قبیله‌ای و مخرب در سازمان‌های به ظاهر مدرن شده است. مهم‌ترین این نوع الگوها، شدت وجود مناسبت‌های رابطه‌مند به جای ضابطه‌مند در سازمان این دولت‌هاست. سازمان توسعه‌گرا بر انحلال این روابط ناکارآمدساز تأکید دارد، در حالی که در این کشورها، روابط مبتنی بر پیروسالاری، جانشین شایسته‌سالاری شده است و همین، ماهیتی فسادآمیز و به شدت ناکارآمد به ساختارهای دولتی داده است (ر.ک: برگر و دیگران، ۱۳۸۱). از این نظر اصلاح نظام بوروکراسی، بخش مهمی از دگرگونی نهادی در کشورهای در حال توسعه با هدف استقرار دولت توسعه‌گرا و در نتیجه، رفع تنگناهای توسعه ملی محسوب می‌شود.

پیتر ایوانز نیز بر این اساس به سه نوع دولت اشاره می‌کند: دولت یغماگر (زئیر)، دولت توسعه‌گرا (ژاپن، کره و تایوان) و دولت میانه (هندوستان و برزیل). مهم‌ترین معیار او برای این تقسیم‌بندی، تفاوت سازمان درونی دولت و نوع رابطه دولت (بوروکراسی) با جامعه بوده است. به نظر او، دولت یغماگر می‌تواند منابع را از جامعه استخراج و تصرف کند. با این حال همین دولت، ناتوان از آن است که اقتصاد و ساختار اجتماعی تحت حکومتش را متحول سازد (ایوانز، ۱۳۸۰: ۹۶). دولت یغماگر علی‌رغم قوت نیروهای نظامی‌اش در سرکوب جامعه، دارای نظام بوروکراسی به شدت متزلزل و ناتوان از طرح‌ریزی پروژه‌ای مشترک با گروه‌های اجتماعی و تحول است.

در مقابل، مقامات بوروکراسی در دولت توسعه‌گرا، مشابه آنچه وبر گفته بود، دنباله‌روی مسیرهای کاری درازمدت است و مطابق قوانین و هنجارهای جاافتاده عمل می‌کند و بیشینه‌سازی فردی عموماً از راه تطابق با قواعد بوروکراتیک محقق می‌شود. بوروکراسی دولت توسعه‌گرا، با جذب شایسته‌ترین دانش‌آموختگان دانشگاه‌های برتر،

شایسته‌سالاری را به خوبی عملیاتی می‌کند. شبکه‌های غیر رسمی (مثلاً روابط میان هم‌دوره‌های‌ها در دانشگاه) نیز بوروکراسی را از لحاظ درونی یکپارچه می‌کند (ایوانز، ۱۳۸۰: ۱۰۱). دیوان‌سالاری دولت توسعه‌گرا از طریق ارتباط نهادینه با بخش‌های مولد جامعه، پروژه‌های مشترک را طراحی و اجرا می‌کند. دولت میانه نیز خصیلتی مختلط دارد: ترکیبی از برخی ویژگی‌های دولت یغماگر و دولت توسعه‌گرا. میزان یکپارچگی گروهی درون نظام دیوان‌سالاری دولت میانه، کم است، اما این دیوان‌سالاری از توان نسبی برای طراحی برخی پروژه‌های مشترک با بخش‌های مولد جامعه برخوردار است (همان: ۱۱۶-۱۱۷).

علاوه بر موارد یادشده، مجموعه سازمان‌ها و ساختارهای دولتی در کشورهای در حال توسعه، رابطه‌ای غیر سازنده و تخریبی با یکدیگر دارند. گفته شد که سازمان‌های دولتی مدرن، در عین آنکه باید با هم روابط متقابل داشته باشند، باید بتوانند حوزه‌های اختیارات و اعمال قدرت خود را به صورتی نظام‌مند از یکدیگر تفکیک کنند. در مجموعه سازمان‌های دولتی کشورهای در حال توسعه، روابط متقابل سازنده و انفکاک (جدایی) ساختاری، معنای چندانی ندارد. قوانین دست و پاگیر روزافزون، درهم‌تنیدگی بی‌حساب و کتاب اختیارات، دخالت بی‌جای نهادها در فعالیت یکدیگر، تقسیم وظایف ناکارآمد، ناتوانی در انطباق با نیازهای جدید، فساد روزافزون و... مجموعه ساختارهای دولتی را به نهادهایی ناکارآمد مبدل کرده است که نه تنها به تحقق توسعه در کشور کمکی نکرده‌اند، بلکه ظرفیت دولت‌های این جوامع را به شدت کاهش داده است.

نهادگرایی و ظرفیت دولت

مهم‌ترین بُعد نظام حکمرانی برای توسعه یک کشور، ظرفیت دولت^۱ است. منظور از ظرفیت دولت، توانایی سیاست‌گذاران دولتی برای تحقق اهداف است (Weiss, 1998: 5). عوامل نهادی در کاهش یا افزایش ظرفیت دولت، نقش مهمی برعهده دارند. نگاهی به ادبیات گسترده حوزه ظرفیت دولت نشان می‌دهد که بحث‌های بسیاری درباره عوامل تعیین‌کننده در میزان ظرفیت دولت و متغیرهایی انجام شده است که نقش واسط در میزان ظرفیت دولت دارند. در این میان، برخی از اندیشمندان (ر.ک: ایوانز، ۱۳۸۰ و Weiss,

1. State Capacity

(۱۹۹۸) به عوامل نهادی تأثیرگذار بر ظرفیت دولت پرداخته‌اند. اولین موضوع دربارهٔ ظرفیت دولت از چشم‌انداز نهادی، میزان خودمختاری و اقتدار دولت است. در اینجا، بحث اصلی مربوط به کیفیت نظام بوروکراسی و دیوان‌سالاری است. الگوی مطلوب، نظام بوروکراسی‌ای است که بتواند برای دولت، ظرفیت‌سازی کند. از این‌رو این نظام دیوان‌سالاری طبعاً باید دارای ویژگی‌های خاصی باشد.

پیتر ایوانز، الگوی «خودمختاری متکی به جامعه»^۱ را الگویی ظرفیت‌ساز برای دولت و مهم‌ترین ابزار برای توسعه می‌داند. به نظر او، سازمان درونی دولت‌های توسعه‌گرا به دیوان‌سالاری وبری نزدیک است. شایسته‌سالاری قوی و پاداش‌های شغلی درازمدت باعث ایجاد مسئولیت و حس همبستگی سازمانی می‌شود. همبستگی سازمانی باعث می‌شود تا چنین دستگاه‌هایی دارای نوع خاصی از «خودگردانی» باشند. اما نظام بوروکراسی در عین حال برخلاف آنچه وبر می‌گوید، از جامعه جدا نیفتاده است. چنین دولت‌هایی درون مناسبات اجتماعی نیرومندی قرار می‌گیرند که آنها را به جامعه پیوند می‌زند و مجراهایی نهادینه برای مذاکرهٔ مستمر و مجدد دربارهٔ اهداف و خط‌مشی‌ها مهیا می‌کند. هیچ‌یک از دو طرف این آموزه به تنهایی کارساز نیستند. دولتی که فقط خودگردان است، فاقد منابع آگاهی است و نمی‌تواند بر اجرای خصوصی و نامتمرکز توسعه متکی باشد. از طرف دیگر، اگر شبکه‌های ارتباط متراکم باشد و ساختار درونی قوی‌ای وجود نداشته باشد، دولت نمی‌تواند مسائل مربوط به «اقدام جمعی» را حل کند و از منافع فردی هم‌تایان خصوصی‌اش فراتر برود (ایوانز، ۱۳۸۰: ۴۵-۴۶).

به عبارت دیگر، دولتی که دارای نظام دیوان‌سالاری باشد و این نظام دیوان‌سالاری نتواند از فشارهای توده‌ای فراتر رود و بدین ترتیب مدام در معرض تقاضاهای این یا آن گروه برای توزیع بیشتر ثروت یا دیگر خواسته‌ها قرار گیرد، ظرفیت کافی برای تحقق اهداف ملی نخواهد داشت. در مقابل دولتی که دارای نظام دیوان‌سالاری بریده از جامعه باشد، با فقدان مشروعیت مواجه بوده و ظرفیت طرح‌ریزی و اجرای برنامه‌های کلان را نخواهد داشت. بدین معنا، دولتی دارای ظرفیت است که نظام دیوان‌سالاری آن، هم خودگردان و هم متکی به جامعه باشد.

ظرفیت دولت همچنین به وجود نظام بوروکراسی‌ای وابسته است که در آن، رهبران دولت و سیاست‌گذاران بتوانند نیازهای جامعه را تشخیص داده، با ارتباط نهادینه‌شده با گروه‌های مؤثر و مولد جامعه، این نیازها را در ابتدا به برنامه‌های مدون تبدیل و سپس آنها را اجرا کنند. به عنوان مثال، دولت سنگاپور برای طراحی استراتژی‌های توسعه صنعتی این کشور، اغلب از مدیران ارشد شرکت‌های بزرگ صادراتی این کشور دعوت می‌کند تا با برگزاری سلسله‌ای از جلسات منظم و برنامه‌ریزی‌شده، نظرهای خود را درباره سیاست‌های پیشنهادی دولت به صورت مکتوب اعلام کنند. دولت سنگاپور، ابتدا آن دسته از سیاست‌های دولتی را که درباره آن اجماع نظر وجود دارد، به عنوان سیاست قطعی مدنظر قرار می‌دهد. سپس آن دسته از سیاست‌هایی را که به نظر دولت، مناسب اما به نظر اغلب مدیران ارشد بخش خصوصی، سیاست‌هایی نادرست محسوب می‌شوند، طبق نظر مورد اجماع آن مدیران تعدیل می‌کند (Wai-Chung Yeung, 2005: 91-92).

وجود این ظرفیت نهادی برای همکاری قوی دولت - جامعه یا آنچه ویز آن را «وابستگی متقابل کنترل‌شده»^۱ می‌نامد، هم به ظرفیت سازمانی - نهادی دولت وابسته است و هم به ظرفیت انجمنی گروه‌های مهم اقتصادی و اجتماعی بستگی دارد (Weiss, 1998: 109). اهمیت بوروکراسی در تعیین میزان ظرفیت دولت باعث شده تا اصلاح نظام بوروکراسی به هدف اصلی استراتژی تقویت ظرفیت دولت تبدیل شود.

نهادگرایی و اصلاح دیوان‌سالاری: اهمیت کیفیت و کارآمدی در دیوان‌سالاری

به اعتقاد نورث، اگر نهادها را قواعد بازی در نظر بگیریم، افراد، گروه‌ها و فعالان اجتماعی و اقتصادی (اعم از افراد یا بنگاه‌ها و...) بازیگران خواهند بود. به نظر وی بازیگران، افراد یا مجموعه‌ای از افراد هستند که حول هدف مشترکی برای دستیابی به اهداف معینی متحد شده‌اند و در پی کسب سود و حداکثر سود خود هستند. در این وضعیت، نحوه رفتار و استراتژی رفتاری این بازیگران تحت تأثیر زیاد آرایش نهادهای مسلط بر صحنه بازی خواهد بود. به عبارت دیگر اگر چارچوب نهادی، برای دزدی و فعالیت‌های خلاف پاداش دهد، استراتژی بازیگران در جهت تحقق نفع خود در جهت

1. Governed Interdependence

خلاف کاری و دزدی سامان می یابد و اگر چارچوب نهادی به فعالیت های تولیدی پاداش دهد، بازیگرانی به وجود می آیند که فعالیت های مولد و تولیدی را ترویج می کنند (متوسلی و نیکونسبتی، ۱۳۹۰: ۵۹). از این رو اگر بوروکراسی و دیوان سالاری را شامل مجموعه ای از نهادها و سازمان ها بدانیم، اصلاح نظام دیوان سالاری به معنای اصلاح نهادهای قاعده ساز و سازمان های اجراکننده است که نتیجه این اصلاح قرار است عملکرد این نهادها را در جهت سوق دهد که این نهادها به جای تولید انگیزه های ضد توسعه ای، انگیزه ها و رفتارهای توسعه ای در بازیگران ایجاد کنند.

از این نظر، مارش و اولسن بر این باورند که بوروکراسی و دیوان سالاری، عرصه ای برای نیروهای اجتماعی متعارض است. دیوان سالاری همچنین مجموعه هایی از رویه ها و ساختارهای عملیاتی استاندارد نیز هست که منافع را تعریف و از آنها دفاع می کند. مطابق این تحلیل، دیوان سالاری در وجه نهادی خود، با تأثیرگذاری بر منافع و انگیزه های کنشگران اجتماعی، رفتار آنها را در جهت خاصی هدایت می کند. اقداماتی که نظام دیوان سالاری انجام داده، باعث دگرگونی شیوه های توزیع منابع، منافع و قواعد سیاسی می گردد و این کار با خلق بازیگران جدید و هویت های جدید ارائه معیار موفقیت و شکست بازیگران، ایجاد قواعدی برای رفتار مناسب و برخورداری ساختن برخی افراد بیش از دیگران و دیگر منابع انجام می شود (کاظمی، ۱۳۹۲: ۱۳). اگر این قواعد، جهت گیری های توسعه ای داشته باشند و به رفتارهای موافق توسعه کشور انگیزه بدهند و اگر سازمان های بوروکراتیک بتوانند به خوبی قواعد را اجرایی کنند، نظام دیوان سالاری، نظامی کارآمد برای منافع عمومی خواهد بود.

بسیاری از جامعه شناسان به دیوان سالاری به گونه ای متفاوت از کاغذبازی، ناکارایی و اتلاف منابع نگریسته اند. از نظر آنان، بوروکراسی و دیوان سالاری یک الگوی دقت، نظم و مدیریت کارآمد است و در واقع کارآمدترین شکل سازمانی است که انسان ها ابداع کرده اند (خانی، ۱۳۷۹: ۱۲۶). بوروکراسی همچنان که وبر گفته است، متضمن سلسله مراتب روشن، اقتدار، قوانین و مقررات مکتوب حاکم بر رفتار مقامات اداری و جدایی وظایف نظام اداری از سازمان و زندگی او در خارج از سازمان است. تقریباً در همه نظریه های مربوط به نظام دیوان سالاری، کارآمدی مهم ترین رکن این نظام محسوب می شود. کارآمدی نظام دیوان سالاری مبتنی بر چهار پایه سرعت، دقت، صحت و

حسابگری است و هیچ‌یک از اینها جز در مجموعه‌ای که اصول و ملاک‌های یک نظام کارآمد بر آنها حاکم باشد، قابل تحقق نیست (گیدنز، ۱۳۷۴: ۲۹۸-۳۰۶).

کارآمدی دیوان‌سالاری وابسته به کیفیت دیوان‌سالاری است که از یک نظر، بستگی به اثربخشی خدمات اداری، استقلال از فشارهای سیاسی و اعتبار تعهد نظام دیوان‌سالاری به اجرای دقیق سیاست‌های اعلام‌شده دارد (Quah, 2010: 238). پژوهش‌های بسیاری درباره تأثیر کیفیت بوروکراسی و دیوان‌سالاری بر رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه انجام شده است. برای مثال تحقیقات آرون^۱ (۲۰۰۰) نشان می‌دهد که کیفیت دیوان‌سالاری و کیفیت نهادهای بوروکراتیک بر رشد اقتصادی تأثیر زیادی دارد؛ به طوری که با کاهش کیفیت بوروکراسی در هر کشور، رشد اقتصادی واقعی نیز با یک فاصله کوتاه زمانی کاهش می‌یابد. این نتایج را پژوهشگران دیگر (مانند: Rodrik, 2000; Borner et al., 2004) نیز تأیید کرده‌اند (Van DeWalle, 2005: 11-12).

در سایه شناختی که از اهمیت دیوان‌سالاری در موفقیت و شکست تلاش‌های توسعه‌ای کشورها حاصل شده است، در سال‌های اخیر تلاش شده تا شاخص‌هایی برای ارزیابی کیفیت دیوان‌سالاری‌ها ایجاد شود تا بر اساس آنها امکان بررسی نظام‌مند دیوان‌سالاری‌ها، آسیب‌شناسی آنها و در نهایت اصلاح آنها فراهم آید. این نکته از لحاظ روشی بدیهی است که هر نوع شاخص‌سازی برای ارزیابی، تابعی از الگوی نظری گزینش‌شده از سوی پژوهشگر است. نهادگرایی به عنوان یک الگوی نظری طی دو دهه گذشته، یک دسته از شاخص‌ها را برای ارزیابی و آسیب‌شناسی بوروکراسی و دیوان‌سالاری ایجاد کرده است که بسیاری از نهادها و سازمان‌های جهانی از آنها استفاده می‌کنند.

شاخص‌های ارزیابی کارآمدی نظام دیوان‌سالاری

می‌توان درباره کارآمدی و شاخص‌های آن، به موارد متعددی اشاره کرد؛ اما آنچه تا حدود زیاد بر آن اجماع نظر وجود دارد این است که اندازه‌گیری کیفیت دیوان‌سالاری و میزان کارآمدی آن به صورت عینی و مشخص، امری دشوار است. زمانی که پژوهشگران تلاش دارند تا شاخص‌های کارآمدی یک نظام دیوان‌سالاری را مشخص

1. Aron

۱۸۸ / پژوهش پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ —————
کنند، آنها پیوسته به دامنه وسیعی از مفاهیم رجوع می کنند، تا بتوانند با استفاده از این مفاهیم، بخشی از ویژگی کیفی دیوان سالاری را تبدیل به شاخصی کمی کنند؛ هر چند باز هم نمی توان به شکل دقیق و روشن، کارآمدی و کیفیت را اندازه گیری کرد (Van DeWalle, 2005: 16).

با این حال آنچه نهادهای بین المللی چون بانک جهانی به طور عام و نهادگرایان به طور خاص، از کارآمدی و شاخص های آن در نظر دارند، شاخص هایی است که به چارچوب های اصلی یک نظام دیوان سالاری کارآمد اشاره دارد و مهم ترین آنها عبارت است از:

۱- پاسخگویی: که به معنای قبول مسئولیت رسمی مدیران و سازمان هایشان در برابر اعمالشان است. تفکیک مؤثر وظایف و اختیارات میان بخش های مختلف سازمان های دولتی (از حکومت مرکزی و قوای سه گانه کشور تا سازمان های محلی)، پیش نیاز پاسخگویی است (European Commission, 2010: 54).

۲- حاکمیت قانون: حاکمیت قانون اشاره به نظامی دارد که چهار اصل جهان شمول زیر را مورد تأیید قرار می دهد (Agrast & et al., 2012):

- حکومت و کارمندان و کارگزارانش در چارچوب قانون پاسخگو هستند.
- قوانین، شفاف، منتشر شده در سطح عمومی، باثبات و منصفانه هستند و از حقوق بنیادی ای چون امنیت افراد و امنیت مالکیت مراقبت می شود.
- فرآیند تصویب، رسیدگی و اجرای قوانین، در دسترس، منصفانه و کارآمد است.
- از طریق نمایندگان قابل، اخلاقی و مستقل و افراد بی طرفی که به تعداد کافی وجود دارند، از منابع مناسبی برخوردارند و انعکاسی از ترکیب بندی اجتماعی هستند که به آنها خدمت می کنند، عدالت حفظ می شود.

این اصول از منابع بین المللی نشأت گرفته که به شکل گسترده ای در میان کشورها با نظام های متفاوت اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی پذیرفته شده است. برای برقراری حاکمیت قانون، سازمان های بوروکراسی باید در عین پاسخگویی به جامعه، از بخش خصوصی مستقل باشند (European Commission, 2010: 51). این استقلال از بخش خصوصی و دیگر بخش های جامعه (که باید همزمان با طراحی «پروژه های مشترک» با بخش های مولد و صنعتی محقق شود) به معنای قرار گرفتن نظام

دیوان‌سالاری در جایگاه واقعی خود و طراحی دقیق‌تر برنامه‌های توسعه‌ای خواهد بود.

۳- کنترل فساد و شفافیت: برای داشتن یک دیوان‌سالاری کارآمد، افزایش پاسخگویی حکومت، محدود کردن فساد و برانگیختن فرایندهای مشارکتی میان حکومت و منافع خصوصی در طی سیاست‌گذاری برای توسعه ضرورت دارد (لفت و ییچ، ۱۳۸۵: ۱۹۲-۱۹۳). شاخص فساد، به اندازه‌ای مهم است که برخی از اندیشمندان (مانند: Mauro, 1995)، نبود فساد را مترادف با کارآمدی و کیفیت بالای نظام دیوان‌سالاری می‌دانند (Bai & Wei, 2001).

به طور کلی سه نوع فساد مورد تحلیل پژوهشگران قرار گرفته است: رشوه، نفوذ نامناسب و غیرقانونی در جهت منافع عمومی یا خصوصی و اختلاس در بودجه‌های عمومی یا اختلاس در دیگر منابع. معمولاً در گزارش‌های نهادهای بین‌المللی، این سه شکل از فساد در مورد کارمندان حکومت در قوای مجریه (شامل پلیس و نیروهای نظامی)، قضائیه و مقننه بررسی می‌شود. عامل یادشده، موقعیت‌های مختلف محتمل را که فساد - از رشوه‌های خرد تا انواع تقلب‌های بزرگ - در آنها ممکن است اتفاق بیفتد، در برمی‌گیرد. این موقعیت‌ها شامل ارائه خدمات عمومی، رویه‌های خرید کالا در سازمان‌ها و اجرای دستورالعمل‌های اداری در زمینه حفظ محیط‌زیست، نیروهای کار و مقررات مربوط به سلامتی و ایمنی و دیگر دستورالعمل‌هایی می‌شود که می‌توانند از مسیر خود منحرف شده، به فساد بینجامند (Agrast & et al., 2012).

۴- کارایی و اثربخشی: اثربخشی^۱ اغلب به عنوان توانایی و قابلیت تحقق برنامه‌ها و اهداف و نیز توانایی آنها برای ارائه خدمات مورد انتظار توسط دولت‌ها و نهادهای ذیل آن تحلیل شده است. به این معنا، اثربخشی به معنای قابلیت تحقق اهداف و اجرای تصمیمات تلقی می‌شود. طبیعی است اگر دولت و سازمان‌های آن تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری بکنند؛ ولی قادر نباشند تا این تصمیمات و سیاست‌ها را اجرا کنند، ضعیف و ناتوان تلقی خواهند شد. به این معنا اثربخشی در مقابل دولت و نهادهای ضعیف و متزلزل تعریف می‌شود.

۵- سرمایه اجتماعی (اعتماد متقابل شهروندان و بوروکراسی): نظام دیوان‌سالاری در

1. Effectiveness

۱۹۰ / پژوهش پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ —————
تعامل روزانه با محیط اجتماعی و افراد است. از این رو نظام دیوان‌سالاری به شدت متأثر
از فعل و انفعالات محیط اجتماعی است (خلف‌خانی، ۱۳۸۸: ۴۱).

سرمایه اجتماعی به عنوان یکی از مهم‌ترین متغیرهای محیط اجتماعی بوروکراسی
شامل سه شاخص اعتماد، هنجارها و مشارکت جمعی است که کنش همیاری را در
میان شهروندان و نهادها تسهیل می‌کند. به نظر رابرت پاتنام، این سه شاخص سرمایه
اجتماعی با تسهیل کنش‌های مشترک، باعث بهبود کارایی جامعه می‌شوند و نه تنها
پیش‌شرطی برای توسعه اقتصادی هستند، بلکه پیش‌شرطی برای حکومت کارآمد نیز
محسوب می‌شوند. اعتماد بر انتظارات و تعهدات اکتسابی و تأییدشده به لحاظ اجتماعی
که افراد نسبت به یکدیگر و نسبت به سازمان‌ها و نهادهای مربوط به زندگی
اجتماعی‌شان دارند، دلالت می‌کند. وجود اعتماد بین مردم و نهادهای دولتی می‌تواند با
کاهش نااطمینانی و افزایش پیش‌بینی‌پذیری، اقدامات توسعه‌ای را تسریع کند. قوی
بودن هنجارها و ارزش‌های فرهنگی نیز از طریق افزایش درست‌کاری، وجدان‌کاری و
نوع‌دوستی، می‌تواند همبستگی درون‌سازمانی را تقویت کند. شبکه‌های مشارکت مدنی
نیز هنجارهای قوی کنش متقابل را تقویت می‌کند. این هنجارها، شبکه‌های ارتباطی را
که به کسب حسن شهرت و وفای به عهد و پذیرش هنجارهای رفتاری جامعه محلی
متکی است، تقویت می‌کند و همین شبکه‌ها، ارتباطات را تسهیل می‌کند و جریان
اطلاعات را درباره قابل قبول بودن افراد بهبود می‌بخشد (عطار، ۱۳۹۱: ۱۲۰-۱۳۵).
جلب مشارکت جمعی می‌تواند خلأ اطلاعات را درون سازمان‌ها برطرف کند و
همچنین میزان هم‌گرایی با اهداف سازمان را تقویت کرده، باعث افزایش کارآمدی
سازمان شود.

۶- ظرفیت مشارکت‌پذیری: در حالی که در درک وبری از دیوان‌سالاری ایده‌آل،
رویکرد سلسله‌مراتبی و از بالا به پایین درباره رابطه بوروکراسی و شهروندان مسلط
است، در مطالعات و رویکردهای جدید بر اهمیت مشارکت و قابلیت نهادهایی چون
دیوان‌سالاری در جلب مشارکت مؤثر عمومی در فرایندهای تصمیم‌گیری، اجرا و نظارت
تأکید می‌شود. مشارکت شهروندان از یک منظر تأثیر آشکار و مشخصی در خلق و ایجاد
سرمایه‌های اجتماعی برای بوروکراسی و گذار از بیگانگی حاکم بر رابطه دیوان‌سالاری و
شهروندان دارد. بدون چنین مشارکت معناداری، ایجاد تعلق در میان شهروندان درباره

اهداف دیوان‌سالاری، برنامه‌های آن و محدودیت‌های موجود در راستای تحقق اهداف دیوان‌سالاری وجود نخواهد داشت. سوئیچ دیگر اهمیت مشارکت مردمی در نقشی است که مردم در تحقق و پیشبرد اهداف توسعه‌ای ایفا خواهد کرد.

تحلیل درخشان دانشمند نهادگرا، «الینور استروم» (برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۷) از مسئلهٔ موسوم به «تراژدی منابع عمومی» از یکسو بر ناکارایی دو رویکرد لیبرالی (خصوصی‌سازی) و دولت‌گرا در حل چالش بهره‌برداری بیش‌ازحد از منابع عمومی مانند آب‌های زیرزمینی، جنگل‌ها و دریاچه‌ها و مواردی مشابه آنها تأکید می‌کند و از سوی دیگر تنها راه برون‌رفت از این تراژدی را در جلب مشارکت ذی‌نفعان محلی برای بهره‌برداری معقول می‌داند (Ostrom, 1990, 1992).

از سوی دیگر دانشمندانی چون آمارتیا سن (برنده نوبل سال ۱۹۹۹) و آدریان لفت ویچ تأکید می‌کنند که علاوه بر ابعاد انسانی، گسترش دموکراسی و مشارکت شهروندی، تأثیر مستقیمی بر موفقیت طرح‌های توسعه‌ای، رفع موانعی چون فساد و مخالفت‌های محلی، کاهش هزینه‌های اجرای آن و در نهایت پایداری دستاوردهای توسعه‌ای خواهد داشت. (ر.ک: سن، ۱۳۸۱ و لفت ویچ، ۱۳۸۹).

۷- توانایی حفظ استقلال نهادی: بوروکراسی‌ها، اصلی‌ترین محل توزیع انواع رانت‌های ارزشمند در جامعه هستند. آنها بخش مهمی از منابع و سرمایه‌های عمومی را در اختیار دارند. از این‌رو تصمیم‌ها و جهت‌گیری‌های آنها می‌تواند به معنای تأمین منافع گروهی از جامعه و به زیان گروهی دیگر باشد. از همین‌روست که دولت و دیوان‌سالاری دولتی همواره در معرض انواع و اشکال مختلفی از رانت‌جویی از طرق آشکار و پنهان است. دیوان‌سالاری و نهادهای آن ضمن آنکه باید به این تقاضاها و نیازهای اجتماعی پاسخ دهد و نسبت به آنها هوشیار باشد، در عین حال نباید در مسیری حرکت کند که در مقابل انواع تقاضاهای رانتی و نفوذجویی‌های بیرونی منفعل شده و از آن بدتر به گروگان گروهی از جامعه بدل شود. منفعل شدن و در نهایت بدل شدن به گروگان یک گروه (مانند طبقه اجتماعی، دسته‌ای از بازیگران اقتصادی یا گروه محدودی از باندهای مافیایی)، نتیجه‌ای جز این نخواهد داشت که تصمیم‌ها و عملکرد آن نهاد به جای تأمین نفع عمومی، در راستای منافع یک گروه اقلیت و به ضرر اکثریت مخدوش و منحرف

۱۹۲ / پژوهش پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ —————
خواهد شد.

نهادگرایی چون نورث و عجم اوغلو در تفکیک کلیدی خود از تفاوت نهادهای «فراگیر» با نهادهای «محدود» (ر.ک: نورث و دیگران، ۱۳۸۵ و عجم اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۲) و نیز اوانز (۱۳۸۰) در تفکیک مهم خود از تفاوت دولت‌های «توسعه‌گرا» و «غارتگر»، در حقیقت بر این ویژگی بوروکراسی انگشت نهاده‌اند. نهادهای محدود و دولت‌های غارتگر، نهادهایی هستند که به ابزار و گروگان گروه محدودی از یک جامعه بدل شده‌اند و ابزار استخراج و غارت یک گروه محدود قرار گرفته‌اند و خصلت فراگیر خود را از دست داده‌اند. در ارزیابی کیفیت بوروکراسی‌ها، توانایی و قابلیت نهادهای بوروکراسی برای حفظ استقلال خود در مقابل نهادهای بیرونی می‌تواند به عنوان شاخصی برای ارزیابی این نهادها و کیفیت آنها مورد توجه قرار گیرد.

۸- ظرفیت ارتباط مؤثر و دوسویه با بخش خصوصی و نهادهای مدنی: حفظ استقلال و قابلیت حفظ موقعیت فرادستی نهادهای سیاست‌گذار، هرچند نقش مهمی از اثربخشی دولت و نهادهای بوروکراتیک دارد، ضعف ارتباط با عرصه اجتماعی می‌تواند منجر به بیگانگی بوروکراسی از حوزه عمومی و نیازهای آن شود. واقعیت آن است که همه تقاضاهای اجتماعی، خصلت غیر مولد و رانت‌جویانه ندارند، بلکه حاوی نیازهای واقعی و انتظاراتی هستند که تحقق آن، بستر و زمینه توسعه ملی و رشد بخش مولد است. قوانین جدید مورد نیاز، حفظ حقوق مالکیت، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و... از جمله این تقاضاها هستند که بدون آنها اساساً توسعه ملی ممکن نیست. پاسخ به این تقاضاها، نیازمند وجود ظرفیت و قابلیت در دولت و نهادهای آن است که آنها را قادر می‌سازد تا آنها را جذب، سازمان‌دهی و عقلایی‌سازی کرده، بر اساس آنها دست به تصمیم‌سازی در راستای تشویق فعالیت‌های مولد بزنند. بدل شدن تقاضاهای اقتصادی و اجتماعی به تصمیم‌سازی در راستای فعالیت‌های مولد تنها هنگامی فراهم می‌شود که دیوان‌سالاری ضمن داشتن پیوند قوی و مؤثر با بخش خصوصی و نهادهای مدنی، گروگان بخش‌های خاصی از جامعه نشده باشد و دارای استقلال نهادی باشد.

ترکیب این استقلال با داشتن پیوندهای مؤثر سازنده ویژگی متناقض‌نمایی در ساختار نهادی دولت است که پیتز اوانز از آن به عنوان «استقلال وابسته به جامعه» (ر.ک:

ایوانز، ۱۳۸۰) یاد می‌کند و آن را مهم‌ترین ویژگی دولت‌های توسعه‌گرا می‌داند. حفظ هم‌زمان استقلال در ضمن حفظ پیوندهای اجتماعی، تعادل ظریفی است که بسیاری از دولت‌ها و بوروکراسی‌ها از تحقق آن عاجزند و دلیل معهود بودن دولت‌های توسعه‌گرا نیز چیزی جز همین دشواری برقراری این تعادل نیست. دولت‌های شمال اروپا و دولت‌های جنوب شرقی آسیا در قالب نهادهای کورپوراتیستی، هر یک در مقاطعی و ناشی از ترکیبی پیچیده از عوامل، موفق به شکل دادن به چنین تعادلی شدند؛ حال آنکه بسیاری از کشورهای جهان سوم و کمونیستی در دستیابی به آن تعادل حساس موفق عمل نکردند و به جای توسعه، با اتلاف شدید منابع روبه‌رو شدند. الجزایر پس از انقلاب ضد استعماری علیه فرانسه، نمونه‌ای مثال‌زدنی از این شکست است.

۹- تمرکز بر کیفیت نهادهای بوروکراتیک: نهادگرایان کوشیده‌اند تا با فراتر رفتن از منازعهٔ ایدئولوژیکی راست و چپ (Ostrom, 1990: 4-5)، به جای تمرکز بر مفهوم کمیت دولت، بر کیفیت نهادها تمرکز کنند. تمرکز بر کیفیت نهادها به این معناست که اندازهٔ دولت و میزان تمرکز ضرورتاً نمی‌تواند مانع یا عامل توسعه‌ای باشد، بلکه در برخی مواقع و موقعیت، تمرکز و برخی موقعیت، تمرکززدایی می‌تواند بر فعالیت‌های مولد بازیگران و بسترهای حرکت توسعه‌ای، تأثیر مثبت یا منفی داشته باشد. به عنوان مثال در دولت‌هایی که فاقد ظرفیت و استقلال نهادی قدرتمندی در سطح کشور هستند، تمرکززدایی می‌تواند به معنای گسیختگی بیشتر و بی‌ثباتی سیاسی و حاکمیتی شود؛ حال آنکه در یک دولت قدرتمند با ظرفیت حکمرانی مناسب، تمرکززدایی می‌تواند بستری برای جلب مشارکت محلی، ایجاد اعتماد و سرمایهٔ اجتماعی برای نهادهای حکمرانی، کاهش هزینه‌های اجرای برنامه‌ها و فعال کردن ظرفیت‌ها و استعدادها محلی برای توسعه باشد (ر.ک: کاظمیان و فرجی راد، ۱۳۹۱). گروهی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان نهادگرا مانند الینور استروم، بر اهمیت جلب مشارکت‌های ذی‌نفعان محلی برای گذر از چالش‌های مهم برنامه‌های توسعه‌ای تأکید کرده‌اند.

در ادبیات نهادی، شاخص «اندازهٔ دولت» بیانگر حجم مجموعه عناصر شکل‌دهنده به ساختار دولتی است. این حجم و اندازه طبعاً هرچه بزرگ‌تر باشد، می‌تواند از حیث افزایش هزینه‌های عمومی و صرف بودجهٔ عمومی در بخش‌های غیرمولد، فرایند توسعه

۱۹۴ / پژوهش پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ —————
را مختل کند^(۲). ضمن آنکه حجم و اندازه زیاد دولت هر چند ضرورتاً بر کیفیت عملکرد دولتی و کاهش نقش تسهیلگر دولت در فرایندهای توسعه‌ای تأثیر ندارد (ر.ک: اکبریان و کارکن، ۱۳۹۲)، اغلب مشاهده شده است که در یک دولت بزرگ‌تر و حجیم‌تر، کارها کندتر و فرایندها فرسایشی‌تر و بنا بر اصطلاح نهادگرایان، «هزینه‌های مبادله» بالاتر است. از این‌روست که گروه‌های مهمی از اقتصاددانان نهادگرا و گزارش‌های نهادهای جهانی در ذیل توصیه‌های خود برای ارتقای عملکرد دولتی، بر کاهش اندازه دولت تأکید می‌کنند (بانک جهانی، ۱۳۷۹).

۱۰- تعامل‌گرایی انگیزشی به جای اقتدارگرایی بوروکراتیک: از دیدگاه نهادگرایان، تأکید بیش‌ازحدی که در یک نظام دیوان‌سالاری متمرکز بر سلسله‌مراتب و اطاعت بی‌چون‌وچرا از دستورات مافوق و قدرت‌زدایی از شهروندان و اجتماعات محلی می‌شود، چنین ساختاری را از کارایی و اثربخشی باز می‌دارد. در واقع به اعتقاد آنها، آنچه سازمان را در رسیدن به اهدافش یاری می‌رساند، وجود رابطه انسانی سالم، روحیه بالا و انگیزه است که جملگی آنها در توسعه نوآوری و کارایی دیوان‌سالاری بسیار مؤثرند. نهادگرایان، توجه ویژه‌ای به نحوه طراحی نهادی یک سازمان داشته‌اند، به نحوی که اعضای آن سازمان از انگیزه لازم برای کار کردن به منظور نیل به هدف مشترک برخوردار شوند (گروینوگن و دیگران، ۱۳۹۱: ۷۰).

اگر کارکنان و نیروهای انسانی هدایت‌کننده نظام بوروکراسی را انسان‌هایی عادی مشابه افراد فعال در حوزه‌های دیگر بدانیم، می‌توان گفت که عوامل سازمانی نیز به‌هیچ‌وجه از لحاظ منفعت‌جویی با افراد دیگر متفاوت نیستند. چنان‌که در بخش بعدی خواهیم گفت، این قضیه محور اصلی رویکرد دیوان‌سالاران خودخواه است. بر مبنای این رویکرد، بی‌معنی است اگر گمان کنیم یک فرد در جایگاه و پست اداری، رفتاری دگرخواهانه دارد و با از خودگذشتگی رفتار می‌کند، اما در بیرون از محیط کار، تبدیل به فردی خودخواه می‌شود. بخشی از شکست نظام دیوان‌سالاری حاصل رفتارهای خودخواهانه عوامل سازمانی است. راه‌کار نهادی برای رفع این شکست نیز تقویت ارزش‌های مبتنی بر وفاداری سازمانی در میان آنهاست. تقویت وفاداری سازمانی به شدت به کاهش هزینه‌هایی می‌انجامد که عوامل سازمانی بر سازمان تحمیل می‌کند (چانگ، ۱۳۹۲: ۴۶ و ۶۳). نظام بوروکراسی که قابلیت این را دارد که وفاداری سازمانی

عوامل خود را تقویت کند، با نظام بوروکراسی متمرکز بسیار متفاوت است. یکی از ویژگی‌های نظام‌های دیوان‌سالاری اقتدارگرا، وجود لشکری از مستمری‌بگیران و گروهی انحصارگر است. رابرتو میشلز در کتاب «احزاب سیاسی» خود یادآور می‌شود که ساخت و تشکیلات در کشورهایی با نظام سیاسی مبتنی بر ایده‌های مارکسیستی، به گونه‌ای بود که ضمن گرایش به سوی تمرکز و استبداد، بعد از مدتی احزاب سیاسی در ید و اختیار گروهی محدود درآمده، کنترل حزب از حیطه عمل اعضای آن خارج شده و به یک نظام الیگارشیک بدل شده است. در یک دیوان‌سالاری اقتدارگرا، عملاً افراد به مهره‌های ناچیز و حقیری مبدل می‌شوند که ضمن سلب آزادی آنها، خط بطلان بر ارزش‌های واقعی و معنوی کشیده شده است (قوم، ۱۳۶۶: ۶۹۷-۷۰۳). به اعتقاد نهادگرایان، تجربه نشان می‌دهد زمانی که دولت تا این حد به تمرکز و تصدی‌گری پرداخته، نتوانسته است به وظایف نظارتی و حمایتی که در جهت منافع عمومی است، اقدام نماید. دولت در چنین حالتی با درگیر شدن در کارهایی که از عهده بخش‌های دیگر جامعه هم برمی‌آید، از پرداختن به وظایف اصلی خویش باز می‌ماند که همان وظایف حاکمیتی مانند خط‌مشی‌گذاری، حفظ نظم، حفظ عدالت، هدایت به جای تحکّم و... است (مجیبی میکلائی، ۱۳۹۰: ۴۷۳-۴۷۴) و این به معنای شکست نظام دیوان‌سالاری در انجام وظایفی خواهد بود که برعهده این نظام است.

علاوه بر این در شرایط تمرکز اداری، بوروکرات‌ها به صورت مهره‌ای از نظام دیوان‌سالاری درمی‌آیند که حرکت دینامیک حیاتی آنها به حرکت مکانیکی تبدیل می‌شود. در این روند انحصاری کردن قدرت، دستگاه مدیریتی، ماهیت اصلی خود را که ایجاد و اداره خدمات عمومی برای تنظیم عادلانه‌تر روابط اجتماعی و اقتصادی جامعه و دستیابی به مهم‌ترین اهداف ملی (توسعه) است، از دست می‌دهد و در مرحله بعد با به‌کارگیری این قدرت انحصاری در جهت سرکوب عوامل و نیروهایی برمی‌آید که با این نظام ناکارآمد متمرکز به مخالفت برمی‌خیزند. مشخص است که مجموعه این خصوصیات در نظام بوروکراسی، در جهت جلوگیری از رشد و توسعه در همه جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی حرکت خواهد کرد. علاوه بر این تمرکز اداری موجب تراکم و گستردگی وظایف و مسئولیت‌های مدیران و کارکنان سازمان‌های دولتی

می‌شود که مهم‌ترین پیامد این گسترده‌گی، ایجاد ابهام در وظایف و مسئولیت‌هاست و سرگردانی مردم و طولانی شدن فرآیند اداری را به دنبال دارد و این عوامل خود می‌توانند زمینه‌ساز بروز فساد در نظام بوروکراسی شوند (کمالی، ۱۳۹۳: ۱۲۲).

تمرکز بیش‌ازحد نظام بوروکراسی اغلب با ابهام در شیوه‌های عمل همراه بوده است. این ابهام، هزینه‌های اجتماعی را افزایش داده و انجام امور را طولانی می‌کند که این موارد باعث اتلاف منابع و تقلیل بهره‌وری سازمان‌های دولتی می‌شود. دلیل این اتفاق ناخوشایند آن است که تمرکز اداری از طریق تمایل به گسترش بوروکراسی و افزایش بیش‌ازحد سازمان‌های مجری و بروز موازی کاری در سازمان، باعث تشدید ابهام در شیوه‌های عمل می‌شود. این ابهام نیز خود با تشدید تمرکزگرایی بوروکراسی، موجب کاهش نوآوری، عدم مشارکت، اتلاف نیروی انسانی و در نتیجه پاسخگو نبودن نظام بوروکراسی به خواسته‌های اولیه مردم می‌گردد و موانعی را بر سر رشد اقتصادی و اجتماعی فراهم می‌آورد (مشبکی اصفهانی، ۱۳۸۹: ۵۹). ساختارهای به شدت متمرکز، قوانین و مقررات پیچیده، روش‌های بوروکراتیک و دشواری دستیابی به تصمیم‌گیرندگان، از جمله عوامل سازمانی هستند که شرایط مساعد را برای فساد اداری ایجاد می‌نمایند (ترنر و هیوم، ۱۳۷۹: ۱۳۲).

علاوه بر امکان بالای بروز فساد در یک نظام بوروکراسی متمرکز، اینگونه نظام‌ها با خطر متقارن نبودن اطلاعات نیز مواجه هستند. متقارن نبودن اطلاعات به معنای ضعف تصمیم‌گیرندگان ارشد در دسترسی به اطلاعات لازم برای تصمیم‌گیری عقلانی است. ساختار تصمیم‌گیری متمرکز با خطر تضعیف تصمیم‌های عقلانی همراه است، زیرا تصمیمات متمرکز ممکن است به شدت متأثر از اطلاعاتی باشد که در دسترس تصمیم‌گیرندگان ارشد قرار می‌گیرد. این متقارن نبودن اطلاعات میان دولت و سایر عوامل (بخش خصوصی و نیروهای محلی) را نیز می‌توان با طراحی مناسب نهادی (و اجرای طرح‌های تمرکززدایی) کاهش داد. مثلاً علاقه بنگاه‌های ژاپنی به ارائه اطلاعات ضروری به دولت - که از متقارن نبودن اطلاعات می‌کاهد - اغلب به سنت رابطه صمیمانه حکومت با انجمن‌های کسب‌وکار مربوط است. این سنت فقط هنگامی کاملاً تحقق می‌یابد که انجمن‌های صنعتی - به عنوان مرکز اطلاع‌رسانی - مورد تشویق دولت قرار گیرند و دولت به آنها اجازه دهد تا حد ممکن در سیاست‌گذاری‌ها نقش داشته

باشند. «قراردادهای برنامه» بین وزارتخانه‌ها و شرکت‌های دولتی (و گاهی خصوصی) در فرانسه و وضع قوانین برای گزارش‌دهی منظم در برخی صنایع در کره جنوبی را می‌توان از مصادیق کاهش متقارن نبودن اطلاعات با توسل به طراحی آگاهانه نهادی دانست (چانگ، ۱۳۹۲: ۶۳-۶۴).

در مجموع نظام بوروکراسی متمرکز، نظامی ناکارآمد است. تجربه بوروکراسی در شوروی و بسیاری از کشورهای بلوک شرق نیز نشان داد که ناکارآمدی این نظام که برخاسته از تمرکزگرایی شدید آن بود، تا چه حد می‌تواند تبعات اقتصادی، سیاسی و حتی امنیتی داشته باشد. به همین دلیل بود که در بسیاری از این کشورها، پروژه‌های اصلاحی برای تمرکززدایی نظام بوروکراسی طراحی شد و به مرحله اجرا درآمد. اما در اغلب این کشورها، پروژه‌های تمرکززدایی با شکست مواجه شد. در مجارستان با وجود کامل بودن پروژه تمرکززدایی و دقت بالای علمی این طرح و علی‌رغم تصویب فوری آن در پارلمان در سال ۱۹۹۰، مشکلات واقعی تنها در زمان اجرای پروژه مشخص شد. در لهستان، تغییر حکومت در سال ۱۹۹۳ و به دلایلی دیگر، پروژه اصلاح بوروکراسی با هدف تمرکززدایی به شکست انجامید. در اسلواکی به برخی دلایل، پروژه تمرکززدایی از هدف خود منحرف شد و نظام بوروکراسی به سنت تمرکزگرایی بازگشت (Davey, 2002: 35).

جدول زیر، مهم‌ترین شاخص‌های کیفیت و کارآمدی نظام دیوان‌سالاری را از منظر سازمان‌ها و مراکز اقتصادی بین‌المللی نشان می‌دهد. این جدول نشان می‌دهد که سازمان‌ها و مراکز مختلف، نظریه‌های متفاوتی درباره شاخص‌های کارآمدی و کیفیت نظام دیوان‌سالاری دارند.

جدول ۱- کیفیت و کارآمدی نظام دیوان‌سالاری

مدرسه بازرگانی IMD	مجمع جهانی اقتصاد	بانک جهانی	بانک مرکزی اروپا	
کارایی حکومت ^۲	شاخص نهادهای عمومی	اثربخشی حکومت ^۱	کارآمدی بخش عمومی - نظام اجرایی	مؤلفه
World Competitiveness Yearbook (WCY)	Part of Growth Competitiveness Index in Global	Worldwide Governance Research	ECB Working Paper, 2003: Public sector	دسترسی به داده‌ها

1. Government Effectiveness
2. Government Efficiency

http://www02.imd.ch/wcc/	Competitiveness Report (GCR) www.weforum.org	Indicators Dataset www.worldbank.org/wbi/governance	efficiency: an international comparison (Afonso et al.)	
<p>مالیه عمومی، سیاست‌های مالی، چارچوب نهادی، مقررات گذاری در حوزه کسب و کار، سیاست گذاری اجتماعی - فرهنگی (۷۷ زیرشاخص)، موانع اداری کسب و کارها، رشوه و فساد، استقلال در ارائه خدمات عمومی، توزیع درآمد و توزیع ثروت بر اساس جنسیت.</p>	<p>زیرشاخص‌های مربوط به قراردادها و قانون (استقلال قضایی، حمایت از دارایی‌های مالی، جرایم سازمان یافته و بی طرفی دولت در ارائه خدمات)؛ زیرشاخص‌های فساد (پرداخت‌های اضافی و غیرقانونی مرتبط با مجوزهای صادراتی و وارداتی، مجوزهای کسب و کار، کنترل مبادلات، ارزیابی‌های مالیاتی، حمایت پلیس از شهروندان، سرمایه اجتماعی، درخواست وام و دسترسی به امکانات عمومی)</p>	<p>۳۱ شاخص متفاوت</p>	<p>فساد، تشریفات زائد، کیفیت نظام قضایی، حجم بخش غیررسمی اقتصاد</p>	<p>شاخص‌ها</p>
<p>به طور ضمنی جانبدارانه است: به عنوان مثال به جز در زمینه بسترسازی برای رقابت میان شرکت‌ها، دخالت دولت در کسب و کارها باید به شدت حداقلی باشد؛</p>	<p>تجارت آزاد، حمایت قوی از مالکیت فکری، آزادسازی بازار مالی، عدم دخالت حکومت، بی توجهی به شکست بازار</p>	<p>-</p>	<p>جانبداری از حکومت تا حد ممکن کوچک</p>	<p>جانبداری از یک ایده</p>

حمایت از گروه‌های اجتماعی با کاهش شکاف درآمدی و تقویت طبقه متوسط.				
توجه بیش‌ازحد به معیارهای مدنظر شرکت‌های چندملیتی؛ اندیشه‌های جانب‌دارانه فارغ‌التحصیلان مدرسه MD	توجه بیش‌ازحد به معیارهای مدنظر شرکت‌های چندملیتی	بررسی با شاخص‌های بسیار زیاد و متمرکز بر یک شاخص مهم‌تر؛ همه کشورها را نمی‌توان با این شاخص‌ها سنجید.	تنها با تعداد اندکی از شاخص‌های عموماً پراکنده، کیفیت بوروکراسی سنجش می‌شود. ناقص بودن شاخص‌های مربوط به سنجش کارایی	ضعف‌های شاخص
تنها بخش کوچکی از این ۷۷ زیرشاخص، به کارآمدی ارتباط دارد.	شاخص‌ها نتوانستند عملکرد بوروکراسی را سنجش کنند.	تا حدی، اما نه چندان زیاد	خیر	آیا این شاخص‌ها، کیفیت و کارایی بوروکراسی را به خوبی ارزیابی می‌کنند؟

(منبع: Van DeWalle, 2005: 21-22)

همچنان که جدول بالا نشان داد، هم درباره شاخص‌های کارآمدی (و تا حدی دلایل ناکارآمدی) اجماع نظر کلی وجود ندارد و هم هیچ کدام از این سازمان‌ها و مراکز نتوانسته‌اند کارآمدی نظام دیوان‌سالاری را مورد بررسی و سنجش دقیق قرار دهند. حتی اگر بپذیریم که این شاخص‌ها توانسته‌اند کارآمدی/ ناکارآمدی نظام دیوان‌سالاری را تا حدی ارزیابی کنند، باز هم آنها تا حد زیادی ناتوان از ارائه تصویری به نسبت جامع از دلایل بروز این ناکارآمدی هستند.

نتیجه‌گیری

بدون اصلاح نظام دیوان‌سالاری با هدف افزایش کارآمدی آن، اینکه محیط سیاست‌گذاری و نظام دیوان‌سالاری بتواند بسترهای لازم برای توسعه و امنیت اقتصادی را فراهم کند و بتواند انگیزه لازم برای فعالان اقتصادی در جهت نوآوری ایجاد کند، اگر نگوییم ناممکن است، اما بسیار دشوار است. برای شتاب دادن به توسعه اقتصادی در کشورهای در حال توسعه یا کمتر توسعه‌یافته، نظام دیوان‌سالاری این کشورها باید در معرض اصلاحات قرار گیرد تا کارآمد شود (Rauch & Evans, 2000: 65). افزایش کارآمدی بوروکراسی باعث گسترش و توسعه صنایع و فعالیت‌های اقتصادی می‌گردد. زمانی که بوروکراسی ناکارآمد باشد، هزینه‌های معاملاتی و عدم قطعیت‌ها و نااطمینانی‌ها در محیط کسب‌وکارها افزایش می‌یابد و رشد اقتصادی به شدت کاهش خواهد یافت.

تجربه استقرار نظام دیوان‌سالاری مدرن نشان داده است که حرکت ناموزون و درازمدت از سنت‌ها و رسوم غیر مدرن به سمت قوانین مکتوب، با تخصصی شدن روزافزون و تقسیم کار روزافزون دیوان‌سالاری مرتبط است. برای اصلاح نظام دیوان‌سالاری نیز همین تخصصی شدن و تقسیم کار دقیق (که برخاسته از الگوی وبری است) مورد توجه بوده است. با این حال نهادگرایان در سیاست‌گذاری برای دیوان‌سالاری‌های دولتی در پی چینش ساختارهای حقوقی و اقتصادی خاصی نیستند، بلکه معتقدند که نهادها می‌باید به شکلی اصلاح یا تعدیل گردند که موانع توسعه برطرف شده و شرایط بهینه نظام اقتصادی و سیاسی مهیا شود.

برای رسیدن به این مهم، نهادگرایان، از سه رهیافت اساسی استفاده می‌کنند:

۱. تکمیل نهادهای موجود
۲. نوآوری برای ایجاد نهادهای کارآمد در نظام دیوان‌سالاری
۳. ایجاد ارتباط میان دیوان‌سالاری‌ها در جوامع مختلف از طریق گسترش جریان تجارت و اطلاعات (رمضانی باصری و میرفردی، ۱۳۹۳: ۱۳۲).

از منظر نهادگرایان در تحلیل مسائل دیوان‌سالاری‌های ناکارآمد در کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه در حوزه اقتصادی، باید به ساختارهای انگیزشی نظام دیوان‌سالاری توجه داشت. این ساختار انگیزشی به شکلی تنظیم شده است که باعث شده تا مدیران

این کشورها اکثراً فرصت‌هایی را تشویق کنند که مشوق توزیع درآمد هستند تا تولید بیشتر درآمدها و گسترش‌دهنده فعالیت‌های توزیعی و یا بازتوزیعی هستند تا فعالیت‌های تولیدی. همچنین سازمان‌های دولتی کشورهای در حال توسعه بیش از آنکه مشوق رقابت باشند، توسعه‌دهنده انحصار هستند و بیش از آنکه خالق فرصت‌ها باشند، فرصت‌های موجود را نیز محدود می‌کنند (رمضانی باصری و میرفردی، ۱۳۹۳: ۱۳۳). این ساختارهای انگیزشی درون نظام دیوان‌سالاری، از نظر افزایش سود دسته‌ای از فرادستان مسلط بر نظام دیوان‌سالاری، بسیار کارآمد هستند، اما در وجه انجام کارکرد اصلی نظام دیوان‌سالاری در تسهیل توسعه ملی، بسیار ناکارآمد هستند.

نکته مشترک هر سه رهیافت بالا برای اصلاح نظام دیوان‌سالاری در جهت کارآمدسازی آن در کشورهای در حال توسعه این است که اصلاح نظام دیوان‌سالاری، امری زمان‌بر و همراه با حدی از آزمون و خطاست. چه در رهیافت تکمیل نهادهای موجود که نهادهای موجود در نظام دیوان‌سالاری، با نگاهی آسیب‌شناسانه مورد تعدیل و اصلاح قرار می‌گیرند، چه در رهیافت نوآوری برای ایجاد نهادهای کارآمد که نهادهای جدیدی با استفاده از تجربه دیگر کشورها و دانش بومی خلق می‌شوند و چه در رهیافت ارتباط‌گیری میان دیوان‌سالاری‌ها که با افزایش سطح همکاری و تعامل و بازخوردهای حاصل از آن، فرآیند اصلاحی با هدف انطباق‌پذیری بیشتر نظام دیوان‌سالاری با تحولات محیطی انجام می‌شود، در هر سه این رهیافت‌ها، اصلاح نظام دیوان‌سالاری امری به غایت دشوار، زمان‌بر و با کشاکش‌ها و خطاهای بسیار است.

با این حال و علی‌رغم دشواری‌های اصلاح نظام دیوان‌سالاری، اگر این عبارت‌گذز که «همه توانایی‌های دولت‌ها به وجود نظام دیوان‌سالاری کارآمد بستگی دارد» (Geddes, 1996: 14) را بپذیریم، اصلاح نظام دیوان‌سالاری با هدف کارآمدسازی آن، راهبرد اصلی برای هر طرح اصلاحی است که برای پیشبرد توسعه ملی و رونق اقتصادی تدوین می‌شود. این برنامه اصلاحی اغلب با هدف بهبود وضعیت و کیفیت حکمرانی و عملکرد دیوان‌سالاری در شاخص‌های یادشده در بالا صورت می‌گیرد. به این معنا شاخص‌های مورد بحث هم معیاری برای ارزیابی و آسیب‌شناسی وضعیت موجود دیوان‌سالاری و کیفیت نهادی آن و هم زمینه‌ای برای طراحی و اجرای برنامه‌های اصلاح نهادی به منظور ارتقای شاخص‌های مرتبط خواهد بود.

پی‌نوشت

۱. دولت یا state به معنای مجموعه نهادهای سیاسی است که در یک قلمرو معین بر جمعیتی مشخص دارای حق حاکمیت است (ر.ک: وبر، ۱۳۸۴). بدین معنا، حکومت و قوای سه‌گانه، بخش‌هایی از دولت هستند. در این نوشتار نیز همین معنا از دولت مدنظر است.
۲. اصلی‌ترین معیار برای سنجش اندازه دولت، نسبت هزینه‌های دولت به تولید ناخالص داخلی است.

منابع

- اکبریان، رضا و محمدرضا کارکن (۱۳۹۲) «بررسی رابطه میان باز بودن اقتصاد و اندازه دولت»، مجله پژوهشنامه اقتصادی، دوره ۱۳، شماره ۱، بهار، صص ۷۹-۱۰۷.
- ایوانز، پیتر (۱۳۸۰) توسعه یا چپاول، نقش دولت در تحول صنعتی، ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر، تهران، طرح نو.
- بانک جهانی (۱۳۷۹) دولت در جهان در حال تحول، ترجمه حمیدرضا برادران شرکا و همکاران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- بیدالله خانی، آرش (۱۳۹۱) «اقتصاد نهادگرایی جدید (NIE) پایه‌ای برای توسعه آسیای شرقی»، راهبرد توسعه، شماره ۳۱، صص ۱۰۸-۱۳۵.
- برگر، پیتر و دیگران (۱۳۸۱) ذهن بی‌خانمان؛ نوسازی و آگاهی، ترجمه محمد ساوجی، تهران، نی.
- پیچ، جان و لیندا ون جلددر (۱۳۸۳) «حلقه‌های مفقود، قابلیت نهادی، اصلاحات در حوزه سیاست‌گذاری و رشد در خاورمیانه و شمال آفریقا»، در: دولت و تحول جهانی (اقتصاد سیاسی گذار در خاورمیانه)، حسن حکیمیان و زیبا مشاور، ترجمه عباس حاتمی‌زاده، تهران، کویر.
- ترنر، مارک و دیوید هیوم (۱۳۷۹) حکومت‌داری مدیریت و توسعه، چگونه دولت کارآمد داشته باشیم، ترجمه عباس منوریان، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- خانی، علیرضا (۱۳۷۹) «تأملی تازه در باب بوروکراسی و فقدان آن»، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۶۱-۱۶۲، صص ۱۲۶-۱۳۵.
- خلف خانی، مهدی (۱۳۸۸) «بررسی رابطه سرمایه اجتماعی و فساد اداری»، فصلنامه راهبرد، سال هجدهم، شماره ۵۳، صص ۳۹-۵۵.
- رمضانی باصری، عباس و اصغر میرفردی (۱۳۹۳) «تبیین نهادگرایی و گرایش آن به توسعه»، مجله اقتصادی، شماره ۳ و ۴، صص ۱۲۱-۱۳۸.
- سن، آمارتیا (۱۳۸۱) «فراسوی بحران، راهبرد توسعه در آسیا»، در: چند مقاله در زمینه موانع نهادی توسعه، صفر بیک‌زاده آروق، ترجمه زهرا کریمی، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- (۱۳۸۱) توسعه به مثابه آزادی، ترجمه وحید محمودی، تهران، داستان.
- شکاری، عبدالقیوم (۱۳۷۹) نظریه دولت تحصیل‌دار و انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- عجم اوغلو، دارون و جیمز رابینسون (۱۳۹۲) چرا کشورها شکست می‌خورند، سرچشمه‌های قدرت، فقر و غنای کشورها، ترجمه پویا جبل‌عاملی و محمدرضا فرهادی‌پور، تهران، دنیای اقتصاد.
- عطار، سعید (۱۳۹۱) بنیادهای نظری سرمایه اجتماعی (بررسی وضعیت سرمایه اجتماعی در ایران)،

۲۰۴ / پژوهش پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ —————
یزد، دانشگاه یزد.

قوام، عبدالعلی (۱۳۶۶) «بوروکراسی در دموکراسی»، مجله سیاست خارجی، سال اول، شماره ۴، صص ۶۹۵-۷۰۴.

کاظمی، حجت (۱۳۹۲) نهادگرایی به عنوان الگویی برای تحلیل سیاسی، دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری، دوره جدید، شماره سیزدهم، صص ۱-۲۷.
کاظمیان، غلامرضا و خدر فرجی‌راد (۱۳۹۱) توسعه محلی و منطقه‌ای از منظر رویکرد نهادی، تهران، جهاد دانشگاهی.

کلارک، باری (۱۳۸۹) اقتصاد سیاسی تطبیقی، ترجمه عباس حاتمی، تهران، کویر.
کمالی، یحیی (۱۳۹۳) «بررسی نقش تمرکززدایی در تحقق سلامت اداری»، فصلنامه سیاست‌های راهبردی و کلان، دوره ۲، شماره ۵، صص ۱۱۱-۱۳۲.

گروینوگن، جان و دیگران (۱۳۹۱) مقدمه‌ای بر اقتصاد نهادگرا، ترجمه اصلان قودجانی، تهران، مجلس شورای اسلامی، مرکز پژوهش‌ها.

گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی.
لفت ویچ، آدریان (۱۳۸۵) دولت‌های توسعه‌گرا، پیرامون اهمیت سیاست در توسعه، ترجمه جواد افشارکهن، مشهد، مردییز.

----- (۱۳۸۹) دموکراسی و توسعه، ترجمه افشین خاکبار و احد علی‌قلیان، تهران، طرح نو
متوسلی، محمود و علی نیکونسبتی (۱۳۹۰) «تغییر نهادی»، فصلنامه برنامه‌ریزی و بودجه، سال شانزدهم، شماره ۳، پائیز، صص ۵۱-۶۸.

محبیبی میکلائی، تورج (۱۳۹۰) «عوامل بازدارنده تحول نظام اداری در ایران»، مدیریت و برنامه‌ریزی توسعه، جلد پنجم، مقالات همایش سیاست‌ها و مدیریت رشد و توسعه.
مشبکی اصفهانی، اصغر (۱۳۸۹) «بهبود نظام اداری؛ به سمت خصوصی‌سازی و عدم تمرکز»، ماهنامه تدبیر، شماره ۲۱۶.

مشهدی احمد، محمود و محمود متوسلی (۱۳۹۰) «اقتصاد نهادگرایی اصیل، تأملی در اندیشه‌های کامنز و رویکرد مبادلاتی او»، فصلنامه برنامه‌ریزی و بودجه، سال شانزدهم، شماره ۱، بهار، صص ۳-۲۵.

میرسپاسی، ناصر (۱۳۷۸) «نگرش راهبردی در نظام اداری توسعه»، فصلنامه مدیریت دولتی، شماره ۲۲، صص ۱-۱۰.

نیکونسبتی، علی (۱۳۹۰) «حکمرانی و توسعه، گذشته، حال و آینده»، فصلنامه برنامه‌ریزی و بودجه، سال شانزدهم، شماره ۴، زمستان، صص ۱۲۹-۱۵۴.

نورث، داگلاس (۱۳۷۷) نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی، تهران،

سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.

نورث، داگلاس و دیگران (۱۳۸۵) چارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ مکتوب بشری، ترجمه جعفر خیرخواهان، فصلنامه اقتصاد سیاسی تحول همه جانبه، سال اول، شماره سوم، زمستان، صص ۹۲-۱۵۱.

وبر، ماکس (۱۳۸۴) اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران، سمت.

- Agrast, Mark David, Juan Carlos Botero, Joel Martinez, Alejandro Ponce, Christine S. Pratt (2012) The World Justice Project (Rule of Law Index).
- Bai, C. E., and S. J. Wei (2001) "The quality of bureaucracy and capital account policies," World Bank Policy Research, Working Paper Series, No. 2575.
- Bevir, Mark (2007) "Governance" in Mark Bevir (ed.), Encyclopedia of Governance, California, Sage Publications, pp. 364- 381.
- Davey, Kenneth (2002) "Decentralization in CEE Countries: Obstacles and Opportunities," in G. Peteri (ed.) Mastering Decentralization and Public Administration Reform in Central and Eastern Europe, Budapest, OSI/LGL; Available online at <http://www1.worldbank.org/publicsector/civilservice/june2004seminar/cha pter1.pdf>
- European Commission (2010) "Measuring the Qualiry of Government and Subnational Variation," prepared by the research team at the Quality of Government Institute, Sweden, Department of Political Science, University of Gothenburg
- Geddes, Barbara (1996) Politician's Dilemma, Building State Capacity in Latin America, Berkeley, University of California Press.
- Hall, P.A. and Taylor, R.C.R (1996) "Political Science and the Three New Institutionalisms", Political Studies, Vol. 44, pp. 936-57.
- Hirsch, P. M. (1997) "Ending the Family Quarrel: Towards a Reconciliation of "Old" and "New" Institutionalism", American Behavioural Scientist, Vol. 40, pp. 406-18.
- Johnson, Chalmers (1999) "The Developmental State: Odyssey of a Concept" in Meredith Woo-Cumings (ed.), The Developmental State, Cornell, CA: Cornell University Press.
- Lange, Matthew and Dietrich Rueschemeyer (2005) "State and Development: What Insights Did We Gain" in Matthew Lange and Dietrich Rueschemeyer (eds.), States and Development Historical Antecedents of Stagnation and Advance, New York, Palgrave Macmillan, pp. 239-258.
- Menard, Claude and Marry M. Shirley (2014) "The Contribution of Douglass North to New Institutional Economics" in Sebastian Galiani and Itai Sened (Eds.) Institutions, Property Rights, and Economic Growth: The Legacy of Douglass North, New York, Cambridge University Press.
- Ostrom, Elinor (1990) Governing the Commons: The Evolution of Institutions for Collective Action (Political Economy of Institutions and Decisions),

- Cambridge University Press
- Ostrom, Elinor (1992) *Crafting Institutions for Self-Governing Irrigation Systems*. San Francisco, ICSpress
- Quah, Jon S.T. (2010) *Public Administration Singapore-Style*, Bingley, Emerald Group Publishing Limited.
- Rauch James E. and Peter B. Evans (2000) "Bureaucratic structure and bureaucratic performance in less developed countries," *Journal of Public Economics*, Vol. 75, pp. 49-71.
- Van DeWalle, Steven (2005) "Measuring Bureaucratic Quality Governance Indicators", Paper for the 8th Public Management Research Conference, Los Angeles, Sep 29th - Oct 1st
- Wai-Chung Yeung, Henry (2005) "Institutional capacity and Singapore's developmental state: Managing economic (in)security in the global economy" in Nesadurai, Helen E.S., *Globalisation and Economic Security in East Asia: Governance and Institutions*, London, Routledge, pp. 85-106.
- Weiss, Linda (1998) *The Myth of the Powerless State: Governing the Economy in a Global Era*, Cambridge, Polity.
- Wessling, William T. (2014) *Institutional Quality, Economic Development, and Natural Resource Abundance, Towards and Interactive Model of Development*, Vienna, Webster University.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ۲۳۰-۲۰۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۵

مقایسه تطبیقی روش «اسکینر» و «طباطبایی» در تاریخ اندیشه

امیرمحمد سوری*

سید رضا شاکری**

چکیده

اسکینر و طباطبایی، دو متفکری که در موضوع تاریخ اندیشه در غرب و ایران کار می‌کنند، در پی شناسایی ریشه‌های فکری و تحول و تطور آن هستند. هر چند هر دو نویسنده، دغدغه بررسی تاریخ اندیشه را دارند، نتایج کار به دلیل تفاوت در شیوه بررسی، متفاوت است. اسکینر، بررسی تاریخ اندیشه را با باور عمیق به تاریخ و نفی عقاید کلی بررسی می‌کند، در حالی که طباطبایی در هر فعالیت پژوهشی، رؤیای دستیابی به مدرنیته را دارد. طباطبایی، بررسی متفکران را با معیار و ملاک‌هایی همچون مدرنیته و سنت می‌سنجد؛ معیاری که در نهایت او را به این جمع‌بندی می‌رساند که دچار زوال و انحطاط اندیشه در ایران هستیم. از سوی دیگر اسکینر، نویسندگان برجسته را درون تاریخ و میثاق‌های زبانی قرار می‌دهد و تلاش می‌کند که قصدیت مؤلف و کنش گفتاری آنان را با در نظر گرفتن متون آن مقطع زمانی تشخیص دهد.

واژه‌های کلیدی: تاریخ اندیشه، فلسفه تطبیقی، واژه‌ها، قصدیت و زمینه‌مندی.

* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی

Amirsoori21@gmail.com

** استادیار گروه علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

Sr.Shakeri@gmail.com

مقدمه

سنت اندیشه سیاسی همواره در فرایند گفت‌وگوی انتقادی، رونق و بازدهی بیشتری داشته است. مقایسه مفردات، موضوعات و جهت‌گیری اندیشه‌ها در حقیقت گویای نیاز به گفت‌وگو و بهره‌مندی از تجارب بشری است. کارکرد اصلی اندیشه سیاسی، اصلاح سیاست عملی و معنا در زندگی سیاسی در جوامع است (اسکینر، ۱۳۹۳: ب: ۲۰).

مقایسه اندیشه‌های فرد با فرد، مکتب با مکتب یا مقایسه جوامع از دیرباز در تاریخ اندیشه‌ها مطرح بوده است. بررسی‌های مقایسه‌ای، افزون بر نقد اندیشه‌ها و انتقال دانش می‌تواند در کمک به حوزه سیاست عملی از طریق ارائه تجربه‌های بشری، نقش جدی داشته باشد. در این مقاله بر آنیم تا بررسی مقایسه‌ای دو نمونه از اندیشه سیاسی در ایران و اروپا را با نگاه به امکانات هر اندیشه برای توسعه اندیشه سیاسی و بهره‌مندی حوزه سیاست عملی بررسی کنیم.

حوزه پژوهشی «کوینتین اسکینر»^۱، تاریخ اندیشه در غرب است. کتاب سه جلدی وی با نام «بینش‌های علم سیاست» به مسئله روش، فضیلت‌های رنسانس، هابز و جامعه مدنی می‌پردازد. همچنین وی کتاب دو جلدی «بنیان‌های تفکر سیاسی مدرن» را که به رنسانس و دوران اصلاح دینی اشاره دارد نیز چاپ کرده است. در بررسی تاریخ اندیشه، ایشان به دو متفکر مطرح یعنی «ماکیاوللی» و «هابز» نیز پرداخته است. آنچه برای وی حائز اهمیت است، سیر تحول اندیشه و مفاهیم برجسته‌ای همچون مدرنیته و یا آزادی بوده است. وی در این مسیر ضمن تأکید بر نخبگان سیاسی به مطالعه گسترده متون زمان مورد نظر و واژگان‌ها و مسئله مشروعیت توجه دارد.

از سوی «سید جواد طباطبایی» در سوربون فرانسه درس خوانده و رساله دکتری خود را به «هگل» اختصاص داده است. وی با پس‌زمینه‌ای تاریخی به اندیشه‌های سیاسی در تاریخ باستان، دوره اسلامی و معاصر ایران نگاه می‌کند. تأثیرپذیری از ایده‌آلیسم آلمانی و به‌ویژه هگل، او را به چالش سنت و مدرنیته کشانده و آنچه به نام نظریه انحطاط در آثارش معرفی می‌کند، معطوف به همین چالش است. وی از اواسط سال‌های

1. Quentin skinner

دهه شصت با انتشار دو کتاب معروف «تاریخ اندیشه سیاسی» و «زوال اندیشه سیاسی»، در ایران پروژه فکری انحطاط اندیشه سیاسی را کلید زد. سپس به نقد سنت فکری «ابن خلدون» پرداخت که به زعم وی به بن‌بست رسیده است.

طباطبایی، اصالت نظری و تاریخی سیاست عملی و میراث نظری فکر سیاسی در ایران را وام‌دار سنت ایران‌شهری و نظریه شاهنشاهی ایران‌زمین می‌داند؛ سیاستی که حول مفهوم فره ایزدی، عدالت و آرمان سیاسی شکل گرفته است. البته پروژه سنت - مدرنیته طباطبایی و موضوع انحطاط را متفکرانی همچون مصطفی ملکیان مورد نقد جدی قرار داده‌اند.

همچنین ایشان در کتاب دو جلدی «تأملی درباره ایران» به مسئله سیر فکری و اندیشه‌ای در ایران از مکتب تبریز تا مشروطه می‌پردازد. طباطبایی، دغدغه پیگیری تحول سنت در تاریخ فکری ایران در بزنگاه‌های تاریخی‌ای همچون شکست‌های ایران از روسیه را دارد؛ پیگیری‌ای که البته نتیجه‌ای نداشته و ایشان تحول از سنت به مدرنیته را به دلیل تصلب سنت نمی‌بیند.

از سویی اسکینر در بررسی موردی ماکیاوللی و هابز تلاش می‌کند تا فعالیت‌های آنان را در عرصه اندیشه و نقشی که در تاریخ تحول فکری غرب دارند، بررسی کند. ایشان با فعالیت پژوهشی روی سنت غربی و نخبگان سیاسی، تحول گفتمانی و مفهومی را نشان می‌دهد. اما آنچه درباره آثار طباطبایی وجود دارد، نه تحول بلکه مسئله زوال و انحطاط اندیشه و عدم تحول است. وی با مطالعه آثار متفکران مختلف، تلاش محتوم به شکست در دستیابی به مدرنیته و ناتوانی در تحول سنت را می‌بیند.

هرچند هر دو متفکر حوزه اندیشه، خواهان بررسی تحول و چگونگی شکل‌گیری و نضج گرفتن ایده‌ها هستند، نتیجه فعالیت‌های پژوهشی آنان متفاوت است. در اینجا این سؤال مطرح است که چرا به رغم اینکه هر دو اندیشمند دغدغه‌های یکسان دارند، نتایج متفاوتی را از فعالیت‌های پژوهشی‌شان دریافت می‌کنند؟ چه نوع نگاه به تاریخ و چه نوع روش پژوهشی‌ای باعث چنین تفاوتی شده است؟

فرضیه اصلی پژوهش آن است که نوع نگاه و باور به مسئله تاریخ و تاریخ‌مند دیدن اندیشه‌ها و همچنین توجه به نظریه‌های کلی، ریشه اصلی تفاوت در روش پژوهش است.

وفاداری اسکینر به بررسی موضوعات درون حوادث تاریخ و تأکید طباطبایی بر اندیشه ایران شهری و مدرنیته، راه و رسم متفاوتی به پژوهش آنان داده است. برای دستیابی به فرضیه پژوهش، تلاش می‌گردد اندیشه‌ها و آثار اسکینر و طباطبایی به صورت تطبیقی بررسی شود.

بررسی روش تطبیقی

در پژوهش‌های علم سیاست، روش سیاست‌های مقایسه‌ای، رواج زیادی دارد و در آن بیشتر به مطالعه تجارب مشترک بشری در سیاست عملی یا نظام‌های سیاسی می‌پردازند که می‌توان به نظام‌های سیاسی مقایسه‌ای که بخش گسترده‌ای است، اشاره داشت. اما در عرصه مقایسه اندیشه‌های سیاسی یعنی سیاست نظری معمولاً از روش تطبیقی استفاده می‌شود. فلسفه تطبیقی هر چند در قرن بیستم رواج عملی یافت، تبار تاریخی آن به قرن نوزدهم و به‌ویژه هگل می‌رسد. مسئله اصلی در آن زمان، نگاه به شرق بود که در ذیل سنت شرق‌شناسی مطرح شد. سنت‌های فکری غرب در دوران مدرن، نگاهی یک‌سویه به شرق داشته، در پی تبادل فکری میان شرق و غرب، زمینه برای روش تطبیقی در حوزه اندیشه‌ها فراهم شد.

فلسفه تطبیقی حرکت در میانه سنت‌های فکری و فلسفی است. به‌ویژه از این جهت که آن سنت‌ها با فاصله تاریخی و فرهنگی از هم جدا می‌شوند. اما به دلیل آنکه سنت ذاتاً واجد سیالیت است، نمی‌توان به راحتی دو تصویر جدا از دو سنت فکری ترسیم کرد (Smid, 2009: 2).

موضوع فلسفه و روش تطبیقی، بررسی سنت‌های فکری است که در سیر و فرایند تمدنی رقم می‌خورد. بدین معنا که هر دو موضوع یا موضوع‌های مورد بررسی نمی‌توانند از بستر فرهنگی جدا در نظر گرفته شوند. غلبه مطالعات تطبیقی را می‌توان در فلسفه غربی، چینی و هندی یافت. در این روش تنها به مقایسه یک فکر با دیگری پرداخته نمی‌شود، بلکه سنجش شباهت و تفاوت‌ها در درون یا در میان دو اندیشه هم مدنظر قرار می‌گیرد. محاسن و معایب هر دو فکر با یک رویکرد بررسی می‌شود. هدف نهایی روش تطبیقی، تحلیل و مقایسه و تعقیب اهداف از سوی دو اندیشه مورد بررسی است (Kaipayil, 1995: 2-3).

با توجه به اینکه بررسی تطبیقی در فضای تمدنی تاریخی متولد می‌شود، نمی‌تواند مفاهیم و موضوعات مورد بررسی را به صورت انتزاعی (غیر انضمامی) پردازش نماید. برای تحقق این کار - به دلیل اینکه فضای سنت و تمدن گسترده است - این روش در میانه سنت فکری حرکت می‌کند. به‌ویژه از این جهت که سنت‌ها، فاصله تاریخی و فرهنگی از هم دارند. همچنین به دلیل اینکه سیالیت دو سنت قطعی است، نمی‌توان فاصله دقیق ترسیم کرد (Smid, opcit).

روش و فلسفه تطبیقی به معنای تحلیل و تبیین مقایسه‌ای آرا، متن‌ها یا اهداف مختلف مترتب بر سنت‌های فکری مورد بررسی است. در این حالت، روش تطبیق مقایسه‌ای، مکاتب و اندیشه‌های افراد و جریان‌های فکری را جهت‌دهی می‌کند. از این منظر روش تطبیقی، دو مؤلفه اصلی دارد: ۱- وجود موضوعات مرکزی و کانونی قابل مقایسه در دو سنت یا دو اندیشه ۲- وجود ابعاد ترکیبی از موضوعات در اندیشه دو متفکر (همان).

در همین راستا داوری اردکانی معتقد است که در فلسفه تطبیقی دو رأی با هم سنجیده نمی‌شود، بلکه دو رأی مشابه تحلیل می‌شود تا معلوم شود که آیا به اصل مشترک بازمی‌گردند یا بر اصولی متفاوت بنا شده‌اند (داوری، ۱۳۹۱: ۱۰). البته در تاریخ فلسفه، احکام و نظرهای مشابه یا ظاهراً مشابهی را می‌توان یافت که همواره در زمان‌های خاص تکرار شده، اما باید در این تکرارهای ظاهری تأمل کرد. فلسفه تطبیقی اگر به مقایسه نظرهایی که فلاسفه در موارد کثیر اظهار کرده‌اند بپردازد و اکتفا کند، شایسته نام فلسفه نیست و فقط یک تتبع و پژوهش است (همان، ۱۳۷۴ الف: ۵۲).

داوری ادامه می‌دهد که سه شرط را برای فلسفه تطبیقی می‌توان در نظر گرفت. اولاً تطبیق باید میان دو فلسفه‌ای صورت گیرد که از حیث مبادی متفاوت باشد، و اگر نه تمام فلسفه‌ها متفاوتند. ثانیاً باید زبان هم‌زبانی با هر دو فلسفه یعنی دو طرف تطبیق را یافت، تا بتوان به مبادی آنها رسید. ثالثاً پس از فهم مبانی و مبادی آنها، مقصد ایشان را دریافت (همان، ۱۳۷۴ ب: ۴۴).

همچنین در پژوهش مقایسه‌ای نمی‌توان به محتوای آثار و پژوهش‌های دو فرد مورد بررسی بی‌توجه بود. این مورد به‌ویژه اگر در زمان حال و در وضع حیات دو اندیشمند

۲۱۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

باشد، حساسیت می‌یابد. در حقیقت باید سمت‌وسوی اصلی از اندیشه احصا و برجسته و سپس موارد تفصیل بر گرد آن بررسی شود. در این مقاله، اندیشه‌های دو متفکر و نظریه‌پرداز سیاسی در دو سنت متفاوت، ولی با داشتن مؤلفه‌های مشابه، با روش تطبیقی تحلیل و تبیین می‌شود.

اسکینر و طباطبایی، صاحب تألیفات و آثار مورد توجه محققان، دانشجویان و پژوهشگران تاریخ اندیشه سیاسی هستند. هر یک از آن دو در سنت فکری - تاریخی خاصی پرورش یافته‌اند. همچنین هر دو به مهم‌ترین موضوعات سیاسی مانند آزادی، عدالت و دولت پرداخته‌اند. دو متفکر تا حد امکان به صاحبان اندیشه‌های سیاسی که در تاریخ خودشان نقش برجسته در تولید و بنیان‌گذاری سیاست نظری داشته‌اند، به تفصیل توجه کرده‌اند. این اشتراکات در کنار تفاوت‌های مهمی که در متن مقاله به آنها اشاره می‌شود، اندیشه‌های آن دو را واجد بررسی می‌کند.

اسکینر و روش هرمنوتیک قصدمندانه

اسکینر در مکتب تاریخ فکری کمبریج بالیده است. او در پی سال‌ها پژوهش در تاریخ عقاید سیاسی و مطالعه انتقادی دو جریان بزرگ در این زمینه یعنی متن‌گرایان و زمینه‌گرایان توانست روشی منسجم و دارای منطق درونی ارائه دهد که شناختی واقعی‌تر از تحول اندیشه سیاسی می‌تواند به دست دهد. البته چنین نیست که اسکینر از ترکیب مشترکات آن دو روش به روش سومی رسیده باشد.

روش اسکینر، مستقل و در حوزه اندیشه سیاسی، کاربرد و قدرت تبیینی بالایی دارد. مدعای اصلی روش اسکینر این است که درک معنا و قصدیت برای فهم متون، ضروری و اساسی است، اما چنین فهمی نه صرفاً از مطالعه زمینه اجتماعی به دست می‌آید و نه از مطالعه محض خود متن. از این‌رو نه روش‌شناسی قرائت متنی و تمرکز بر مطالعه خود متن برای فهم متن بسنده است و نه روش‌شناسی زمینه‌ای و تمرکز بر زمینه اجتماعی و تاریخی (مرتضوی، ۱۳۸۶: ۱۷۴).

از سویی هدف اسکینر از روش‌شناسی‌اش تنها ارائه مستندات تاریخی برای مباحث و ادعاهای مطرح نیست، بلکه مدعی است که یک صورت‌بندی و دفاعی از یک رهیافت تاریخی برای فهم اندیشه سیاسی است (Lamb, 2009: 2).

هدف اسکینر از بررسی موضوعات اندیشه سیاسی مثلاً در دوره‌های رنسانس مدرن و بررسی افرادی مانند پادوا، ماکیاوولی، مور، اراسموس، لوتر، کالوین و بدن، استفاده از متن‌ها به منظور پرتو افکندن بر زمینه‌های تاریخی آنهاست. مثلاً اینکه چگونه مفهوم دولت در بستر متن و واقعیت شکل گرفته است (Asard, 1987: 101).

متن‌محوری باعث می‌شود که اسکینر چندان به محوریت فرد نویسنده یا اندیشمند صاحب متن دل‌مشغول نشود. متن‌محوری اسکینر، سطحی نیست، بلکه او زیر و بم متن‌ها را می‌کاود و روابط متنی را کشف و آنها را تحلیل می‌کند. او متن‌ها را با توجه به ماتریس فکری و اجتماعی متفکران تحلیل می‌کند (همان).

اسکینر در روش خود به صراحت اعلام می‌کند که او از دو روش جزم‌گرا دوری می‌کند: جزم‌گرایی اول، زمینه یا عوامل مختلف اجتماعی - اقتصادی است که معنای خاص هر متن را تعیین می‌کند. جزم‌گرایی دوم اینکه استقلال متن تنها کلید ضروری در معنای اصلی متن است. اسکینر این هر دو را رد می‌کند (همان: ۱۰۲).

به نظر اسکینر در بررسی تاریخ اندیشه‌ها، اصول بی‌زمان (جاویدان) و باورهای جهان‌شمول نداریم و اینکه باید درباره تحول اصول و اندیشه‌های جهانی پژوهش کنیم و بیاموزیم و بهره‌مند شویم. اسکینر این پیش‌فرض‌ها را در مقاله «معنا و فهم در تاریخ اندیشه» مورد نقد و تخریب قرار می‌دهد (اسکینر، ۱۳۹۳ الف: ۱۰۹-۱۱۰).

مقایسه روش تاریخ‌نگاری اندیشه سیاسی در آرای اسکینر و طباطبایی

مهم‌ترین اختلاف مبنایی، مسئله چگونگی بررسی تاریخ اندیشه است. طباطبایی در سراسر آثار خود بر دستیابی متفکران به مدرنیته تأکید دارد. در حالی که اسکینر بررسی تاریخ را با توجه به اندیشه‌های کلی و حقایق بی‌زمان مضر می‌داند. در واقع طباطبایی به صورت پروژه‌ای به تاریخ اندیشه می‌نگرد و در پی آن است که اندیشه مدرنیته و گسست و اعراض از سنت را مشاهده کند. اسکینر، چنین نگرشی را که از دیدگاه

۲۱۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
متن‌گرایان برمی‌آید، آسیب جدی می‌داند. در نظر اسکینر، زمانی که ایده‌ها و اندیشه‌های کلی مدنظر است، پژوهش صورت‌گرفته امری غیر تاریخی خواهد بود. همچنین در روش‌های غیر تاریخی، سنجه‌هایی وجود خواهد داشت که نظریه‌های متفکران با آن بررسی خواهد شد.

طباطبایی به صورت مشخص بیان می‌دارد که مشکل اصلی در کارهای پژوهشی گذشته در تاریخ اندیشه ایران به فقدان دیدگاه نظری برمی‌گردد و تا زمانی که مشکل بنیادین دوران جدید تاریخ ایران یعنی مشکل امتناع اندیشه، امکان طرح نیابد، بی‌هیچ تردیدی وضع فرهنگ و تمدن ایرانی، راه هموار زوال و انحطاط مقاومت‌ناپذیر خود را همچون سده‌های گذشته ادامه خواهد داد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۹). وی بیان می‌دارد که تا زمانی که بحث در شرایط امتناع را نتوانیم از دیدگاه تجدد طرح کنیم، مقدمات بحث در مبانی دوران جدید تاریخ ایران و اندیشه تجدد فراهم نخواهد شد (همان: ۱۲).

طباطبایی بر اساس نظر هگل بیان می‌دارد که اشکال عمده بر سر راه تاریخ اندیشه، نبود وجدان تاریخی و درک نکردن تجدد است (همان: ۵۲). وی می‌گوید هنوز پدیدارشناسی وجدان نگون‌بخت ایرانی تأسیس نشده و غرض این بود که طرح مشکل آگاهی دوران جدید و موضع ما در قبال اندیشه تجدد نیازمند تأسیس نظریه‌ای از آن سنخ است که در ایده‌آلیسم آلمانی از کانت تا هگل و البته به‌ویژه در نظریه آگاهی هگل طرح شد (همان: ۳۴۶-۳۴۷).

طباطبایی در کتاب «درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران»، در فصل ششم به موضوع تأملی در انحطاط حکمت عملی در ایران می‌پردازد. وی به این موضوع اشاره می‌کند که پس از شکست‌های ایران از روس، دریافتی از تجدد و اندیشه جدید در میان نخبگان ایرانی پیدا شده بود که مبنای گسست قرار گرفت، هر چند به هر حال تجددخواهی ایرانیان از مجرای اندیشه تجدد و آشنایی با مبنای نظری آن امکان‌پذیر نبود. هر چند پی‌آمدهای پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی و تدوین نظریه حکومت قانون در ایران، اساسی بود، حتی از آن پس نیز آشنایی با اندیشه تجدد صورتی جدی به خود نگرفت و تجدد ایرانی کمابیش از محدوده ایدئولوژی‌ها فراتر نرفت. دوران جدید تاریخ ایران در شرایطی آغاز شد که نظام سنت قدمایی از درجه اعتبار ساقط بود، اما آشنایی با

اندیشه تجدد نیز به تأخیر افتاده بود. دوران جدید ایران در برزخ میان نه آن و نه این آغاز شد و ادامه یافت. وضع ما در قبال سنت قدمایی، نسبت دوگانه تقلید و اعراض از آن بود. اهل تقلید از طرفداران سنت قدمایی در بی‌اعتنایی به الزامات دوران جدید، راه همواره تقلید از گذشتگان را دنبال کردند (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۷۵-۱۷۶).

ایشان در بررسی‌های تاریخی که روی تاریخ اندیشه انجام می‌دهد، درصدد یافتن مدرنیته از لابه‌لای تفکرات و آثار مورد بررسی است. طباطبایی به دلیل ندیدن تفکر مدرن در اندیشه‌های گذشتگان به طرح مفهوم زوال و امتناع اندیشه در ایران می‌رسد. در واقع ایشان همواره یک دغدغه و سؤال دارد؛ دغدغه‌ای که در آثار متعدد، پیگیر آن است.

اما اسکینر بیان می‌دارد که حتی درباره مهم‌ترین آثار در تاریخ نظریه اخلاقی یا سیاسی، طرح پرسش‌های یکسان و همیشگی به‌هیچ‌وجه امری بدیهی نیست. هر چند امکان آن هست که مجموعه منتخبی از متون به نحوی گردآوری شود که این تردید را به حداقل برساند. وی می‌گوید هنوز به یاد دارم که وقتی برای نخستین بار زندگی‌نامه خودنوشت کالینگوود را خواندم، چقدر تحت تأثیر قرار گرفتم. او در کتابش این بحث را پیش کشیده که تاریخ هیچ شاخه‌ای از فلسفه، موضوع ثابتی ندارد؛ زیرا پرسش‌ها و نیز پاسخ‌ها پیوسته تغییر می‌کنند (اسکینر، ۱۳۹۰: ۱۰۴).

اسکینر به مسئله تاریخ اندیشه به عنوان حیطه‌ای مملو از سؤالات و جواب‌های متعدد در برهه‌های زمانی مختلف اشاره دارد؛ اشاره‌ای که نشان از پیوستگی یا گسست اندیشه‌ها در مقاطع و برهه‌های حساس تاریخ دارد. در این نگرش تاریخ عقاید و ایده‌ها از اهمیت برخوردارند.

اسکینر و طباطبایی به مسئله گسست در تاریخ اندیشه علاقه‌مند هستند. اما اسکینر گسست از پیوستگی‌های سیر تاریخ اندیشه را دنبال می‌کند، در حالی که طباطبایی گسست را از جدا شدن از سنت تاریخی قدمایی به سنت تاریخی دنیای مدرن می‌جوید. اسکینر بیان می‌دارد که به عنوان مورخ اندیشه سیاسی بیشتر به گسست‌هایی که در تاریخ اندیشه‌مان یافت می‌شود، علاقه‌مندم تا به پیوستگی‌ها. گذشته از همه‌چیز، حضور این تداوم‌ها آن قدر فراگیر است که باعث شده به آسانی بتوان گذشته را به مثابه آینه زمان حال تصور کرد و مطالعه آن را به عنوان ابزاری که مفروضات و تعصبات ما را به

۲۱۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
خودمان بازتاب می‌دهد، ارزشمند تلقی کرد. اما اهمیت عدم تداوم، کمتر از آن نیست
(همان: ۱۱۱).

طباطبایی، گسست را نه در سنت اندیشه ایرانی، بلکه در دستیابی به تجدد و اعراض
از تداوم امتناع فکری ایران می‌جوید. وی بیان می‌دارد که شکافی را که میان دو دوران
قدیم و جدید ایجاد شده، باید به عنوان امری محتوم و بنابراین غیر قابل بازگشت تلقی
کرد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵۶). وی می‌گوید که اندیشیدن به بیان هگل، تنها از طریق
گسیختگی امکان‌پذیر است و در شرایط امتناع اندیشه در ایران، هرگونه راه برون‌رفت
باید درون نظریه‌ای متعارض اندیشیده شود (همان: ۳۴۶-۳۴۷).

همچنین در نگرش تاریخی، واژه‌ها و کنشی که به وسیله آن انجام می‌شود و تحول و
تطور آن به عنوان یکی از مهم‌ترین مقولات فلسفه، اهمیت دارد. در نگرش‌های غیر
تاریخی هر چند بر واژه‌ها تأکید می‌شود، تحول آن را نمی‌توان بررسی کرد. همچنین
اهمیت واژه‌ها به عنوان کنش سیاسی مورد توجه نیست.

اسکینر می‌گوید که مفاهیم را نباید تنها به عنوان گزاره‌هایی در نظر گرفت که معانی
معینی به آنها تعلق دارد. مفاهیم را می‌بایست به عنوان سلاح به پیشنهاد هایدگر و یا به
عنوان وسیله به اصطلاح ویتگنشتاین در نظر گرفت. در نتیجه برای فهم یک مفهوم ویژه
و متنی که این مفهوم در آن قرار می‌گیرد، ما نه تنها نیازمند بازشناسی معنای
اصطلاحاتی هستیم که برای تشریح مفاهیم به کار می‌بریم، بلکه نیز باید بدانیم که چه
کسی مفهوم مورد نظر را به کار می‌بندد و با کدام اهداف منطقی که در ذهن خود دارد،
از آن مفهوم بهره می‌جوید (Skinner, 1969: 7-30).

طباطبایی نیز به واژه‌هایی همچون مصالح عمومی، حکمت عملی و جامعه‌شناسی
اهمیت بسیاری می‌دهد. اما به دلیل به کارگیری سنجه‌هایی همچون مدرنیته و نگرش غیر
تاریخی، تحول و مفهوم و درک متفکران از آن بررسی نمی‌شود. در نظر وی، معنای واقعی
این مفاهیم زمانی قابل درک است که اصول مدرنیته و تجدد در آن رعایت شده باشد.

با توجه به اعتقاد به تاریخ و رد نظریه‌های کلان، اسکینر فعالیت پژوهشی خود را
روی گستره‌ای از مفاهیم در تاریخ اندیشه می‌گذارد. وی در همین راستا بیان می‌دارد
که تاریخی باید نوشته شود نه چندان متمرکز بر متون کلاسیک، بلکه بیشتر متمرکز بر

تاریخ ایدئولوژی‌ها. وی بیان می‌دارد که قصدم این بوده که چارچوبی کلی بسازم که در آن بتوان نوشته‌های نظریه‌پردازان مهم‌تر و قصد آنان را جا داد (اسکینر، ۱۳۹۳: ۱۴).

اسکینر به مسئله مهم قصد و نیت نویسندگان از نگارش متون در یک چارچوب گسترده می‌رسد. وی می‌گوید که گام بعدی باید عبارت باشد از ردگیری روابط میان گفتار معین و بافت زبانی وسیع‌تر به منزله ابزاری برای رمزگشایی نیت‌های آن نویسنده معین (اسکینر، ۱۳۹۳: ۱۵۷). مسئله‌ای که در دیدگاه طباطبایی غایب است. تمرکز بر زوال اندیشه سیاسی این اجازه را به طباطبایی نمی‌دهد که نیت‌ها و قصدیت نویسندگان از آنچه را به واقع می‌خواستند انجام دهند، کشف کند. وی نویسندگان را ناکامانی می‌داند که نتوانسته‌اند معنای مدرنیته را درک کنند.

در آخر اسکینر اظهار می‌دارد که در نظر من، کارگزاری^۱ مهم‌تر از بازیگری^۲ است، زیرا نویسندگان برجسته مورد توجه هستند؛ کسانی که متن‌های مرجع را می‌نویسند و کاری که انجام می‌دهند، مهم است. مطلوب این است که درک کنیم آنان چگونه در الگوهای گسترده گفتمان و تغییر و تحول آن شریک هستند (Lévy & Tricoire, 2007: 2).

اسکینر وقتی تأکید خود را بر کارگزار می‌گذارد، به این دلیل است که می‌داند کارگزار، تأثیر جدی‌ای بر تحول اندیشه در مقاطع خاص تاریخی در غرب داشته و توانسته است مفاهیم و ایدئولوژی‌های مرسوم را یا مشروعیت‌زدایی یا مشروعیت‌یابی کند. اما در دیدگاه طباطبایی، کارگزاری به این توانمندی نداریم. تنها بازیگران مهمی بودند که یا در حد توان خود به سنت‌ها چنگ زده‌اند، همچون آیت‌الله نایینی و آخوند خراسانی یا تنها رساله‌هایی ارزشمند در مقطعی تاریخی نگاشته‌اند، همچون خواجه نظام الملک.

یک مسئله مهم، بحث اهداف پژوهش تاریخی است. دو هدف متفاوت از تاریخ‌نویسی اندیشه وجود دارد. طباطبایی با هدف یافتن راه‌گریزی از امتناع اندیشه، دست به تاریخ‌نویسی می‌زند و ایجاد وجدان تاریخی و گسست از سنت را به عنوان چاره‌گزینا پذیر ایران می‌داند. وی در تاریخ اندیشه به دنبال حل مشکل ایران است. اما اسکینر بیان می‌دارد که برخی می‌گویند شناخت درباره گذشته فقط هنگامی ارزشمند است که به حل مسائل فوری کنونی کمک کند (اسکینر، ۱۳۹۰: ۱۰۸)؛ اما به نظر

1. Agent
2. Actor

من اگر سوابق تاریخی را بررسی کنیم و به آن بیندیشیم، می‌توانیم امیدوار باشیم که از برخی از فرضیه‌ها و عقاید کنونی خود روی‌گردان شویم و شاید حتی آنها را مورد ارزیابی مجدد قرار دهیم (اسکینر، ۱۳۹۰: ۱۱۲). مورخ خردگرا می‌تواند به ما کمک کند تا درک کنیم که ارزش‌های تثبیت‌شده در شیوه زندگی امروز و شیوه‌های تفکر ما درباره آن ارزش‌ها، تا چه اندازه بازتاب سلسله‌گزینه‌هایی است که در زمان‌های متفاوت و از میان جهان‌های بالقوه متفاوت اخذ شده است (همان: ۱۱).

مقایسه موردی

اسکینر در بررسی تاریخ اندیشه بر مفاهیمی همچون «آزادی» و «دولت» تأکید داشته و طباطبایی نیز در بررسی‌های خود به نحوه نضج گرفتن «ایدئولوژی جامعه‌شناسی» و «مصلحت عمومی» و یا سرنوشت «حکمت عملی» توجه دارد. در ادامه ضمن مقایسه مفاهیم مورد توجه ایشان، به بررسی روشن‌فکرانی که به صورت مجزا مدنظر داشته‌اند نیز پرداخته می‌شود.

مفاهیم

مسئله تحول مفاهیم و واژگان و نحوه نضج گرفتن آنها برای اسکینر بسیار حایز اهمیت است. وی با بررسی دو مفهوم کلیدی «آزادی» و «دولت»، به بررسی تاریخ فکری غرب می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه سنت‌های غربی شکل گرفته‌اند. اسکینر می‌گوید که در کتاب «آزادی مقدم بر لیبرالیسم» کوشیده‌ام فراز و نشیب یک مقوله در نظریه سیاسی آنگلوفن (سنت جامعه انگلیسی زبان) را ترسیم کنم؛ مقوله‌ای که آن را برداشتی نئورومن یا نورومی از آزادی مدنی نامیده‌ام. نظریه نئورومن در جریان انقلاب انگلستان در نیمه قرن هفدهم سر برآورد و بعداً از آن برای حمله به الیگارشی حاکم بر بریتانیای قرن هجدهم بهره گرفتند. پس از آن نیز برای دفاع از انقلاب برخاسته از سوی مهاجرنشینان آمریکا علیه تاج و تخت بریتانیا به کار رفت. اما نظریه نئورومن در قرن نوزدهم روزبه‌روز بیشتر از نظرها محو شد. پیروزی ایدئولوژیک یا مسلکی لیبرالیسم، نظریه نئورومن را تا حد زیادی بی‌اعتبار کرد (همان: ۱۵).

وی درباره اهداف پژوهشی خود در این زمینه بیان می‌دارد که اگر پژوهشگران کار خود را به درستی انجام دهند، برای آنها همین کافی است که غنای غالباً فراموش شده میراث معنوی ما را آشکار کنند و آنها را بار دیگر در معرض دید قرار دهند. در کتاب «آزادی مقدم بر لیبرالیسم» نیز من همین کار را انجام داده‌ام (اسکینر، ۱۳۹۰: ۱۱۷).

در کتاب «بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن» نیز اسکینر توضیح می‌دهد که هدفم استفاده از متون نظریه سیاسی اواخر سده‌های میانه و اوایل عصر مدرن برای روشن ساختن مضمون تاریخی کلی‌تری بوده است. امیدوار بودم شمه‌ای از فرایندی را گزارش کنم که در ضمن آن، مفهوم مدرن دولت شکل گرفت. من از اواخر قرن سیزدهم آغاز کردم و داستان را تا پایان قرن شانزدهم پی گرفتم؛ زیرا سعی می‌کردم نشان دهم که در این دوره بود که عناصر اصلی فرایفت مدرن دولت به طور محسوسی به تدریج فراهم آمد. گذار تعیین‌کننده از ایده فرمانروایی که نگه‌دارنده کشورش بود - و این تنها به معنای حفظ جایگاه خودش بود - پا گرفت و به این ایده رسید که نظام حقوقی و قانونی دیگری برای دولت وجود دارد که فرمانروا موظف است تا رعایتش کند. یک اثر این تحول آن بود که قدرت دولت - نه قدرت فرمانروا - پایه حکومت انگاشته شد. و این به نوبه خود این امکان را فراهم کرد که دولت در چارچوبی کاملاً مدرن به عنوان تنها منبع قانون و قدرت مشروع در قلمرو خودش و به عنوان تنها هدف شایسته وفاداری شهروندانش فرایافته شود (همان، ۱۳۹۳ الف: ۱۱-۱۲).

هر چقدر که اسکینر به مسئله تحول مفاهیم در یک چارچوب گسترده تاریخی اهمیت می‌دهد، طباطبایی مفاهیمی همچون جامعه‌شناسی را به دلیل اینکه متفکران، درک درستی از تجدد ندارند، ایدئولوژی‌هایی در راستای اهداف سیاسی ارزیابی می‌کند. در واقع طباطبایی، جامعه‌شناسی و حکمت عملی و یا حتی مصلحت عمومی را نه در نسبت با سنت فکری ایران، بلکه در هماهنگی با سنت غربی ارزیابی می‌کند. البته راهی که پیشنهاد می‌کند، گذار از سنت و درک تجدد است؛ زیرا بر این باور است که این مفاهیم به درستی درک نشده است. اساساً در نظر ایشان، تحولی در مفاهیم رخ نداده و آنچه به وجود آمده، تنها ایدئولوژی‌هایی نامیمون هستند که گریبان‌گیر فضای فکری ایران شده‌اند.

طباطبایی بیان می‌دارد که از پیوند علوم اجتماعی جدید و سنت، ترکیب نامیمونی به دست خواهد آمد که ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه نام دارد. به کارگیری روش جامعه‌شناختی در شرایطی که مشکل مبانی مطرح است و افزون بر این به دنبال تصلب سنت، باعث مشخص نشدن مبانی علوم اجتماعی شد. اگر مبانی نظری جامعه‌شناسی روشن نباشد، خود بن‌بستی بر بن‌بست کنونی خواهد افزود. زیرا توهم راه برون‌رفتی را به ما القا خواهد کرد که در واقع تحقق خارجی ندارد. به همین خاطر از امتناع علوم اجتماعی باید سخن گفت (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۹).

طباطبایی حکم به انحطاط حکمت عملی می‌کند، زیرا مشاهده کرد که نخبگان به مدرنیته دست نیافتند و لوازم و الزامات آن را درک نکردند. در واقع وی برخلاف نظر برخی از نویسندگان که معتقد به احیا در حکمت عملی بودند، معتقد به هبوط است. ایشان می‌گویند سخن گفتن از احیا در قلمرو حکمت عملی، یکسره بی‌معناست؛ زیرا احیا یا تجدید مراسم حکمت عملی را نمی‌توان با احیایگری در حکمت نظری که به معنای تجدید اندیشه و بازگشت به اسلوب و مبادی متقدمان است، قیاس کرد. (همان، ۱۳۸۸: ۱۷۹).

طباطبایی مثال‌هایی نیز در این زمینه می‌آورد. ایشان اشاره به این نکته دارد که با خواجه نصیر طوسی، حکمت عملی به اخلاق فروکاسته شد و بحث سیاست مدن نیز به زائده‌ای تبدیل شد که به دنبال بحث در تهذیب اخلاق آورده می‌شد. کوشش جلال‌الدین نیز - که قصد داشت اخلاق ناصری را با چاشنی ذوقیات اهل کشف و شهود، ترمیم کند - واپسین ضربه کاری بر پیکر فلسفه سیاسی مورد نظر فیلسوفان یونانی و فارابی بود (همان: ۱۹۵).

طباطبایی، فعالیت پژوهشی خود را هر چند در تاریخ پیگیری می‌کند، به مفاهیم درون سنت‌های تاریخی توجه نمی‌کند. مفاهیم همواره با ملاک و معیار تجدد ارزیابی می‌شود. در حالی که مفاهیم «آزادی» و «دولت» در نگاه اسکینر در تاریخ سنت غرب بررسی می‌شود و نحوه شکل‌گیری آن و یا حتی چرایی به فراموشی سپردن برخی از سنت‌های فکری مورد مذاقه قرار می‌گیرد.

متفکران

برای اسکینر، کارگرانی حائز اهمیت هستند که توانسته‌اند تغییری در مفاهیم و سنت غربی ایجاد کنند. به همین دلیل وی به صورت ویژه به ماکیاوللی و هابز توجه دارد. طباطبایی نیز که پیگیر مسئله زوال اندیشه در نتیجه تصلب سنت است، نویسندگانی را برای اثبات مدعای خود مدنظر قرار می‌دهد.

نظریه‌های کلان

طباطبایی تلاش می‌کند تا در سراسر کتاب خواجه نظام الملک، مسئله آرمان‌شهری و زوال اندیشه سیاسی در ایران را پیگیری کند. به همین دلیل وی بیان می‌دارد که اندیشه تاریخی نیز مانند اندیشه در ایران، در تحول خود پس از جهشی در نخستین سده‌های اسلامی به زوال میل کرده و توان طرح پرسش‌های تقدیر تاریخی ایران‌زمین را از دست داده است. بررسی زوال اندیشه و نتایج آن را باید همچون دیباچه‌ای بر کتاب خواجه نظام الملک تلقی کرد؛ زیرا اندیشه فلسفی بنیاد و شالوده هر تمدن و تأمل نظری در آن است و تاریخ‌نویسی نیز به عنوان تأملی در تحول تاریخی یک قوم، اگر بر شالوده اندیشه فلسفی استوار نشده باشد، در افسانه‌پردازی و خیال‌بافی سقوط خواهد کرد؛ چنان‌که تقدیر تاریخ‌نویسی در دوره متأخر تاریخ ایران جز این نبوده است (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۱۰).

طباطبایی با توجه به چنین بستر و زمینه‌ای شروع به بررسی خواجه می‌کند و «سیاستنامه» را متناسب با چنین مختصاتی مورد توجه قرار می‌دهد. در حالی که از همان ابتدا اسکینر تأکید را بر خود ماکیاوللی و شرایط زمانه می‌گذارد و پیش‌فرض‌های نظری را در کار پژوهشی دخالت نمی‌دهد.

اسکینر بیان می‌دارد که برای فهم نظریه‌ها و تعالیم ماکیاوللی باید مشکلات را از لابه‌لای غبار زمان باز و آشکار کنیم که او به وضوح در دو کتاب «شهریار» و «گفتارها» و سایر نوشته‌های خود در باب فلسفه سیاسی، خویشتن را با آنها روبه‌رو می‌دیده است.

۲۲۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ —————
(اسکینر، ۱۳۸۹: ۸). به همین دلیل لازم است محیطی را که آثار ماکیاوولی در آن تصنیف
شده، بازآفرینی کنیم. یعنی محیط فکری فلسفه یونان و روم و فلسفه رنسانس و

همچنین محیط سیاسی زندگی در دولت‌شهرهای ایتالیا (اسکینر، ۱۳۸۹: ۱۷). هر چند طباطبایی به تاریخ می‌نگرد، به دلیل اینکه تاریخ را با معیار تجدد ارزیابی می‌کند، بازیگران و فعالان سیاسی را درون چنین نگرشی ارزیابی می‌کند. اما نگاه اسکینر به تاریخ به معنای دقیق کلمه، ارزیابی مسایل درون رخدادهای تاریخی و البته متون اندیشه‌ای همان عصر، بدون در نظر داشتن ملاک و ضابطه‌ای است. طباطبایی در کتاب «زوال اندیشه سیاسی در ایران» در ابتدا و در فصل اول به زایش اندیشه سیاسی در اروپا و پس از آن به بحث افلاطون و ارسطو اشاره می‌کند. هر چند این کتاب در ابتدا و در مقدمه داعیه این را دارد که خواهان توجه به مسئله تاریخ ایران است، اما در ادامه، تمامی متفکران را با توجه به درک آنان از سنت غربی بررسی می‌کند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۶).

طباطبایی در بررسی این خلدون نیز بر همین منوال گام برمی‌دارد و بیان می‌دارد که این خلدون به رغم تصویری که از ضرورت طرح یک نظریه انحطاط برای تمدن اسلامی پیدا کرده بود، نتوانست شرایط تغییر موضعی در مبانی را به طور جدی مورد توجه قرار دهد و به همین دلیل اساسی، راه تأسیسی نوآیین را بر خود مسدود کرد. نسبتی که این خلدون با سنت ایجاد کرد و تلقی او از سنت، او را به طرح پرسش از ماهیت دوران جدید هدایت نکرد. بنابراین نویسنده نتوانست دریافتی را که از ضرورت علم نوبنیاد عمران پیدا کرده بود، به ضرورت تجدیدنظر در مبادی تعمیم داده، منطبق تأسیس را از قلمرو نتایج به گستره مبانی آن انتقال دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵۷).

واژه‌ها

در کار اسکینر به دلیل پیگیری روند تاریخی، تحول مفاهیم از اهمیت برخوردار است؛ مسئله‌ای که در کار طباطبایی وجود ندارد. همان‌گونه که خود طباطبایی بیان داشته، به دلیل زوال اندیشه و انحطاط تاریخ‌نویسی، تحولی رخ نداده است. یکی از مهم‌ترین واژگانی که طباطبایی تلاش می‌کند مورد اهتمام قرار دهد، مفهوم «مصلحت عمومی» است که طباطبایی آن را با توجه به مسئله زوال می‌بیند. البته پرننگ دیدن مفهوم مصلحت عمومی برای وی از آن‌روست که در اندیشه یونان باستان و غرب، این

به نظر طباطبایی، مفهوم «مصلحت عمومی» از تاریخ اندیشه سیاسی در دوره اسلامی غایب است و بدین سان به‌ویژه با پایان عصر زرین فرهنگ ایران، نظام سیاسی و وحدت سرزمینی ایران‌زمین نه بر مبنای نظامی از اندیشه سیاسی ناظر بر مصالح عالی، بلکه بیش از پیش بر شالوده قدرت سیاسی و قبیل‌های و منافع آن ممکن شد و در نهایت سیطره این منافع بر مصالح عمومی و با دگرگونی نظام ارزشی و اندیشه‌ای در دوران جدید بر منافع ملی، نیروهای زاینده ملی را از میان برد و ایران‌زمین را در سرانجام انحطاط راند. خواجه در شرایط فقدان این نظام مفهومی عمل می‌کرد و تبیین برخی از تعارض‌های عمل و نظر خواجه، جز از مجرای بازگشت به این فقدان برخی از اساسی‌ترین مفاهیم اندیشه سیاسی ممکن نیست. هر چند خواجه در نهایت در ترسیم مفهوم مصلحت عمومی با توجه به مختصات دنیای جدید ناکام بود (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۶۹). طباطبایی با درکی که از مدرنیته غربی دارد، بیان می‌کند که مفهوم مصلحت عمومی جز بر پایه تأملی در وحدت عمل و نظر نمی‌تواند تدوین شود. وی بیان می‌دارد که اگر مصلحتی نیز مورد توجه واقع می‌شد، مصلحتی فردی یا خصوصی بود. شکاف میان نظر و عمل و تنش و تعارض رفتار افرادی مانند خواجه نظام الملک که گاهی با تکیه بر ضابطه مصلحت و زمانی نیز بدون رعایت آن عمل می‌کرده‌اند، با توجه به چنین دریافتی از وضع نظر و عمل قابل درک است (همان: ۷۵-۷۶).

سید جواد طباطبایی در نهایت می‌گوید که خواجه ما را دوباره به سرچشمه‌های فرزندی ایران باستان بازگرداند که در نتیجه یورش غلامان ترک به سرایشی افتاده بود. به همین دلیل نمی‌توان رگه‌هایی از تغییر در مفاهیم را در این زمینه مشاهده کرد. طباطبایی همچنین در توضیح اندیشه‌های مسکویه رازی به نگرش‌های ارسطو اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که در نظر ارسطو، مسئله مصلحت عمومی، اهمیت بالایی دارد؛ در حالی که در اندیشه مسکویه، توضیح مناسبات شهروندی ارسطو یکسره اهمیت خود را از دست داده و با عناصری از سیاست‌نامه‌های ایران شهری، جمع و مطابق منطبق درونی سیاست‌نامه‌نویسی مورد تفسیر قرار گرفته است. فیلسوفان دوره اسلامی از مجرای ترجمه رساله‌های یونانی نتوانستند به اهمیت مفهوم مصلحت عمومی به عنوان مفهوم بنیادین

اندیشه یونانی در توضیح سیاست و مدینه فاضله و نظام مطلوب پی‌برند (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۱۲).

وی در جای دیگری به این مسئله اشاره دارد که اندیشمندانی همچون فارابی، رازی، ابوالحسن عامری، ابن سینا، خواجه نصیر طوسی، قطب‌الدین شیرازی، جلال دوانی و صدرالدین شیرازی تا ملاهادی سبزواری نتوانستند منطق تغییر و تحول در سنت غربی را درک کنند و درگیر سنت ایرانی بودند. همچنین ابن سینا که رساله‌های مستقلی درباره اخلاق و تدبیر منزل نوشته بود، بحث مستقلی درباره سیاست را ضرورت نمی‌دانست. به عبارت دیگر اندیشه ابن سینا، اندیشه‌ای عدمی و مبین امتناع تدوین اندیشه سیاسی بر شالوده الهیاتی است که خود او بسط داده بود (همان: ۲۴۷).

در نهایت متفکران تاریخ اندیشه اسلام و ایران در دیدگاه طباطبایی نتوانستند غرب و الزامات آن را درک کنند و آنچه را در نظر وی مطلوب است، به سرانجام برسانند. اما اسکینر، به گونه دیگری با اندیشه‌های ماکیاوولی برخورد می‌کند. اسکینر، تحول مفاهیم را نه در نسبت آن با سنت دیگری، بلکه درون سنت غربی و در گستره گفتمانی و میثاق‌های زبانی مورد مذاقه قرار می‌دهد.

به عنوان مثال اسکینر به بحث مهم تغییر مفهوم «ویرتو» و تحول آن در نظریه ماکیاوولی به عنوان یک ابزار بسیار مهم برای نوع صحیح حکمرانی اشاره می‌کند. وی بیان می‌دارد که ماکیاوولی در فصل ماقبل آخر کتاب شهریار به بحث درباره قدرت بخت در امور آدمیان می‌پردازد و نحوه پرداخت وی نشان می‌دهد که دارای همان نگرش معمول اومانیستی است. در آغاز فصل، او یادآور می‌شود که عنان آدمیان به دست بخت و خداوند است و به این نتیجه مترتب بر عقیده یادشده اشاره می‌کند که اگر چنین باشد، آدمیان در برابر دگرگونی‌های جهان دستشان به هیچ‌جا نمی‌رسد، زیرا هر چیزی باید از ازل مقدور شده باشد. ماکیاوولی در رد این نظر که نزد مسیحیان مسلم گرفته می‌شد، بلافاصله تحلیلی به پیروی از رومیان باستان از مختار بودن آدمی به دست می‌دهد (اسکینر، ۱۳۸۹: ۶۰). اسکینر می‌گوید ماکیاوولی، استدلال رومیان باستان را در جذب بخت به کار می‌گیرد و ویژگی‌های جدید ویرتو را تعریف می‌کند (همان: ۶۱).

هر چند برای درک قصدیت ماکیاوولی، اسکینر غرق در زمانه و زندگی و سنت‌های

پژوهشی و تحقیقی است، خواجه طباطبایی معلوم نیست درگیر چه متنی است. طباطبایی هر چند سیاهه‌ای گسترده از سیاستنامه‌ها را فهرست می‌کند، تنها به این اشاره دارد که نوع سیاستنامه‌نویسی خواجه در مخالفت با نوع شریعت‌نامه‌نویسی غزالی است. هر چند به درستی معلوم نیست که آیا واقعاً خواجه این مهم را می‌خواسته، یا اینکه این مهم تنها در ذهن طباطبایی وجود داشته است؟

اسکینر، بررسی زمینه‌ها را برای نیل به قصدیت مؤلف انجام می‌دهد. وی از سویی تأثیر مستقیم تحولات سیاسی را بر زندگی علمی ماکیاوللی بررسی می‌کند و از سوی دیگر با بررسی متون گسترده در زمانه وی نشان می‌دهد که موارد متعدد در کتاب به چه معنایی و با چه هدفی گفته شده است.

به عنوان مثال اسکینر بیان می‌دارد که ناامیدی ماکیاوللی در برگشت به قدرت و حضور در انجمن‌های ادبی و گفت‌وگوهای وی در «اورتی اورپچه لاری»، وی را در مسیری متفاوت انداخت. این تماس‌ها وی را به سمت آزادی‌خواهی سوق داد. حاصل این حشرونشرها، نوشتن کتاب «گفتارها» شد (اسکینر، ۱۳۸۹: ۹۳-۹۵).

همچنین اسکینر بیان می‌دارد که در بسیاری از موارد، آنچه ماکیاوللی انجام می‌دهد این است که دکتترین «سیسرو» را مدنظر می‌گیرد و سعی می‌کند تا خلاف آن را اثبات کند. برای نمونه، سیسرو می‌گوید که همیشه بهتر آن است که دوست‌داشتنی بود تا آنکه دهشتناک. ماکیاوللی پاسخ می‌دهد که همیشه بی‌خطرتر است که ترسناک بود تا دوست‌داشتنی. او اخلاق «سیسرو» را به شوخی می‌گیرد. اسکینر می‌گوید به این تأثیرها از آنجا آگاه شدم که کارم را با خواندن هرچه بیشتر مطالبی درباره نحوه شایسته رفتار رهبران سیاسی در جمهوری رم و ایتالیای رنسانس آغاز کرده بودم (Lévy & Tricoire, 2007: 7).

قصدیت

زمانی که تأکید طباطبایی بیشتر از هر چیزی روی مسئله زوال است، دیگر جایی برای بررسی قصدیت و نیت نویسندگان باقی نمی‌ماند. مواردی که از نیت و قصد نویسندگان ارائه می‌شود، بیشتر حدسیاتی است که درون همان مختصات تاریخی و فرهنگی مدنظر طباطبایی ارائه شده است.

در نظر طباطبایی، خواجه نظام الملک در دوره‌ای حساس از تاریخ، نقش تعیین‌کننده در تداوم فرهنگی ایفا کرد. در این دوره، مقدمات وحدت سرزمینی ایران‌زمین که با فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان به ملوک‌الطوایفی تبدیل شده بود، ممکن شد. سیاستنامه خواجه، بیانیه سیاسی پراهمیت این وحدت و بیانیه نظری و عملی آن بود و هدف آن، تجدید ساختارهای کهن فرمانروایی ایران‌شهری در دوره اسلامی و چیرگی غلامان ترک بود (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۱۴).

ادعایی که طباطبایی کرده، تنها بر اساس نظریه مد نظر وی است و دلیلی که حاکی از قصد خواجه برای نیل به وحدت بوده باشد، وجود ندارد. تأکید بر مسئله ایران‌شهری به قصد تلاش برای ایجاد وحدت سرزمینی گرفته شده است.

طباطبایی مجدداً به نظریه زوال اندیشه و انحطاط تاریخی اشاره می‌کند و اصرار دارد که خواجه نیز درون چنین مختصاتی گام برمی‌دارد. در واقع ایشان مفاهیم انحطاط را که خواجه به کار برده، به همان معنایی می‌گیرد که خود مدنظر دارد.

ایشان بیان می‌دارد که دریافت خواجه از انحطاط ایران‌زمین، به‌ویژه با توجه به اندیشه ایران‌شهری او در سیاستنامه‌نویسی و دریافتی که او از نظام متمرکز و مقتدر ایران پیش از اسلام دارد، قابل ذکر است. تأکید خواجه در سیاستنامه به طور عمده ناظر بر مواردی از نظام سیاسی و اجتماعی ایران‌زمین است که با چیرگی ترکان بر ایران‌زمین، تحولی اساسی در آن صورت گرفته بود. خواجه در بحث از انحطاط ایران به دو عامل درونی و بیرونی نظام سیاسی ایران‌زمین توجه دارد. در بخش نخست سیاستنامه، نظام الملک عوامل درونی تباهی نظام سیاسی را مورد توجه قرار داده است، در حالی که بخش دوم، بیشتر ناظر بر خطری است که از بیرون نظام سیاسی سلجوقیان را تهدید می‌کرده است (همان: ۵۲).

در نظر اسکینر، بحث قصد و نیت مؤلف، اهمیت بالایی دارد و وجه تمایز هرمنوتیک وی با هرمنوتیک متن‌گرا و زمینه‌مند در این مهم نهفته است. اسکینر، این کار را با پیگیری اندیشه‌ها در متن تاریخ و در ارتباط با دیگر متون به سرانجام می‌رساند، تا به این نتیجه برسد که قصد مؤلف از نگارش متون چه بوده و می‌خواسته چه عملی انجام دهد. به بیان اسکینر، هر نویسنده‌ای با کنش گفتاری می‌خواهد اندیشه‌ای و ایدئولوژی‌ای را مشروعیت ببخشد، یا نامشروع جلوه دهد.

به عنوان مثال اسکینر بیان می‌دارد که هدف از آن همه توضیح در باب ویرتو، اولاً نقد ویژگی‌های رومی ویرتو و از سوی دیگر گذاشتن مختصات جدیدی برای کامیابی ایتالیاست. ماکیاوولی بیان می‌دارد که پایه سراسر گفتارها این است که اگر علت کامیابی روم قدیم را دریابیم، شاید ما نیز بتوانیم همان موفقیت را تکرار کنیم. در نهایت نیز علت موفقیت و کامیابی و توسعه ثروت و قدرت در روم باستان را وجود آزادی ارزیابی کرده است. اسکینر می‌گوید که البته این امر بدان معنا نیست که وی اندیشه‌های گذشتگان را بدون نقد و بررسی مطالعه کرده باشد. نیکولو ماکیاوولی بیان می‌دارد که باید به دقت بررسی کرد که روش‌های لازم برای وصول عظمت درباره روم چه بوده است (اسکینر، ۱۳۸۹: ۹۷).

نتیجه‌گیری

نوع نگاه متفاوت به تاریخ اندیشه، دو نتیجه مختلف در رویکردهای اسکینر و طباطبایی به همراه داشته است. نگاه غیر تاریخی طباطبایی نه تنها باعث شد که وی از نویسندگانی که مورد بررسی قرار می‌دهد سرخورده شود، بلکه همچنان در پی یافتن نشانه‌هایی از متفکران است که میل به مدرنیته و یا در انداختن مفهوم سیاست به صورت مستقل هستند. در نظر ایشان، هر چند تلاش‌های آیت‌الله نایینی و آیت‌الله خراسانی قابل تقدیر است، به اندازه‌ای نیست که بتوان کارهای آنان را برای نیل به تجدد و دستیابی به استقلال مفاهیمی همچون سیاست کافی دانست.

همچنین پایبند نبودن طباطبایی به نگاه تاریخی باعث شده که اندیشه‌های متفکران در تاریخ به صورت منسجم و یکدست دیده شود؛ انسجامی که در صورت یافتن گزاره‌های متعارض، حکم به تناقض‌گویی نویسنده می‌دهد. این امر به‌ویژه در کاری همچون کار خواجه نظام الملک بیشتر خود را نشان می‌دهد. در جایی که وی به تعارض بحث‌های خواجه می‌رسد، بیان می‌دارد که نه تنها تعارضی در کار نیست، بلکه در صورت اثبات این تعارض، باز هم از نویسنده‌ای خلاق طبیعی است.

سنجیدن اندیشه‌های گذشتگان با نظریه‌ها و مفاهیم امروزی از جمله مهم‌ترین ایرادهای برخی از تاریخ‌نویسان اندیشه است. مورخ اندیشه سیاسی درصدد برمی‌آید تا بر اساس اهمیت امروزی به تفسیر یک متن تاریخی بپردازد. چنین کاری باعث می‌شود تا

مفسر، فرض‌هایی درباره نویسنده مطرح کند، در حالی که هیچ‌گاه برای آنان چنین مباحثی مطرح نبوده است. این مسئله به دلیل تأکیدهای بسیار طباطبایی بر زوال اندیشه که بر پایه نظریه‌های وی به دست آمده، صادق است. در آخر نیز به دلیل عدم نیل و یا درک مفاهیمی که ما امروز به آن رسیدیم، گذشتگان را متهم به کوتاه‌بینی می‌کند.

پایبندی به امر تاریخی، فرایند پژوهش را به این سمت رهنمون می‌سازد که مسایل و راه‌کارهای گذشته نمی‌تواند برای محققان امروزی مفید باشد؛ زیرا شرایط و اندیشه‌های گذشته با توجه به زمینه‌ها، معنا و مفهوم دارد. به بیان اسکینر، ما تنها می‌توانیم مسیرهایی که گذشتگان طی کرده‌اند و راه‌حل‌هایی را که برای مشکلات و معضلات خود انتخاب کرده‌اند، بررسی کنیم و درس بگیریم. این مسئله بدان معناست که نه تنها مسایل ما، بلکه راه‌حل‌ها نیز متفاوت است. به همین دلیل به عنوان نمونه راه‌حل‌های مشروطه‌خواهان برای ایران فعلی نمی‌تواند کارایی داشته باشد.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت، بحث تغییر مفاهیم در تاریخ اندیشه است. مسایلی همچون آزادی و یا دولت، مفهوم ثابتی نداشتند و همان‌گونه که اسکینر در بررسی فعالیت‌های فکری هابز و ماکیاوولی نشان می‌دهد، دچار تغییر و تحول شده‌اند؛ در حالی که مفهوم سنت و مدرنیته و اندیشه ایران‌شهری در دیدگاه طباطبایی دچار تغییر نشده است. فعالیت‌های خواجه نیز در سیاست‌نامه‌نویسی، نه تغییر مفهوم شریعت‌نامه‌نویسی، بلکه تغییر از یک حوزه تاریخ‌نویسی به حوزه دیگر معنا دارد. به دلیل عدم تغییر اندیشه‌ها به سمت مدرنیته و نیل به عناصر آن که همواره یک معنا را در نگرش‌های طباطبایی دارد، شاهد مدعای زوال اندیشه از سوی وی هستیم.

گذشته از آنکه بررسی اندیشه‌های متفکران توسط طباطبایی با انتظاری که وی از آنان داشته، نتیجه‌ای جز ناکامی به بار نیاورده، باید به این مهم هم توجه کرد که آنچه طباطبایی به دنبال آن است و موضوعاتی که بررسی می‌کند، در تاریخ ایران وجود ندارد. و اساساً متفکران مورد بررسی و موضوع مورد توجه را نمی‌توان در تاریخ فکری معاصر ایران یافت.

منابع

- اسکینر، کوینتین (۱۳۸۹) ماکیاوولی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ ششم، تهران، طرح نو.
- (۱۳۹۰) آزادی مقدم بر لیبرالیسم، ترجمه فریدون مجلسی، تهران، فرهنگ جاوید.
- (۱۳۹۳ الف) بینش‌های علم سیاست: در باب روش، جلد اول، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، فرهنگ جاوید.
- (۱۳۹۳ ب) بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، آگاه.
- داوری، رضا (۱۳۷۴ الف) «ملاحظاتی در باب فلسفه تطبیقی»، خردنامه صدرا، شماره اول، صص ۵۰-۵۶.
- (۱۳۷۴ ب) «مقدمه‌ای برای ورود به بعضی مباحث تطبیقی در فلسفه»، مجله خردنامه صدرا، شماره دوم، صص ۴۰-۴۶.
- (۱۳۹۱) فلسفه تطبیقی چیست، تهران، سخن.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۳) نظریه حکومت قانون در ایران، تبریز، ستوده.
- (۱۳۸۶) زوال اندیشه سیاسی در ایران: گفتار در مبانی نظری انحطاط ایران، تهران، کویر.
- (۱۳۸۸) درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر.
- (۱۳۹۰) ابن خلدون و علوم اجتماعی: گفتار در شرایط امتناع علوم اجتماعی در تمدن اسلامی، تهران، ثالث.
- (۱۳۹۲) خواجه نظام الملک طوسی (گفتار در تداوم فرهنگ ایرانی)، تهران، مینوی خرد.
- مرتضوی، سید خدایار (۱۳۸۶) «تبیین روش‌شناسی اندیشه سیاسی از منظر کوئنتین اسکینر»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۱، صص ۱۵۹-۱۹۱.

- Asard, Eric (1987) "quentin skinner and his critics" jurnal of status vetenskapliy, vol 90.no 2.
- Kaipayil, joseph (1995) "the epistemology of comparate philosophy: a critique with refrence to p.t. raju view", rome: centre for Indian and inter- religious studies
- Lamb, Robert (2009) "Quentin skinner revised historical contextualism: a critique", history of human science, vol 22, no.2, pp: 229-252
- Lévy Jacques and Tricoire Emmanuelle (2007) "Quentin Skinner: Concepts only have histories", at: EspacesTemps.net, Laboratoire.
- Smid, Robert W (2009) methodologies of comparative philosophy, state university of New York.
- Skinner Quentin (1969) "Meaning and Understanding in The History of Ideas", history and theory, Vol. 8, No.1 pp 3-55.
- Smid, Robert W (2009) "methodologies of comparative philosophy", state university of New York.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ۲۶۷-۲۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۵

تحولات کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی در ایران (مطالعه موردی: فاصله جنبش مشروطه تا انتخابات ریاست جمهوری دهم)

مانا دشتگلی هاشمی *

هادی خانیکی **

تهمینه شاوردی ***

چکیده

در این مقاله، رویدادها و مصادیق تاریخی‌ای که در فاصله جنبش مشروطه تا انتخابات دهم ریاست جمهوری، مبین تشکیل یا عدم تشکیل کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی بوده‌اند، روایت و سپس بر اساس مطالعه تطبیقی بر مبنای «جبری بولی» مقایسه شده‌اند. این پژوهش با هدف شناخت بیشتر و بهتر جامعه ایران و شناسایی فراز و فرودهایی که جامعه ایرانی از مشروطه تاکنون در مسیر دستیابی به دموکراسی بر پایه کنش ارتباطی، حوزه عمومی و جامعه مدنی طی کرده است، می‌کوشد به این پرسش اصلی پاسخ دهد که رابطه میان کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی چگونه تبیین می‌شود. بر این اساس ابتدا مروری نظری بر مفاهیم یادشده بر مبنای آرای آرنست، هابرماس، گرامشی، لیپست، دوبنوا و بشیریه صورت گرفته و شاخص‌ها و معرف‌هایی برای این مفاهیم استخراج شده است. سپس به واسطه این معرف‌ها، وضعیت کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی

* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری فرهنگ و ارتباطات، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی

مانا.dashtegoli@gmail.com

جهاددانشگاهی

Hadi.khaniki@gmail.com

** دانشیار گروه علوم ارتباطات اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی

*** دانشیار گروه جامعه‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

T.shaverdi@yahoo.com

در پنج بازه تاریخی (از مشروطه تا انتخابات دهم ریاست‌جمهوری) روایت و تحلیل شده است. تحلیل روایت هر مقطع، بر اساس مصادیق حضور یا غیاب هر مفهوم، به صورت صفر (شدت کم) و یک (شدت زیاد) در جدول «بولی» برای هر مقطع تاریخی قرار داده شده و رابطه میان مفاهیم بررسی شده است. بر اساس یافته‌ها می‌توان ادعا کرد که از مشروطه تاکنون، علی‌رغم تلاش‌ها و اقداماتی که از سوی جامعه، نخبگان و بخشی از دولت یا حاکمیت صورت گرفته است، جز در مواردی معدود، سه مفهوم کنش ارتباطی، حوزه عمومی و جامعه مدنی از قوت چندانی برخوردار نیست و در دوره‌های مختلف تاریخی، نبود یکی از این سه شرط لازم ناکافی، مانع از تحقق دموکراسی در ایران شده است. بازه تاریخی مربوط به ملی شدن نفت، در میان این پنج برش تاریخی، تنها مقطع تاریخی است که تلاش ایرانیان برای دستیابی به دموکراسی، به واسطه حضور کنش ارتباطی، حوزه عمومی و جامعه مدنی به نتیجه رسیده است و پیامدش یعنی دموکراسی را ممکن کرده است. همچنین در مقطع مشروطیت، مصادیق تاریخی که مبین حضور کنش ارتباطی و حوزه عمومی بودند و در دوران اصلاحات، مصادیق تاریخی که مبین حضور حوزه عمومی و جامعه مدنی هستند، در مقایسه با مصادیقی که غیاب این مفاهیم را نمایندگی می‌کنند، غلبه دارند. اما در دوران انقلاب و نیز انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ و دولت برآمده از آن، مصادیقی که غیاب مفاهیم کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی را نمایندگی می‌کنند، بر مصادیقی که حضور آنها را نمایندگی می‌کنند، غلبه دارد.

واژه‌های کلیدی: کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی، دموکراسی و تاریخ ایران.

مقدمه

موضوع این مقاله، بررسی وضعیت کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی در طول تاریخ معاصر ایران است. از آنجا که مشروطیت، نقطه آغاز تلاش‌های دموکراتیک جامعه ایران و پای گذاشتن در مسیر اندیشه آزادی، دموکراسی، محدود کردن قدرت مطلقه و مشارکت مردم در عرصه سیاسی و نقطه شروع اثرگذاری ملت بر دولت و تأثیر اراده عمومی بر حاکمیت است، بررسی وضعیت کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی به عنوان مسیرهای گذار به جامعه دموکراتیک را از آن نقطه آغاز کرده‌ایم.

در این مقاله کوشیده‌ایم تا با هدف شناخت بهتر جامعه ایرانی و تحولات سیاسی - اجتماعی آن، وضعیت چهار مفهوم کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی را بررسی و تحلیل کنیم، تا بدین واسطه دریابیم که چه رویدادهای و چه مصادیق تاریخی، مبین تشکیل کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی بوده‌اند.

با پذیرش اینکه از دوره مشروطه تاکنون، مطالبه دموکراسی از اصلی‌ترین مطالبات و خواست‌های تاریخی ایرانیان بوده است و در هر دوره، جنبه‌هایی از آن تقویت یا تضعیف شده است، می‌توان با کمی اغماض اظهار داشت که گذار به دموکراسی در ایران در دوره‌هایی تجربه شده است و حتی برخی از ساختارها و رویه‌های دموکراتیک در کشور ایران شکل گرفته‌اند، اما نمی‌توان به صراحت اعلام کرد در این مدت به مرحله تثبیت دموکراسی رسیده‌ایم.

بنابراین مقاله حاضر، مطالعه‌ای است بر مبنای تحلیل تطبیقی - تاریخی پنج مقطع تاریخی، که در آنها خواست تغییر یا اصلاح در رژیم سیاسی - برای پاسخگویی به مطالبه تاریخی ملت یعنی دموکراسی خواهی - وجه مشترک است و تلاشی جمعی برای آن صورت گرفته است. این مقاطع بر اساس پنج نقطه عطف تاریخی از یکدیگر تفکیک شده‌اند: جنبش مشروطیت در ۱۲۸۵؛ ملی شدن صنعت نفت در ۱۳۲۹؛ تغییر رژیم شاهنشاهی پهلوی به جمهوری اسلامی در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷؛ انتخابات خرداد ۱۳۷۶ و شکل‌گیری جریان اصلاحات؛ انتخابات خرداد ۱۳۸۸ و تنش‌های سیاسی پس از آن.

پیشینه پژوهش

در پژوهش‌ها و تحقیقات پیشین مرتبط با پژوهش حاضر، به تحقیقات و مطالعاتی استناد شده است که هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ مفاهیم و متغیرهای مورد مطالعه، شباهت بیشتری داشته‌اند. در عین حال برخی از مطالعات پیشین حتی از جنبه روش‌شناختی نیز با مطالعه حاضر، نزدیکی و انطباق دارند.

از جمله این پژوهش‌ها به پایان‌نامه کارشناسی ارشد لیلا صادقی تبار (۱۳۹۱) می‌توان اشاره کرد که به بررسی «تحولات حوزه عمومی در ایران» می‌پردازد. رساله دکتری محسن کوشافر (۱۳۸۹) نیز «تحلیل جامعه‌شناختی عدم تثبیت دموکراسی در ایران» است. همچنین رساله دکتری محمد فاضلی (۱۳۸۹) با عنوان «بنیان‌های ساختاری تحکیم دموکراسی، تجربه دموکراسی در ایران، ترکیه و کره جنوبی» و نیز رساله دکتری محمود شفیعی (۱۳۸۹) که پژوهشی است درباره «جامعه‌شناسی سیاسی ایران؛ مبتنی بر کنش ارتباطی» بخشی از پیشینه این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

پایان‌نامه کارشناسی ارشد زهرا اجاق (۱۳۸۴) با عنوان «خصلت‌های عقلانیت ارتباطی در حوزه عمومی ایرانی» و رساله دکتری علی ساعی (۱۳۸۴) نیز که به «تحلیل جامعه‌شناختی فرایند دموکراتیزاسیون در ایران» می‌پردازد، در کنار رساله دکتری محمدمهدی فرقانی (۱۳۸۱) که «تحول گفتمان توسعه سیاسی در ایران، از انقلاب مشروطه تا پایان دهه دوم انقلاب اسلامی» را بررسی کرده است، بخش دیگر از پیشینه مطالعاتی این پژوهش است.

مقاله «جامعه مدنی ایران: سرمایه‌گذاری در حوزه عمومی برای ایجاد تغییر نهادی ماندگار»^۱ از ارین مک منامین (۲۰۱۴) و مقاله «حوزه عمومی و گفتمان روشن‌فکری در ایران»^۲ نوشته جین میشل کوگت و مهرداد روانبخش و مریم یارمحمدی (۲۰۱۱) و مقاله «مسئله دموکراسی و حوزه عمومی در ایران جدید»^۳ اثر همایون کاتوزیان (۱۹۹۸) نیز در

1. *Iranian Civil Society: Investing in the Public Sphere to Create Lasting Institutional Change.*

2. *Public sphere and intellectual discourses in Iran*

3. *Problems of Democracy and the Public Sphere in Modern Iran*

این پژوهش مورد ارجاع بوده است.

با نگاهی به پیشینه پژوهش می‌توان ادعا کرد که غالب تحقیقات انجام‌شده، بر بعد توسعه سیاسی یا دموکراسی و یا در نزدیک‌ترین حالت حوزه عمومی تأکید داشته‌اند و جز یک مورد، باقی تحقیقات پیشین از مطالعه بر وضعیت کنش ارتباطی غافل شده‌اند. همچنین هیچ‌کدام از این تحقیقات، به بررسی رابطه کنش ارتباطی با حوزه عمومی و جامعه مدنی و دموکراسی نپرداخته‌اند.

چارچوب نظری

کنش ارتباطی به زعم هابرماس (۱۹۸۴)، کنشی است که در آن کنشگران مشارکت‌گری که قادر به سخن گفتن هستند، با یکدیگر روابط شخصی برقرار می‌کنند و در پی رسیدن به درک و فهمی اجماعی از وضعیت کنش و مسیرهای هماهنگ عمل هستند، تا بتوانند بر اساس پیش تفاهمی که دارند، اعمال خود را با توافق و اجماع هماهنگ کنند. در این کنش ممکن است که هدف فرد، تأثیر گذاشتن بر کنش دیگری باشد؛ اما این هدف فقط از راه تفاهم قابل حصول است و تفاهم در این کنش، مشروط به توافق عقل کسانی است که در رابطه درگیرند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۳۰۶-۳۰۷).

هابرماس معتقد است که کنش‌های ارتباطی در ظرف یا مکانی به نام حوزه عمومی که فضایی است میان جامعه مدنی و دولت رخ می‌دهد (هابرماس، ۱۳۸۳: ۱۰۴) و حوزه عمومی، عرصه‌ای است که در آن افراد از طریق مفاهمه، ارتباط و استدلال مبتنی بر تعقل، موضع‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌های هنجاری‌ای اتخاذ می‌کنند که بر فرایند اعمال قدرت دولت، تأثیراتی آگاهی‌دهنده و عقلانی‌ساز باقی می‌گذارد (نوذری، ۱۳۸۹: ۴۳۹).

جامعه مدنی، کلیت پیچیده و پویانده‌ای از نهادها و روابط و تشکیلات و سنن «خصوصی» و عمومی است که بین دولت و ابزار قهریه و قانونی آن از یکسو و زیربنای اقتصادی از سوی دیگر قرار دارد (گرامشی، ۱۳۷۷: ۹) و منطقه حایل بین چهار خرده‌نظام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است که انجمن‌های داوطلبانه در آن نقش محوری دارند (چلبی، ۱۳۷۵: ۲۴۲، ۲۷۷، ۲۸۴ و ۲۸۸).

با توجه به تعاریفی که افرادی چون شومپیتر، لیپست، بیتهم و بویل، کارل، پروزرسکی و هانتینگتون از دموکراسی ارائه کرده‌اند، می‌توان گفت دموکراسی، نظام سیاسی است که فرصت‌های منظم قانونی برای تغییر مقامات حکومتی و رقابت برای انتخاب را فراهم می‌کند و به مردم اجازه می‌دهد که بر تصمیم‌های کارگزاران سیاسی منتخب خود تأثیر گذارند و از آنها پاسخگویی طلب کنند.

بر اساس تعاریف یادشده می‌توان ادعا کرد که میان کنش ارتباطی و حوزه عمومی با جامعه مدنی و دموکراسی رابطه‌ای وجود دارد که این معنا، از دل گفته‌های هابرماس و آرنه قابل استخراج است. هابرماس (۱۹۷۱)، حوزه عمومی را به مثابه مکانی برای دموکراسی می‌خواند و کنش ارتباطی را به مثابه احیاکننده حوزه عمومی. اینجاست که بر اساس ادعای پژوهش، جامعه مدنی در پیوند با حوزه عمومی است و در عین حال حوزه عمومی از پایه‌های اساسی یک جامعه دموکراتیک است و وجود حوزه عمومی قوی و کارآمد، مسیری است برای رسیدن به دموکراسی. از این‌روست که در این مطالعه تاریخی - تطبیقی، خواست و مطالبه تاریخی ملت ایران - رسیدن به دموکراسی و شکل‌گیری جامعه مدنی - را با جست‌وجوی تحولات رخ داده در کنش ارتباطی و حوزه عمومی ایرانیان پی گرفته‌ایم.

همچنین دستگاه نظری پژوهش به شرح زیر فرموله شده است:

[دموکراسی] جامعه مدنی] حوزه عمومی] کنش ارتباطی]

و منطق استدلال تئوریک ما، آن است که کنش ارتباطی به ایجاد حوزه عمومی و حوزه عمومی به پدید آمدن جامعه مدنی و در نهایت دموکراسی منجر می‌شود.

با توجه به استدلال تئوریک این پژوهش، در مقاطع مورد مطالعه بررسی خواهیم کرد که مصادیق تاریخی در هر دوره برای کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی یا دموکراسی کدامند و بر آن اساس با مقایسه نتیجه رویدادها پی خواهیم برد که آیا دستگاه نظری پژوهش و پیش‌فرض برآمده از آن، قابل تعمیم است یا نه و این پیش‌فرض که کنش ارتباطی به حوزه عمومی و حوزه عمومی به جامعه مدنی و جامعه مدنی به دموکراسی منجر می‌شود، قابلیت گسترش به موارد دیگر را دارد یا خیر.

سؤالات پژوهش

سوال اصلی این پژوهش آن است که رابطه میان کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی چگونه تبیین می‌شود؟

در ذیل این پرسش به دنبال آن بودیم تا دریابیم که:

۱. چه رویدادهایی مبین تشکیل کنش ارتباطی، حوزه عمومی و جامعه مدنی در ایران بوده‌اند؟

۲. در کدام دوره‌های تاریخی، کنش ارتباطی و حوزه عمومی ایرانیان به کنش‌های دموکراتیک نزدیک‌تر بوده است؟

این پژوهش هر چند فاقد فرضیه پیشین است، با پیش‌فرض زیر به مطالعه ورود شده است:

«احتمالاً در جامعه ایران به دلیل مستمر نبودن یا کارآمد نبودن و یا نبود آزادی در رخ دادن کنش ارتباطی، حوزه عمومی قوی شکل نگرفته و به تبع آن، جامعه مدنی پایدار و مستمری ایجاد نشده و بنابراین تثبیت دموکراسی صورت نگرفته است.»

خلاصه دیدگاه‌های نظری



روش پژوهش

از آنجا که موضوع این پژوهش، کنش ارتباطی و حوزه عمومی ایرانیان در گذارهای تاریخی است و پدیده‌های تاریخی، ماهیتی فرآیندی، زمینه‌مند و زمانمند دارند، ناگزیر باید در مطالعه آنها از روش تاریخی بهره گرفت. فرآیندی بودن، زمینه‌مند بودن و زمانمند بودن موضوع این پژوهش، سبب شده است تا به شرایط زمانی و زمینه‌های اجتماعی موضوع، توجه شود و در مقام داوری، از آنجا که هدف مشخص کردن تمایزها و اشتراک‌های میان رویدادهای مورد مطالعه بوده است، تحلیل تطبیقی تاریخی شرایط اطلاق داشته است و به دلیل حضور همزمان تفسیر تاریخی (تحلیل درون‌موردی) و تبیین قانونی (تبیین بین‌موردی) مورد استفاده قرار گرفته است.

بر این اساس پس از مشخص شدن شاخص‌ها و معرف‌های مرتبط با هر کدام از مفاهیم (کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی)، ابتدا هر مقطع به عنوان وضعیتی منحصر به فرد، بر اساس شاخص‌ها و معرف‌های ارائه شده، تفسیر تاریخی (تحلیل درون‌موردی) شده و مصادیق و نمونه‌های تاریخی آن روایت شده است. سپس به جهت تبیین قانونی و ارائه الگوی عام، رویدادها در قیاس با یکدیگر (تبیین بین‌موردی) برای روشن شدن علیتها، با فن «بولی» مقایسه شده است. در جبر بولی ابتدا جدولی از موارد (پنج مقطع تاریخی) و مفاهیم (کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی) تشکیل شده و سپس حضور و غیاب مفاهیم بر اساس تئوری پژوهش صورت گرفته است. داده‌های لازم برای حضور و غیاب مفاهیم، از روش تاریخی روایتی استخراج و به صورت صفر (شدت کم) و یک (شدت زیاد) در جدولی بولی درج شده است.

در چارچوب منطق بولی، علت و معلول به صورت دو ارزش صدق و کذب مورد توجه قرار گرفته است. این ارزش‌های صدق و کذب را می‌توان برحسب ارزش‌های کم و زیاد استوار کرد. در این صورت کم، ارزش صفر و زیاد، ارزش یک دریافت می‌کند. در این پژوهش از این قاعده تبعیت شده است. در نتیجه هیچ‌یک از مقادیر داده شده به مفاهیم به معنای حضور و غیاب مطلق نیست و قضاوت درباره هر مقطع، با پژوهشگر و برگرفته از روح کلی هر رویداد بوده است.

این روش یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین روش‌های علوم اجتماعی کلان‌نگر است که به دنبال پاسخ دادن به پرسش‌های بزرگ است و در سطح میانی و کلان، واحدهای مشاهده و سطح تحلیل خود را مورد بحث قرار می‌دهد. این روش علاوه بر توصیف و تبیین مشابَهت‌ها و تفاوت‌ها، شرایط و پیامدها واحدهای اجتماعی کلان و بزرگ مقیاس همچون ملت‌ها، جوامع و کشورها را می‌تواند مطالعه کند و همان‌طور که اشاره شد، مهم‌ترین تکنیک تحقیق کیفی - تطبیقی که در بررسی تحلیلی پدیده‌های اجتماعی از جمله مباحث جامعه‌شناسی سیاسی - تاریخی و انقلاب به کار می‌رود، جبر بولی است. این روش را «ریگین» در کتاب راهبردهای کمی و کیفی روش تطبیقی مورد بحث و تشریح قرار داده است و این پژوهش بر آن اساس استوار است.

به نظر چارلز تیلی، پژوهش تطبیقی تاریخی، فرزند تلاقی تاریخ و جامعه‌شناسی است و در حوزه علوم سیاسی، این روش شیوه‌ای را تعریف می‌کند که به صورت نظام‌مند تلاش می‌کند با ارائه مدارک تجربی، واقعیت‌های سیاسی را با یکدیگر مقایسه کند (مک کی و مارش: ۱۳۷۸: ۲۸۱).

داده‌های مورد استفاده

در این تحقیق، «کشور - دوره‌های زمانی»، واحد تحلیل را تشکیل می‌دهد و واحد مشاهده نیز از آنجا که ماهیت پژوهش، تاریخی است، ناگزیر اسناد و متون تاریخی و کتب تحقیقی تألیف‌شده در این زمینه است (داده‌های در دسترس). در مطالعه اسنادی - تاریخی، اسناد و منابع دست اول و دوم که به تحلیل تاریخ تحولات اجتماعی ایران پرداخته‌اند، مورد مذاقه قرار گرفته است. این موارد مبتنی بر سه سطح اسناد، منابع معتبر و تحقیقات انجام‌شده بوده است.

یافته‌های پژوهش

تفسیر تاریخی

در این بخش، تحلیل روایت مبتنی بر مفاهیم پژوهش به تفکیک حضور و غیاب هر مفهوم، بر اساس مصادیق تاریخی آن ارائه شده است.

جنبش مشروطیت در ۱۲۸۵: جنبش مشروطه که سلسله حوادثی را از پیش از امضای قانون مشروطه تا پس از استبداد صغیر و فتح تهران تجربه کرده، بازه نخست در نظر گرفته شده است.

مصادیق حضور کنش ارتباطی

موارد زیر، همه و همه از مصادیقی است که معرف‌های حضور کنش ارتباطی در این دوره را نمایندگی می‌کند:

نگارش مقاله‌های متعدد در روزنامه‌های قانون، جبل‌المتین و... درباره ضرورت تشکیل مجلس و وجود مطبوعات؛ انعکاس گفت‌وگوی مظفرالدین شاه و امین‌الدوله در روزنامه جبل‌المتین که در آن شاه به صراحت از امین‌الدوله می‌خواهد با محدود کردن قدرت مطلقه او، شرایط را برای اجرای اصلاحات و جبران عقب‌ماندگی فراهم کند و جهت امضا نزد او بیاورد؛ همراهی طباطبایی و شیخ فضل‌الله نوری، ملامحمد کاظم خراسانی و حاجی میرزا حسین تهرانی در مخالفت با عملکرد اتابک صدراعظم و انعکاس این نارضایتی در مطبوعات و برکنار شدن اتابک به واسطه فشار افکار عمومی؛ تشکیل کمیته‌هایی برای تعلیم مردم توسط تحصیل‌کردگان در شهرهای تهران، شیراز، اصفهان و یزد و گسیل افراد کمیته به ناحیه‌های مختلف برای «تعلیم سیاسی» مردم؛ هم‌داستان شدن بهبهانی و طباطبایی در پیگیری خواست مشروطه، قانون و دارالشورا؛ تضمین آزادی تجمع و بست‌نشینی و دست یافتن به مطالبات بدون خون‌ریزی (مورد اعتراض به لباس بالماسکه موسیو نوز، مورد تحصن در عبدالعظیم به دلیل رفتار بد کارکنان گمرک، مورد اعتراض به فلک کردن علما در کرمان، مورد اعتراض به فلک کردن بازرگانان قند در تهران و مورد اعتراض به تخریب مدرسه و گورستان مسلمانان و...)؛ تعدیل خواسته‌های آزادی‌خواهان مشروطه‌خواه به نفع علما و روحانیون به عنوان تعامل و گفت‌وگوی بین نخبگان؛ نقد صریح شاه توسط احتشام‌السلطنه (وزیر مختار در برلین و بعدتر دومین رییس مجلس اول)؛ متن سخنرانی‌ها و موارد مطرح‌شده در جلسات مجلس اول؛ حضور اجتماعی زنان در جنبش و تلاش برای تسهیل تحصیل و ترقی دختران در این دوره.

مصادیق غیاب کنش ارتباطی

موارد زیر از مصادیقی است که ضعف در کنش ارتباطی بین جامعه، نخبگان و دولت را نمایندگی می‌کند:

توقف حمایت میانه‌روها و روحانیون از مشروطه‌خواهان و آزادی‌خواهان به واسطه به خطر افتادن منافعشان و توقف گفت‌وگو میان آنها و فاصله گرفتن از روشن‌فکران و مشروطه‌خواهان؛ جهت‌گیری متضاد شیخ فضل‌الله نوری با طباطبایی و بهبهانی و ضعف گفت‌وگو میان این بخش از نخبگان جامعه؛ مخالفت محمدعلی شاه با مشروطه و مجلس و دعوت نکردن از نمایندگان برای مراسم تاج‌گذاری؛ بازگرداندن اتابک اعظم صدراعظم دوران استبدادی به مسند؛ به توپ بستن مجلس؛ شکنجه آزادی‌خواهان در باغشاه؛ دستگیری روزنامه‌نگاران و نمایندگان مجلس توسط محمدعلی شاه و... (ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۹۲ و کسروی، ۱۳۵۵).

مصادیق حضور حوزه عمومی

از جمله مصادیق حضور حوزه عمومی در این مقطع، موارد زیر است:

گشایش و گسترش کمی و کیفی مطبوعات (نظیر روزنامه‌های اختر، حکمت، قانون، تربیت، حبل‌المتین، ثریا، پرورش، الحديد و...); نگارش محتوای نقادانه در مطبوعات و نشریات و کتب و نقد رفتار شاه، دربار و بزرگان؛ طرح مباحث مربوط به لزوم تدوین قانون و حکومت مشروطه در نشریات؛ انتشار کتاب‌هایی همچون طالبوف، سیاحتنامه ابراهیم-بیگ، سرگذشت تلماک، منطق الوحش، بوسه عذرا و... که در آن از ناآگاهی مردم و فریب‌کاری و ستمکاری حکمرانان سخن رفته بود؛ بازتاب حوادث مربوط به مشروطه و مطالبات مردم در نشریات؛ ورود سبک جدید آموزش و همکاری شهروندان متمول برای تأسیس مدارس و دبستان و پرداخت هزینه‌های آن؛ تأثیر اراده عمومی در برکناری برخی مقامات و امضای قانون مشروطه و تشکیل پارلمان و برگزاری تجمعات اعتراضی و بست‌نشینی بدون خونریزی... (ر.ک: بیژنی، ۱۳۹۱ و آدمیت، ۱۳۵۵ و بهار، ۱۳۹۲ و کسروی، ۱۳۵۵).

مصادیق غیاب حوزه عمومی

از نمونه‌هایی از ضعف در حوزه عمومی در این دوره می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تصویب برخی موارد در قانون اساسی که امتیازهای خاصی برای علما و مذهب‌یون در نظر گرفته بود (نظیر تشکیل دادگاه‌های شرعی، ضرورت مسلمان بودن اعضای کابینه، جلوگیری از تشکیل سازمان‌ها و نشریاتی که ضاله تلقی شوند، تشکیل هیئت مجتهدان برای تطبیق قوانین با شریعت و...) و به مذهب‌یون و میان‌روها، دست‌بالا را به لحاظ حقوقی می‌داد؛ بحران اقتصادی و کمبود نقدینگی؛ تن ندادن محمدعلی شاه به تجدیدنظر در فهرست هزینه دربار که از سوی مجلس خواسته شده بود؛ کارشکنی در تأسیس بانک ملی؛ ناموفق بودن طرح‌های مقطعی مجلس برای اقتصاد؛ غارت نفت توسط شرکت‌های فراملیتی؛ بی‌اطلاعی مردم از بعضی توافقات ملی و اقتصادی؛ بر اساس منافع شخصی عمل کردن برخی نمایندگان و روزنامه‌نگاران و... (ر.ک: آدمیت، ۱۳۵۵ و کسروی، ۱۳۵۵ و بهار، ۱۳۹۲ و عاقلی، ۱۳۹۴ و مروارید، ۱۳۷۷).

مصادیق حضور جامعه مدنی

از مصادیق حضور جامعه مدنی در این دوره می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: امضای قانون مشروطه، تدوین متمم آن و ایجاد سلطنت مشروطه و نظام پارلمانی و تبدیل شدن مجلس به مرجع نهایی تصمیم‌گیری؛ تأکید بر متساوی‌الحقوق بودن مردم، آزادی مطبوعات و اجتماعات، تفکیک قوا، دادن حق انتصاب، بازرسی و انفصال از دولت به مجلس؛ ممنوعیت تصدی مقامات سیاسی توسط درباریان؛ تأسیس دو حزب اجتماعیون عامیون (دموکرات‌ها) و اجتماعیون اعتدالیون؛ تشکیل احزاب کوچک‌تر نظیر فرقه دانشناکسیون، حزب عدالت، حزب اتفاق و ترقی و...؛ پا گرفتن تشکل‌های سیاسی و انجمن‌های مخفی در آستانه مشروطه؛ انتشار روزنامه‌های حزبی؛ تاحدودی حزبی شدن انتخاب مقامات؛ تضعیف قدرت مطلقه شاه؛ الزامی شدن تصویب بودجه توسط مجلس؛ ممکن نبودن انحلال مجلس توسط شاه؛ شکل‌گیری نهادهای مستقل و داوطلبانه نظیر انجمن‌های ایالتی ولایتی، انجمن‌های صنفی و انجمن‌های سیاسی (نظیر انجمن مخفی، میکده، مقدس ملی اصفهان، انجمن تبریز، نسوان وطن‌خواه، اتحادیه طلاب، دروازه دولت،

۲۴۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
انجمن بردگان در جنوب، انجمن ارامنه و... و حمایت مادی و معنوی متمولان از تأسیس و راه‌اندازی مدارس و دبستان‌ها و... (ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۹۲ و اتحادیه، ۱۳۸۱ خانیکی، ۱۳۸۱).

مصادیق غیاب جامعه مدنی

نمونه‌هایی از ضعف جامعه مدنی در دوران مشروطه، موارد زیر است:
نپذیرفتن قانون اساسی مشروطه از سوی محمدعلی شاه و تحت فشار پذیرفتن آن؛
تظاهرات و حمله‌ور شدن مخالفان مشروطه به مجلس؛ به توپ بسته شدن مجلس و
انحلال آن؛ پذیرش دیدگاه مشروعه (که شیخ فضل‌الله نوری مطرح می‌کرد) از سوی
محمدعلی شاه و ملغی اعلام کردن مشروطه؛ ولخرجی دربار و شاه (چه مظفرالدین شاه
و چه محمدعلی شاه)؛ اهمیت داشتن نژاد، مذهب، قومیت یا جهت‌گیری سیاسی (نظیر
غیر مسلمان بودن انگ به حساب آمدن، تعصبات مذهبی و کشتار ارامنه در تبریز یا
برخی فرق در یزد و اصفهان، زد و خورد بین مسلمانان و ارمنی‌ها در مشهد و تاراج
دکان کالاهای روسی در برخی شهرها)؛ مخالفت بسیاری از علما و یا شریعت‌خواهان با
اصول متساوی‌الحقوق بودن مردم و نیز آزادی مطبوعات؛ تأکید بر لزوم نظارت علما بر
مطبوعات و قوانین، جهت انطباق با شریعت اسلام؛ تأکید برخی بندهای قانون مشروطه
بر جنبه الهی بودن سلطنت؛ شرط مذهب اسلام برای نمایندگان و هیئت دولت؛ نظارت
مجتهدان طراز اول بر قوانین؛ سنگ‌اندازی محمدعلی شاه مقابل مجلس و
مشروطه‌خواهان به واسطه بی‌اعتنایی به تصمیم‌های مجلس و پاسخگو نبودن به
پارلمان؛ تشویق حاکمان ایالات به نادیده گرفتن تصمیم‌های انجمن‌های ایالتی از سوی
محمدعلی شاه؛ تعطیلی روزنامه‌ها توسط محمدعلی شاه؛ دستگیری، تبعید و اعدام سران
مشروطه‌خواه به فرمان محمدعلی شاه؛ ضعف احزاب و جناح‌های سیاسی و گاه انحلال
تعدادی از احزاب در دوران فطرت مجلس؛ ناتوانی احزاب در گرفتن تصمیم‌های جدی و
پیوند ضعیف این احزاب با پایگاه اجتماعی‌شان؛ تکفیر شیخ فضل‌الله نوری توسط علمای
نجف و در نهایت اعدام وی؛ قتل اتابک و... (ر.ک: آدمیت، ۱۳۵۵ و کسروی، ۱۳۵۵ و شجیعی،
۱۳۸۳ و عاقلی، ۱۳۹۴).

مصادیق حضور دموکراسی

در این دوره همان طور که پیشتر اشاره شد، مصادیق آزادی بیان و مطبوعات قابل شناسایی است. همچنین موارد قابل ذکر نظیر نطق‌های همه‌روزه در مساجد در ترویج مشروطه و تهییج مردم به حمایت از آزادی وجود دارد، تشکیل مجلس و برگزاری تقریباً منظم و دوره‌ای انتخابات پارلمانی، تأسیس انجمن‌های ایالتی و ولایتی در مراکز ایالات و ولایات جهت پیگیری مطالبات و مسائل و مشکلات محلی، حرکت مجاهدان تبریز و گیلان و نیز مشروطه‌خواهان ایل بختیاری برای پایان دادن به استبداد صغیر، مصادیقی از تقویت دموکراسی محلی و احساس یکپارچگی ملی است (ر.ک: عاقلی، ۱۳۹۴ و بهار، ۱۳۹۲ و بیژنی، ۱۳۹۱).

مصادیق غیاب دموکراسی

از جمله نمونه‌هایی که ضعف دموکراسی در این دوره را نمایندگی می‌کند، شامل موارد زیر است:

نداشتن درک صحیح و درست از دموکراسی و مشروطه‌خواهی نزد اقشار مختلف مردم (علماء، عوام، درباریان و اشراف) و یکی نبودن سود و زیان آنها به واسطه نداشتن درک صحیح از دموکراسی؛ بالا نبودن مشروعیت دموکراسی نزد بسیاری از اقشار (مشروطه، منافع اشراف و مالکان و یا حتی برخی از علما را به خطر می‌انداخت)؛ وضع برخی بندها و اصول مغایر دموکراسی در قانون مشروطه (که ذکر آن رفت)؛ تبدیل شدن آهسته‌آهسته انتخابات مجلس به محلی برای رأی آوردن متنفذان محلی و خوانین و مالکان؛ انحلال اجباری دو مجلس (یک‌بار توسط محمدعلی شاه و یک‌بار توسط ناصرالملک) و نیز مصادیقی که پیشتر ذکر شد و به عدم پذیرش آزادی‌های دینی اشاره داشت (ر.ک: شجیعی، ۱۳۸۳ و کسروی، ۱۳۵۵ و عاقلی، ۱۳۹۴).

ملی شدن صنعت نفت در ۱۳۲۹: در این مقطع، رویدادها و حوادثی را که منجر به ملی شدن نفت و روی کار آمدن دولت مصدق (دوره نخست) شده است، مطالعه کرده‌ایم.

مصادیق حضور کنش ارتباطی

از مصادیقی که حضور کنش ارتباطی را در این دوره نمایندگی می‌کند، موارد زیر است:

اعتراض به نبود آزادی انتخابات (اشاره به مجلس شانزدهم) علیه محمدرضا شاه در مهر ۱۳۲۸ و تشکیل کمیته دوازده نفری به سرپرستی مصدق برای گفت‌وگو با هژیر (نخست‌وزیر وقت) و وعده درباره برای پایان دادن به بی‌نظمی‌ها؛ شکل‌گیری افکار عمومی حول مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت و تشویق شهروندان برای پیوستن به این مبارزه؛ گفت‌وگوی میان کاشانی و مصدق برای پیش بردن مبارزه و تعامل مصدق، جبهه ملی و نیروهای سنتی با یکدیگر و انتخابات افراد کابینه از ترکیب این نیروها (انتخاب از میان سیاستمداران با سابقه و مورد اعتماد علما به جهت حفظ رابطه میان این جناح‌ها (ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۹۲ و کاتوزیان، ۱۳۹۱).

مصادیق غیاب کنش ارتباطی

تغییرات مکرر در کابینه و نخست‌وزیران (نخست‌وزیری از ساعد به علی منصور، بعد به رزم‌آرا و سپس حسین علا و در نهایت مصدق رسید)، از مصادیق ضعف کنش ارتباطی در این دوره است. اما به طور کلی مصادیق ضعف کنش ارتباطی در این دوره چندان قابل ذکر و برجسته نیست (ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۹۱).

مصادیق حضور حوزه عمومی

از مصادیق حضور حوزه عمومی در این مقطع عبارتند از:

جلوگیری از توقیف و تحدید مطبوعات در این دوره با حمایت مصدق؛ رشد همه‌جانبه مطبوعات؛ رشد کمی و کیفی احزاب (مثلاً حزب توده از پنج هزار نفر به سی هزار نفر رسید و جبهه ملی تأسیس شد)؛ افزایش فعالیت اصناف در سیاست و تظاهرات خیابانی؛ تظاهرات مقابل کاخ مرمر و بست‌نشینی در اعتراض به تقلب در انتخابات؛ حمایت از آزادی گردهمایی و تجمع از سوی حکومت و شخص نخست‌وزیر مصدق؛ تظاهرات مردم برای بازگشت مصدق به نخست‌وزیری در سی تیر و تسلیم شدن شاه به خواست مردم و زیر فشار افکار عمومی؛ کاهش بودجه دربار و اختصاص آن به وزارت

تحولات کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و ... / ۲۴۷
بهداری و به نظارت دولت درآمدن بنیادهای خیریه سلطنتی (ر.ک: بیژنی، ۱۳۹۱ و
آبراهامیان، ۱۳۹۲ و کاتوزیان، ۱۳۹۱).

مصادیق غیاب حوزه عمومی

به خشونت کشیده شدن برخی تظاهرات و تجمعات حزب توده، اعلام حکومت
نظامی در اصفهان، تهران و برخی شهرهای شمالی، بحران اقتصادی در فاصله ملی شدن
نفت و زمین گیر شدن اقتصاد به واسطه توقف درآمدهای نفتی از مصادیق ضعف در
حوزه عمومی در این دوره است (ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۹۲).

مصادیق حضور جامعه مدنی

از جمله مصادیق حضور جامعه مدنی در این دوره عبارتند از:
امکان حضور و انتخاب آیت‌الله کاشانی که در لبنان در تبعید بود و انتخاب هفت تن
از رهبران جبهه ملی به رهبری مصدق در انتخابات مجلس شانزدهم؛ ایجاد گرایش‌های
سیاسی و احزاب مختلف (نظیر جبهه ملی، حزب توده، جبهه آزادی، حزب
زحمت‌کشان، حزب ملت ایران و جامعه مجاهدین اسلام و فداییان اسلام)؛ ایجاد و
تأسیس روزنامه، اتحادیه‌های دانشجویی و انجمن‌های حرفه‌ای و پشتیبانی غالب احزاب
و مردم از مصدق در فرایند ملی شدن صنعت نفت و مشروعیت دادن به دولت وی (ر.ک:
آبراهامیان، ۱۳۹۲ و کاتوزیان، ۱۳۹۱).

مصادیق غیاب جامعه مدنی

کشته شدن نخست‌وزیر رزم‌آرا به دست فداییان اسلام (و یا با حمایت شاه)، عفو
قاتل وی به پیشنهاد مجلس و توشیح شاه و خشم فداییان اسلام از دولت مصدق به
دلیل نادیده گرفتن شریعت و آزاد نکردن قاتل رزم‌آرا، از مصادیق نادیده گرفتن حقوق
شهروندان و نادیده گرفتن حاکمیت قانون و تجاوز به حریم خصوصی و عدم نظارت بر
اجرای قانون و ضعف در جامعه مدنی است (ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۹۲ و کاتوزیان، ۱۳۹۱).

مصادیق حضور دموکراسی

از مصادیقی که حضور دموکراسی در این مقطع تاریخی را نمایندگی می‌کند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

فراهم بودن امکان فعالیت حزب توده، جبهه ملی و گروه‌های وابسته، روحانیت و نهاد سلطنت و دربار در کنار یکدیگر در این دوره؛ امکان حضور و انتخاب فردی چون کاشانی (که در تبعید بود) به عنوان نماینده مجلس شانزدهم (به تعبیری فرصت سیاسی برابر برای همه)؛ برگزاری انتخابات آزادانه؛ آزادی انجمن‌ها و اصناف و خواست ملی شدن نفت و پیگیری آن از سوی آحاد جامعه به عنوان ملتی واحد (ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۹۱).

مصادیق غیاب دموکراسی

موارد معدودی در این دوره، ضعف دموکراسی را سبب شده‌اند؛ مصادیقی چون تأیید نشدن لایحه حق رأی به بی‌سوادان و زنان که چندان برجسته و قابل ذکر نیست (ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۹۲).

تغییر رژیم شاهنشاهی پهلوی به جمهوری اسلامی در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷: در

این مقطع، رویدادها و حوادثی که از زمان به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی و تشکیل و سپس استعفای دولت موقت و نیز درگیر شدن ایران در جنگ هشت‌ساله است، مد نظر بوده است.

مصادیق حضور کنش ارتباطی

از جمله مواردی که معرف‌های حضور کنش ارتباطی را پشتیبانی می‌کند، عبارتند از: شکل‌گیری افکار عمومی حول مسئله و ضرورت انقلاب و اجماع بر سر سرنگونی شاه و گفت‌وگوی شهروندان درباره آن؛ انتشار مواردی از نامه‌ها و سخنرانی‌های منتقدان در ماه‌های اولیه انقلاب (نامه آیت‌الله طباطبایی قمی به شورای انقلاب و پاسخ خلخالی و اشراقی به آن، نامه سرگشاده سید جوادی و لاهیجی به بنی‌صدر رییس‌جمهوری وقت، نامه نهضت آزادی به امام جمعه تهران هاشمی رفسنجانی، نامه آیت‌الله منتظری به امام درباره ضعف عملکرد شورای عالی قضایی و...); حضور مردم در انتخابات و رأی به قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی؛ تشویق دولت موقت و در کنار آن برخی احزاب لیبرال

تحولات کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و ... / ۲۴۹
و سوسیال دموکرات به میانه‌روی در جامعه و تظاهرات و اجتماعات ماه‌های اول انقلاب
که اکثر جناح‌ها و گروه‌های سیاسی در آن شرکت داشتند (ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۹۲ و
علی‌بابائی، ۱۳۸۴ و کاتوزیان، ۱۳۹۱).

مصادیق غیاب کنش ارتباطی

از موارد و مصادیقی که ضعف در گفت‌وگو میان دولت و نخبگان و نیز ضعف در
کنش ارتباطی را نمایندگی می‌کند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
اقدامات خشونت‌آمیز جریان‌های تندرو؛ پاک‌سازی و اعدام مخالفان؛ تعطیلی و توقیف
روزنامه‌ها و نویسندگان با برچسب‌هایی نظیر غیر انقلابی، ضد انقلاب و توطئه‌گر؛
سرکوب تجمعات و اعتراضات و تظاهرات پس از آزادی‌های ماه‌های اول (سرکوب
تظاهرات و اعتصاب‌های کارگری، انحلال انجمن‌های چپ کارگری، حمله به تظاهرات
جبهه دموکراتیک ملی که در اعتراض به توقیف روزنامه‌ها گرد آمده بودند، حمله به
تظاهرات زنان معترض به محدودیت‌های اسلامی، بیرون راندن گروه‌های سیاسی غیر
اسلام‌گرا از دانشگاه و...); استعفای دوت موقت؛ توسعه اختیارات رهبری با هدف ارجاع
اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان؛ تحریم برخی انتخابات و همه‌پرسی‌ها از سوی
برخی احزاب؛ ترور شخصیت‌های انقلاب توسط گروه‌های مختلف (ترور مطهری، عراقی،
قاضی طباطبایی، مدنی، قدوسی، دستغیب، صدوقی، اشرفی اصفهانی، هاشمی‌نژاد،
منتظری، آیت، بهشتی، رجایی، باهنر و...); اشغال سفارت آمریکا و به‌گروگان گرفتن
حدود شصت دیپلمات؛ اعدام چندین ارتشبد، سپهبد، سرلشگر و سرتیپ (نصیری،
جهانبانی، اویسی، و...) که برخی رقم آن را ۲۴۸ نفر اعلام کرده‌اند؛ اعدام چند تاجر و
چهره اقتصادی به جرم فساد و یا ارتباط با رژیم صهیونیستی؛ اعدام هویدا، فرخ‌رو پارسا،
خلعتبری، کیان‌پور، نیک‌پی، نیکخواه و... از مسئولان رژیم سابق؛ اعدام زندانیان سیاسی؛
برکناری آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری و... (ر.ک: علی‌بابائی، ۱۳۸۴ و میلانی، ۱۳۸۱).

مصادیق حضور حوزه عمومی

از جمله مصادیق حضور حوزه عمومی در این مقطع عبارتند از:
گسترش فعالیت مطبوعات و روزنامه‌نگاران در ماه‌های نخست پیروزی انقلاب

۲۵۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
(افزایش تیراژ روزنامه‌ها تا یک میلیون نسخه در روز)؛ تبدیل شدن دانشگاه، پیاده‌روها و اماکن عمومی به محل بحث و نقد و تفسیر سیاسی و فعال شدن احزاب و گروه‌های سیاسی مختلف (لیبرال‌ها، مارکسیست‌ها، بنیادگرایان اسلامی، چپ اسلام‌گرا) در ماه‌های نخست پیروزی انقلاب (ر.ک: فوزی، ۱۳۹۲ و میلانی، ۱۳۸۱).

مصادیق غیاب حوزه عمومی

مصادیق زیر در راستای ضعف حوزه عمومی در این مقطع قابل تفسیر است:
توقیف مجلات و نشریاتی که ضد مسیر ملت خوانده می‌شوند؛ محاکمه نویسندگان و روزنامه‌نگاران؛ انقلاب فرهنگی و تصفیه اساتیدی که شرق‌گرا و غرب‌گرا خوانده می‌شوند؛ مرتد خواندن جبهه ملی؛ مسئله‌ساز شدن موسیقی، سینما و هنرهای تجسمی؛ اعلام ملی شدن صنایع بزرگ و دولتی شدن اقتصاد؛ کاهش شدید درآمدهای ارزی و ریالی دولت؛ کسری بودجه و کاهش تولید ناخالص داخلی؛ افزایش تورم و سیستم چندنرخ ارز؛ دست بالا قرار دادن روحانیان و علما برای تدوین قانون اساسی؛ دعوت پیاپی آیت‌الله خسرشاهی از مردم برای در اختیار گرفتن خانه‌ها و ساختمان‌های مصادره‌ای؛ سرکوب تمامی گروه‌ها و احزاب مخالف ولایت فقیه و تحریم برخی انتخابات و همه‌پرسی‌ها از سوی برخی احزاب (ر.ک: فوزی، ۱۳۹۲ و علی‌بابائی، ۱۳۸۴ و میلانی، ۱۳۸۱).

مصادیق حضور جامعه مدنی

نمونه‌هایی از مصادیق حضور جامعه مدنی در این مقطع عبارتند از:
فعالیت احزاب مختلف با گرایش‌های سیاسی و عقیدتی متفاوت در ماه‌های نخست انقلاب؛ امکان حضور احزاب و جناح‌های مختلف در انتخابات اول ریاست‌جمهوری و نیز مجلس اول (در مجلس اول، حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت و سازمان مجاهدین، سازمان فجر اسلامی، نهضت زنان مسلمان، اتحادیه انجمن‌های اسلامی، نهضت آزادی، دفتر هماهنگی مردم با رییس‌جمهور و... کاندیدا داشتند) و ایستادگی و مقابله همه‌جانبه ملت در برابر تهاجم عراق و نیز مسئله کردستان.

مصادیق غیاب جامعه مدنی

از مصادیق ضعف جامعه مدنی در این بازه شامل موارد زیر است:

افزایش فشار گروه‌های اسلام‌گرا برای حذف گروه‌ها و احزاب دیگر و اقدامات مسلحانه طرفین و تلاش برای حذف یکدیگر؛ مصادره باغ‌ها، مزارع، خانه‌ها، زمین‌ها و اموال مستکبران و طاغوتیان؛ دست به اعتصاب زدن و تحصن و راهپیمایی مستضعفان برای رسیدن به مطالباتی که در آنها به واسطه شعارهای انقلابی ایجاد شده بود و ایجاد هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی (شعارهایی نظیر آب و برق مجانی، مالیات ندادن و دادن سهم از فروش نفت)؛ دولتی کردن واحدهای بزرگ و کوچک اقتصادی و تضعیف مالکیت خصوصی؛ دخالت شورای انقلاب در امور دولت موقت و ناتوان بودن دولت در کنترل اقدامات کمیته‌ها در پاک‌سازی و اعدام‌ها؛ اعتراض دولت موقت به تعدد حاکمیت؛ عزل نیروها و مدیرانی که دولت موقت معرفی می‌کرد توسط کمیته‌ها و یا شخص امام؛ استعفای دولت موقت؛ ترور شخصیت‌های سیاسی توسط گروه فرقان؛ اعلام جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی توسط سازمان مجاهدین خلق و اقدامات تروریستی آنها؛ انفجار دفتر نخست‌وزیری؛ انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی با ده‌ها کشته؛ ترور شخصیت‌های انقلاب؛ تنش و تحرکات رخ داده در کردستان، خوزستان، ترکمن صحرا و گنبد؛ مواردی از تلاش برای انجام کودتا و اعدام کودتاچیان؛ وجود ده‌ها هزار زندانی سیاسی؛ دست‌بالای جناح مذهبی برای اختیار گرفتن نهادهایی چون قوه قضائیه، شورای نگهبان، نیروهای مسلح، مجلس خبرگان و صداوسیما و کوتاه ماندن دست غالب جناح‌ها و گروه‌های سیاسی و فکری از اعمال نظر در تدوین قانون اساسی؛ محدود شدن قوانین و آزادی‌ها با احکام اسلامی؛ اختلاف میان حسن آیت و رییس جمهوری وقت بنی‌صدر؛ اجباری شدن حجاب؛ انقلاب فرهنگی و بازنگری در کتب درسی و گزینش عقیدتی در استخدام‌ها و پذیرش دانشجو؛ پاک‌سازی و تصفیه در وزارت‌خانه‌ها و اداره‌ها؛ تیرباران شدن عناصر برخی گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و تصرف و مصادره اموال مهاجران و اعدامی‌ها توسط بنیاد مستضعفین.

مصادیق حضور دموکراسی

از جمله مصادیق حضور دموکراسی در این دوره عبارتند از: برگزاری همه‌پرسی برای رأی به جمهوری اسلامی و نیز قانون اساسی؛ برگزاری انتخابات نخست ریاست‌جمهوری با مشارکت و نامزدی گروه‌های مختلف سیاسی (بنی‌صدر، احمد مدنی، داریوش فروهر، صادق قطب‌زاده، حسن حبیبی، حسن آیت، صادق طباطبایی، خلخالی، مکرری، خلیلی و...); برگزاری منظم و دوره‌ای همه انتخابات (صرف‌نظر از میزان آزادی یا شیوه برگزاری: همه‌پرسی نظام جمهوری اسلامی، همه‌پرسی قانون اساسی، انتخابات خبرگان بررسی قانون اساسی، انتخابات ریاست‌جمهوری اول، دوم و سوم، انتخابات مجلس اول، خبرگان اول، مجلس دوم و...) و ایستادگی همه‌جانبه مردم با حس تعلق به عنوان ملت واحد مقابل تهاجم عراق و پشتیبانی از نیروهای مسلح و تشکیل گروه‌های داوطلبانه برای دفاع از کشور.

مصادیق غیاب دموکراسی

از مصادیق غیاب دموکراسی در این مقطع شامل موارد زیر است: وجود دولت‌های موازی با دولت بازرگان و دولت بنی‌صدر و ناتوانی هر دو رییس دولت از اعمال سیاست‌هایشان در مراکز متعدد قدرت؛ دخالت قوا در امور یکدیگر و تعدد مراکز تصمیم‌گیری؛ توقیف مطبوعات (رقم توقیف به چهل عنوان رسید) و یا نشریات احزاب (روزنامه نهضت آزادی و بنی‌صدر توقیف شد)؛ سرکوب روزنامه‌نگاران سرشناس و ایجاد جو سانسور؛ درگیری میان طرفداران بنی‌صدر و میانه‌روها با طرفداران حزب جمهوری اسلامی؛ حمله طرفداران آیت‌الله شریعتمداری در قم و تبریز به مراکز دولتی و متعاقب آن دستگیری و اعدام یازده تن از رهبران آنها و حمله مسلحانه به منزل وی؛ حمله به تجمعات مخالفان جمهوری اسلامی و مقابله با تظاهرات (تظاهرات جبهه دموکراتیک و تظاهرات زنان و...) و اعتصاب‌های کارگری؛ حذف گروه‌ها و جریان‌های سیاسی غیر اسلامی از ادارات، وزارت‌خانه‌ها، دانشگاه‌ها و

انتخابات خرداد ۱۳۷۶ و شکل‌گیری جریان اصلاحات: در این بازه، تحولات جامعه

در فاصله انتخابات خرداد ۷۶ و روی کار آمدن اصلاح‌طلبان مطالعه شده است.

مصادیق حضور کنش ارتباطی

از مصادیقی که معرف‌های حضور کنش ارتباطی را در این دوره پشتیبانی می‌کند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

توافق غیر تحمیلی افکار عمومی بر گزینه خاتمی و رأی آوردن وی به عنوان رئیس‌جمهور هفتم؛ باز شدن فضای گفت‌وگویی به واسطه رشد مطبوعات و شکل‌گیری گفتمان سیاسی اجتماعی جدید از طریق نشریات؛ امکان نقد برنامه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دولت در مطبوعات و بازگشت مطبوعات به نقش نظارتی و منتقدانه؛ گسترش کمی و کیفی تعداد نشریات و تیراژ آنها به مثابه مکانی برای گفت‌وگو (۲/۸ میلیون نسخه در روز)؛ رشد و شکل‌گیری انجمن‌ها، احزاب و نشست‌ها و جلسات و تجمعات دانشجویی و غیر دانشجویی و صدور پروانه مجوز فعالیت برای احزاب که مجال بحث و نقد و گفت‌وگو را فراهم می‌آوردند.

مصادیق غیاب کنش ارتباطی

از جمله مصادیقی که ضعف در گفت‌وگو بین بخشی از جامعه، دولت، نخبگان و نیز حاکمیت را نمایندگی می‌کند، عبارتند از:

حملات جریان مخالف خاتمی به برنامه آزادسازی سیاسی و فرهنگی او و تلاش برای ممانعت از اجرای این برنامه‌ها به عنوان مصداق ضعف در پذیرش گفت‌وگو؛ رد صلاحیت گسترده در انتخابات مجلس؛ تحریم انتخابات؛ تحصن در مجلس ششم؛ ترور سعید حجاریان؛ قتل‌های زنجیره‌ای و سرکوب روشن‌فکران؛ حمله به تجمعات دانشجویی (مثلاً تجمع مربوط به توقیف روزنامه سلام)؛ درگیری‌های کوی دانشگاه؛ خشونت گروه‌های خودسر و لباس شخصی؛ تیرنه عاملان و آمران حمله به کوی؛ بسته شدن گسترده روزنامه‌ها از سوی نهادهای قضایی؛ حصر آیت‌الله منتظری؛ تولید برنامه «چراغ» در صداوسیما و نسبت دادن قتل‌های زنجیره‌ای در این برنامه به خاتمی و اصلاح‌طلبان؛ جلوگیری از به رأی گذاشته شدن برخی لوایح دولت (لوايح دوقلو و قانون مطبوعات) و ارسال نامه از طرف رهبری برای متوقف کردن آن و فشار بر دولت برای بازپس گرفتن لوایح.

مصادیق حضور حوزه عمومی

از مصادیق حضور حوزه عمومی در این دوره عبارتند از:

گسترش آزادی مطبوعات و تنوع در بازتاب دیدگاه‌ها و مسائل گوناگون در روزنامه‌ها و نشریات؛ شکل‌گیری افکار عمومی و گفتمان‌های سیاسی - اجتماعی جدید به واسطه تنوع در محتوای مطبوعات؛ امکان نقد دولت در مطبوعات؛ صدور مجوز برای نشریات تازه؛ ابراز وجود گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی گوناگون که از طریق تشکل‌ها و گروه‌های مجوز گرفته به چرخه حیات سیاسی وارد شده بودند؛ تبلیغات و شعارهای خاتمی درباره توسعه سیاسی و فرهنگی؛ طرح مباحث مربوط به حقوق زنان و جوانان و تنش‌زدایی در روابط خارجی و گسترش جامعه مدنی در نشریات و محافل دانشگاهی و روشن‌فکری و دانش‌آموزی و کوچه و بازار؛ طرح قرائت‌های گوناگون از مذهب؛ ظهور و بروز عقاید متنوع و متکثر و فراهم شدن فضا برای تبادل آرا و شکل‌گیری افکار عمومی؛ تقویت اقتصاد به واسطه «طرح سامان‌دهی اقتصادی» دولت و بهبود شاخص‌های اقتصادی (مهار تورم، گسترش خصوصی‌سازی، کاهش بدهی خارجی، زمینه‌سازی برای گسترش سرمایه‌گذاری خارجی، ایجاد اشتغال، کاهش ریخت‌وپاش و جلوگیری از سوءاستفاده‌های مالی)؛ واگذاری سهام شرکت‌های دولتی به بخش تعاونی و خصوصی؛ کاهش تصدی دولت در فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه؛ واگذاری اختیارات بیشتر به مقام‌های استانی؛ وجود جریان‌های سیاسی مختلف از اصلاح‌طلب تا محافظه‌کار و ملی‌مذهبی و اپوزیسیون و فعال شدن احزابی نظیر مجمع روحانیون مبارز، کارگزاران سازندگی، سازمان مجاهدین انقلاب، جبهه مشارکت، دفتر تحکیم وحدت، جمعیت مؤتلفه و... و تلاش دولت خاتمی برای پیگیری و افشای جریانی که قتل‌های زنجیره‌ای را رقم زد (هر چند تلاش‌ها نتیجه چندانی نداشت).

مصادیق غیاب حوزه عمومی

از جمله مواردی است ضعف در حوزه عمومی در این دوره را نمایندگی می‌کند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

اعلام جرم علیه بسیاری از مطبوعات به اتهام خدشه‌دار کردن امنیت ملی از سوی قوه قضائیه و توقیف آنها (تشکیل پرونده قضائی علیه عبدالله نوری به اتهام مطبوعاتی)؛

انجام قتل‌های زنجیره‌ای سازمان‌یافته علیه نویسندگان و فعالان سیاسی منتقد یا مخالف نظام توسط شبکه‌ای از کارکنان وزارت اطلاعات؛ ناموفق ماندن تلاش دولت برای افشا و محاکمه عاملین و آمرین؛ فشار جناح مخالف اصلاحات بر دولت خاتمی به واسطه ماجرای کنفرانس برلین و بازداشت و محاکمه شرکت‌کنندگان در کنفرانس و توقیف روزنامه‌های اصلاح‌طلب توسط دادستانی و بازداشت برخی روزنامه‌نگاران سرشناس در این رابطه.

مصادیق حضور جامعه مدنی

از جمله مصادیق حضور جامعه مدنی که با معرف‌های این مطالعه همخوانی دارد، عبارتند از:

حضور و رأی بالای مردم به خاتمی (بیست میلیون) در انتخابات و مشارکت سیاسی گسترده؛ ائتلاف و تعامل برخی احزاب و جناح‌ها در انتخابات ریاست‌جمهوری و توافق بر نامزدی خاتمی (نظیر مجمع روحانیون مبارز، گروه‌های خط امام و کارگزاران سازندگی)؛ تأکید خاتمی در شعارهایش بر عمل به قانون اساسی، تبعیض‌زدایی، حرمت انسان، حقوق و آزادی‌های قانونی، وفاق ملی، سازندگی و توسعه پایدار و آشتی دادن دین و دموکراسی؛ توسعه و رشد اقتصادی به واسطه اجرای «طرح سامان‌دهی اقتصادی» (که ذکر آن رفت)؛ تولد مطبوعات آزاد و متنوع؛ تولد پاره‌ای نهادهای مدنی و واقعی‌تر شدن مشارکت و رقابت و تقویت تشکل‌های غیر دولتی و انجمن‌های تخصصی (در حوزه زنان، جوانان، محیط‌زیست، صنعت، قومیت‌ها و...)؛ برگزاری انتخابات شوراهای و کاهش تصدی دولت در امور استان‌ها (بیش از ۱۰۷ هزار عضو در شوراهای شهر و روستا)؛ ثبت ۸۲ گروه و حزب سیاسی در وزارت کشور (بیش از آن ۳۹ حزب و گروه ثبت شده بود)؛ نرخ بالای مشارکت در انتخابات مجلس ششم در بیشتر استان‌ها؛ تعدد احزاب و گروه‌های سیاسی موافق و مخالف اصلاحات و دولت (جمعیت مؤتلفه، جامعه روحانیت مبارز، روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب، کارگزاران سازندگی، جبهه مشارکت، نهضت ملی، ملی - مذهبی‌ها و...)؛ برگزاری دادگاه‌های علنی و انعکاس آن در مطبوعات و صداوسیما (دادگاه کرباسچی و عبدالله نوری) - فارغ از دلایل و چگونگی برگزاری محاکمه‌ها؛ تلاش دولت برای پیگیری قانونی جریان قتل‌های زنجیره‌ای و پیگیری مطبوعات برای آشکار شدن ماجرا (هر چند چندان نتیجه نداد).

مصادیق غیاب جامعه مدنی

از جمله مصادیقی که ضعف جامعه مدنی در این دوره را نمایندگی می‌کند، عبارتند از: تشدید نظارت استصوابی بر انتخابات مجلس ششم و رد صلاحیت برخی نامزدهای اصلاح‌طلب (نظیر آقاجری، جلایی‌پور و عباس عبدی)؛ ابطال نتایج تعدادی از صندوق‌ها که نتیجه انتخابات برخی از حوزه‌ها را عوض کرد (در تهران با ابطال هفتصد هزار رأی، حداد عادل بالاتر از علیرضا رجایی قرار گرفت و در اراک با ابطال ۳۱ صندوق، رحمان کارگشا از ورود به مجلس بازماند - هر دو این افراد از نامزدهای ملی - مذهبی بودند که با درخواست رهبر، صلاحیت آنها مورد بازبینی قرار گرفت و در نهایت تأیید صلاحیت شدند)؛ رد صلاحیت گسترده اصلاح‌طلبان در انتخابات مجلس هفتم - به طوری که ۸۵ درصد از نمایندگان مجلس ششم در بین رد صلاحیت‌شدگان بودند؛ تحصن و استعفای دسته‌جمعی نمایندگان مجلس ششم در واکنش به این رد صلاحیت‌ها؛ تحریم انتخابات مجلس هفتم از سوی دفتر تحکیم وحدت؛ عدم همکاری قوه قضائیه و شورای نگهبان با دولت و سنگاندازی پیش پای دولت.

مصادیق حضور دموکراسی

از جمله نمونه‌های حضور دموکراسی در این دوره عبارتند از: تبدیل شدن مطبوعات به کارگزارانی که مستقل از دولت، دستور کار تعیین می‌کردند؛ رشد و گسترش محتوای کمی و کیفی و تعداد مطبوعات؛ از حاشیه به متن آمدن نخبگان و روشن‌فکران و نیروهای سیاسی اجتماعی که پیش از آن مجال حضور نداشتند؛ نقد جدی برنامه، سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های دولت در مطبوعات و فضای جامعه (از سوی مردم، مطبوعات و روشن‌فکران)؛ اجرایی کردن اصل فراموش شده شوراهای اسلامی شهر و روستا و انجام نخستین انتخابات سراسری شوراهای اسلامی در بیش از ۴۰/۰۰۰ حوزه انتخاباتی زیر نظر وزارت کشور و خارج از نظارت استصوابی شورای نگهبان؛ حضور اکثر جناح‌ها و گروه‌های سیاسی مختلف (به جز راست سنتی) در انتخابات شوراهای.

مصادیق غیاب دموکراسی

از جمله مصادیق ضعف دموکراسی در این دوره شامل موارد زیر است:

ترور سعید حجاریان؛ تعطیلی گسترده مطبوعات و بازداشت و تحت فشار قرار دادن روزنامه‌نگاران و روشن‌فکران؛ جلوگیری از به رأی گذاشته شدن اصلاح قانون مطبوعات و لوایح دوقلو و توقف طرح آن در مجلس به دنبال حکم حکومتی رهبری؛ استعفای دسته‌جمعی نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس و تحصن آنها در اعتراض به رد صلاحیت نمایندگان؛ پایین آمدن مشارکت در انتخابات مجلس هفتم به واسطه رد صلاحیت‌ها و ناکام ماندن اعتراض استانداران، معاونان و مشاوران رییس‌جمهور به این رد صلاحیت‌ها (استان تهران با حدود ۳۷ درصد پایین‌ترین میزان مشارکت را نشان داد)؛ ناکامی مجلس در قانون‌گذاری به واسطه مخالفت‌های مکرر شورای نگهبان و یا مجمع تشخیص مصلحت نظام و توقف اجرایی شدن قوانین مصوب مجلس یا تغییر محتوا دادن آنها؛ پرونده‌سازی برای بیش از پنج وزیر، ده معاون وزیر و نیروهای اجرایی دولت و مختل کردن فعالیت قوه مجریه (عبدالله نوری وزیر کشور، احمد بورقانی معاون مطبوعات وزارت ارشاد، مصطفی تاجزاده معاون سیاسی وزارت کشور و مسئول ستاد انتخابات، غلامحسین کرباسچی شهردار تهران و...)؛ شخصی کردن امر قضا؛ محروم کردن برخی احزاب از فعالیت (نهضت آزادی و نیروهای ملی مذهبی).

انتخابات خرداد ۱۳۸۸ و تنش‌های سیاسی پس از آن: در این مقطع، مجموعه رویدادهایی که پیش و پس از برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری دهم و دولت برآمده از آن را شامل می‌شود، بررسی شده است.

مصادیق حضور کنش ارتباطی

مصادیقی از تلاش جامعه و بخشی از نخبگان آن برای حفظ شرایط گفت‌وگویی و زنده نگه داشتن کنش ارتباطی در این دوره شامل موارد زیر است:

نامه‌های میرحسین موسوی به رهبری پیش و پس از برگزاری انتخابات و بیان نگرانی خود از سلامت انتخابات و رأی‌گیری و روند برگزاری انتخابات و شیوه اعلام نتایج؛ نامه میرحسین موسوی خطاب به ملت ایران در همین رابطه؛ نامه میرحسین

موسوی به رهبران دینی و روحانیان بلندپایه؛ نامه میرحسین موسوی به شورای نگهبان و برشمردن مواردی که تخلف می‌خواند؛ نامه مهدی کروبی به هاشمی رفسنجانی در جایگاه ریاست مجلس خبرگان و گزارش وی از برخورد با معترضانی که زندانی شده و مورد تجاوز قرار گرفتند؛ برگزاری تقریباً آرام و بدون خشونت تظاهرات روزهای نخست پس از انتخابات؛ سلسله بیانیه‌های اعتراضی میرحسین موسوی که حاوی اعتراض به نتیجه انتخابات، مخالفت با شکل‌گیری دولت احمدی‌نژاد، اعتراض به عملکرد شورای نگهبان، حمایت از حرکت‌های اعتراضی مسالمت‌آمیز، مطالبه حقوق جان‌باختگان و آسیب‌دیدگان و... بود؛ نماز جمعه ۲۶ تیرماه به امامت هاشمی رفسنجانی و پیشنهاد وی برای تشکیل جمعی از اعضای خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت نظام برای رسیدن به راه‌حل؛ رأی دادن سید محمد خاتمی در انتخابات مجلس نهم در حوزه‌ای در دماوند.

مصادیق غیاب کنش ارتباطی

موارد زیر از جمله مصادیق ضعف گفت‌وگو و کنش ارتباطی در این دوره است:
قطع شدن شبکه ارسال پیامک از شب قبل از انتخابات و مختل شدن تماس‌های تلفن همراه؛ توقیف چند سایت خبری اصلاح‌طلب نظیر آینده نیوز؛ ارسال پارازیت روی برنامه‌های تلویزیون فارسی بی.بی.سی؛ برگزاری مانور اقتدار پلیس از ساعت پنج بعدازظهر همان روز؛ حمله به ستادهای موسوی (در قیطریه) و ضرب و شتم حاضران از سوی برخی افراد ناشناس؛ حمله به منزل کروبی؛ تشبیه معترضان به نتایج انتخابات به خس و خاشاک و یا اعلام آنکه شمار معترضان بیشتر از آرای یک صندوق رأی نیست از سوی احمدی‌نژاد؛ غیبت برخی از مسئولان عالی‌رتبه نظام در مراسم تنفیذ احمدی‌نژاد (هاشمی رفسنجانی، حسن خمینی، محمد خاتمی، ناطق نوری و...); استفاده از واژگانی نظیر فتنه، فتنه‌گر یا بی‌بصیرت پس از فروکش کردن اعتراض‌ها در توصیف افراد؛ ساده‌لوح خواندن علی مطهری یا هوسران سیاسی خواندن عماد افروغ از سوی جریان اصول‌گرایی به دلیل توصیه‌هایشان به دولت در پرهیز از برخوردهای غیر انسانی و خشونت‌آمیز علیه مردم معترض؛ بالا گرفتن اختلاف در جریان اصول‌گرایی با جناح احمدی‌نژاد و طرح مباحثی چون جریان انحرافی و مکتب ایرانی؛ غیبت یازده روزه احمدی‌نژاد و تعبیر آن به مخالفت با رهبری؛ اختلاف بر سر معاون اولی شدن مشایبی و

نامه محرمانه رهبری به احمدی نژاد و توصیه به برکناری مشایی و بی پاسخ ماندن نامه؛ رسانه‌ای کردن همان نامه و تعبیر آن به حکم حکومتی و برکناری مشایی از معاون اولی؛ اختلاف بر سر وزیر ماندن حیدر مصلحی در وزارت اطلاعات و تنش در روابط رهبری با احمدی نژاد؛ تن ندادن احمدی نژاد به حکم دیوان عدالت اداری و درخواست مجلس برای برکناری سعید مرتضوی و تبدیل شدن جریان به یکشنبه سیاه مجلس (پخش فیلمی از فاضل لاریجانی و سعید مرتضوی و افشاگری درباره رانت خواری و فساد) و تنش در روابط رییس مجلس و رییس جمهور؛ برکناری و عزل تعدادی از وزرا و مقامات با دستور احمدی نژاد (وزیر اطلاعات، بهداشت، ارشاد، امور خارجه و...).

مصادیق حضور حوزه عمومی

از مصادیق و نمودهای حضور حوزه عمومی در این مقطع عبارتند از: حضور فعالانه معترضان به نتایج انتخابات در خیابان‌ها (علی‌رغم سرکوب‌ها و کشته‌ها) و شکل‌گیری افکار عمومی حول مسئله «رأی من کو؟»؛ تلاش برای برگزاری راهپیمایی‌های سکوت و جلوگیری از به خشونت کشیده شدن آن و پرهیز دادن یکدیگر از سردادن شعارهای تنش‌زا؛ تاب‌آوری حکومت در یکی دو روز نخست اعتراضات و برگزاری تقریباً بدون درگیری تظاهرات سکوت؛ نقد و بحث‌های افراد جامعه (در خانه، تاکسی، نشست‌های دوستانه، دانشگاه و...) درباره بیانیه‌های موسوی، عملکرد دولت و شورای نگهبان و رهبری و

مصادیق غیاب حوزه عمومی

موارد زیر، نمونه‌هایی است که ضعف حوزه عمومی در این مقطع را روایت می‌کند: محاصره دفتر روزنامه اعتماد ملی از سوی مأموران امنیتی و ممانعت از خروج مهدی کروبی و سایر کارکنان یک روز پس از انتخابات؛ جلوگیری از چاپ بیانیه‌های اعتراض‌آمیز موسوی و کروبی در روزنامه‌های سراسری؛ بازداشت و زندانی کردن شخصیت‌های اصلاح‌طلب از جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین (میردامادی و همسرش، محمدرضا خاتمی و همسرش؛ تاج‌زاده، امین‌زاده و...); محدود شدن مطبوعات و جلوگیری از برگزاری تجمعات؛ حمله نیروهای لباس شخصی به تجمع دانشجویان

معترض و تیراندازی و زخمی شدن تعدادی از دانشجویان و خسارت به اموال آنها در تهران و صنعتی اصفهان؛ بازداشت دو خبرنگار شبکه تلویزیونی هلند؛ توقف یک‌هفته‌ای فعالیت شبکه العربیه؛ بازداشت و بازجویی از کارمندان سفارت‌خانه‌ها؛ اعطای مجوز برای تجمعات دولتی و ممانعت از دادن مجوز به معترضان؛ کاهش رشد اقتصادی و افزایش نرخ بیکاری و تورم و انحراف از بودجه در موارد متعدد و مکرر؛ کاهش حساب ذخیره ارزی و کاهش ارزش پول ملی؛ فسادهای مختلف در دولت دهم (فساد ۴۰۰ میلیون دلاری در واردات لوازم هواپیما، فساد ۱۲ هزار میلیارد تومانی بانکی، اختلاس و پرونده بابک زنجانی و خاوری، فساد در شرکت بیمه، گم شدن دکل نفتی، فروش زمین‌های هتل هما، تخلف‌های منطقه آزاد قشم و دانشگاه جامعه ایرانیان و...)؛ نوسان و رشد بی‌رویه قیمت دلار، طلا و سکه؛ تک‌صدایی شدن کامل صداوسیما به‌ویژه در دوران تنش‌های پس از انتخابات؛ بازداشت عده زیادی از روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی (صمیمی، امویی، سحرخیز، لیلاز، تاجیک، جوادی حصار، آقاجری، بنی‌یعقوب، عابدینی، رجایی، زیدآبادی، شمس‌الواعظین، سحابی، میردامادی و...) و جان باختن تعدادی از بازداشتی‌ها در بازداشتگاه کهریزک و بیمارستان.

مصادیق حضور جامعه مدنی

معدود نمونه‌هایی چون حضور ۸۵ درصدی مردم در انتخابات (با پذیرش این رقم) و برانگیخته شدن آرای خاموش در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۸، نمود حضور جامعه مدنی در این دوره است و بسیاری موارد حکایت از ضعف جامعه مدنی در این مقطع دارد.

مصادیق غیاب جامعه مدنی

نمونه‌هایی از ضعف جامعه مدنی بر اساس معرف‌های ارائه‌شده عبارتند از: درخواست ۲۳۳ تن از نمایندگان مجلس برای حصر خانگی و اعدام موسوی و کروبی؛ کشیده شدن دامنه شعارها در تظاهرات پس از انتخابات از «رأی من کو؟» و «رأی مرا پس بده» به شعارهایی در مخالفت با اصل ولایت فقیه و انتقاد از عملکرد حکومت و به خشونت کشیده شدن تظاهرات و تجمعات؛ گسترش اعتراض‌ها و درگیری با مأموران در شهرهای دیگر (مشهد، اصفهان و شیراز)؛ تحریم و کم‌رنگ شدن حضور

اصلاح‌طلبان و برخی جریان‌های سیاسی دیگر در انتخابات مجلس نهم؛ رد صلاحیت تعدادی از نمایندگان وقت برای انتخابات مجلس نهم از سوی هیئت اجرایی (کسانی که غالباً پیگیر طرح سؤال از رییس‌جمهور بودند: مطهری، کاتوزیان، محبوب، علیخانی و...) و پیگیری رییس مجلس برای تأیید مجدد صلاحیت آنها؛ تصویب قانون حمایت از خانواده در مجلس نهم و مخالفت شدید فعالان حوزه زنان و نیز جنجال بر سر تصویب قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست و واکنش‌ها به مصوبه‌ای که امکان ازدواج سرپرست با فرزندخوانده را می‌داد؛ دور زدن قانون توسط دولت دهم و عدم نظارت بر اجرای قانون (موارد یادشده درباره فسادهای اقتصادی و نیز بورسیه‌های غیر قانونی و دیرکرد در ارائه لایحه بودجه و...)؛ انحلال دو حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب.

مصادیق حضور دموکراسی

با توجه به معرف‌های این پژوهش، موارد معدودی حضور دموکراسی در این مقطع را نمایندگی می‌کند که مصداق کم‌رنگ آن، اعتراض همزمان به نتیجه انتخابات در تهران، شهرستان‌ها و ایرانیان مقیم خارج بود که با شعار مشترک «رأی من کو؟»، احساس تعلق افراد جامعه به عنوان ملت واحد را نمایندگی می‌کرد.

مصادیق غیاب دموکراسی

مصادیق زیر، مواردی است که ضعف دموکراسی در این دوره را نمایندگی می‌کند: بازداشت شماری از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب؛ رد صلاحیت گسترده نامزدهای انتخابات مجلس نهم؛ موارد متعدد تخلف و فساد اقتصادی و عبور از قانون توسط دولت و عدم پاسخگویی به ملت و حتی مجلس؛ انحلال دو حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب؛ حصر میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی پس از سرکوب اعتراضات و نامشخص بودن سازمان یا نهاد رسیدگی‌کننده به پرونده و مقام دستوردهنده؛ بازداشت شماری از معترضان و مرگ تعداد از بازداشتی‌ها.

تحلیل تبیینی

همچنان که در بحث روش پژوهش گفته شد، در بخش تبیینی تحلیل تطبیقی تاریخی، از روش جبر بولی استفاده شده است. در جبر بولی ابتدا جدولی از موارد و مفاهیم تشکیل شد. پنج مورد (نقاط عطف تاریخی) با چهار مفهوم (کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی) بر اساس یافته‌های تحلیل روایتی، حضور و غیاب شده‌اند. اعداد صفر (شدت کم) و یک (شدت زیاد) با توجه به روح کلی رویداد و قضاوت پژوهشگر، برای هر مقطع استخراج شده است.

جدول ۱- حضور و غیاب مفاهیم (مطالعه اول)

پیامد	شروط علی			موارد
	جامعه مدنی C	حوزه عمومی B	کنش ارتباطی A	
دموکراسی F				
۰	۰	۱	۱	جنبش مشروطه در ۱۲۸۵
۱	۱	۱	۱	ملی شدن صنعت نفت ۱۳۲۹
۰	۰	۰	۰	تغییر رژیم به جمهوری اسلامی در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷
۰	۱	۱	۰	انتخابات خرداد ۱۳۷۶ و روی کار آمدن اصلاح‌طلبان
۰	۰	۰	۰	انتخابات خرداد ۱۳۸۸ و تنش‌های سیاسی پس از آن

$F=A.B.C$: یعنی دموکراسی تنها در حالتی رخ می‌دهد که هر سه شرط علی (لازم ناکافی) حاضر باشد.

و نیز بر اساس دمورگان^۱ آن: $f = (a+b+c)$ (کافی است تا یکی از شروط علی محقق نشود، تا دموکراسی نیز محقق نشود).

بر اساس قوانین بولی، گاه در جبر بولی، هر یک از عناصر به تنهایی شرط ناکافی‌اند. به عبارت دیگر A، B و C هر یک از جمله شروط لازم برای وقوع F هستند، ولی شرط کافی نیستند، مگر آنکه همزمان با هم یا بنا به ترتیب یا توالی خاصی روی دهند. بر این

1. De Morgan's laws

اساس شروط علی برای تحقق دموکراسی در این پژوهش، سه شرط است (کنش ارتباطی، حوزه عمومی و جامعه مدنی)؛ هر چند هنگامی که این شروط با یکدیگر هم‌پوشانی و تعامل پیدا می‌کنند، مشکل می‌توان گفت که دقیقاً کجا یکی پایان می‌یابد و دیگری آغاز می‌شود (گلدفرانک، ۱۹۷۹ به نقل از طالبان، ۱۳۸۸: ۴۷۲).

در نتیجه می‌توان استنباط کرد که علت‌های A، B و C برای تحقق F، لازم غیر کافی هستند؛ یعنی حضور تک‌تک آنها برای وقوع دموکراسی لازم است، اما به تنهایی نمی‌توانند دموکراسی را محقق کنند. بدین معنی که کنش ارتباطی، برای وقوع دموکراسی، لازم اما ناکافی است. همچنین حوزه عمومی برای وقوع دموکراسی، لازم اما ناکافی است. و نیز جامعه مدنی برای وقوع دموکراسی، لازم اما ناکافی است.

این نتیجه، هر چند به طور قطعی پیش‌فرض پژوهش ما را رد نمی‌کند، بر اساس یافته‌ها می‌توان ادعا کرد که گاه کنش ارتباطی و حوزه عمومی ایجاد شده است، اما لزوماً به ایجاد جامعه مدنی منتج نشده است و یا گاه حوزه عمومی و جامعه مدنی شکل گرفته است، اما پیش از آن کنش ارتباطی، از قوت چندانی برخوردار نیست. در نتیجه پیش‌فرض پژوهش ما - که لزوماً ایجاد کنش ارتباطی به ایجاد حوزه عمومی و آن به ایجاد جامعه مدنی و در نهایت دموکراسی ختم می‌شود - تأیید نمی‌شود. در نهایت آنکه این نتیجه‌گیری و تأیید نشدن پیش‌فرض پژوهش، درهم تنیدگی علل و حتی نزدیکی معرف‌ها و شاخص‌های هر کدام از این مفاهیم به دیگری را تأیید می‌کند.

با عنایت به تفسیرها و تحلیل‌های یادشده می‌توان اذعان کرد که با تمام درخششی که جنبش مشروطه و کوشندگان آن در تاریخ ایران رقم زدند و با توجه به این مهم که آنان بر آن بودند تا حکومتی مبتنی بر آرای مردم و کشوری برخوردار از پیشرفت و ترقی برقرار کنند و در این راه فداکاری بسیار هم کردند، اما این اهداف و آرمان‌ها به نتیجه مطلوب نرسید و مجلس و پارلمانی پدید آمد که در چند دوره، نمایندگانی از تجار، کسبه و روحانی وارد مجلس شدند که گاه آنان نیز آگاهی چندانی از اصول و مبانی دموکراسی و جامعه مدنی نداشتند و نتیجه آن شد که پس از استقرار مشروطه، بخش اعظمی از رجال قبل بر سر کار ماندند، روس و انگلیس در امور کشور دخالت کردند و احزاب و دسته‌های متعددی با گرایش‌های کمونیستی یا مذهبی که دیدگاه مثبتی نسبت به آزادی، ترقی و پیشرفت نداشتند، شکل گرفتند. احزاب وابسته به جبهه ملی

هم که بعدتر در زمان مصدق فعال شدند، چندان متشکل نبودند و احزاب دوران محمدرضا پهلوی نیز پایگاه ایدئولوژیک و مردمی محکمی نداشتند و در حد یک سازمان و ارگان دولتی عمل می‌کردند. پس از انقلاب هم احزاب معدودی که پا گرفتند، یا مجال تفکرات غیر مذهبی و خارج از قواعد حکومت پیدا نکردند و یا اساساً وابسته به حکومت بودند. همچنین در طول این سال‌ها حتی اگر در مواردی جامعه و نخبگان و روشن‌فکران آن مجال برای گفت‌وگو و رویکرد عقلانی یافته باشند (که در اکثر موارد نیافته‌اند یا نخواسته‌اند)، در آن معدود موارد نیز همچنان حاکمیت از همراهی با آنان در شکل دادن به جامعه مدنی و دموکراسی ابا کرده است و در نهایت فرهنگ سیاسی لازم برای تحزب و دموکراسی در ایران حاصل نشده و مجال ظهور و بروز نیافته است.

در نهایت آنکه بخشی از پیش‌فرض ما که عدم تثبیت دموکراسی در ایران است، تأیید می‌شود، اما بخشی که مسیر این تثبیت یعنی کنش ارتباطی به حوزه عمومی و حوزه عمومی به جامعه مدنی و آن به دموکراسی ختم می‌شود، تأیید نمی‌شود و به نظر می‌رسد مسیری که برای رسیدن به دموکراسی طی می‌شود، لزوماً یک‌سویه و یک‌طرفه نیست و ممکن یا حتی لازم است تا شروط علی (کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی) همزمان با هم یا بنا به توالی خاص و با هم‌پوشانی یا تعامل روی دهند، تا دموکراسی روی دهد. در این شرایط مشکل بتوان گفت دقیقاً کجا یکی پایان می‌یابد و دیگری آغاز می‌شود.

چشم‌اندازی به آینده

امروز که از تاب‌آوری جامعه ایرانی در مواجهه پایدار با دشواری‌ها کاسته شده است، اولویت ملی ما، گشودن مسیرهای گفت‌وگو میان شهروندان با یکدیگر، میان دولت‌مردان و حاکمیت با یکدیگر، میان نخبگان و روشن‌فکران با یکدیگر و نیز میان همه عاملان این گفت‌وگو با دیگری است. امروز اولویت ملی ما، بازگشت عقلانیت، ثبات و شفافیت است و نقد ضرورت جامعه برای دستیابی به کنش ارتباطی و حوزه عمومی است. امروز لازم است تا نگاه منفی جامعه ایرانی، یا دست‌کم دولت‌مردان ایرانی به واژگانی همچون مدارا، رواداری، مفاهمه، تسامح و تساهل مثبت گردد، تا امکان و مکان گفت‌وگو فراهم

آید. لازم است تا تلقی خطا از گفت‌وگو و مساوی دانستن آن با سازش که منجر به اختلال در گفت‌وگو و تضعیف موقعیت گفت‌وگوکنندگان می‌شود، اصلاح گردد و تعامل معنادار میان شهروندان، روشن‌فکران و دولت‌مردان با یکدیگر برقرار شود. کمبود مهارت و دانش گفت‌وگویی، ضعف در توانایی زبان ارتباطی و عقلانی، ناتوانی در همکاری با دیگران از مسائل و مشکلات فرهنگی ماست که به انسداد گفت‌وگویی و اختلال گفت‌وگویی منجر شده است.

این اختلال در مسیر گفت‌وگو، پرهیز از صراحت گفتار و تحمل‌ناپذیری نقد، مطبوعات، رفتارهای سیاسی، تعاملات میان احزاب، پذیرش حق آزادی‌های دینی و مذهبی، رفتارهای قومیتی و نژادی، جهت‌گیری‌های سیاسی و هزاران ویژگی زیست‌ایرانی اثر گذاشته است. اینجاست که تأثیر گفت‌وگو برای شکل‌گیری کنش ارتباطی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و دموکراسی انکارناپذیر می‌شود.

با وجود این می‌توان ادعا کرد که امروز جامعه به واسطه دسترسی به اطلاعات بیشتر، توانمندتر شده است و در نتیجه امکان ارزیابی رهبران خود را حتی حین عمل پیدا کرده است. شهروندان در شبکه‌های اجتماعی، طرح مسئله می‌کنند، به گفت‌وگو می‌نشینند و درصدد حل آنند. به نظر می‌رسد جامعه در حال طی کردن مسیر برای رسیدن به گفت‌وگو و خلق حوزه عمومی و جامعه مدنی و خواست مطالبات دموکراتیک است و فهم دقیق‌تری از دموکراسی را جست‌وجو می‌کند. هر چند هنوز بخش‌های قدرتمند و در رأس حاکمیت، تمایل چندانی برای پذیرش دموکراسی و تسلیم شدن به آن ندارند، می‌توان پیش‌بینی کرد که فشارهای از پایین و از جامعه، به دموکراتیک‌تر شدن دولت‌ها و در نهایت حاکمیت خواهد انجامید.

و این ابراز امیدواری از آنجاست که هشدار می‌دهیم اگر از قدرت دولت و حاکمیت ایدئولوژیک غیر دموکراتیک کاسته نشود، حاکمیت ایدئولوژیک روزی با بن‌بست مواجه خواهد شد و بن‌بست آن و تلاش آن برای بقا، به فروپاشی ایران و جامعه ایرانی منتهی خواهد شد.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۲) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی و لیلابی، تهران، نشر نی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۵)، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام.
- اتحادیه نظام مافی، منصوره (۱۳۸۱) پیدایش و تحول احزابی سیاسی دوره مشروطیت، تهران، کتاب سیامک.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴) گذار به دموکراسی، تهران، نگاه معاصر.
- بهار، ملک‌الشعرا (۱۳۹۲) تاریخ احزاب سیاسی ایران (دو جلد)، تهران، امیرکبیر.
- بیژنی، مریم (۱۳۹۱) «مطبوعات و توسعه فضاهای عمومی؛ تحلیل گفتمان مطبوعات در دوره تاریخی ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۰ هجری شمسی»، فصلنامه علمی - ترویجی جامعه، فرهنگ و رسانه، سال اول، شماره سوم، تابستان، صص ۱۰۹-۱۴۲.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵) جامعه‌شناسی نظم، نشر نی.
- خانیک، هادی (۱۳۸۱) قدرت، جامعه مدنی و مطبوعات، تهران، طرح نو.
- دوبنوا، آلن (۱۳۷۲) «مسئله دموکراسی اصول ده‌گانه دموکراسی مبتنی بر مشارکت»، ترجمه بزرگ نادرزاد، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۷۷-۷۸، صص ۵۴-۶۰.
- ساعی، علی (۱۳۹۲) روش پژوهش تطبیقی با رویکرد تحلیل کمی، تاریخی و فازی، تهران، آگه.
- ساعی، علی و محسن کوشافر (۱۳۹۰) «تحلیل جامعه‌شناختی عدم تثبیت دموکراسی در ایران با تأکید بر رویکرد نخبه‌گرایی (۱۲۸۴-۱۳۸۵)»، مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۱۸، شماره ۳۸، صص ۱-۳۰.
- شجیعی، زهرا (۱۳۸۳) نخبگان سیاسی ایران، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، ۴ جلد، تهران، سخن.
- صادقی تبار، لیلا (۱۳۹۱) تحولات حوزه عمومی در ایران-از مشروطه تا کنون، پایان نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۸۸) درآمدی روش‌شناسانه بر تحلیل بولی فوران از انقلاب ایران، فصلنامه علوم اجتماعی شماره ۴۳ و ۴۲، صص ۴۹۴-۴۵۵.
- عاقلی، باقر (۱۳۹۴) روزشمار تاریخ ایران، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ۲ جلد، تهران، نامک.
- عبداللهی، محمد و علی ساعی (۱۳۸۴) «تحلیل جامعه‌شناختی دموکراتیزاسیون در ایران»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ششم، شماره ۳، صص ۳-۲۷.
- فرقانی، محمدمهدی (۱۳۸۲) راه‌دراز گذار تحول گفتمان توسعه سیاسی در ایران (۱۳۷۷-۱۳۸۵)، تهران، فرهنگ و اندیشه.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۱) دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن افشار، تهران، مرکز کسروی، احمد (۱۳۵۵) تاریخ مشروطه ایران، چاپ دوازدهم، بهمن ۲۵۳۵ شاهنشاهی، تهران، امیرکبیر.

کوشافر، محسن (۱۳۸۹) تحلیل جامعه‌شناختی عدم تثبیت دموکراسی در ایران با تأکید بر رویکرد نخبه‌گرایی (۱۳۸۴-۱۳۸۵)، پایان‌نامه دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.

گرامشی، آنتونیو (۱۳۷۷) دولت و جامعه مدنی، ترجمه عباس میلانی، تهران، اختران. مختاری اصفهانی، رضا (۱۳۹۴) احزاب شه‌ساخته دوره پهلوی و انتخابات، مجموعه مقالات جستارهایی در ایران در آستانه انتخابات، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

مرواید، یونس (۱۳۷۷) از مشروطه تا جمهوری، نگاهی به ادوار مجلس قانون‌گذاری در دوران مشروطیت، ج ۱، تهران، اوحدی.

مصدق، محمد (۱۳۸۵) خاطرات و تأملات دکتر محمد مصدق، تهران، علمی.

مک‌کی، تام و دیوید مارش (۱۳۷۸) روش مقایسه‌ای در روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاج‌یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

نوذری، حسینعلی (۱۳۸۹) بازخوانی هابرماس - درآمدی بر آرا، اندیشه‌ها و نظریه‌های یورگن هابرماس، چاپ سوم، تهران، چشمه.

هابرماس، یورگن (۱۳۸۳) دگرگونی ساختاری حوزه عمومی - کاوشی در باب جامعه بورژوازی، ترجمه جمال محمدی، تهران، افکار.

----- (۱۳۸۴) نظریه کنش ارتباطی، ترجمه کمال پولادی، ۲ جلد، تهران، مرکز.

Arendt, Hannah (1985) *The Human condition*, (Chicago: The university of Chicago-press.

Habermas , Jurgen (1971) *Theory and Practice* Tr. Johnvi Erel (Cambridge: Polity Press) A.

Habermas , Jurgen (1983) *Hannah Arendt: philosophical political profiles*, tr Frederick lawrence, pp. 171-188.

Habermas , Jurgen (1984) *The Theory of Communocative action*, vol1: Boston: Beacon Press.